



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

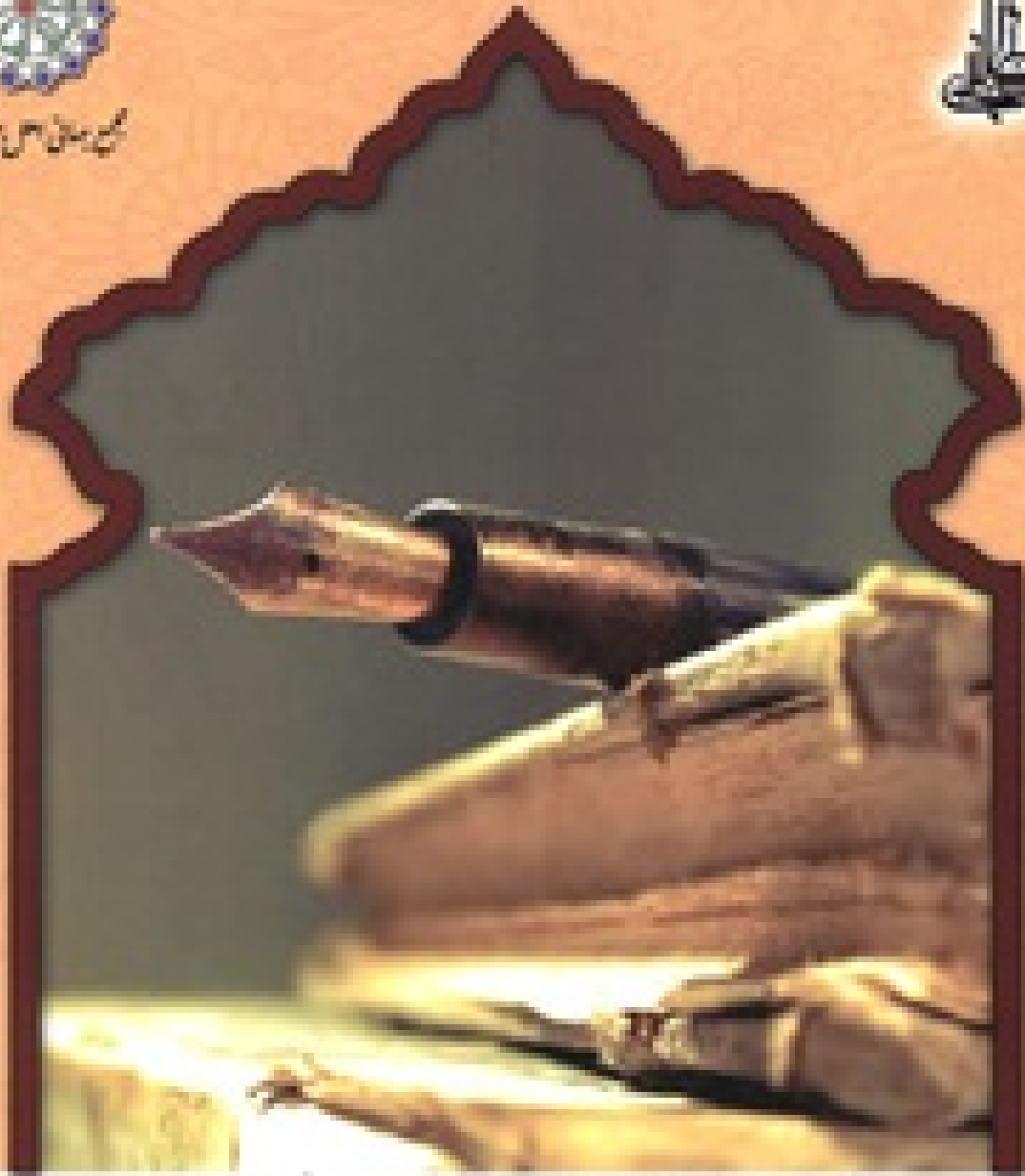


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



کونسل ملی تحقیقات اسلامی



مجموعہ مقالات بجائش بین المللی

جلد اول

سید انیسوی امام حسن مجتبیٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات همایش سبط النبي امام حسن مجتبي (عليه السلام)

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبی (علیه السلام) جلد ۱
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۳۳	سخن مجمع
۳۶	فصل اول: زندگی و زمانه امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۳۶	اشاره
۳۷	تحلیل زندگانی و حوادث ویژه دوران امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برگرفته از کتاب انسان ۲۵۰ ساله
۳۷	اشاره
۴۰	پرشکوه ترین نرمنش قهرمانانه تاریخ
۶۷	زندگی و احوال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۶۷	از تولد تا شهادت
۶۷	اشاره
۶۷	مقدمه
۶۸	ولادت و نام گذاری
۶۹	شمایل امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شباهت
۷۰	امام در عصر رسول خدا (ص)
۷۲	امام حسن پس از پیامبر (ص)
۷۴	امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوران خلافت امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۷۶	عصر امامت و خلافت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۸۵	فضایل و مناقب
۸۵	امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از زبان رسول خدا (ص)
۸۶	بخشش ها و بردباری امام
۸۷	حج های مکرر

۸۸	همسران امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۹۱	فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۹۲	شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۹۵	منابع
۱۰۳	زندگی و شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از تولد تا شهادت
۱۰۳	اشاره
۱۰۳	چکیده
۱۰۳	مقدمه
۱۰۵	ابعاد شخصیت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	الف) امام در نگاه پیامبر (ص)
۱۰۵	اشاره
۱۰۷	گواه رسالت نبوی (ص)
۱۰۷	ب) امام در نگاه امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۰۷	اشاره
۱۰۸	۱. امام حسن و نقل حدیث از پیامبر (ص)
۱۱۰	۲. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و تربیت شاگردان
۱۱۱	حماسه حسنی و در مرتبه دوم حسینی
۱۱۴	قرآن در نگاه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۱۴	اشاره
۱۱۴	۱. قرآن، ثقل اکبر
۱۱۴	۲. قرآن، امام هدایت
۱۱۴	۳. قرآن در قیامت
۱۱۵	۴. قرآن؛ شفای سینه ها
۱۱۵	۵. قرآن؛ طرف محاسبه و حجت
۱۱۵	۶. شرط آویختن به قرآن

۷. حرمت تفسیر به رأی ۱۱۶
۸. پیرامون تلاوت قرآن ۱۱۶
- رفتار پر صلابت در مقابل معاویه ۱۱۶
- خلفای بی علم و دانش ۱۱۷
- بیعت با امام ۱۱۸
- هنگام شهادت حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سه گروه در عراق به سر می بردند: ۱۱۸
- ماجرای تشییع امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ۱۲۰
- ملاک عقل و جهل از نظر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ۱۲۴
- معیارهایی برای شناخت شخصیت ۱۲۵
- ملاک زیرکی و حماقت اشخاص ۱۲۶
- ارزش تفکر از منظر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ۱۲۹
- چگونگی نگرش درست به دنیا از دیدگاه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ۱۳۲
- محبت همراه با تولی و تبری ۱۳۵
- فلسفه صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ۱۳۸
- زندگی و شرح حال امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ولادت تا امامت ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- الف) نام گذاری ۱۴۰
- ب) کنیه و القاب ۱۴۱
- ج) محبت پیامبر (ص) به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ۱۴۱
- د) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در زمان پیامبر (ص) ۱۴۲
- ه) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در زمان امیرمؤمنان ۱۴۴
- و) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در زمان خلافت ظاهری پدر ۱۴۶
- ز) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سال چهارم هجری ۱۴۷
- دوران امامت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بررسی علل صلح آن حضرت ۱۴۸

۱۴۸ اشاره
۱۴۸ الف) سیاست خارجی در زمان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۴۹ ب) سیاست داخلی زمان امامت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۵۱ ج) خیانت دو فرمانده به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۵۲ د) شورش بر ضد امام و تصمیم بر قتل آن حضرت
۱۵۳ ه) تحمیل صلح بر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۵۴ و) مواد صلح نامه
۱۵۵ ز) علل و اسباب صلح به روایت تاریخ
۱۵۷ ح) سرنوشت مواد صلح نامه و پیمان شکنی معاویه و شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۶۱ منابع
۱۶۳ فضایل اخلاقی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۶۳ اشاره
۱۶۳ چکیده
۱۶۴ مقدمه
۱۶۴ زندگانی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۶۵ فضایل خجسته امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۶۵ اشاره
۱۶۵ ۱. اصالت پاک
۱۶۵ ۲. آیات قرآن
۱۶۶ ۳. روایات نبوی (ص)
۱۶۷ ویژگی های اخلاقی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۶۷ اشاره
۱۶۸ ۱. صداقت در خضوع
۱۶۸ ۲. فروتنی
۱۶۹ ۳. بخشش به سائل
۱۷۰ ۴. برخورد کریمانه با مردم

۱۷۰	۵. بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران
۱۷۲	۶. خوش خلقی
۱۷۳	۷. پاداش دادن به کارها
۱۷۴	۸. حمایت از همسایه
۱۷۵	۹. حق شناسی برای صاحب حق آن
۱۷۵	۱۰. میهمان نوازی
۱۷۶	۱۱. شرم و حیا
۱۷۷	۱۲. عبادت امام
۱۷۸	۱۳. بردباری و صلابت در برخوردها
۱۸۰	۱۴. شجاعت
۱۸۱	۱۵. قناعت و ساده زیستی
۱۸۱	۱۶. موعظه و نصیحت ماندگار
۱۸۳	رفتار قرآنی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۸۳	اشاره
۱۸۳	الف) عفو و گذشت
۱۸۳	ب) موعظه قرآنی
۱۸۴	ج) توسل قرآنی
۱۸۴	د) زندگی با آیات قرآنی
۱۸۵	نتیجه
۱۸۶	منابع
۱۸۸	واکاوی جریان های فکری عصر امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۱۸۸	اشاره
۱۸۸	چکیده
۱۸۹	مقدمه
۱۹۱	جریان فکری - سیاسی عثمانی
۱۹۸	جریان فکری مرجئه، قدریه و جبریه

۲۰۵	جریان فکری - سیاسی خوارج
۲۰۹	نتیجه
۲۱۲	منابع
۲۱۲	اشاره
۲۱۴	چکیده
۲۱۴	مقدمه
۲۱۵	اوضاع زمانی سال ۴۱ هجری قمری
۲۲۵	نتیجه
۲۲۶	منابع
۲۲۸	نقش بنی امیه در انحراف امت اسلامی
۲۲۸	اشاره
۲۲۸	چکیده
۲۲۹	مقدمه
۲۳۵	مفهوم شناسی جاهلیت
۲۴۷	جاهلیت از منظر قرآن
۲۵۵	سیر تدریجی جایگزینی فرهنگ جاهلیت به جای فرهنگ امامت و ولایت در عصر خلفا
۲۵۷	بررسی نقش صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تبلور مجدد فرهنگ غدیر و اضمحلال فرهنگ جاهلیت
۲۵۷	اشاره
۲۵۷	۱. حفظ جایگاه امامت و ولایت از آسیب و اضمحلال
۲۶۲	۲. حفظ مصالح عمومی جامعه
۲۶۴	۳. تبیین شخصیت پلید معاویه برای جامعه
۲۷۲	۴. نشر فرهنگ اصیل اسلامی
۲۷۵	۵. ناسپاسی مردم نسبت به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۲۸۱	نتیجه
۲۸۲	منابع
۲۸۷	تشیع مدنیان در عصر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

۲۸۷ اشاره
۲۸۷ چکیده
۲۸۸ مقدمه
۲۸۸ اشاره
۲۸۸ الف) گرایش مدنیان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سقیفه
۲۹۵ ب) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوره خلفای سه گانه
۲۹۵ اشاره
۲۹۵ ۱. بی مهری حکومت قریشی به انصار
۲۹۹ ۲. کدورت رابطه انصار با خلفا
۳۰۳ ج) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حکومت علوی
۳۰۷ د) چگونگی گرایش مدنیان به اهل بیت (علیهم السلام) در دوره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۳۰۷ اشاره
۳۰۷ ۱. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با بهره گیری از شواهد تاریخی
۳۱۰ ۲. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با بهره گیری از روایان حدیث
۳۱۴ نتیجه
۳۱۵ منابع
۳۲۰ منبع شناسی تاریخ زندگانی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در منابع کهن
۳۲۰ اشاره
۳۲۰ مقدمه
۳۲۰ اشاره
۳۲۲ ۱. طبقات الکبری؛
۳۲۳ ۲. انساب الاشراف؛
۳۲۴ ۳. الاخبار الطوال؛
۳۲۴ ۴. تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری؛
۳۲۵ ۵. مقاتل الطالبیین
۳۲۵ ۶. شرح الاخبار فی فضایل الائمه الاطهار (علیهم السلام)؛

۷. الارشاد فی معرفه حجج الله على العباد؛ ۳۲۶
۸. روضه الواعظین و بصیره المتعلمین؛ ۳۲۶
۹. اعلام الوری باعلام الهدی؛ ۳۲۶
۱۰. تاریخ مدینه دمشق؛ ۳۲۷
۱۱. مناقب آل ابی طالب؛ ۳۲۸
۱۲. کشف الغمه فی معرفه الائمه؛ ۳۲۸
۱۳. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی؛ ۳۲۹
۱۴. تذکره الخواص من الامه فی ذکر خصائص الائمه؛ ۳۲۹
۱۵. روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب؛ ۳۳۰
۱۶. تاریخ گزیده (م. ۷۴۰)؛ ۳۳۱
۱۷. حبیب السیر؛ ۳۳۱
۱۸. احقاق الحق؛ ۳۳۱
- فصل دوم: تبار و خاندان امام مجتبی (علیه السلام) ۳۳۷
- اشاره ۳۳۷
- حیات سیاسی، اجتماعی فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) ۳۳۹
- اشاره ۳۳۹
- چکیده ۳۳۹
- مقدمه ۳۴۰
- شخصیت امام مجتبی (علیه السلام) ۳۴۰
- وضعیت سیاسی زمان امام مجتبی (علیه السلام) ۳۴۲
- فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) ۳۴۴
- فرزندان امام حسن (علیه السلام) در غرب ۳۴۴
- فرزندان امام حسن (علیه السلام) در شرق ۳۴۴
- نگاهی به حیات فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) ۳۴۵
- شمار فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) ۳۴۷
- نام گذاری فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) ۳۴۹

- ۳۵۱ مشارکت در واقعه کربلا همراه با امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۵۲ مرقد فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۵۳ مهدویت
- ۳۵۴ اسامی پسران امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۵۴ ۱. قاسم
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۵ ازدواج حضرت قاسم
- ۳۵۷ ۲. عمرو یا عمر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۵۸ ۳. عبدالله یا عبدالله اکبر
- ۳۵۹ ۴. عبدالله اصغر
- ۳۶۱ ۵. ابوبکر
- ۳۶۲ ۵. حسن بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (حسن مثنی)
- ۳۶۶ ۷. بشر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۶۶ ۸. زید بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۶۷ احادیثی از زید بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۶۹ ۹. عبدالرحمان
- ۳۶۹ ۱۰. حسین بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) معروف به اترم
- ۳۶۹ ۱۱. طلحه بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۶۹ ۱۲. خضر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۷۰ ۱۳. محمد بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۷۰ دختران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۱ اسامی دختران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۳۷۱ ۱. فاطمه
- ۳۷۱ ۲. ام الحسن

۳۷۱	۳. ام سلمه
۳۷۱	۴. رقيه
۳۷۲	۵. زکيه
۳۷۲	۶. حنه
۳۷۳	۷. زهرا
۳۷۳	۸. شريفه
۳۷۳	منابع
۳۷۹	قيام های حسنين در عصر امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۳۷۹	اشاره
۳۷۹	چکيده
۳۷۹	مقدمه
۳۸۰	اوضاع سياسی - اجتماعي دوران امامت حضرت کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۳۸۶	قيام های علويان
۳۸۶	قيام شهيد فخر
۳۹۲	عوامل قيام
۳۹۲	اشاره
۳۹۲	۱. ظلم و ستم عباسيان به علويان
۳۹۵	۲. امر به معروف و نهی از منکر
۳۹۶	۳. عمل به سنت پيامبر (ص)
۳۹۶	۴. تشكيل حکومت
۳۹۶	پيامدهای قيام
۳۹۶	۱. ترس و کينه دستگاه خلافت از علويان
۳۹۷	۲. انتقام جویی هادی از علويان
۳۹۷	۳. متهم کردن امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۳۹۷	۴. حرکت های بعدی علويان و تشكيل حکومت
۳۹۸	موضع گیری امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

۳۹۸	اشاره
۳۹۸	۱. اهداف قیام
۳۹۸	۲. شخصیت رهبر قیام
۴۰۰	۳. یاران او
۴۰۰	۴. اهتمام رهبر قیام به رأی و نظر امام
۴۰۱	۵. شعار قیام
۴۰۱	۶. ارادت رهبر قیام به تشیع و احکام آن
۴۰۱	نتیجه
۴۰۳	منابع
۴۰۴	نقش و اهمیت حضرت عبدالعظیم حسنی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در عصر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۴۰۴	اشاره
۴۰۴	چکیده
۴۰۵	مقدمه
۴۰۶	شخصیت نسبی عبدالعظیم حسنی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۴۰۷	چگونگی ارتباط عبدالعظیم با ائمه هم عصر خود
۴۰۹	اهمیت وجودی عبدالعظیم حسنی در زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۴۰۹	شرح «عرض دین عبدالعظیم حسنی»
۴۱۲	اوضاع عصر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۴۱۳	عبدالعظیم حسنی و فعالیت های فرقه زیدیه در عصر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
۴۱۶	علت اقرار عبدالعظیم به خارج بودن خداوند از دو حد ابطال و تشبیه
۴۱۷	تأکید عبدالعظیم بر رسالت پیامبر خاتم (ص) و امامت دوازده امام
۴۱۷	وکیل امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در ری
۴۱۹	عبدالعظیم حسنی در نگاه کلی
۴۲۰	نتیجه
۴۲۱	منابع
۴۲۴	نقش حسنین در گسترش تشیع در اندلس

۴۲۴	اشاره
۴۲۴	چکیده
۴۲۵	مقدمه
۴۲۶	شکل گیری حکومت حسینیان در اندلس
۴۲۸	تشیع در عصر حمودیان
۴۳۰	شاعران شیعی عصر حمودیان
۴۳۰	اشاره
۴۳۰	۱. ابن حنط
۴۳۱	۲. ابن دراج قسطلی
۴۳۲	۳. ابن مقانای اشبونی
۴۳۳	۴. عباده بن ماء السماء
۴۳۴	تعالیم شیعی در سخن اندیشه وران عصر حمودی
۴۳۴	اشاره
۴۳۵	الف) امامت
۴۳۵	ب) وصایت
۴۳۶	ج) شفاعت
۴۳۷	د) اظهار دوستی با خاندان پیامبر
۴۳۷	اندیشه های شیعی در اندلس بعد از حمودیان
۴۴۰	نتیجه
۴۴۲	منابع
۴۴۳	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: همایش بین المللی سبط النبی؛ امام حسن مجتبی علیه السلام (1393 : تهران)

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبی (علیه السلام) [کتاب] / گردآورنده دبیرخانه کمیته علمی همایش بین المللی سبط النبی امام حسن مجتبی؛ به کوشش عباس جعفری و حسین رسولیان.

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مرکز چاپ و نشر، 13.

مشخصات ظاهری: 3ج.

شابک: 9-978-964-529-808-9؛ دوره 2-807-964-529-978:

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم، 1393.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام دوم، 3-50ق -- سرگذشتنامه

موضوع: اسلام-- تاریخ-- مقاله ها و خطابه ها

شناسه افزوده: جعفری، عباس، 1332-، ویراستار

شناسه افزوده: رسولیان، حسین، ویراستار

رده بندی کنگره: BP40 / 3م8 1393

رده بندی دیویی: 297/952

شماره کتابشناسی ملی: 3594893

ص: 1

اشاره

مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

گردآورنده دبیرخانه کمیته علمی همایش بین المللی سبط النبی امام حسن مجتبی

به کوشش عباس جعفری و حسین رسولیان.

ص: 3

«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)]... معرفی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم. چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری، «مد ظله العالی»، 1386/5/28)

مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که تبلور اسلام ناب محمدی (ص) و متکی بر منبع وحیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استدلال و منطق قوی برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«فإنَّ الناس لو علموا محاسن كلامنا لا تبعوننا» [شیخ صدوق (ره)، عیون اخبار الرضا، ج 2: 275]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه اطهار (علیهم السلام) و نیز مجاهدت هزاران عالم و فقیه، در طی قرون گذشته، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدس سرّه) و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبّان اهل بیت (علیهم السلام) گشود و توجه بسیاری از

نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) در سال 1369 شمسی/ 1990 میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) و حمایت از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است.

این اثر به مناسبت برگزاری همایش بین المللی سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) که با همت مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) و همکاری و مشارکت برخی از مؤسسات فرهنگی داخلی برگزار می شود، حاصل تلاش علمی و پژوهشی نویسندگان ارجمندی می باشد که پیرو فراخوان مقاله از داخل و خارج کشور به دبیرخانه علمی همایش ارسال شده و دارای ارزش علمی قابل قبول بوده اند.

بر خود لازم می دانم، از دبیرکل محترم مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای اختری (دام عزه)، معاون محترم امور بین الملل، حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای

محمد سالار، معاون محترم امور اجرایی جناب آقای محمدرضا نظام دوست، ستاد برگزاری همایش به ویژه، اعضای محترم کمیته علمی همایش، حضرات آیات و حجج الاسلام والمسلمین آقایان: محمدهادی یوسفی غروی، سیدمنذر حکیم، حمیدرضا مطهری، رمضان محمدی، محمدرضا جباری، محسن الویری، نعمت الله صفری فروشانی، سیدمحمدرضا آل ایوب، عباس جعفری و دبیر گروه مطالعات بنیادی تشکر نمایم. همچنین از نویسندگان و همکاران عزیزی که در پی گیری امور همایش، نگارش، ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ مجموعه آثار همایش تلاش کرده اند، تشکر می کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت می کنم.

همچنین از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - دبیرخانه عالی کانون های فرهنگی هنری مساجد، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ستاد نماز جمعه تهران، جامعه المصطفی (ص) العالمیه، موسسه فرهنگی مذهبی حضرت قاسم بن الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، سازمان صدا و سیما، سازمان اوقاف و امور خیریه،

شهرداری تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز رسیدگی به امور مساجد، موسسه اطلاعات و تحقیقات اسلامی، انجمن تاریخ پژوهان حوزه علمیه قم که مجمع را در این حرکت عظیم همراهی کرده اند و نیز حجج الاسلام والمسلمین آقایان: سیدمحمدباقر علم الهدی، سیدیدالله شیرمردی، محمدعلی کمالی دهقان، سیدعلی رضا حسینی عارف، علی محمد یادگاری و برادران گرامی آقایان: عبدالرضا راشد، حسن خاک رند، حسین مهدوی منش، عبدالکریم کرمانی، محمدجواد خرسندی، هادی خوش آمدی، محمد عابدینی، حسین صالحی، قاسم بغدادی، مختار شمس الدینی مطلق، مرتضی قدیری، حسین صمدی و سایر همکارانی که در برپایی هر چه با شکوه تر این همایش نقش داشته اند، تشکر و قدردانی می نمایم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه ی معارف اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان، از دیدگاه ها و پیشنهادهای اساتید، فرهیختگان، صاحب نظران و پژوهش گران ارجمند استقبال می کند تا زمینه های بسط و گسترش هر چه بیشتر معارف اهل بیت (علیهم السلام) فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت مهدی «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ».

نجف لک زایی

معاون امور فرهنگی و دبیرکمیته علمی همایش

فصل اول: زندگی و زمانه امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

ص: 19

مقام معظم رهبری (دام ظلّه)

دوران امام مجتبی (علیه السلام) و حادثه صلح آن بزرگوار با معاویه، یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شد، حادثه سرنوشت ساز و بی نظیری در کل روند انقلاب اسلامی صدر اول بود. دیگر ما نظیر این احادیث را نداشتیم. توضیح کوتاهی راجع به این جمله عرض کنم و بعد وارد اصل مطلب بشوم. انقلاب اسلام، یعنی تفکر اسلام و امانتی که خدای متعال به نام اسلام برای مردم فرستاد، در دوره اول، یک نهضت و یک حرکت بود و در قالب یک مبارزه و یک نهضت عظیم انقلابی، خودش را نشان داد و آن در هنگامی بود که رسول خدا (ص)، این فکر را در مکه اعلام کردند و دشمنان تفکر توحید و اسلام، در مقابل آن صف آرای نمودند؛ برای این که نگذارند این فکر پیش برود. پیامبر، با نیرو گرفتن از عناصر مؤمن، این نهضت را سازمان دهی کرد و یک مبارزه بسیار هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه، سیزده سال طول کشید. این، دوره اول بود. بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازمان دهی ای که کرد، با فداکاری که شد، با مجموع عواملی

که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آن جا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد. این، دوره دوم بود. این روند، در ده سالی که نبی اکرم حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی (علیه السلام) و خلافت آن بزرگوار که تقریباً

شش ماه طول کشید، ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می رفت، تمام روی زمین را هم فرا می گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد. در دوران امام حسن (علیه السلام)، جریان مخالف، آن چنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر بشود. البته این جریان مخالف، در زمان امام مجتبی (علیه السلام) به وجود نیامده بود؛ سال ها قبل به وجود آمده بود. اگر کسی بخواهد قدری دور از ملاحظات اعتقادی و صرفاً متکی به شواهد تاریخی حرف بزند، شاید بتواند ادعا کند که این جریان، حتی در دوران اسلام به وجود نیامده بود؛ بلکه ادامه ای بود از آنچه که در دوران نهضت پیامبر یعنی دوران مکه - وجود داشت. بعد از آنکه خلافت در زمان عثمان - که از بنی امیه بود - به دست این قوم رسید، ابوسفیان - که در آن وقت، نابینا هم شده بود - با دوستانش دورهم نشسته بودند. پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید فلانی و فلانی و فلانی. وقتی که خاطر جمع شد همه خودی هستند و آدم

بیگانه ای در جلسه نیست، به آن ها خطاب کرد و گفت

: «تَلَفُّوْهَا الْكُرْهُ»⁽¹⁾، یعنی مثل توپ، حکومت را به هم پاس بدهید و نگذارید از دست شما خارج بشود! این قضیه را تواریخ سنی و شیعه نقل کرده اند. این ها مسائل اعتقادی نیست و ما اصلاً از دیدگاه اعتقادی بحث نمی کنیم؛ یعنی من خوش ندارم که مسائل را از دیدگاه بررسی کنم؛ بلکه فقط جنبه تاریخی آن را مطرح می کنم. البته ابوسفیان در آن وقت، مسلمان بود و اسلام آورده بود؛ منتها اسلام بعد از فتح یا مشرف به فتح؛ اسلام دوران غربت و ضعف نبود، اسلام بعد

ص: 21

1- (1). طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 234.

از قدرتِ اسلام بود. این جریان، در زمان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به اوج قدرت خودش رسید و همان جریانی بود که به شکل معاویه بن ابی سفیان، در مقابل امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ظاهر شد. این جریان، معارضه را شروع کرد و مشکلاتی فراهم نمود؛ تا آن جایی که عملاً مانع از پیش روی آن جریان حکومت اسلامی شد. در باب صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این مسأله را بارها گفته ایم و در کتاب ها نوشته اند که هر کس حتی خود امیرالمؤمنین هم اگر به جای امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و در آن شرایط قرار می گرفت، ممکن نبود کاری بکند، غیر از آن کاری که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کرد. هیچ کس نمی تواند بگوید که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فلان گوشه کارش سؤال برانگیز است. نه، کار آن بزرگوار، صد در صد بر استدلال منطقی غیرقابل تخلف منطبق بود. در بین آل رسول خدا (ص)، پرشورتر از همه کیست؟ شهادت آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرت مندترین آن ها برای حفظ دین در مقابل

دشمن، چه کسی بوده است؟ حسین بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شریک بودند. صلح را تنها امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نکرد؛ امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این کار را کردند؛ منتها امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جلو بود و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پشت سر او بود. امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، جزو مدافعان ایده صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. وقتی که در یک مجلس خصوصی، یکی از یاران نزدیک از این پرشورها و پُرحماسه ها به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اعتراضی کرد، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با او برخورد کردند

: «وَوَعَمَرَ الْحَيْنِ حُجْر (1) هیچ کس نمی تواند بگوید که اگر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جای امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود، این صلح انجام نمی گرفت. نخیر، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم

ص: 22

1- (1). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 15، «امام حسین به حجر اشاره ای کرد [و حجر ساکت شد]».

نبرد و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تنها بود، در آن شرایط، باز هم همین کار انجام می گرفت و صلح می شد.

پرشکوه ترین نرزش قهرمانانه تاریخ

صلح، عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گریزی از آن نبود. آن روز، شهادت ممکن نبود. مرحوم شیخ راضی آل یاسین در این کتاب صلح الحسن - که من در سال 1348 آن را ترجمه کردم و چاپ شده است - ثابت می کند که اصلاً جا برای شهادت نبود. هر کشته شدنی که شهادت نیست؛ کشته شدن با شرایطی، شهادت است. آن شرایط، در آن جا نبود و اگر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در آن روز کشته می شدند، شهید نشده بودند. امکان نداشت که آن روز کسی بتواند در آن شرایط، حرکت

مصلحت آمیزی انجام بدهد که کشته بشود و اسمش شهادت باشد و انتحار(1) نکرده باشد. راجع به صلح، از ابعاد مختلف صحبت کرده ایم؛ حالا مسأله این است که بعد از صلح امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، کاری به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی، وارد کانال آلوده ای که به نام خلافت، و در معنا سلطنت، به وجود آمده بود نشود. این، هنر امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کاری کرد که جریان اصیل اسلام - که از مکه شروع شده بود و به حکومت اسلامی و به زمان امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و زمان خود او رسیده بود - در مجرای دیگری، جریان پیدا نکند؛ منتها اگر نه به شکل حکومت، زیرا ممکن نبود، لااقل دوباره به شکل نهضت جریان پیدا کند. این، دوره سوم اسلام است. اسلام، دوباره نهضت شد. اسلام ناب، اسلام اصیل، اسلام ظلم ستیز، اسلام سازش ناپذیر، اسلام، دور از تحریق و مبرّا از این که بازیچه دست

ص: 23

هواها و هوس ها بشود، باقی ماند؛ یعنی در زمان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تفکر انقلابی اسلامی که دوره ای را طی کرده بود و به قدرت و حکومت رسیده بود؛ دوباره برگشت و یک نهضت شد. البته در این دوره، کار این نهضت، به مراتب مشکل تر از دوره خود پیامبر (ص) بود؛ زیرا شعارها در دست کسانی بود که لباس مذهب را بر تن کرده بودند در حالی که از مذهب نبودند. مشکلی کار ائمه هدی (علیهم السلام) این جا بود. البته من از مجموعه روایات و زندگی ائمه (علیهم السلام) این طور استنباط کرده ام که این بزرگواران، از روز صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا اواخر، دائماً در صدد بوده اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و برپا کنند. در این زمینه، روایاتی هم داریم. البته ممکن است بعضی دیگر، این نکته را این طور نبینند و طور دیگری ملاحظه بکنند؛ اما تشخیص من این است. ائمه می خواستند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل بشود و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته شدن و آلوده شدن به آلودگی های هواهای نفسانی دور است، روی کار بیاید؛ ولی این کار مشکلی است. در دوران نهضت یعنی دوران خلافت خلفای سفیانی و مروانی و عباسی، مهم ترین چیزی که مردم احتیاج داشتند، این بود که اصالت های اسلام و جرقه های اسلام اصیل و قرآنی را در لابه لای حرف های گوناگون و پراکنده ببینند و بشناسند و اشتباه نکنند. بی خود نیست که ادیان، این همه روی تعقل و تدبر انسان ها تکیه کرده اند. بی خود نیست که در قرآن کریم، این همه روی تفکر و تعقل و تدبر انسان ها تکیه شده است؛ آن هم درباره اصلی ترین موضوعات دین، یعنی توحید است. باطن توحید، اقیانوس بی کرانه ای است که اولیای خدا در آن غرق می شوند. توحید، وادی بسیار با عظمتی است؛ اما در چنین وادی با عظمتی، باز از مؤمنین و مسلمین و موحدین خواسته اند که با تکیه به تفکر و تدبر و تعقل، پیش بروند. واقعاً هم

عقل و تفکر می تواند انسان را پیش ببرد. البته در مراحل مختلف، عقل به نور وحی و نور معرفت و آموزش های اولیای خدا، تجهیز و تغذیه می شود؛ لیکن بالا-خره آنچه پیش می رود، عقل است. بدون عقل، نمی شود هیچ جا رفت. ملت اسلامی، در تمام دوران چند صدساله ای که چیزی به نام خلافت، بر او حکومت می کرد یعنی تا قرن هفتم که خلافت عباسی ادامه داشت، البته بعد از انقراض خلافت عباسی، باز در گوشه و کنار، چیزهایی به نام خلافت وجود داشت؛ مثل

زمان ممالیک در مصر و تا مدت ها بعد هم در بلاد عثمانی و جاهای دیگر آن چیزی که مردم احتیاج داشتند بفهمند، این بوده که عقل را قاضی کنند، تا بدانند آیا نظر اسلام و قرآن و کتاب الهی و احادیث مسلمّه راجع به اولیای امور، با واقعیت موجود تطبیق می کند، یا نه. این، چیز خیلی مهمی است..... دوران خلافت مروانی و سفیانی و عباسی، دورانی بود که ارزش های اسلامی از محتوای واقعی خودشان خالی شدند. در صورت هایی باقی ماند؛ ولی محتواها، به محتواهای جاهلی و شیطانی تبدیل شد. آن دستگاهی که می خواست انسان ها را عاقل، متعبد، مؤمن، آزاد دور از آلائش ها، خاضع عندالله و متکبر در مقابل متکبران تربیت کند و بسازد - که بهترینش، همان دستگاه مدیریت اسلامی در زمان پیامبر بود - به دستگاهی تبدیل شد که انسان ها را با تدابیر گوناگون، اهل دنیا و هوی و شهوات و تملق و دوری از معنویات و انسان های بی شخصیت و فاسق و فاسدی می ساخت و رشد می داد. متأسفانه، در تمام دوران خلافت اموی و عباسی، این طور بود. در کتاب های تاریخ، چیزهایی نوشتند که اگر بخواهیم آن ها را بگوییم، خیلی طول می کشد. از زمان خود معاویه هم شروع شد. معاویه را معروفش کردند؛ یعنی مورخان نوشتند که او آدمی حلیم و با ظرفیت بوده و به مخالفانش اجازه می داده که در مقابلش حرف بزنند و هر چه می خواهند،

بگویند. البته در برهه ای از زمان و در اوایل کارش، شاید همین طور هم بوده است؛ لیکن در کنار این بُعد، ابعاد دیگر شخصیت او را کمتر نوشته اند. این که او چطور اشخاص و رؤسا و وجوه و رجال را وادار می کرد که از عقاید و ایمان خودشان دست بکشند و حتی در راه مقابله با حق، تجهیز بشوند. این ها را خیلی ها نوشته اند. البته باز هم در تاریخ ثبت است و همین هایی را هم که ما الان می دانیم، باز یک

عده نوشته اند.

مردمانی که در آن دستگاه ها پرورش پیدا می کردند، عادت داده می شدند که هیچ چیزی را برخلاف میل و هوای خلیفه، بر زبان نیاورند. این، چه جامعه ای است؟! این، چطور انسانی است؟! این، چطور اراده الهی و اسلامی در انسان هاست که بخواهند مفاسد را اصلاح کنند و از بین ببرند و جامعه را جامعه ای الهی درست کنند؟ آیا چنین چیزی، ممکن است؟!

جاحظ و یا شاید ابوالفرج اصفهانی نقل می کند که معاویه در دوران خلافتش، با اسب به مکه می رفت. یکی از رجال آن روز هم در کنار او بود. معاویه سرگرم صحبت با آن شخص بود. پشت سر این ها هم عده ای می آمدند. معاویه مفاخر اموی و جاهلی خودش را نقل می کرد که در جاهلیت، این جا این طوری بود، آن طوری بود، پدر من ابوسفیان چنین کرد، چنان کرد. بچه ها هم در مسیر، بازی می کردند و ظاهراً سنگ می انداختند. در این بین سنگی به پیشانی کسی که کنار معاویه اسب می راند و حرکت می کرد، خورد و خون جاری شد. او چیزی نگفت و حرف معاویه را قطع نکرد و تحمل کرد. خون، روی صورت و محاسنش ریخت. معاویه همین طور که سرگرم صحبت بود، ناگهان به طرف این مرد برگشت و دید خون روی صورت اوست. گفت: از پیشانی تو خون می ریزد. آن فرد، در جواب معاویه گفت: خون؟! از صورت؟! کو؟ کجا؟ وانمود کرد که از

بس مجذوب معاویه بوده، خوردن این سنگ و مجروح شدن پیشانی و ریختن خون را نفهمیده است! معاویه گفت: عجب، سنگ به پیشانیت خورده، ولی تو نفهمیدی؟! گفت: نه من نفهمیدم. دست زد و گفت: عجب، خون؟! بعد به جان معاویه یا به مقدسات قسم خورد که تا

وقتی تو نگفتی، شیرینی کلام تو نگذاشت که بفهمم خون جاری شده است! معاویه پرسید: سهم عطیه ات در بیت المال، چه قدر است؟ مثلاً گفت: فلان قدر، معاویه گفت: به ظلم کرده اند، این را باید سه برابر کنند! این، فرهنگ حاکم بر دستگاه حکومت معاویه بود.

کسانی که در این دوران، تملق رؤسا و خلفا را می گفتند، کارها بر اساس صلاحیت و شایستگی شان واگذار نمی شد. اصولاً عرب، به اصل و نسب خیلی اهمیت می دهد. فلان کس، از کدام خانواده است؟ پدرانش، چه کسانی بودند؟ این ها حتی رعایت اصل و نسب را هم نمی کردند..... در زمان عبدالملک و بعضی پسرهای او، یک نفر به نام یوسف بن عمر ثقفی را مدت های مدید بر عراق گماشتند. او سال ها حاکم و والی عراق بود. این شخص آدم عقده ای بدبختی بود که از عقده ای بودنش، چیزهایی نقل کرده اند. مرد کوچک جثه و کوچک اندامی بود که عقده کوچکی جثه خودش را داشت. وقتی که پارچه ای به خیاط می داد تا بدوزد، از خیاط سؤال می کرد که آیا این پارچه به اندازه تن من است؟ خیاط به این پارچه نگاه می کرد و اگر مثلاً می گفت این پارچه برای اندام شما اندازه است و بلکه زیاد هم می آید، فوراً پارچه را از این خیاط می گرفت و دستور می داد که او را مجازات هم بکنند! خیاطها این قضیه را فهمیده بودند. به همین خاطر، وقتی پارچه ای را به خیاط عرضه می کرد و می گفت برای من بس است یا نه، خیاط نگاه می کرد و می گفت نه، این پارچه ظاهراً برای هیکل و جثه شما باید کم بیاید و باید خیلی زحمت بکشیم، تا آن را مناسب تن شما

دریابوریم! او هم با این که می دانست خیاط دروغ می گوید، ولی خوشش می آمد؛ این قدر احمق بود! او

همان کسی است که زید بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در کوفه به شهادت رساند. چنین کسی، سال ها بر جان و مال و عِرْض (1) مردم مسلط بود. نه یک اصل و نسب درستی، نه یک سواد درستی، نه یک فهم درستی داشت؛ ولی چون به رأس قدرت وابسته بود، به این سمت گماشته شده بود. این ها آفت است.

این ها برای یک نظام، بزرگ ترین آفت هاست. این جریان، همین طور ادامه پیدا کرد. در کنار این، جریان مسلمانی اصیل، جریان اسلام ارزشی، جریان اسلام قرآنی که هیچ وقت با آن جریان حاکم، اما ضد ارزش ها کنار نمی آمد. نیز ادامه پیدا کرد که مصداق بارز آن، ائمه هدی (علیهم السلام) و بسیاری از مسلمانان همراه آنان بودند. به برکت امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، این جریان ارزشی نهضت اسلامی، اسلام را حفظ کرد. اگر امام مجتبی این صلح را انجام نمی داد، آن اسلام ارزشی نهضتی باقی نمی ماند و از بین می رفت؛ چون معاویه بالاخره غلبه پیدا می کرد. وضعیت، وضعیتی نبود که امکان داشته باشد امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) غلبه پیدا کند. همه عوامل، در جهت عکس غلبه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. معاویه غلبه پیدا می کرد؛ چون دستگاه تبلیغات در اختیار او بود. چهره او در اسلام، چهره ای نبود که نتوانند و متوجه کنند و نشان بدهند. اگر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) صلح نمی کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر (ص) را از بین می بردند و کسی را باقی نمی گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می رفت و ذکر اسلام برمی افتاد و نوبت به جریان

عاشورا هم نمی رسید. اگر بنا بود امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر (ص) منتهی بشود، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم باید در همین ماجرا کشته می شد، اصحاب برجسته هم باید کشته می شدند، حجر بن عدی ها هم باید کشته می شدند،

ص: 28

همه باید از بین می رفتند و کسی که بماند و بتوان از فرصت ها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش بازهم حفظ کند، دیگر باقی نمی ماند. این، حق عظیمی است که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر بقای اسلام دارد. 1369/1/22

البته این صلح، تحمیلی بود؛ اما بالاخره صلحی واقع شد. باید گفت حضرت، دل نداد. همین شرایطی که حضرت قرارداد، در واقع پایه کار معاویه را متزلزل کرد. خود این صلح و شرایط امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) همه اش یک مکر الهی بود. «و مَكْرُو وَ مَكْرَالله» (1) بود. یعنی اگر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می جنگید و در این جنگ کشته می شد که به احتمال قوی به دست اصحاب خودش که جاسوسان معاویه آن ها را خریده بودند، کشته می شد - معاویه می گفت من نکشتم، اصحاب خودش کشتند. به عزاداری هم می پرداخت و بعد تمام اصحاب امیرالمؤمنین را تار و مار می کرد. یعنی، دیگر چیزی به نام تشیع باقی نمی ماند تا عده ای در کوفه پیدا شوند و بعد از بیست سال، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را دعوت کنند. اصلاً چیزی باقی نمی ماند. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شیعه را حفظ کرد، یعنی بنا را حفظ کرد تا بعد از بیست سال، بیست و پنج سال، حکومت به اهل بیت برگردد. 1379/3/13

(2) پس از این که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با معاویه صلح کرد، نادانان و ناآگاهان با زبان های مختلف حضرت را نکوهش می کردند؛ گاهی او را ذلیل کننده مؤمنین (3) می دانستند، و می گفتند شما این مؤمنین پرشور پر حماسه ای که در مقابل معاویه قرار داشتند، با صلح خودتان خوار کردید و تسلیم پرشور پر حماسه ای که در مقابل معاویه قرار داشتند، با صلح خودتان خوار کردید و تسلیم معاویه نمودید، گاهی تعبیرات محترمانه تر و مؤدبانه تری به کار می بردند ولی مضمون یکی بود.

ص: 29

-
- 1- (1) . سوره مبارکه آل عمران/آیه 54، «آن ها [دشمنان] مکر کردند و خدا هم [در پاسخ آن ها] مکر در میان آورد.»
 - 2- (2) . سوره مبارکه آل عمران/آیه 54، «آن ها [دشمنان] مکر کردند و خدا هم [در پاسخ آن ها] مکر در میان آورد.»
 - 3- (3) . تحف العقول، ص 308، «یا مُدِلُّ الْمُؤْمِنِينَ».

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در برابر این اعتراض‌ها و ملامت‌ها جمله‌ای را خطاب به آنان می‌گفتند که شاید در سخنان آن حضرت از همه جملات رساتر و بهتر باشد و آن جمله این است:

«ما تَدْرِي لَعَلَّةُ فِتْنَةٍ لَكُمْ وَ مَتَاعُ الْيَوْمِ» (1) چه می‌دانی و از کجا می‌دانی، شاید این، یک آزمونی برای شما است؟ و شاید یک متاع و بهره‌ای است برای معاویه تا زمانی محدود، و این جمله اقتباس از آیه قرآن است.

این، به روشنی نشان می‌دهد که حضرت در انتظار آینده‌ای است، و آن آینده چیزی جز این نمی‌تواند باشد که حکومت غیرقابل قبول از نظر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که بر حق نیست باید کنار برود و حکومت مورد نظر سرکار بیاید. لذا به این‌ها می‌گوید که شما از فلسفه کار اطلاع ندارید. چه می‌دانید شاید مصلحتی در این کار وجود دارد؟

در آغاز صلح، دو نفر از سران شیعه - مُسَيْبُ بْنُ نَجْبَةَ و سَلِيمَانُ بْنُ صُرْدٍ با عده‌ای از مسلمانان خدمت امام مجتبی‌شرف شدند. گفتند ما نیروی زیادی داریم، از خراسان و از عراق و... و این‌ها را در اختیار شما می‌گذاریم و حاضریم معاویه را تا شام تعقیب کنیم. حضرت آن‌ها را در خلوت به حضور خواستند و مقداری با آنان سخن گفتند. پس از این که بیرون آمدند آرام شده بودند، و نیروهایشان را رها کرده و پاسخ روشنگری هم به عده همراهان خودشان ندادند. طه حسین (2) مدعی است که این دیدار در حقیقت سنگ‌زیربنای اصلی مبارزات تشیع را گذاشت، یعنی می‌خواهد بگوید امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام

ص: 30

-
- 1- (1) . بحار الانوار، ج 44، ص 56، برگرفته از آیه 111 سوره مبارکه انبیاء: «و نمی‌دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و [مهلت] برخورداری تا زمانی [معین] باشد.»
- 2- (2) . نویسنده و مورخ معاصر مصری.

حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با این ها نشستند و مشورت کردند، و در همین دیدار تشکیلات عظیم شیعی را به وجود آوردند.

بنابراین در زندگی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و در کلمات این بزرگوار، این معنی واضح است، گر چه در آن دوران زمینه چنین قیامی آماده نبود، زیرا رشد مردم کم و تبلیغات و امکانات مالی دشمن خیلی فراوان بود. دشمن از شیوه هایی استفاده می کرد که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نمی توانست از آن شیوه ها استفاده کند، مثل دادن پول های بی حساب، جمع کردن افراد غیر موجه و ناصالح که امام از این کارها نمی توانست بکند، چراکه دست او باز بود، و دست امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بسته. پاسدار اسلام، ش 6

روایتی از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که می فرماید:

«وَقَتَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّعِينِ»⁽¹⁾ در تقدیرات الهی این بوده که فاصله سی سال از

شهادت امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ده سال بعد از شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) امر حکومت به دست اهل بیت برگردد. منتها، نتیجه به این بزرگی، کی حاصل شود؟ وقتی مردم، مقدماتش را بااراده و با تصمیم خودشان فراهم کرده باشند. خدای متعال که با کسی قوم و خویشی ندارد! کاری که به عهده مردم بود، انجام نگرفت. کاری که به عهده امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود، آن ها انجام دادند؛ اما کاری که به عهده خواص بود - از عبدالله جعفر و عبدالله عباس تا بقیه انجام نشد. حتی همان هایی که بعد به کربلا آمدند و همراه با امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جنگیدند، در زمان جناب مُسَلِّم، کاری که باید می کردند، نکردند. کوتاهی کردند، و الاً مسلم آن طور نمی شد. باید قضیه را تمام می کردند که نکردند. حُب؛ این نکردن ها، موجب شد که حادثه کربلا پیش آید. بعد حضرت می فرماید:

«فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى

ص: 31

1- (1). الکافی، ج 1، ص 368، «همانا خدای متعال، وقت این امر را در سال هفتاد قرار داد.»

عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ»⁽¹⁾ یعنی عقب افتاد ظاهراً؛ به نظرم به سال صد و چهل رسید. یعنی هفتادسال عقب افتاد. سال هایی است که بنی عباس بر سر قدرت بودند... یعنی معلوم می شود که صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زمینه ای برای یک کار بزرگ شد، و الاّ ائمه، این طور نبود که قضیه را رها کنند. قضیه ولایت و حکومت، مگر کوچک بود؟! اساس و محور دین، این بود. منتها دیگر این وضع پیش آمد. 1379/3/13

درباره این صلح حرف های زیادی زده شده، اما آنچه که می خواهم عرض کنم، برخورد با مسأله صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از یک

دیدگاه تازه است. چون این حادثه یک مقطع تاریخی بسیار حساسی است که اهمیت حادثه را بیش تر می کند از یک حادثه سیاسی در طول تاریخ اسلام. پر است تاریخ اسلام از حوادث گوناگون حوادث زمان پیغمبر، حوادث زمان امیرالمؤمنین، حوادث دوران زندگی ائمه (علیهم السلام) و خلفای بنی امیه و بنی عباس تاریخ اسلام یک تاریخی است پُر از حوادث دوران گوناگون لکن کم تر به کل تاریخ اسلام. یعنی شاید مثل این حادثه صلح امام حسن - در تعیین کنندگی نسبت به کل تاریخ اسلام. یعنی شاید مثل این احادیث، جریان حرکت اسلام و تاریخ اسلام در طول قرن های متمادی. حادثه، بسیار حادثه مهمی است از این نظیر.

خلاصه، این حادثه عبارت است از تبدیل جریان خلافت به سلطنت. جمله، خیلی پرمغز و پر بار است اگر ما در آن تأمل کنیم. خلافت نوعی از حکومت است، سلطنت نوعی دیگر؛ و این ها با هم تمایزشان در یک خصوصیت و دو خصوصیت و پنج خصوصیت نیست. دو جریان جداگانه و به کلی متمایز از یک

ص: 32

1- (1). الكافي، ج 1، ص 368، «چون حسین کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آن را تا صد و چهل به تأخیر انداخت.»

دیگر در اداره و حکم رانی بر مسلمین و بر کشور و بر جامعه اسلامی وجود دارد، یکی جریان سلطنت و یک جریان خلافت. و در این حادثه قطار عظیم تاریخ اسلام و زندگی اسلامی خط عوض کرد؛ مثل خط عوض کردن هایی که شما می بینید یک جاهایی یک قطاری دارد طرف شمال می رود، در یک نقطه خاصی سوزن بان با جابه جا کردن خطوط صد و هشتاد درجه مسیر حرکت قطار را عوض می کند، قطار را روانه می کند به سمت

جنوب، البته این صد و هشتاد درجه در همان لحظه عوض شدن خط محسوس رسید. نیست، لکن در مآل (1) وقتی که انسان نگاه می کند، یک چنین چیزی را مشاهده می کند. من حادثه را از این دیدگاه می بینم.

... بعد از صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یک جریان جای خودش را داد به یک جریان دیگر. قدرت از دست یک خط، به تعبیر امروز، افتاد به دست خطی دیگر. ممیزات و مشخصات این دو خط چیست؟ این دو جریانی که جایشان را عوض کردند با هم، خصوصیاتشان چه بود؟ این مطلب اول. مطلب دوم، روش های جریان باطل، که قدرت را به دست گرفت برای کسب قدرت و تسلط بر جامعه چه روش هایی بود؟ مسأله سوم، روش های جریان حق که قدرت را از دست داد - یعنی جریان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) - برای مقاومت در مقابل جریان باطل چه بود؟ او از چه روش ها و شیوه هایی استفاده می کرد؟ چهارم، تحلیل شکست. چه شد که جریان حق در این ماجرا شکست خورد؟ این تحلیلش چیست؟ پنجم، رفتار گروه فاتح با گروه مغلوب چه بود؟ که یکی از آن فصل های بسیار آموزنده و عبرت انگیز، همین فصل است. ششم، رفتار گروه مغلوب در مقابل گروه فاتح

ص: 33

چگونه بود؟ چه سیاستی، چه استراتژی را این ها انتخاب کردند و سرانجام کار چه شد؟ هفتم سرانجام. این هفت مسأله است.

در مورد ممیزات دو جریان خیلی خصوصیات مربوط است به جریان حق و خصوصیات دیگری مربوط است به جریان

باطل. که اگر یکی یکی بشمارم یک فهرست طولانی می شود، من جمع بندی کردم؛ که جریان حق یعنی جریان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اصالت را می دادند به دین. برایشان اصل، دین بود. دین یعنی چه؟ یعنی هم در ایمان مردم و اعتقاد مردم، دین باقی بماند و مردم به دین معتبد و پایبند بمانند در ایمان و عمل؛ و هم دین در اداره جامعه حاکمیت داشته باشد. اصل برای این ها این بود که جامعه با اداره دین و با قدرت دین و حاکمیت دین حرکت کند و نظامی باشد اسلامی. قدرت داشتن، حکومت داشتن، دست خودشان کار بودن مسأله دوم، سوم و چهارم و هکذا بود، مسائل دیگر، فرعی بود. مسأله اصلی این بود که این نظام و این جامعه با حاکمیت دین اداره بشود و افرادی که در این جامعه هستند، ایمان دینی در دلشان باقی بماند و در دلشان عمق و رسوخ پیدا کند. جریان اول مشخصه اش این بود. جریان دوم برایش اصل این بود که قدرت را به دست بگیرد به هر قیمتی. می خواست حاکم باشد..... این سیاست حاکم بر جریان دوم بود. مسأله برایش این بود که قدرت را به دست بگیرد، حالا با هر قیمتی، با هر شیوه ای، هر جور بشود قدرت را در دست نگه داشت. کما این که این روش سیاسیون معمول دنیاست. ارزش ها و اصول برایشان اصل نیست. اگر توانستند اصولی در ذهنشان بود حفظ بکنند، خُب حفظ می کنند؛ اگر نتوانستند برایشان اصل این است که این قدرت در دست خودشان بماند. این برایشان مهم است. این بسیار مرز حساس و مهمی است. ممکن است هر دو جریان به ظواهر مذهب هم عمل بکنند، کما این که در جنگ بین امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

و معاویه همین جور بود. یک روز عده ای از سپاهیان امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ صفین که معاویه و امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مقابل هم می جنگیدند - دچار تردید شدند. یک چند نفری توی

این ها از این آدم های شبهه دار که یک فکری می آید به ذهنشان، نمی توانند خودشان حل کنند، به یک آدم حسابی هم مراجعه نمی کنند، همان را بنا می کنند هی اشاعه دادن، یک مجموعه ای و یک دایره نادرستی درست کردن پیرامون خودشان، یک عده از این افراد دچار تردید شدند. گفتند ما چرا با هم می جنگیم؟ آن ها هم نماز می خوانند، ما هم نماز می خوانیم؛ آن ها هم قرآن می خوانند، ما هم قرآن می خوانیم؛ آن ها اسم پیغمبر را می آورند، ما هم اسم پیغمبر را می آوریم؛ دچار تردید شدند. عمار یاسر که در تاریخ صدر اسلام، من نسبت به عمار یاسر یک تنبّه و توجهی پیدا کردم - این بزرگوار تحلیل گر و روشنگر مسائل بسیار شبهه ناک و دقیقی است که آن روز مورد غفلت و جهالت قرار می گرفته. شأن عمار یاسر این است در تاریخ اسلام. اگر ما مالک اشتر را به شمشیرش و شجاعتش می شناسیم، عمار یاسر را به زبانش و فکرش و بینش صحیحش و روشنگری بسیار کار سازش در تاریخ صدر اسلام باید بشناسیم. من کمتر جایی از آن موارد شبهه را سراغ دارم در دوران امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که پای عمار یاسر آنجا نباشد و او حضور نداشته باشد. یک چیز فوق العاده ای است این بزرگوار. عمار یاسر اطلاع پیدا کرد که یک عده ای دچار این شبهه شدند، خودش را رساند و حقایقی را برای این ها بیان کرد. برایشان روشن کرد که مسأله، مسأله این ظواهر نیست که او هم نماز می خواند، تو هم نماز می خوانی. گفت به خدا قسم من در یک جنگ دیگری، دیدم همین دو پرچم را در مقابل هم. این پرچمی که امروز امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در زیر آن قرار گرفته، درست همین پرچم در مقابل آن پرچمی قرار گرفته بود که امروز معاویه زیر آن قرار گرفته، و او جنگ بدر بود. در

جنگ بدر همین دو پرچم - پرچم بنی هاشم و پرچم بنی امیه - در مقابل هم بودند، زیر این پرچم رسول اکرم (ص) بود و زیر آن پرچم همین معاویه و پدرش و زیر این پرچم پیغمبر و همین امیرالمؤمنین حضور داشتند. این ها اختلافشان اختلاف اصولی است. به این ظواهر نگاه نکنید، شبهه را از ذهن این ها برطرف کرد. پس گاهی همان جریانی که اصل برایش قدرت هست، ظواهر اسلامی را هم ملاحظه می کند، این دلیل نیست؛ باید باطن کار را نگاه کرد و هوشیارانه تشخیص داد که کدام جریان منطبق با کجاست، این مطلب اول. مشخص این دو جریان این است؛ قدرت گرایی در یک طرف و اصول گرایی و ارزش های اسلامی را قبول داشتن، برایش تلاش کردن، در راهش مجاهدت کردن. در یک طرف بنیادگرایی است، اصول گرایی است، ارزش های اصیل را حفظ کردن است، در یک جهت نه، قدرت گرایی است، قدرت را می خواهد به دست بگیرد. حالا یک وقت این جور می شود، یک وقت نه، قدرت گرایی است، قدرت را می خواهد به دست بگیرد. حالا یک وقت این جور می شود، یک وقت آن جور می شود، هر جور شد می خواهد در اختیارش زمام قدرت را داشته باشد. این مطلب اول. و اما آن جریان باطل از چه روش هایی استفاده می کند؟ این هم خیلی توجه برانگیز است. روش های باطل کلاً آمیزه ای است از چند چیز، یعنی نقشه معاویه یک نقشه ای است که از چند قسمت در کار حفظ قدرت و تعمیق قدرت تشکیل شده، هرکدام از این بخش ها در یک جا عملکرد و کاربرد دارد. آن چند چیز عبارتند: یکی قدرت نمایی. یک جاهایی به شدت قدرت نمایی می کند، سرکوب می کند. یکی پول، که کارسازترین چیز در اختیار عوامل شر آفرین است. دیگری تبلیغ، چهارمی سیاسی کاری؛ یعنی روش های سیاسی و شُل کن سفت کن های سیاسی، این مجموعاً روش های معاویه است. شما یک جا می بینید که معاویه شدت عمل

را به جایی می‌رساند که حجر بن عدی را که از صحابه پیغمبر است و برایش گران هم تمام می‌شود کشتن او، اما می‌کشد. رُشید هجری را تعقیب می‌کند، دنبال می‌کند، بالا-خره می‌کشد. زیاد بن ابیه را که یک فرد ظالم و عقده‌ای و بی‌بته و بی‌ریشه‌ای بود و اصلاً هم قدرت طلب و بداخلاق بود، این را حاکم می‌کند بر کوفه یعنی مرکز سلطه تفکر شیعی و تفکر ولایتی و به او اجازه و اختیار می‌دهد که هر کار می‌خواهی بکن؛ که درباره زیاد ابن ابیه مورخین نوشته‌اند:

«أَخَذَكَ بِالظَّنَّةِ، وَقَتَلَكَ أَوْلِيَاءَهُ بِالتُّهْمَةِ»⁽¹⁾ هر کسی که مورد کوچک‌ترین سوءظنی قرار می‌گرفت که این گرایش دارد به اهل بیت (علیهم‌السلام)، این را می‌گرفتند زندانی می‌کردند، زیر شکنجه می‌گذاشتند، هرکسی که متهم می‌شد به این که همکاری کرده با خاندان پیغمبر و با آن جریان مغلوب، او را می‌کشتند، از بین می‌بردند. غوغایی بود در کوفه و در عراق که مرکز حاکمیت تشیع و خاندان پیغمبر بود. یک جا این جورری قدرت‌نمایی می‌کرد. همین معاویه در یک مورد دیگر شما می‌بینید که یک پیر زنی مثلاً می‌آید از فلان قبیله، بنا می‌کند به معاویه فحش دادن، بدگویی کردن که تو چنین کردی، چنان کردی، چنان کردی، فلان کردی، می‌خندد، نوازشش می‌کند، محبت بهش می‌کند، هیچ چیز هم نمی‌گوید. عدی بن حاتم می‌آید پیش معاویه درحالی که دو چشمانش نابینا شده بود؛ معاویه می‌گوید: عدی! علی با تو انصاف نکرد، تو دو پسر را در جنگ‌های علی با من از دست دادی، اما علی دو پسر خودش حسن و حسین را نگاه

داشت. عدی بن حاتم گریه کرد گفت: معاویه، من با علی انصاف نکردم، که علی به شهادت رسید و به

ص: 38

1- (1) . بحارالانوار، ج 44، ص 214، «گروهی را به گمان و شبهه‌ای دست‌گیر می‌کنی و دوستان خدا را به سبب تهمت‌ی به قتل می‌رسانی!»

لقای خدا پیوست و من هنوز زنده ام. (1) در مجلس معاویه هر وقت یکی از وابستگان به اهل بیت حضور داشت و در آن کمترین اهانتی به امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می شد او با شجاعت، با صراحت، با قدرت به معاویه و یارانش حمله می کرد و معاویه هم می خندید، تلطف می کرد، حتی گاهی گریه می کرد، می گفت: بله، راست گفتید.... شاید برای شما باورنکردنی باشد اما این واقعیتی است، تبلیغات همین است. تبلیغات، مسمومترین و خطرناکترین ابزارهایی بوده که در طول تاریخ، باطل از او استفاده کند. برای خاطر این که تبلیغ اگر بخواهد به طور کامل ذهن ها را بپوشاند، احتیاج دارد به بازیگری، احتیاج دارد به دروغ و فریب. جریان حق اهل دروغ و فریب نیست. آن جریان باطل است که برایش هیچ چیز مهم نیست. مهم این است که یک حقیقتی به شکل دیگری در چشم مردم وانمود بشود. از تمام ابزارها استفاده می کنند و کردند.

اینی که شما شنیدید از زبان گوناگون که وقتی امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در محراب به شهادت رسید، مردم شام تعجب کردند که علی محراب چه کار می کرده؟ محراب که مال نمازخوان هاست! بعضی باور نمی کنند این را، این واقعیت دارد. در طول چندین سال حکومت معاویه و قبل از معاویه، برادرش برادر بزرگترش، یزید بن ابن سفیان آن چنان تبلیغات را در شام مظلوم کرده بودند و

غبارآلوده کرده بودند فضای ذهنی را، که کسی غیر از این نمی توانست اصلاً چیزی بفهمد، این همین است. تبلیغ به نفع خاندان بنی امیه و معاویه و علیه خاندان پیغمبر. این واقعیتی است که در جهان اسلام تا حدود صدسال، بعد از هجرت یعنی شاید حدود چهل، پنجاه سال بعد از دوران خود امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین را بر روی منبرها لعنت می کردند این که گفتم لعنت در دنیای اسلام کار معاویه است و کار اخلاق

ص: 39

معاویه، این همین است. بعضی ها، متهم کردند شیعه را و ملامت کردند که چرا بعضی از صحابه را مورد طعن و لعن قرار می دهند؛ این کاری است که آن ها کردند، این کاری است که معاویه کرد. امیرالمؤمنین را، علی بن ابی طالب را،

«أَفْضَلُ الْقَوْمِ (1) وَأَقْدَمُهُمْ إِسْلَامًا» (2) را و نزدیک ترین اصحاب پیغمبر را این ها سال ها، ده ها سال در منبرها به بدی و زشتی یاد کردند و او را لعنت کردند تا زمان عمر بن عبدالعزیز. او وقتی که خلیفه شد ممنوع کرد، گفت کسی دیگر حق ندارد این کار را بکند. بعد از عبدالملک بن مروان دو پسرش ولید و سلیمان پشت سر هم حکومت کردند حدود شاید دوازده سال؛ بعد از آن ها عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و بعد از عمر بن عبدالعزیز که دو سال و اندی هم او خلافت کرد، حدود دو سال دو پسر دیگر عبدالملک یعنی یزید و هشام به حکومت رسیدند. عمر بن عبدالعزیز جلوی شان را گرفت. نگذاشت که دیگر

کسی امیرالمؤمنین را لعن کند، تا آن وقت می کردند. یکی از کارها این بود. خُب اول البته مردم تعجب می کردند، لکن یواش یواش عادت کردند. در تاریخ خواندم که هیچ قاری و محدث و راوی دین در دنیای اسلام باقی نماند مگر این که دستگاه حکومت معاویه و جانشینان معاویه، آن ها را وادار کردند که در مذمت اهل بیت و در مدح دشمنان اهل بیت حدیث درست کنند و آیه تفسیر کنند و امثال این ها. همین سَمْرَه بن جُنْدَب معروف که روایت معروف

«لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» (3) مربوط

ص: 40

-
- 1- (1) . الکافی، ج 15، ص 201، «كَانَ عَلَى أَفْضَلِ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ عَلِيٌّ بَرْتَرِينُ مَرْدَمٍ پَسِ از رَسُولِ خِدا بُوْد.».
- 2- (2) . عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 383، «..... قَدْ زَوَّجْتِكِ أَقْدَمَهُمْ إِسْلَامًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا، وَأَحْسَنَهُمْ خُلُقًا، وَأَعْلَمَهُمْ بِاللَّهِ عِلْمًا؛ [رسول خدا خطاب به فرزندشان حضرت صدیقه کبری می فرمایند:] قطعاً تو را به ازدواج کسی در آوردم که با سابقه ترین مردم در اسلام، بردبارترین آن ها، خوش اخلاق ترین آن ها و داناترینشان نسبت به خداوند است.»
- 3- (3) . من لا یحضره الفقیه/ج 4/ص 334، «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِی الْإِسْلَامِ؛ در اسلام نه زیان دیدنی هست و نه زیان رساندنی.»

به اوست که یکی از اصحاب پیغمبر است منتها آن صحابی است که پیغمبر نسبت به او غضب کردند. به خاطر آن داستان معروفی که یک درختی داشت در زمینی متعلق به یک خانواده ای و می رفت مزاحم این ها می شد، وارد آن خانه می شد سر زده، بدون این که خبر بکند، این خانواده نشسته بودند، زن، بچه، بزرگ، یک وقت می دیدند یک مردی وارد این خانه شد، چیه، یک درخت خرما این جا توی این زمینی که خانه این هاست، حریم منزل این هاست ایشان دارد؛ به پیغمبر شکایت کردند. پیغمبر گفت که این درخت خرما را بفروش به این صاحب خانه. گفت که نمی فروشم، درخت خودم است، دلم می خواهد بروم به درختم سر بزخم. فرمودند به من بفروش. قبول نکرد. فرمودند در مقابل فلان مبلغ، قبول نکرد. فرمودند در مقابل یک درخت در بهشت؛ یعنی وعده بهشت در حقیقت به او دادند. گفت نمی خواهم، من همین درخت خودم را می خواهم الا و لا بد⁽¹⁾ پیغمبر گفتند خُب حالا که این جور

(2) است پس به آن صاحب خانه گفتند برو درختش را از زمین بکن، بیانداز بیرون، درختش را بردارد ببرد.

«لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارَ فِی الْإِسْلَامِ» ضرر زدن به مردم و اذیت کردن مردم، ما در اسلام نداریم. به بهانه این که اینجا ملک من است، مال من است مردم را اذیت کردن مردم، ما چنین چیزی در اسلام نداریم. که این حدیث «لا ضرر» معروف که یکی از اصول و قواعد فقهی ماست مربوط به این آقا است. سمره بن جندب، ایشان زنده ماند تا زمان معاویه. خوش عاقبتی را ببینید، معاویه چون دنبال اصحاب بود. اصحاب پیغمبر نام و عنوان داشتند، که این ها را دور خودش جمع کند. این آقا را دور خودش جمع کند. این آقا را هم آورد دور خودش. به این گفتش که مایلم این آیه معروف را [به علی بن ابی طالب نسبت بدهی]

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِی

ص: 41

1- (1). به طور قطعی و لازم.

2- (2). من لا یحضره الفقیه/ج 4 ص 334، «لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارَ فِی الْإِسْلَامِ؛ در اسلام نه زیان دیدنی هست و نه زیان رساندنی.»

الحیاهِ الدُّنْیَا وَ یُشْهِدُ اللّٰهَ عَلَیْ مَا فِی قَلْبِہِ وَ هُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ» (1) یعنی بعضی از مردم هستند که وقتی درباره دنیا حرف می زنند در مذمت دنیا، سخن آن ها تو را به اعجاب و شگفتی می آورد؛ خدا را هم بر آنچه در دلشان هست شاهد می آورند اما در واقع این ها ریا می کنند. معاویه چون در مقابل کلمات امیرالمؤمنین قرار داشت، در مذمت دنیا آن خطبه های کوبنده نهج البلاغه که خُب خیلی اثر می گذاشت. شما ببینید کلماتی در نهایت زیبایی، فرض کنید امروز کسی یک شعری یا یک کتابی، یک مقاله ای بنویسد در نهایت فصاحت و زیبایی و هنرمندانه، یک موضوعی در این باشد. طبیعی است که این موضوع جا می افتد، صاحب این اثر هنری هم در

(2) چشم مردم شیرین می شود. حالا- کلام امیرالمؤمنین را واقعاً مقایسه نمی شود کرد با هیچ کدام از آثار هنری که ماها می شناسیم. خیلی بالاتر از این حرف هاست. یک آیتی است از زیبایی، این کلمات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه، و همه هم در بیان ارزش های اسلامی و معارف اسلامی؛ چیزی که برای معاویه اصلاً قابل تحمل و قابل قبول نبود. امیرالمؤمنین را هم در چشم ها شیرین می کرد. می خواست یک علاجی در مقابل این کلمات زهد گرایانه در مذمت دنیا که از امیرالمؤمنین نقل شده بتراشد. به این گفت بیا این آیه را بگو که درباره علی بن ابی طالب (عَلِیْہِ السَّلَامُ) نازل شده. یعنی علی بن ابی طالب (عَلِیْہِ السَّلَامُ) همان کسی است که درباره دنیا آن چنان حرف می زند که توبه شگفت می آیی، قسم خدا هم می خورد، اما لجوج ترین دشمنان، دشمنان اسلام و خدا هم اوست. بگو این آیه درباره علی است. آیه دیگری است «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ اُبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ» 3 از جمله مردم کسانی هستند

ص: 42

-
- 1- (1) . سورة مبارکة بقره/ آیه 204، «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است.»
- 2- (2) . سورة مبارکة بقره/ آیه 204، «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است.»

که جان خودشان را برای طلب رضایت خدا نثار می کنند. گفت بگو این آیه هم درباره ابن ملجم نازل شده. خیلی احتیاج داشت، خیلی برایش بُرد تبلیغاتی داشت این کار. یکی از اصحاب پیغمبر که پیغمبر را دیده در جنگ در کنار پیغمبر بوده چون سمره بن جندب از بچگی اش سرباز بود، هنوز مکلف نبود که توی جنگ ها شرکت می کرد، آدم این جوریه هم بود و اصحاب پیغمبر هم بوده، این بیاید آیه را نسبت به امیرالمؤمنین این جور تفسیر کند. بگوید درباره این ها نازل شده. پیشنهاد کرد، سمره بن جندب آدم

(1) بدی بود شقی بود، اما وجدانش حاضر نشد، گفت نه من این کار را نمی کنم. به کسانی که واسطه این کارها بودند توی دستگاهش، گفت بگوئید که حق حساب تو خواهد رسید، نگران پول نباش. پنجاه هزار درهم به تو پول می دهیم. پنجاه هزار درهم آن زمان ها خیلی پول بوده. پنجاه هزار مثقال نقره. یعنی پنج هزار مثقال طلا؛ به حسب قیمت گذاری های آن روز. یک ثروت عظیمی بود. بهش گفتند که پنجاه هزار بهت پول می دهد، گفت که نخیر، من قبول نمی کنم. حالا بعضی می گویند که خود سمره بن جندب هم بازیگری می کرد، هی می خواست بازارگرمی می کند؛ نه این که وجدانش ناراحت بود. می دانست که معاویه احتیاج دارد، در حقیقت چک و چونه داشت می زد. حالا یا این بود یا وجدانش واقعاً قبول نمی کرد دیگر من نمی دانم، به گردن نمی گیریم ما گناه سمره بن جندب را. وقتی قبول نکرد، قیمت را بالا بردند. صد هزار درهم، باز قبول نکرد صد و پنجاه هزار، با دویست هزار، باز قبول نکرد. ظاهراً به سیصد، پانصد درست یادم نیست به یک مبلغ عظیمی مثلاً در حدود سیصد هزار یا پانصد هزار یا پانصد هزار درهم رساندند، یک ثروت فوق العاده ای بود. باز هم قبول نکرد. معاویه به آن کسی که واسطه این کار بود گفت این بی عقل نمی داند پانصد هزار را چقدر است؟! بگوئید پانصد هزار را بیاورند ببیند چقدر

ص: 43

است بعد ببینیم قبول می کند یا نه؟ معاویه گفت خیلی خُب، دستور داد به آن خزانه دار که پانصد هزار درهم از خزانه برادر بیاورد اینجا. خُب آن وقت ها هم پول ها، پول های نقره ای و توی کیسه ها و سنگین و حجم زیاد و حَمَل ها بنا کردند هی این پانصد هزار درهم است. حاضری یا نه؟ نگاهی کرد به این پول ها، دید خیلی ثروت عظیمی است، قبول کرد. و آیه را به همین ترتیب تفسیر کرد و این ماند در کتاب ها.

اگرچه که در دنیای اسلام این گونه حرف های چرندِ غلطِ رذالت آمیز غالباً بر چیده شد. غالباً بعدها علما آمدند این ها را انداختند دور؛ اما خُب یک رشحاتی از این ها بالاخره باقی ماند، در ذهن یک عده ای هم اثر گذاشت، این کاری بود که معاویه می کرد، تبلیغ. مجموعه این روش ها، روش های معاویه را تشکیل می دهد برای کسب قدرت. خُب از این بگذریم. روش های جریان حق؛ جریان حق هم بیکار که نشسته بود در مقابل این تهاجم باطل. آن ها هم روش هایی داشتند که به طور خلاصه عبارت است از اول مقاومت و تحرک قدرتمندانه. بعضی خیال می کنند امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ترسید که بجنگد؛ نه. امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قاطعانه عازم به جنگ بود و جزو شجاعان عرب است. من نگاه می کردم توی کتاب، در شرح دلاوری های امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قضایای مختلف، دلاوری های آن حضرت در جریانات مختلف خیلی زیاد است. منتها در جنگ های امیرالمؤمنین، آن جایی که میدان جنگیدن بود، خود امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مانع شد از جنگیدن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، نمی گذاشت این ها بروند در خطر خودشان را قرار بدهند. بعضی گفتند که چرا شما محمد بن حنیفه را می فرستی جلو، آن هم پسر است، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را نمی فرستی و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را؟ فرمود می ترسم که نسل رسول اکرم (ص) منقطع بشود. این ها تنها بازماندگان پیغمبرند. و می خواهم نسل پیغمبر (ص) را حفظ کنم. احساس خطر

می کرد توی میدان جنگ، می خواست این ها را حفظ کند. نه به خاطر علاقه خودش، حُب به فرزندان دیگرش هم علاقه داشت، و خود امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که مرد جنگ و مرد میدان و خطرپذیر و کسی نبود که از خطر واهمه ای داشته باشد. منتها این ها فرزندان پیغمبر بودند و امیرالمؤمنین دلش نمی خواست که آن ها را در خطر بیاندازد. چون در جنگ های امیرالمؤمنین این ها

حضور که داشتند، میدان داری زیادی نکردند، به خاطر همین جهت، است که نام این دو بزرگوار امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جزو شجاعان آن دوره ثبت نشده؛ لکن در جنگ های اسلامی با ایران، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حضور داشته، در دفاع از خانه عثمان در مقابل مهاجمین، به دستور امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حضور داشته و در قضایای بسیار مهم، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حضور خودش را اثبات کرده. در همان جنگ جمل و صفین هم نقش های فوق العاده مهمی بر دوش امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بوده، که من نام امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در ماجراهای صفین و جمل این دو تا ماجرا به خصوص زیاد دیدم، نام امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را کم تر دیدم. یعنی آن حضرت امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در میدان ها و در جریان ها، بیش تر حتی حضور داشته از امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ). نخیر، مرد جنگ، مرد سیاست، مرد تدبیر، مرد زبان آوری، قوی. مباحثات و مجادلات امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را انسان وقتی که می خواند، موبر بدن انسان راست می ایستد، از بس قوی و قدرت مندانه است. در ماجرای صلح و بعد از صلح آن چنان کلمات قاطع و کوبنده ای از این بزرگ وار نقل شده که از کلمات امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مواردی کوبنده تر و تیزتر به نظر می رسد. من در کلمات امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آن جور کوبندگی و قدرت را کم تر دیدم در مقابله با دشمنان؛ شاید به خاطر این بوده که امیرالمؤمنین با آن چنان دشمنانی روبه رو و از نزدیک مواجه نشده بود که این قدر وقیح و خبیث باشند. بنابراین هیچ گونه کمبودی در

کار امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیست. کمبود در شرایط زمانه است. قدرت مندانه ایستاده برای دفاع، این یکی از روش هاست، تا آن جایی که ممکن است. یک جاهایی ایستادگی قدرت مندانه به ضرر تمام می شود. تغییر روش و مانور در انتخاب روش ها یک کار اساسی و لازم است. دوم، تبلیغ. کار تبلیغ در دستگاه ها حق اهمیتش بسیار زیاد

است. منتها همان طور که گفتیم جریان حق در تبلیغ دستش بسته است. از هر شیوه ای، از هر روشی نمی تواند استفاده کند. آن چیزی را که حق و واقع هست فقط بیان می کند، یک چیزهایی هست توی ذهن مردم، در ذهن مردم مطلوب است، جریان باطل هیچ ابایی ندارد که آن ها را به همان شکلی که مردم دوست می دارند بیان کند؛ اما جریان حق نخیر، حق را بیان می کند و لو تلخ حرف می زند که انسان تعجب می کند. ماها که با این که دوست می داریم که روش هایمان روش ها باشد، برای ما هم حتی تعجب انگیز است در مواردی. معاویه هیچ وقت این کار را نمی کرد. معاویه تملق مردم را می گفت. معاویه سعی می کرد به هر قیمتی هست حمایت مردم را جلب کند. علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این کار را نمی کند. نه این که بلد نیست؛ بر خلاف تقوی است، برخلاف اصول است و خود علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود:

«لَوْ لَا التُّقَى لَكُنْتُ اَدَهَى الْعَرَبِ»⁽¹⁾ اگر مسأله تقوا نبود ملاحظات ارزش ها نبود، من از معاویه زرننگ تر بودم. توی این کارها، واقعهش هم همین است، اصل و ریشه علی و سابقه نزدیکی او با پیغمبر و افتخارات عظیم او و آن ذهن و روح باعظمت او؛ معلوم است که از معاویه واردتر و بلدتر و زرننگ تر است و می تواند خیلی کارها بکند. منتها حق اجازه نمی دهد. ارزش گرایی؛ و شیوه دیگر اصرار بر حفظ ارزش ها. آن چیزی که در دستگاه حق خیلی مهم است و در شیوه های آن ها مورد توجه است این است که

ص: 46

اصرار در دند که ارزش ها را به هر قیمتی هست حفظ کنند، و در

(1) نهایت عقب نشینی تا حدومرز حراست از بقای مکتب. این را هم توجه داشته باشید؛ یعنی حق اگر دید که ایستادن او موجب می شود که اصل مکتب به خطر بیفتد عقب نشینی می کند، نجنگ و عارش نمی آید از عقب نشینی کردن. امام حسین فرمود:

«الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ خَيْرٌ مِنْ دُخُولِ النَّارِ» (2) من اگر قرار باشد ننگ را قبول بکنم، قبول می کنم اما داخل آتش جهنم نمی شوم. یک جاهایی هست که بعضی ها برای این که ننگشان می آید یک کاری را انجام بدهند حاضرند عذاب و سَخَط (3) الهی را به خودشان جلب کنند. ننگ چیست؟ اصل این است که انسان رضای خدا را جلب کند. اصل این است که انسان وظیفه اش را انجام بدهد، ولو برگشتن از یک حرفی باشد، برگشتن از یک خطی باشد، عقب نشینی از یک موضعی باشد. هر چه که خدا می خواهد، هر چه که خدا راضی است؛ ببینید این یک اصل است در زندگی ائمه؛ در زندگی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم همین جور، آن وقتی که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به خاطر ضرورت ها و فشار واقعیت ها ناچار شد صلح با معاویه را قبول بکند، در حالی که تا آن وقت مرتب لشکر می فرستاد، تحریص (4) بر جنگ می کرد، و نیروها را جلب می کرد و نامه می نوشت و همه کارهایی که برای یک جنگ تمام عیار لازم است امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انجام می داد، بعد که دید نمی تواند، صلح را قبول کرد. دوستان نزدیکش حتی از او برگشتند. آن

(5) وقت بعد از آنی که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) صلح را قبول کرد خیلی ها خوشحال شدند، ته دلشان از جنگ ناراحت بودند؛ اما همان هایی هم که حتی شاید در دلشان خوشحال شده بودند،

ص: 47

1- (1) . الکافی / ج 8 / ص 24

2- (2) . بحار الانوار / ج 75 / ص 128

3- (3) . (س خ ط) خشم و غضب

4- (4) . (ح ر ص) برانگیختن

5- (5) . بحار الانوار / ج 75 / ص 128

برگشتند به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنا کردند آن حضرت را ملامت کردن، که آقا! شما چرا از حرفت برگشتی؟ نزدیکان حتی، بزرگانی که من نمی خواهم اسم آن ها را بیاورم، جزو صحابه دارای چهره های تابناک، آن ها آمدند به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تعبیرات ناشایستی را کردند. اما آن بزرگوار، عقب نشینی کرد برای حفظ مکتب مسأله بعدی تحلیل شکست جریان حق است. علت شکست امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عبارت بود از ضعف بینش عمومی، علت اصلی، و آمیخته شدن ایمان به انگیزه های مادی. در زمینه ضعف بینش عمومی، مردم بسیار ناآگاه بودند انصافاً، و ایمان مذهبی شان هم آمیخته شده بود به انگیزه های مادی. برایشان مادیت شده بود اصل. متزلزل شدن ارزش ها از ده، بیست سال قبل از آن؛ از حدود ده پانزده سال قبل از ماجرای صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ارزش ها ذره ذره متزلزل شده بود. یک مقدار تبعیض و یک مقدار این چیزها به وجود آمده بود و همه این ها موجب شد که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نتواند مقاومت کند. و اما رفتار گروه فاتح با گروه مغلوب این بود که به جای این که بیایند امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و یارانشان را بگیرند در زندان بیاندازند یا بکشند، وقتی که مسلط شدند نه خیلی هم، علی الظاهر احترامشان را حفظ کردند؛ و با حضرت دیدار کردند خیلی احترام کردند، اما معاویه و گروه فاتح تصمیم گرفت بر محور شخصیت و تضعیف شخصیت. شخص را حفظ کردند تا شخصیت را نابود نکنند. این روش آن ها بود که همان طور که گفتم در تبلیغات این را اصل قراردادند. فضای بسیار فتنه آمیز و غبار آلوده و بسیار خطرناک و مسموم، یک جریان را پیش ببرند. حالا که نمی توانیم کل جامعه

را در پوشش تفکر درست اسلامی قرار بدهیم، پس به جای روی آوردن به یک جریان رقیق و روبه زوال که همان جریان عمومی است یک جریان عمیق و اصیل را در اقلیت و در زیر پوشش نگه می داریم تا بماند و تضمین کننده حفظ اصالت های

اسلام باشد. این کار را امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کرد. یک جریان محدودی را به وجود آورد، یا بهتر بگوییم سازماندهی کرد، که این جریان همان جریان یاران و صحابه اهل بیت است، جریان تشیع. که این ها در طول تاریخ اسلام، در طول دوران های سیاه و خفقان آلود، ماندند و موجب شدند و تضمین کردند بقای اسلام را. اگر این ها نبودند به کلی همه چیز دگرگون می شد، جریان امامت و جریان پیش اهل بیت که تضمین کننده اسلام واقعی بود. و اما فرجام؛ فرجام این شد که گروه غالبان و فاتحان و زورمندان شدند محکومان، و مغلوبان و ضعیف شمرده شدگان شدند حاکمان و فاتحان در ذهنیت جهان اسلام. امروز شما اگر نگاه کنید آن ذهنیتی که در دنیای اسلام وجود دارد، کمابیش ذهنیتی است که امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آن را ترویج می کردند، نه ذهنیتی که معاویه و بعد از او یزید و بعد از او عبدالملک و مروان و خلفای بنی امیه ترویج می کردند. آن ذهنیت آن ها به کلی شکست خورد و از بین رفت، در تاریخ دیگر نیست. ذهنیت آن ها را اگر بخواهیم ما اسمی رویش بگذاریم همان نواصبند. نواصب که یکی از فرق به حساب می آیند که امروز هم در دنیای اسلام بر افتادند، وجود خارجی ندارند ظاهراً. نواصب یعنی کسانی که دشنام می دادند به خاندان پیغمبر و اسلام آن ها را قبول نداشتند، که جریان ذهنی آن ها آن بود. اگر قرار بود که معاویه فاتح و حاکم بشود امروز بایستی آن جریان بر دنیای اسلام حاکم باشد، در حالی که نخیر، امروز به عکس جریان فکری

امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دنیا حاکم است؛ اگر چه در برخی از فروع و پاره ای از عقاید درجه دو و دست دوم عیناً همان ها منتقل نشده، اما مجموع جریان این است. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنابراین فاتح شد و جریان او جریان پیروز بود. این یک خلاصه ای از ماجرای صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دیدگاه تأثیر آن در کل تاریخ اسلام بود. 1368/2/2

امام مجتبی (علیه السلام)، از جهات متعدد از جمله: ویژگی های شخصی، عنایت ویژه رسول خدا (ص) به ایشان و تأکید مکرر قرآن بر حفظ حرمت پیوندهای خویشاوندی و نیکی به اهل بیت، (2) نزد مسلمانان جایگاه ممتازی دارد.

نوشته پیش رو، مرور کوتاهی بر زندگانی چهارمین معصوم و سومین امام شیعه، امام مجتبی (علیه السلام) است که ضمن بررسی وقایع عصر آن حضرت، به نقش بسیار مهم و سازنده ایشان در حوادث مختلف اشاره می کند.

تلاش در این نوشته بر آن است تا متنی درخور و مقبول اهل نظر، با استناد به مدارک و منابع معتبر و مستندات متنوع تهیه شود؛ اما هیئات که این نوشته و امثال آن، شایسته آن باشد که بتواند غبار غربت از جمال مظلومیت ثمره قلب علی و فاطمه بگیرد و برقع از جمال نورانی صورت و سیرت او برفکند! از این رو، طبیعی می نماید که این نوشته در حد خرده بضاعت و توان این نویسنده مانند بسیاری از نوشته ها، خالی از عیب و نقص نباشد و منتظر راهنمایی مفید صرافان خرده شناس معرفت باشد تا وی را قرین منت خویش سازند.

ص: 50

1- (1) . استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

2- (2) . آیات، 23 شوری؛ 41 انفال؛ 7 حشر؛ 33 احزاب و ده ها آیه دیگر.

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در نیمه ماه مبارک رمضان (1) سال سوم هجری (2) در خانه حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مدینه متولد شدند. برخی تولد آن حضرت را سال دوم هجری دانسته اند (3) که با توجه به ازدواج حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حضرت فاطمه در رمضان سال دوم هجری

(4) درست به نظر نمی رسد. رسول خدا (ص) از تولد او شادمان گشتند، کام او را با خرما برداشتند (5)، و در گوش او اذان گفتند و در روز هفتم ولادت، برای او گوسفندی قربانی کردند و دعایی برای عقیقه خواندند که خواندن آن به هنگام عقیقه سنت شد. (6) سپس او را با الهام الهی «حسن» نامیدند. (7) برخی حسن و حسین را معادل شبر و شیر و نام گذاری وی را با الهام از نام پسران هارون و وجه این نام گذاری را شباهت هارون و حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در وصایت دانسته اند، (8) در حالی که اولاً پسرانی به این دو نام در تورات برای هارون ذکر نشده و دیگر این که تشبیه حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به هارون در وصایت، سال هفتم هجرت بوده و تولد امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سال سوم هجرت. بر پایه برخی روایات، حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در صدد بودند، نام امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را حرب بگذارند. (9) این گزارش ضمن ضعف سند، با داده های تاریخی درباره رفتار امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که در هیچ حالی

ص: 51

-
- 1- (1). تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 5؛ مقتل الحسین، ج 2، ص 6.
 - 2- (2). الطبقات ترجمه الامام الحسن، ص 98؛ انساب الاشراف ج 2، 32؛ اعلام الوری، ج 1، ص 402.
 - 3- (3). تاریخ، ج 4، ص 33.
 - 4- (4). تاریخ الطبری، ج 2، ص 410؛ سبل الهدی، ج 11، ص 37.
 - 5- (5) 12. وسائل الشیعه؛ ج 15، ص 137.
 - 6- (6). وسایل الشیعه، ج 21، ص 430.
 - 7- (7). الطبقات الکبری، ج 6، ص 353.
 - 8- (8). زید بن علی، مسند، ص 468؛ امالی صدوق، مجلس بیست و هشتم، ص 197؛ ترجمه و شرح کشف الغمه، ج 2، ص 95.
 - 9- (9). الطبقات الکبری، ج 10، ص 239.

بر رسول خدا (ص) سبقت نمی گرفتند،⁽¹⁾ سازگاری ندارد و بیش تر امویان و برای نشان دادن چهره تند و جنگ طلب از حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ساخته اند. به علاوه، خداوند متعالی بعد از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرزندان زیادی به حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داد، اگر نام حرب را دوست داشتند نام یکی از فرزندان را حرب می گذاشتند. بر پایه نقلی از

سلمان فارسی از رسول خدا (ص)، نام پنج معصوم اول از نام های خدای تعالی مشتق شده است.⁽²⁾ سبطالنبی، سید، زکی، مجتبی، تقی، طیب و ولی از القاب آن حضرت هستند.⁽³⁾ برخی تقی را مشهورترین لقب آن حضرت دانسته اند،⁽⁴⁾ اما لقب سید را رسول خدا (ص) به او عطا فرمودند: حدیث

«ان ابنی هذا سید؛»⁽⁵⁾ و

«سیدا شباب اهل الجنة»⁽⁶⁾ مؤید آن است. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دلیل بخشش های فراوان به «کریم اهل بیت» نیز مشهور بودند.⁽⁷⁾

پیامبر (ص) موهای سر حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را ستردند و دستور دادند به وزن موهای سرش نقره⁽⁸⁾ صدقه دهند.⁽⁹⁾ رسول خدا (ص) به تأسی از حضرت ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که برای فرزندش اسحاق و اسماعیل تعویذ خواند، تعویذی مخصوص خواندند.

(10)

شمایل امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شباهت

در بیش تر منابع، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را شبیه ترین افراد به رسول خدا (ص) وصف

ص: 52

1- (1) . عیون أخبار الرضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 26.

2- (2) . بحار الانوار، ج 25، ص 6.

3- (3) . كشف الغمه، ج 1، ص: 488؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 255.

4- (4) . الفصول المهمه، ج 2، ص 694.

5- (5) . أخبار الحسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 53.

6- (6) . تذکره الخواص، ص 84؛ الدر النظیم، ص 331.

7- (7) . الذریعه، ج 1، ص 497؛ عاملی، الانتصار، ج 8، ص 11.

8- (8) . الطبقات الکبری، ج 10، ص 231.

9- (9) . مصنف، ج 4، ص 333؛ غایه المرام، ج 2، ص 113.

10- (10) . المصنف، ج 4، ص 336 337.

کرده اند. در روایتی پیامبر (ص)، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در خوی و خصلت و چهره، شبیه ترین مردم به خود وصف کرده است. (1)
تأکید اهل سنت بر شباهت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به پیامبر (ص)، و بی شباهتی ایشان به حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)؛ مبالغه انگیز است و آن را می توان برگرفته از دیدگاه ها و گرایش های فکری - سیاسی آنان دانست. (2)

آن حضرت در شمایل، دارای رخساره ای سفید متمایل به سرخی، چشمانی سیاه، گونه ای صاف و هموار، ریش هایی انبوه، گیسوانی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، بین دو کتف عریض، قامتی میانه، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه چندان بلند و نه کوتاه، سیمایی نمکین بودند و از خضاب سیاه استفاده می کردند. و چهره ایشان را در شمار زیباترین چهره ها وصف کرده اند. (3) افزون بر ویژگی های ظاهری، از نظر نسبی نیز آن حضرت ویژگی هایی دارند که خود آن حضرت در خطبه ای طولانی در حضور معاویه به معرفی آن ها پرداختند. (4)

(5)

امام در عصر رسول خدا (ص)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هفت سال از عمر شریفش را در دوران پیامبر (ص) سپری کردند (6) و بسیاری از اعمال عبادی از جمله نمازهای پنج گانه خود را از شخص حضرت آموختند. (7) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ضمن حفظ برخی آیاتی که بر پیامبر نازل

ص: 53

1- (1). الطبقات الكبرى، الخامسة، ج 1، ص 245؛ الاستيعاب، ج 1 / ص 384 برنامه نور.

2- (2). مسند احمد، ج 6، ص 683.

3- (3). الدر النظيم، ص 515؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 419؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 303 و ج 44، ص 137.

4- (4). نک: امالی شيخ صدوق، ص 179، مجلس سی و سوم.

5- (5). الطبقات الكبرى، الخامسة، ج 1، ص 245؛ الاستيعاب، ج 1 / ص 384 برنامه نور.

6- (6). مناقب، ج 3، ص 185.

7- (7). أنساب الأشراف، ج 3، ص 20.

می شد، روایاتی نیز از آن حضرت نقل کرده اند. روایات زیادی نشستن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بر دوش پیامبر (ص) در حال سجده و طولانی شدن سجده آن حضرت را تأیید می کنند. (1) پیامبر (ص) پس از اتمام نماز حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و برادرش حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بر زانوهای خود می نشانند. (2)

رسول خدا در بیان حقایق در مورد حسنین (علیهما السلام) اصرار داشتند و پیوسته علاقه خود را نسبت به آن دو آشکار کرده؛ سخنان خود را در مورد آن دو جهت می دادند، تا جایگاه واقعی آنان را به مسلمانان نشان دهند.

(3) امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) علاوه بر درک محضر پیامبر (ص) در بسیاری از حوادث دوران هجرت همراه ایشان بودند، گرچه اخبار اندکی در این زمینه رسیده است. مانند حادثه مهم مباحله که همه ادیان، نحله ها و گروه های سیاسی مدینه حضور داشتند. آن حضرت مشمول حدیث کسا و آیه تطهیر شدند (4) که از دلایل مهم بر عصمت آن حضرت است. علاوه بر آن، همراه برادرش حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در بیعت رضوان (سال ششم)، حاضر بودند (5) وی هنگام رحلت پیامبر (ص) همراه برادرش بالای سر آن حضرت آمدند. به نقل جابر بن عبدالله، در لحظات آخر عمر مبارک پیامبر، فاطمه همراه حسنین بر آن حضرت وارد شدند. دو فرزند خودشان را روی سینه رسول خدا (ص) انداختند. حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خواست آن ها را جدا سازد، پیامبر فرمودند:

ص: 54

1- (1) . تاریخ دمشق، ج 13، ص 213.

2- (2) . البدایه و النهایه، ج 8، ص 207؛ تاریخ دمشق، ج 14، ص 159.

3- (3) . مجمع الزوائد، ج 9 / ص 194.

4- (4) . سوره احزاب، آیه 33.

5- (5) . غرر الأخبار و درر الآثار، ص 268.

«آن دورا رها کن تا من آن دورا ببویم و آن دو نیز مرا ببیند و این چنین بهره مند شویم.»⁽¹⁾

امام حسن پس از پیامبر (ص)

آن حضرت پس از پیامبر (ص) شاهد حوادث و رخدادهای دوران سه خلیفه نخست و شاهد یک تنازع سرد و پنهان بین اهل بیت

و خلفا بودند و تلاش های زیادی برای توسعه و تعمیق آموزه های دینی داشتند. در مسائل سیاسی نیز به رعایت اولویت های سیاسی مورد قبول امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به ویژه در دوره خلیفه دوم ملزم بودند. در دوره خلیفه اول، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ابوبکر خواست از منبر جدش پایین بیاید⁽²⁾ و ابوبکر نیز او را تصدیق کرد⁽³⁾. از نارضایتی خلیفه اول از این حرکت و مورد اتهام قرار گرفتن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برمی آید که این حرکت ناشی از نارضایتی اهل بیت از خلیفه اول بوده است.

آن حضرت در زمان خلیفه دوم نیز مانند امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، برای حفظ اصل رسالت و گسترش دعوت اسلامی، نگرشی مداراتی و انفعالی داشتند و تنها پس از مجروح شدن خلیفه دوم، از طرف او به جهت خویشاوندی با رسول خدا (ص) ناظر بر شورای شش نفره شدند.⁽⁴⁾

گزارش ها درباره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا دوره خلافت عثمان، یکسان است، اما گزارش های مربوط با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوره بعد از عثمان متفاوت

ص: 55

1- (1). روضه الواعظین، ص 74؛ کشف اللغمه، ج 2، ص 12؛ بحار الانوار، ج 28 ص 76.

2- (2). مناقب، ج 4، ص 40.

3- (3). انساب الاشراف، ج 3، 278؛ السقیفه و فدک، ص 68؛ شرح حدیدی، ج 2، ص 17؛ علل الشرایع، ج 1، ص 188.

4- (4). الامامه و السیاسه، ج 1، ص 24 و 25.

گردیده و نقش برجسته ای برای ایشان در این دوره گزارش شده و سعی گردیده از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چهره ای ملایم و حتی همسو با خلیفه سوم و در مواردی نیز مخالف حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نشان داده شود؛ در حالی که خلافت عثمان در واقع پیروزی

طایفه بنی امیه بر بنی هاشم و دیگر صحابه پیامبر (ص) بود و عثمان سهم ویژه ای در قدرت برای بنی امیه قائل شد⁽¹⁾ و نقش مؤثری در به قدرت رسیدن آنان داشت. سهم صحابه نیز در این عصر تنها شرکت در فتوحات بود که مطابق نقلی، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز از این سهم بی نصیب نماندند و بر پایه برخی گزارش های تاریخی، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در ابتدای خلافت عثمان تقریباً بیست ساله بودند و در فتح برخی مناطق مانند شمال آفریقا (سال 26)، طبرستان (مازندران) حضور داشتند⁽²⁾ با توجه به تردید جدی که در شرکت امام در فتوحات وجود دارد، برخی برای موجه نشان دادن حضور آن حضرت در فتوحات گفته اند: «جهاد دری از درهای بهشت است.» و یا این که گفته اند شرکت در فتوحات، اولاً گسترش اسلام و دیگر فدا شدن در راه اسلام بود که هر دو مساله مطلوب اهل بیت است، در حالی که دلایل تاریخی زیادی حاکی از شرکت نکردن اهل بیت در فتوحات است؛⁽³⁾ از جمله، کناره گیری حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از مناصب حکومتی، گذشته از این که فتوحات در زمان خلفا به ویژه خلیفه سوم، کاملاً جنبه کشورگشایی داشت و با فتوحات زمان خلفای پیشین متفاوت بود. دیگر این که یک نوع سیاست تبعیض در سهمیه بندی بیت المال در فتوحات حاکم بود که با روش اهل بیت

مطابقت نمی کرد.⁽⁴⁾ گذشته از آن که حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توجهی خاص به حفظ دو سبط رسول خدا (ص) داشتند و در

ص: 56

1- (1) . تشیع در مسیر تاریخ، ص 102.

2- (2) . الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 6.

3- (3) . نک: الحیاه السیاسیه للامام الحسن، ص 114-130.

4- (4) . تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ترجمه محمد سپهری، ص 170.

جنگ های دوران خویش آن دورا در معرض خطر قرار نمی دادند(1) از این رو، هرگز آن دورا همراه یک فرمانده اموی به جنگ نمی فرستادند. احتمالاً شرکت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در فتوحات، در جهت همراهی امام با خلفا ساخته شده و تنها در منابع سنی یافت می شود که با حال هوای فرهنگ حاکم بر شام نوشته شده و طرف داری از امویان در آن ها مشهود است.

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگام محاصره عثمان، به خواسته پدر بزرگوارشان به خانه عثمان آمدوشد داشتند و همین امر، مستمسک برخی قرار گرفته و آن حضرت را از مدافعان خلیفه سوم دانسته اند.(2) طبیعی است که این اخبار ساختگی، درصدد توجیه مشروعیت خلافت عثمان و هماهنگی امام با خلیفه ساخته شده؛ زیرا هرگز سیره مستمر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مانند حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با سیره عثمان سازگار نبوده و هیچ گاه موضع متفاوتی از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت به هیچ یک از خلفا نداشتند. وقایع بعد از قتل عثمان ثابت کرد که دفاع حضرت از عثمان، به این جهت بود که ایشان به خوبی این نکته را درک می کردند که اگر عثمان کشته شود، فقط بهانه به دست معاویه و امویان می افتد. بنابراین، دفاع امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از عثمان در جهت همان هدفی بود که حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می خواستند.

بدرقه ابوذر به همراه پدر به هنگام تبعید(3) از وقایع دیگر دوره عثمان است.

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوران خلافت امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مدت سی سال از عمر مبارک خود را در کنار پدر بزرگوارشان سپری کردند که بخشی از آن، دوران خلافت آن حضرت بود. از مهم ترین

ص: 57

-
- 1- (1). تاریخ طبری، ج 4، ص 440؛ تذکره الخواص، ص 324؛ المعیار و الموازنه، ص 151.
 - 2- (2). مروج الذهب، ج 2، ص 344؛ الامامه و السیاسه، ج 1، ص 42؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 418.
 - 3- (3). أنساب الأشراف، ج 5، ص 543؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 171.

حوادث سرنوشت ساز دوره حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، سه جنگ مهم جمل، صفین و نهروان با ناکثین و قاسطین و مارقین بود که در هر جنگ، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان سبط اکبر رسول خدا (ص) نقش مؤثر و برجسته ای را در حمایت از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ایفا کردند. در آستانه جنگ جمل به عنوان نماینده اعزامی امام برای بسیج کوفیان به کوفه رفتند. (1) و با خواندن خطبه های گوناگون، آنان را به حمایت از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فراخواندند. علاوه بر بسیج مردم، خود حضرت در این جنگ ها حاضر بودند؛ (2) به طوری که آن حضرت از ایشان تمجید کردند. (3) در جنگ خوارج نیز علاوه بر ایراد خطبه های مختلف در حمایت از امام و تشویق مردم به

دفاع از آن حضرت، خود نیز در صحنه های جنگ حضور فعال داشتند. (4) هرگاه عذری برای حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیش می آمد، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به نیابت خود برای اقامه جماعت به نماز می فرستادند. (5)

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از جنگ با خوارج، تولیت موقوفاتش را به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سپردند. (6) حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، صدقات فراوانی در مدینه و اطراف آن داشتند که بعد از خود، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و سپس امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) متولی این صدقات بودند (7) اداره صدقات آن حضرت پس از فرزندان در دست بنو حسن و بنو حسین بود (8) حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) علاوه بر صدقات، املاک زیادی داشتند که به فرزندان به ارث

ص: 58

-
- 1- (1). الجمل، ص 265 و 361.
 - 2- (2). المعیار و الموازنه، ص 151؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 44.
 - 3- (3). نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، نامه 31، ص 296.
 - 4- (4). حیاة الامام الحسن باقر شریف، ج 1، ص 393.
 - 5- (5). مروج الذهب، ج 3، ص 9.
 - 6- (6). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 146/15، نهج البلاغه فیض الاسلام، ج 1، ص 225.
 - 7- (7). تهذیب الاحکام، ج 9، ص 145-148.
 - 8- (8). علل الشرائع، ص 230؛ الإرشاد، ج 2، ص 21؛ کشف الغمه، ج 2، ص 576 و 578.

رسید. بخشی از این املاک نخلستانی در ینبع بود(1) و به طور طبیعی، بخشی از منابع مالی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوران پس از صلح به حساب می آمد. ایشان برای پرداخت قرض پدرش بعضی از املاک امام را فروختند.(2) فروش این اموال برای مخارج، دروغ بودن

(3) دریافت پول از معاویه را نشان می دهد.

عصر امامت و خلافت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر اساس باورهای شیعی،(4) از طریق نص به امامت رسیدند. حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بعد از ضربت خوردن فرزندش حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به امامت منصوب کردند(5) و آن حضرت زمام امور را به مدت تقریباً شش ماه به دست گرفتند. در منابع اهل سنت در این مورد روایات مختلفی وجود دارد. فاسی گفته است: چون حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ضربت خورد، خلافت را به فرزندش حسن سپرد.(6) برخی از منابع سنی نیز امام را در شمار خلفای راشدین و وی را آخرین خلیفه راشده دانسته و شرح حوادث دوران خلافت حضرت را در ادامه حوادث آن ها ذکر کرده اند.(7)

برخی دیگر برآنند که هنگام ضربت خوردن حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ایشان درباره جانشینی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سؤال شد، حضرت نه به آن

امر فرمودند نه از آن نهی نمودند.(8) این روایت در حالی است که جانشینی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین حتی

ص: 59

1- (1) . وفاءالوفا، ج 2، ص 1319.

2- (2) . كشف المحجبه لثمره المهجه، ص 183.

3- (3) . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 146/15، نهج البلاغه فیض الاسلام، ج 1، ص 225.

4- (4) . الملل و النحل، ج 1، ص 169.

5- (5) . كشف اللغمه، ج 1، ص 400؛ مسند الإمام المجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، العطاردی، ص 30.

6- (6) . العقد الثمین، ج 3، ص 396؛ الأعلام، ج 2، ص 199.

7- (7) . البدء و التاريخ، ج 5، ص 235؛ نهایه الارب، ج 20، ص 224.

8- (8) . مناقب خوارزمی، ص 384.

در زمان حیات آن حضرت در بین یاران حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) امری قطعی بوده است. اعور شنی در این زمینه اشعاری سرود و با خواندن آن در حضور حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مایه خوشحالی ایشان شد. (1) امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز در نامه به معاویه، به تصریح پدرش به جانشینی خود اشاره فرموده است. (2)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حالی به خلافت رسید که می دانست فرارویش روزهای سختی قرار دارد. امیرمؤمنان پیش تر به او فرموده بود که بنی امیه غالب خواهند شد. (3) به هر حال، بیعت با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری و بعد از شهادت امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انجام گرفت. (4) آن حضرت پس از بیعت، به رسم خلیفگان پیش از خود خطبه خواندند و امتیازات اهل بیت (علیهم السلام)، حقوق و ویژگی ها، شایستگی ها و فضایل بی همتای امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در ایمان و عمل، مجاهدت در رکاب پیامبر (ص) و بی میلی به

دنیا برشمردند. سپس به روابط صمیمی خود با پیامبر (ص) اشاره کردند و آنان را به بیعت عمومی فراخواند. (5) و از آنان بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بیعت گرفتند. (6) وضعیت نشان می دهد امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از اول، از تردید و قاطع نبودن مردم در عراق بیمناک بودند لذا از تعهد هرگونه عمل افراطی خودداری کردند. (7) مردم وقتی متوجه نظر امام شدند،

ص: 60

-
- 1- (1) . پیکار صفین، ترجمه اتابکی، ص: 581.
 - 2- (2) . فتوح ابن اعثم، ج 2، ص 286-380.
 - 3- (3) . ابن ابی الحدید، ج 16، ص 16.
 - 4- (4) . الارشاد؛ ج 2، ص 9.
 - 5- (5) . العقد الفرید، ج 3، ص 195؛ کشف الغمه، ج 2، ص 173؛ ذخائر العقبی، ص 138.
 - 6- (6) . المستدرک حاکم، ج 3، ص 175؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 13، ص 263؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 266؛ کشف الغمه، ج 2، ص 193.
 - 7- (7) . تشیع در مسیرتاریخ، ص 161.

خواستار بیعت به شرط نبرد با گمراهان شام شدند و با امام بیعت کردند و (1) در زمان دقیق بیعت اختلاف وجود دارد. مشهور این است که بعد از دفن بدن مطهر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیعت صورت گرفت و غیر اهل شام، همه مناطق با حضرت بیعت کردند؛ زیرا مردم به ویژه اهل مدینه از سابقه معاویه که تا سال هشتم و فتح مکه ایمان نیاورده بود، آگاه بودند. (2) اعلام خلافت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توسط مردم عراق، (3) و تأیید ضمنی مردم مکه و مدینه، زنگ خطر بزرگی برای معاویه بود. زیرا شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مشکل بزرگی را از جلوراه معاویه در رسیدن به

خلافت برداشته بود، (4) لذا معاویه به محض شنیدن این خبر، آن را تفسیح کرد و در سخنان و نامه هایش تصمیم صریح خود را به سرکشی در برابر خلیفه اعلام کرد. سپس تعدادی از جاسوسان خود را به منظور برانگیختن مردم علیه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به سوی عراق گسیل داشت. (5) امام با آگاهی از حضور این جاسوسان، دستور دادند آنان را یافته، اعدام کنند. (6)

سازماندهی لشکر برای جنگ با معاویه نخستین اقدام امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از بیعت بود. (7) معاویه نیز سرانجام تصمیم به جنگ گرفت و همه فرماندهان خودش را از شام، فلسطین و اردن فراخواند و با شصت هزار نیرو علیه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به راه افتاد. او با نمایش توان نظامی، امیدوار بود امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به کناره گیری

ص: 61

-
- 1- (1) . الامامه و السياسه، ج 1، ص 184.
 - 2- (2) . انساب الأشراف، البلاذری، ج 1، ص 532؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 117.
 - 3- (3) . ذخائر العقبی، ص 138.
 - 4- (4) . دولت امویان، ص 23.
 - 5- (5) . اغانی، ج 21، ص 26؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 214؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 31، (به نقل از تشیع در مسیر تاریخ).
 - 6- (6) . صلح الحسن، ترجمه سید علی خامنه ای، ص 110.
 - 7- (7) . المستدرک حاکم نیشابوری، ص 1803.

مجبور کند و اگر موفق نشد، به نیروهای عراقی - قبل از این که فرصت یابند موقعیت خود را تحکیم کنند - حمله نماید. البته در این مدت، نامه های زیادی بین معاویه و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رد و بدل شد.

(1) در مقابل این حرکت معاویه، فضای سیاسی - اجتماعی عراق به دنبال تبلیغات سوء امویان با شایعه اراده امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر صلح با معاویه و قدرت بلامنازع ارتش شام، به شدت ملتهب، و سوسه انگیز و نگران کننده شد، (2) به طوری که با شایعه پراکنی بدنه سپاه را متزلزل ساخت و فرماندهان اصلی سپاه را به طمع انداخت. ضمن این که روحیه مردم عراق با عبور از جنگ های بدون غنیمت و طاقت فرسای جمل، صفین و نهروان، شکسته و ناامیدکننده بود و زمینه بیش تری را برای تحمیل صلح، فراهم می کرد. در پی همین شایعات، خیمه گاه آن حضرت را به غارت بردند و در «مظلم ساباط» با پیکانی او را از ناحیه ران زخمی ساختند. امام را به مداین بردند، در حالی که خون بسیاری از او رفته و جراحاتش دشوار شده بود. حضرت در خانه سعد بن مسعود ثقفی بستری و مداوا شدند. (3) سعد از افراد مورد اعتماد حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و از طرف آن حضرت به استانداری مداین انتخاب گردیده و پس از شهادت آن حضرت از طرف امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ابقا شده بود. گفته اند مختار که تحت سرپرستی عمویش بزرگ شده بود، پیشنهاد داد امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را تسلیم معاویه بکنند که با مخالفت سعد مواجه شد. (4) با توجه به دشمنی های بنی امیه و آل زبیر بر ضد مختار، روایاتی علیه او

ص: 62

1- (1). فتوح ابن اعثم، ج 4، ص 151؛ مقاتل الطالبین، ص 56؛ شرح حدیدی، ج 16، ص 24 (به نقل از تشیع در مسیر تاریخ، ص 163).

2- (2). تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 214.

3- (3). أنساب الأشراف، ج 3، ص: 35؛ ارشاد، ج 2، ص 12.

4- (4). الأخبار الطوال، ص 205.

ساخته شده که احتمالاً این روایت را نیز بیش تر با مذاق آل زبیر و امویان ساخته اند شده و از نظر سند و واقعیات

تاریخی سازگار نیست. (1)

بنابراین، تنهایی آن حضرت و همراهی نکردن مردم، از مهم ترین دلایل صلح آن حضرت بوده است، چنان که این مطلب از گزارش های تاریخی و از سخنان آن حضرت نیز استنباط می شود. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به حجر بن عدی که معترض به صلح بود، علت آن را میل بیش تر مردم به صلح، ناخوشی آنان از جنگ و به ویژه حفظ شیعیان از کشته شدن دانستند. (2) همراهی نکردن مردم عراق در آخرین نبردهای حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و مذمت مکرر مردم عراق توسط آن حضرت، گواه بر این سخنان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگامی که دیدند تعداد اندکی در نخیله برای جنگ با معاویه جمع شده اند، مجدد به کوفه برگشته، خطرهایی را که از جانب حاکمیت بنی امیه، کوفه و مسلمانان را تهدید می کرد، گوشزد نمودند و کوفیان را به جهت همراهی نکردن مذمت کردند. (3) بنابراین امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از بیعت، در جنگ با معاویه کاملاً جدی بودند و مصلحت عراق و مسلمانان را در جنگ با معاویه می دانستند، لذا بیش ترین وجهه همت خود را بر جمع آوری نیرو و جنگ با معاویه گذاشتند و برای تشویق آنان، حقوق

جنگجویان را دو برابر کردند (4) و افرادی مانند حجر بن عدی را برای تشویق مردم به جنگ به نخیله فرستادند، اما جز اندکی به ندای ایشان پاسخ مثبت ندادند. حضرت در پی سستی و نافرمانی مردم مجدد زبان به ملامت کوفیان گشودند، ولی باز عده ای با شنیدن کلام امام ندای صلح سر دادند. امام فرمود: «شما همان کسانی هستید که حکمیت

ص: 63

1- (1) . معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 105.

2- (2) . اخبار الطوال، ص 220.

3- (3) . بحار الأنوار، ج 44، ص 33.

4- (4) . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 186.

را در صفین بر پدرم تحمیل کردید.»⁽¹⁾ سپس خود نیز به نخیله رفتند و ده روز در آن جا ماندند، اما تنها چهارهزار نفر حاضر شدند؛ لذا امام به کوفه برگشتند و به منبر رفتند و ضمن مذمت اهل کوفه و تحلیل وضعیتی که بعدها بنی امیه نسبت به اهل کوفه خواهند داشت فرمودند: «اگر یارانی داشتم، هرگز امر حکومت را به بنی امیه تسلیم نمی کردم زیرا حکومت بر بنی امیه حرام است.»⁽²⁾ در مجموع همراهی نکردن کوفیان؛⁽³⁾ خیانت فرماندهان سپاه و نیروهای نظامی و خیانت سران قبایل.⁽⁴⁾ را می توان از علل صلح امام دانست. بنابراین صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) چنان که برخی پنداشته اند، ظهور معجزه نبوی به دست امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) نبوده، بلکه این روایت ساختگی است و صلح از

⁽⁵⁾ ⁽⁶⁾ روی ناچاری بود و به دنبال آن غلبه امویان و سپس مروانیان را بر سرزمین های اسلامی در پی داشت.⁽⁷⁾ گذشته از همه این ها، امام با قید شرایطی، حکومت را به معاویه واگذار کردند معاویه نیز از آن جا که می کوشید به هر قیمتی خلافت را به چنگ آورد، حاضر بود با هر شرایطی صلح را امضا کند. از این رو، امام از این فرصت استفاده کردند و شرایطی را در صلح نامه گنجانند که مهم ترین آن ها عبارتند از:

عمل به کتاب، سنت نبوی و سیره خلفای صالحین، عدم تعیین جانشین⁽⁸⁾ و واگذاری تعیین خلیفه به شورای مسلمانان،⁽⁹⁾ در امان ماندن مسلمانان از دست و زبان معاویه، ایمنی شیعیان و عدم توطئه بر ضد اهل بیت.⁽¹⁰⁾

ص: 64

-
- 1- (1) . انساب الاشراف، ج 3، ص 33 و 39.
 - 2- (2) . الخرائج و الجرائح، ج 2 / ص 576؛ بحار الانوار، ج 303/36.
 - 3- (3) . المعیار و الموازنه، ص 99.
 - 4- (4) . مناقب ابن شهر آشوب، ج 3 / ص 195.
 - 5- (5) . الخرائج و الجرائح، ج 2 / ص 576؛ بحار الانوار، ج 303/36.
 - 6- (6) . مناقب ابن شهر آشوب، ج 3 / ص 195.
 - 7- (7) . اسد الغابه، ج 2، ص 18.
 - 8- (8) . الاستیعاب، ج 1، ص 387. (نور السیره)
 - 9- (9) . الاستیعاب، ج 1، ص 387. (نور السیره)
 - 10- (10) . فتوح ابن اعثم، ج 4، ص 292.

برخی تنها به دو شرط از عهدنامه مبنی بر این که معاویه یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را تحت تعقیب قرار ندهد و بعد از او خلافت از آن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باشد.

(1) جانشینی امام بعد از معاویه، از اساسی ترین و مهم ترین بندهای صلح نامه بود. (2) گنجاندن این ماده در صلح نامه، معاویه را از حق تعیین جانشین خود خلع ید می کرد و تا امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زنده بودند، معاویه زمینه را برای طرح ولی عهدی یزید مساعد نمی دید.

بعد از صلح، عناصر تندرو ضمن مخالفت با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تقاضا کردند آن را نادیده بگیرد که با مخالفت شدید آن حضرت روبه رو شدند. (3) پای بندی امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به صلح حتی بعد از شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز ادامه یافت. به همین جهت، از کسانی که او را دعوت به قیام می کردند، خواست تا مادامی که طاغیه بنی امیه (معاویه) زنده است، در خانه های خود بنشینند و به صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پای بند باشند. (4) واکنش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در زمان صلح و پای بندی حضرت به آن تا زمانی که معاویه زنده بود، (5) نشانه تأیید ایشان است.

معاویه بعد از صلح وارد کوفه شد و در حضور جمعیت کوفه، اعلام کرد به شرایط صلح عمل نخواهد کرد. سقوط کوفه و تحمیل صلح به امام، از دردناک ترین حوادث تاریخ شیعه است. امام تصمیم گرفتند به مدینه برگردند. با بازگشت امام به مدینه،

(6) (7) مرکزیت شیعه در عراق باقی ماند. هنگام خروج امام از

ص: 65

-
- 1- (1) . ذخائر العقبی، ج 2، ص 117.
 - 2- (2) . الاستیعاب، ج 1 / ص 439.
 - 3- (3) . تاریخ دمشق، ج 13، ص 267.
 - 4- (4) . انساب الاشراف، ج 3 / ص 366.
 - 5- (5) . انساب الاشراف، ج 3، ص 366.
 - 6- (6) . الاستیعاب، ج 1 / ص 439.
 - 7- (7) . انساب الاشراف، ج 3 / ص 366.

کوفه، معاویه از ایشان خواست که در کوفه بماند و به یاری شیعیان خود با خوارج بجنگد، اما آن حضرت در پاسخ معاویه جنگ با او را مقدم بر خوارج دانستند. (1) سپس آن حضرت با اهل و عیال خود به مدینه برگشتند و بقیه عمر شریف خود را در آن شهر گذراندند. (2)

آن حضرت برای آموزش قرآن اهمیت بسیاری قائل بودند و گاه مبالغه زیادی برای آموزش قرآن می پرداختند. (3) و درصدد آموزش و تربیت مهره ها و نیروهای کارآمد و تقویت تشیع بودند. برای این منظور در مسجدالنبی می نشستند و بعد از نماز به بیان احکام و معارف الهی (4) و معرفی شخصیت والای اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه به دفاع از حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و آرمان های والای علوی می پرداختند. (5)

معاویه پس از به دست آوردن حکومت، به هیچ یک از شروط صلح نامه عمل نکرد و به سخت ترین صورت متعرض جان و

مال شیعیان شد. (6)

سیاست کلی معاویه و پس از او بنی امیه، سخت گیری به اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. (7) در بین شهرهای مسلمان نشین، کوفه شیعیان بیش تری داشت، لذا طبیعی بود که سخت گیری نسبت به مردم این شهر از کانون توجه امویان باشد. نخستین بخش نامه سخت گیرانه معاویه برای اهل کوفه چنین صادر شد:

خوب بنگرید اگر ثابت شد کسی علی و خاندانش را دوست می دارد، نام او را از دیوان پاک و عطا و جیره اش را قطع کنید.

ص: 66

1- (1) . آلکامل مبرد، ج 3، ص 172.

2- (2) . الارشاد، ص 173.

3- (3) . مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 66.

4- (4) . ترجمه الامام الحسن من طبقات ابن سعد، ص 66؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 13، ص 241.

5- (5) . روضات الجنان و جنات الجنان، ج 2، ص 427.

6- (6) . الامامه و السياسه، ص 184.

7- (7) . المحبر، ص 479.

او به این بخش نامه اکتفا نکرد و به والیان خود دستور داد تا هر کس را که به دوستی و طرف داری از شیعه متهم ساختند، تنبیه و خانه اش را ویران کنند. (1)

معاویه در جهت سیاست سخت گیرانه خود نسبت به شیعیان، کوفه را نخست به مغیره بن شعبه و بعد به زیاد بن ابیه سپرد که شیعیان کوفه را می شناخت. زیاد ضمن هتاکی به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تعقیب شیعیان (2) پرداخت و بعد از دست یافتن به آنان، عده ای

را کشت (3) و عده ای را تبعید و یا آواره کرد (4) و تعدادی را با شکنجه نقص عضو نمود؛ (5) لذا به نفرین امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گرفتار شد. (6)

شدت سخت گیری معاویه بر اهل عراق، آنان را به ستوه آورد. لذا با یاد آوردن دوران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حسرت خوردن از کوتاهی در یاری امام، گروه هایی برای گفتگو با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خدمت آن حضرت شرف یاب شدند. (7)

برخی شاگردان نام دار و راویان آن حضرت عبارتند از: حسن مثنی، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علاء بن عبدالرحمان، شعبی، هبیه بن برمک، اصبع بن نباته، جابر بن خلد، ابوالجواز، عیسی بن مأمون بن زراره، تقاله بن مأموم، ابویحیی عمیر بن سعید نخعی، ابو مریم بن قیس ثقفی، طحرب عجلی، اسحق بن یسار، عبدالرحمان بن عوف، سفین بن لیل و عمر بن قیس که همه از اهل کوفه بودند. (8)

(9)

ص: 67

1- (1) . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 16؛ سیره الأئمه الاثنا عشر (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 3، ص 142.

2- (2) . انساب الاشراف، ج 3، ص 294.

3- (3) . المحبر، ص 479.

4- (4) . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 16.

5- (5) . الفتوح ابن اعثم، ج 4، ص 203.

6- (6) . الفتوح ابن اعثم، ج 4، ص 316.

7- (7) . الفتنه الکبری، طه حسین، ج 2 / ص 188

8- (8) . تحلیلی از زندگانی امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، باقر شریف قرشی، ترجمه عطائی، ج 1، ص 90. به نقل از حیات الامام الحسن باقر شریف ج 2، ص 280.

9- (9) . الفتنه الکبری، طه حسین، ج 2 / ص 188

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از زبان اهل بیت، زاهدترین، زاهدترین و با فضیلت ترین مردم زمان خود بودند. (1)

آن حضرت هرگاه مرگ، قبر و قیامت و عبور از صراط و حساب را به یاد می آوردند؛ می گریستند و هنگام وضو گرفتن و در حال نماز اندامشان به لرزه می افتاد. (2) آن حضرت خود را در پیشگاه خدای تعالی می دیدند. (3) از این رو پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب، مشغول عبادت بودند و با کسی سخن نمی گفتند (4) به نقل ابن اسحاق، پس از رسول خدا (ص) هیچ کس از حیث آبرو و بلندی قدر، به حسن بن علی نرسید. (5)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از زبان رسول خدا (ص)

مهر و محبت و دلدادگی رسول خدا (ص) به حسنین (علیهما السلام) زبانزد عام و خاص بود و آن دو را فرزندان خود می دانست (6) آنان نیز پیامبر (ص) را پدر صدا می زدند. (7) رسول خدا (ص) با گفتار و کردار آنان را تکریم می فرمودند و دیگران را نیز به تکریم و محبت آن دو سفارش می کردند، (8) تکریم حضرت از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حدی بود که حتی در کوچه و بازار و (9) یا در حال نماز نیز به او توجه داشتند. (10)

ص: 68

-
- 1- (1) . امالی صدوق، ص 244؛ عده الداعی، ص 139.
 - 2- (2) . بحار الانوار، ج 67، ص 400.
 - 3- (3) . ابن شهر آشوب، المناقب، ج 4، ص 14.
 - 4- (4) . ابن شهر آشوب، مناقب، ج 3، ص 180.
 - 5- (5) . الأئمة الإثنا عشر، ص: 64؛ صلح الحسن، ترجمه سید علی خامنه ای، ص 41.
 - 6- (6) . مقتل خوارزمی، ج 1، ص 384.
 - 7- (7) . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 5.
 - 8- (8) . مصنف ابن ابی شیبه، ج 7، ص 511.
 - 9- (9) . بشاره المصطفی، ص 156.
 - 10- (10) . نک: تذکره الخواص، ص 178. (موسسه اهل البیت)؛ مناقب آل البیت، ج 4، ص 25.

از این رو، اخبار فراوانی از رسول خدا (ص) در بزرگداشت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل شده است: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند (1) و پدرشان از آنان بهتر است». (2) پیامبر آن دورا می بوییدند و به سینه می چسباندند. چون آن دو به زمین می خوردند، از منبر برای ایشان پایین می آمدند. و گاه آن دورا بر پشت خود حمل می کردند. (3) سلمان فارسی به نقل از پیامبر دوستی با آن

دورا دوستی با خدا و رسولش و نتیجه آن را ورود به بهشت های پر از نعمت، و دشمنی و یا ستم به آن دورا دشمنی با خدا و رسولش و ورود به آتش جهنم و عذاب پایدار دانسته است. (4) به صورت متواتر نقل شده که رسول خدا (ص) درباره حسین (علیهما السلام) فرمود:

«ابنای هذا امامان، قاما أو قعدا»؛ این دو فرزندم پیشوا و امام هستند، چه قیام کنند چه بنشینند. (5)

بخشش ها و بردباری امام

بخشش های زیاد، از فضایل دیگر امام بود؛ به طوری که ایثار، (6) بردباری و بخشش (7) آن حضرت زبانزد عام و خاص بود. (8) لقب «کریم اهل بیت» از بخشش های زیاد به ایشان داده شد. آن حضرت در دو و به قولی در سه نوبت،

ص: 69

- 1- (1) . مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 395.
- 2- (2) . قرب الاسناد، ص 111؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 37.
- 3- (3) . الجامع الکبیر ترمذی، ج 6، ص 116؛ إحقاق الحق، ج 27، ص 67.
- 4- (4) . کفایه الطالب، ص 423، سبل الهدی و الرشاد، ج 11، ص 57.
- 5- (5) . مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 442؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 512.
- 6- (6) . نک: کاشف اللغمه، ج 2، ص 2-371؛ نزهه الناظر، ص 36.
- 7- (7) . الکامل میرد، ج 2، ص 462.
- 8- (8) . نک: بحار الانوار، ج 43، ص 344 تا 355؛ مناقب آل ابی طالب، ص 18.

تمام دارایی خودش را در راه خدای تعالی نصف کردند و آن را صدقه دادند(1) به نقلی دیگر، آن حضرت سه بار تمام اموالش را در راه خدای تعالی تقسیم

کردند(2) بنا به روایتی، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حین طواف بودند، شخصی ایشان را برای کاری فراخواند. امام طواف را رها کردند و برای قضای حاجت آن مؤمن رهسپار شدند، چون فردی به ایشان اعتراض کرد که چرا طواف را برای کار دیگران رها کرده، فرمودند:

هر کس برای ادای حاجت برادر خویش برود، یک حج و یک عمره در نامه عمل او نوشته می شود. بنابراین، من یک حج و یک عمره به دست آوردم و برگشتم.(3)

برخوردهای کریمانه امام مانند برخورد با مرد شامی که وی و پدرش را دشنام داده بود و امام در عوض به او احسان کرده بودند. او را محبوب ترین فرد نزد آن شامی کرد،(4) حاکی از فروتنی امام است. بخشی از بخشش های امام به یاران امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که در جنگ های آن حضرت آسیب دیده بودند، از اموال و موقوفات حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود.(5)

حج های مکرر

منابع شیعه و سنی از حج رفتن های مکرر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با پای پیاده بسیار سخن گفته اند.(6) آن حضرت 25 بار با پای پیاده حج گزارد.(7) در حالی که اسب های

ص:70

-
- 1- (1) . شرح الاخبار، ج 3، ص 113؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 180.
 - 2- (2) . أنساب الأشراف، ج 3، ص 9؛ الوافی بالوفیات، ج 12، ص 110.
 - 3- (3) . ترجمه الامام الحسن تاریخ دمشق، ص 151.
 - 4- (4) . مبرد، الکامل، ج 3، ص 60؛ ربیع الابرار، ج 3، ص 19.
 - 5- (5) . کشف الغمه، ج 1، ص 157؛ کشف الیقین حلی، ص 236.
 - 6- (6) . أنساب الأشراف، ج 3، ص 9؛ الوافی بالوفیات، ج 12، ص 110؛ عده الداعی، ص 139.
 - 7- (7) . ترجمه الامام الحسن از تاریخ دمشق، ص 143.

نجیب را با او یدک می کشیدند. (1) امام علت پیاده حج گزاردن را خضوع بیش تر در پیاده رفتن به خانه خدا عنوان کردند (2) با همه اهمیتی که امام برای حج و خانه خدا قائل بودند، برآوردن حاجت مؤمن را بالاتر می دانستند و گاهی طواف خود را برای این منظور قطع می کردند (3).

همسران امام حسن (علیه السلام)

درباره تعداد دفعات ازدواج امام حسن (علیه السلام) و شمار همسران آن حضرت، روایات زیادی بدون این که نام و نشانی از آن ها به میان بیاید ذکر شده است. (4) برخی تعداد همسران حضرت را در زمان پدرش هفتصد (700)؛ (5) برخی سیصد (300)؛ (6) برخی

دویست (200)؛ (7) برخی نود (90) و برخی هفتاد (70) (8) نفر شمرده اند. این ارقام مبالغه آمیز درباره تعداد همسران آن حضرت با آنچه در منابع معتبر درباره نام همسران و فرزندان ایشان آورده اند، هیچ تناسبی ندارد. نام همسران آن حضرت در منابع تاریخی عبارت اند از: ام الحق دختر طلحه بن عبیدالله، حفصه دختر عبدالرحمان بن ابی بکر، هند دختر سهیل بن عمرو (9) و

ص: 71

1- (1) . إحقاق الحق، ج 11، ص 123.

2- (2) . الأئمة الإثنا عشر، ص 64.

3- (3) . ترجمه الامام الحسن تاریخ دمشق، ص 151.

4- (4) . انساب الاشراف، ج 4، ص 253؛ قوت القلوب؛ ج 2، ص 471.

5- (5) . الكواكب الدرر فی تراجم الساده الصوفیه

6- (6) . مناقب، ج 3، ص 199؛ بحار، ج 44، ص 169.

7- (7) . البدء و التاريخ، ج 5، ص 74.

8- (8) . بحار الانوار، ج 44، ص 173.

9- (9) . أنساب الأشراف، ج 3، ص 20.

جعه دختر اشعث بن قیس. (1) شیخ مفید (2) أم بشیر دختر عقبه بن عمرو بن ثعلبه و خوله دختر منظور الفزاریه را از دیگر همسران آن حضرت دانسته است. تعداد همسران آن حضرت در برخی منابع قدیم تا ده زن (3) و در برخی منابع تا یازده زن نیز آمده است. (4)

بنابراین، روایاتی که تعداد همسران آن حضرت را بیش از این نام برده اند، از جهات متعددی محل تردید و در تناقض با

تعداد همسران و فرزندان ذکر شده برای آن حضرت و دلیل براضطراب متن این روایات است. این میزان اختلاف در تعداد همسران طبیعی به نظر نمی رسد.

گذشته از این که روایات مطلق بودن امام، علاوه بر اشکالات متعدد سندی و متنی که بر آن ها وارد است، بیش ترین بخش های آن مبهم است و نام راویان یا جزئیات عینی و واقعی حذف شده است.

ابوطالب مکی مهم ترین اسناد روایات مطلق بودن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را وارد کرده است. تراجم نگاران وی را متهم به خلط در کلام (5) و فردی یاد کرده اند که درباره او چیزهای منکر شنیع گفته شده است. (6) ابن کثیر نیز درباره کتاب ابوطالب مکی، متذکر شده که برخی احادیث آن اصالت ندارد. (7)

روایات برساخته از ناحیه امویان و عباسیان درباره مطلق بودن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با انگیزه سرکوب بنی حسن و جلوگیری از قیام های مکرر آنان انجام شد و

ص: 72

1- (1) . صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، آل یاسین، ص 38.

2- (2) . الإرشاد، ج 2، ص 20.

3- (3) . الطبقات الكبرى، ج 5، ص 225.

4- (4) . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 21.

5- (5) . تاریخ بغداد، ج 3، ص 304.

6- (6) . تاریخ بغداد، ج 3، ص 303؛ أخبار الحسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، الطبرانی، ص 43.

7- (7) . البدایه و النهایه، ج 11، ص 319؛ المنتظم، ج 14، ص 385.

علی رغم سقوط بنی امیه و بنی عباس و افول تاریخ نگاری شام و بغداد، پایان نیافت. روایات برساخته آنان در قرن های بعدی به کتب تاریخی و روایی اهل سنت منتقل شد و برخی تاریخ نگاران بدون توجه به صحت و

سقم این اخبار، آن ها را رواج دادند. (1) متأسفانه این موارد گاهی به منابع شیعه نیز راه یافته (2) و دیگران نیز به آن طعنه زده اند. (3) تعداد کم فرزندان آن حضرت هرگز با آن همه زنانی که برای آن حضرت یاد کرده اند تناسب ندارد. محمد بن حبیب بغدادی (4) برای امام فقط سه داماد ذکر کرده است. (5)

ادله زیادی بر کاذب بودن روایات مطلق وجود دارد که از جمله آن ها موارد ذیل را می توان برشمرد:

1. بنا به تصریح تاریخ نگاران اتهام مطلق بودن امام نخستین بار از طرف منصور عباسی و بعد از قیام عبدالله بن حسن و برای کوبیدن اولاد امام صورت گرفته است؛ (6) اختلاف روایات در آمار و ارقام زنان در حالی است که منابع بیش تر از ده همسر برای آن حضرت ذکر نکرده اند؛

(7) 2. تناقض روایات مطلق با هم دیگر؛ (8)

3. ثبت نشدن نام همسران امام در منابع؛

ص: 73

-
- 1- (1) . المبسوط، ج 6، ص 3، تاریخ دمشق، ج 27، ص 262؛ تهذیب، ج 6، ص 236؛ سیر اعلام، ج 3، ص 235؛ البحر الحدائق، ج 3، ص 412.
 - 2- (2) . کافی، ج 6، ص 56؛ وسایل الشیعه، ج 8، ص 427 و ج 15، ص 268.
 - 3- (3) . مصنف ابن ابی شیبیه، ج 4، ص 172.
 - 4- (4) . المحبر، ص 57؛ به نقل از کتاب زندگانی حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 559.
 - 5- (5) . زندگانی حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 557.
 - 6- (6) . مروج الذهب، ج 3، ص 300.
 - 7- (7) . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 21-22.
 - 8- (8) . نک: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38؛ الإتحاف بحب الأشراف، ص 104؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 14.

4. کمی فرزندان امام (بین 5 تا 15 و نهایت تا 24 نفر). (1)

از دلایل روشنی که ساختگی این روایات را ثابت می کند گفتگوها و مجادلاتی است که بین آن حضرت و دشمنانش در دمشق صورت می گرفت؛ زیرا آن ها با توان تمام می کوشیدند تا در زندگی خصوصی امام جست جو کنند و نقطه ضعفی برای حضرتش پیدا کنند و امام را در آن مجالس مجادله بکوبند. ولی هرگز نتوانستند نقصی برای امام بیابند. اگر امام زنان فراوانی می گرفتند و طلاق می دادند، به آن حضرت می گفتند: تو زنان فراوانی می گیری و همیشه سر و کارت با آن هاست و بدین جهت شایستگی خلافت نداری، در صورتی که هرگز چنین اعتراضی به میان نیامده و این بهترین دلیل برای نفی این اتهام است. (2)

گذشته از همه این ها، طلاق منفورترین حلال در دین مبین اسلام وصف شده و در باورهای دینی، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دارای عصمت

هستند. به لحاظ تاریخی نیز هیچ گونه خطایی از آن حضرت گزارش نشده است. این گزارش ها با زهد آن حضرت که به صورت متواتر نقل شده سازگاری ندارد.

بنابراین آن چنان که از اسناد این روایات برمی آید، منبعی جز مدائنی و امثال دروغ گوی او ندارند. (3)

فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پانزده دختر و پسر ذکر کرده اند. (4) برخی (5) 25 نفر و

ص: 74

- 1- (1). ارشاد، ج 2، ص 20؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 192.
- 2- (2). زندگانی حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 561.
- 3- (3). زندگانی دوازده امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 1، ص 603.
- 4- (4). تذکره الخواص، ص 194؛ الإرشاد، ج 2، ص 20.
- 5- (5). الطبقات الكبرى، ج 5، ص 225-226.

برخی چهار پسر و دو دختر گفته اند. (1) نام های آنان عبارتند از: زید و خواهرانش: ام الحسن، ام الحسین، حسن، عمرو و دو برادرش: قاسم و عبدالله، عبدالرحمان و حسین که ملقب به اثرم بوده و برادر و خواهری نیز به نام های طلحه و فاطمه داشته است. ام عبدالله، فاطمه، ام سلمه، رقیه، از دیگر فرزندان آن حضرت بوده اند. نسل آن حضرت از طریق دو پسرش (حسن و زید) باقی ماند. همه فرزندان امام مجتبی در روز عاشورا با امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) همراه بودند و به بهترین وجه ایشان را یاری کردند. (2) بعدها نیز شاخه حسنی علویان، از رقبای اصلی حکومت عباسیان بودند. قیام محمد (3) و ابراهیم (4) فرزندان عبدالله بن حسن، (5) و حسین بن علی بن حسن (6) شهید فخ (سال 169 ق)، و دو تن از پسران عبدالله بن حسن، ادریس (7) و یحیی (8) همه از نوادگان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند که با قیام های خود حکومت عباسی را با چالش های جدی مواجه ساختند.

شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنابه قول مشهور در 28 صفر سال 50 قمری (9) مسموم شدند و به شهادت رسیدند. برخی سال های 47 (10) و 49 (11) و

نیز هفت صفر (12) را زمان شهادت

ص: 75

- 1- (1) . بحار الانوار، ج 4، ص 331.
- 2- (2) . المجدی، ص 118؛ مسند الإمام الشهيد (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 2، ص 107.
- 3- (3) . تاریخ الامم و الملوك، ج 7، ص 360.
- 4- (4) . طبقات الكبرى، ج 5، ص 441-439.
- 5- (5) . تاریخ الفخری، ص 220.
- 6- (6) . تاریخ الامم و الملوك، ج 8، ص 205-192.
- 7- (7) . مقاتل الطالبیین، ص 407-409؛ العبر، ج 4، ص 11-10.
- 8- (8) . همان، ج 2، ص 200؛ تاریخ گزیده، ص 790.
- 9- (9) . كشف الغمه، ج 1، ص 516؛ ترجمه الامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ابن سعد، ص 91.
- 10- (10) . البدء و التاريخ، ج 3، ص 74.
- 11- (11) . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 225؛ تاریخ دمشق، ج 7، ص 122.
- 12- (12) . الدروس شهید اول، ج 2، ص 7.

امام دانسته اند. بنابه قول مشهور، جعده همسر آن حضرت به تحریک معاویه، ایشان را مسموم کرد. (1) معاویه که امام را مانع تحقق اهداف خود در موروثی کردن حکومت می دانست، با وعده ازدواج جعده و یزید و دادن اموال فراوان وی را به این کار ترغیب کرد. (2)

اهل بیت بنا به وصیت آن حضرت (ادفونونی عند ابی)، خواستند او را در کنار قبر جدش پیامبر به خاک بسپارند، اما بنی امیه به سرکردگی مروان بن حکم حاکم مدینه، (3) به همراهی برخی زنان پیامبر (4) مانع شدند. آنان که کینه دفن عثمان در حش کوکب (5) (قبرستان یهودیان) را به دل داشتند، سوگند یاد کردند تا مانع دفن ایشان در کنار پیامبر (ص) شوند. بنی هاشم برای مقابله با بنی امیه

آماده گردیدند که امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بنابه وصیت برادرش مانع شدند و به ناچار آن حضرت در بقیع به خاک سپرده شد. (6) بنا به نقلی، سعید بن عاص اموی بر آن حضرت نماز خواند. (7)

برخی مانند ابن عربی (م. 543 ق)؛ (8) ابن تیمیه (م. 728 ق) (9) و تحت تأثیر آن ها ابن جوزی (10) و ذهبی، (11) در شهادت آن حضرت به دست معاویه تردید کرده یا

ص: 76

1- (1) . کمال الدین، المقصد الاقصى فی ترجمه المستقصى، ص 596.

2- (2) . حبیب السیره، ج 2، ص 31.

3- (3) . الوافی بالوفیات، ج 12، ص 110.

4- (4) . تذکره الخواص، ج 2، ص 65.

5- (5) . البدایه و النهایه، ج 8، ص 45.

6- (6) . بحار الانوار، ج 44 / ص 134.

7- (7) . تاریخ الخمیس، ج 2، ص 293.

8- (8) . العواصم و القواصم، ص 213.

9- (9) . منهاج السنه، ص 225.

10- (10) . صفوه الصفوه، ج 1، ص 343.

11- (11) . تاریخ الاسلام، ج 4، ص 40.

منکر به شهادت رسیدن امام توسط معاویه شده و گفته اند: امام خود خلافت را تسلیم معاویه کرد. لذا دلیلی بر این مسموم کردن نبوده است. از طرف دیگر نیز مسمومیت امر پنهانی است، لذا اگر مسموم می کرد نباید کسی متوجه می شد. علاوه بر این، دو نفر و به تبع آنان ابن خلدون(1) نیز بدون هیچ گونه استدلالی و تنها از روی تعصب، منکر شهادت

(2) (3) امام شده اند، در حالی که بر شهادت امام مجتبی به دست معاویه اجماع است.(4) و بسیاری از تاریخ نگاران به دست داشتن او در شهادت آن حضرت تصریح کرده اند.(5)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قبرستان بقیع و کنار مرقد مادر بزرگش فاطمه بنت اسد و عباس عموی پیامبر (ص) به خاک سپردند. خوارزمی قبه و بارگاه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بلندترین و عالی ترین عمارت مدینه وصف کرده است.(6) قبر مطهر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عمویش عباس و هم چنین امام زین العابدین و امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زیر یک قبه بوده است. دیاربکری در شرافت این مکان و قبه می گوید:

«فَلله دَرّه من قبر ما أكرمه و أشرفه و أعلى قدره عند الله.»(7) فاسی نیز درباره بارگاه آن حضرت گفته است: «امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دارای بارگاه و قبه عالی بوده به طوری که در مدینه عمارتی بالاتر از آن نبوده است.»(8) در سال 95 مجدالملک بلاسانی، معماری قمی را برای ساختن گنبدی بالای آرامگاه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به مدینه فرستاد.(9) گنبد بالای آرامگاه امام

ص: 77

- 1- (1) . تاریخ ابن خلدون، ج 2 / ص 449.
- 2- (2) . بحار الانوار، ج 44 / ص 134.
- 3- (3) . تاریخ ابن خلدون، ج 2 / ص 449.
- 4- (4) . البدء و التاريخ، ج 6، ص 5.
- 5- (5) . البدء و التاريخ، ج 5، ص 236.
- 6- (6) . کمال الدین، القصد الاقصى، فی ترجمه المستفصی، ص 596.
- 7- (7) . تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، ج 2، ص 287.
- 8- (8) . العقد الثمین، ج 3، ص 396.
- 9- (9) . الکامل، ج 10، ص 352.

حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در روز هشتم شوال سال 1343 توسط وهابی های سعودی تخریب شد.

(1)

منابع

ابن الجوزی، جمال الدین ابوالفرج، صفه الصفوه، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت: موسسه الکتب الثقافیه، 413.

1. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت: دارالفکر، 1408 ق.

2. ابن شهر آشوب (588)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق لجنه من أساتذہ النجف الأشرف، النجف الأشرف: مطبعه الحیدریه، سال 1956 م.

3. ابن طولون، شمس الدین محمد (م. 953 ق)، الأئمه الاثنا عشر، قم: رضی، بی تا.

4. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله الشافعی، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، 1417.

5. ابن فهد الحلّی، عده الداع، تحقیق و تصحیح، احمد الموحّدی، قم: مکتبه وجدانی.

6. ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، (م 774)، البدایه و النهایه، بیروت: دارالفکر، 1398.

7. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، (م 656)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء الکتب العربیه، 1378.

8. ابن ابی شیبّه، عبدالله بن احمد (م 235)، المصنّف، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت: دارالفکر، 1409.

9. ابن اثیر، عزالدین علی (م 630)، الكامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، 1385.

ص: 78

1- (1). تاریخ حرم ائمه بقیع (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و آثار دیگر در مدینه منوره، ص 93.

10. ابن اعثم، احمد (م 314)، الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفى هروى، تصحيح غلامرضا طباطبائى مجد، تهران: آموزش انقلاب اسلامى، 1372 ش.
11. -، الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت: دارالاضواء، 1411.
12. ابن جوزى، يوسف بن قزاعلى سبط (م 654)، تذكره الخواص، تهران: مكتبه نينوى الحديثه.
13. ابن حجر، احمدبن على (م 852)، لسان الميزان، بيروت: مؤسسه الأعلمى، 1390.
14. ابن شهر آشوب، محمد بن على (م 588)، مناقب آل أبى طالب، تحقيق لجنه من اساتذه النجف الاشرف، نجف: مكتبه الحيدريه، 1376.
15. ابن شهر آشوب، محمد بن على، معالم العلماء، (م 588)، قم.
16. ابن صباغ، على بن محمد (م 855)، الفصول المهمه فى معرفه الاثمه، تحقيق سامى الغريرى، قم: دارالحديث، 1422.
17. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، (م 463)، الاستيعاب، تحقيق عادل احمد عبدالموجود وديگران، بيروت: دارالكتب العلميه، 1415.
18. ابن عديريه، احمد بن محمد (م 328)، العقد الفريد، تحقيق مفيد محمد قميه، بيروت: دارالكتاب العلميه، 1406.
19. -، العقدالفريد، تحقيق احمد امين وديگران، بيروت: دارالكتاب العربى، 1403.
20. -، العقدالفريد، تحقيق عبدالمجيد الترحينى، بيروت: دارالكتب العلميه، 1407.

21. ابن عساکر، علی بن الحسن (م 571)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، 1415.
22. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (م 774)، البدایه والنہایه، تحقیق علی شیری، بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1408.
23. احمد بن حنبل (م 241)، مسند احمد، بیروت: دارصادر.
24. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، بیروت: دارالأضواء، 1405 ق.
25. اسکافی، ابوجعفر (م 240)، المعیار و الموازنه، تحقیق محمدباقر محمودی، 1402.
26. اصفهانی، ابوالفرج (م 356)، الاغانی، تحقیق عبداً علی مهنا و سمیر جابر، بیروت: دارالفکر، 1407.
27. -، مقاتل الطالبیین، نجف: المکتبه الحیدریه، افست قم: مؤسسه دارالکتاب، 1385؛ طبرسی، فضل بن إعلام الوری، علی (م 560)، تحقیق مؤسسه آل البيت، قم، 1417
28. بغدادی، محمدبن حبیب (م 245)، المحبر، تصحیح سیدکسروی، قاهره، دارالغدالعربی، 1421.
29. بکری، حسن بن محمد دیار، تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، بیروت: مؤسسه شعبات، بی تا.
30. بلاذری، احمدبن یحیی، (م 279)، أنساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، 1417.
31. تهرانی، آقا بزرگ (م 1389)، الذریعه الی تصانیف الشیعہ، بیروت: دارالأضواء، 1403.

32. الجزری، عزالدین بن اثیر (م 630)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، تحقیق علی محمد معوض و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، 2003.
33. جعفری، سیدحسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368 ش.
34. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، تاریخ نیشابور، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، 1375.
35. حر عاملی، وسائل الشیعه تحقیق، قم: مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث المشرفه، 1414.
36. حسنی فاسی، محمدبن احمد، (م 832)، العقدالشمین، تحقیق محمدعبدالقادر عبدالعطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1419.
37. خصیبی، الحسین بن حمدان (م. 334)، الهدایه الکبری، بیروت: مؤسسه البلاغ للطباعه والنشر، 1991 م.
38. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد او مدینه السلام، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1417.
39. خوارزمی، موفق بن احمد (م، 568) المناقب، تحقیق مالک المحمودی، قم: جماعه المدرسین، 1411.
40. خواندمیر (م. 942)، تاریخ حبیب السیر، زیر نظر دبیر سیاقی با مقدمه جلال الدین همایی، تهران: انتشارات خیام، 1380.
41. دیلمی، شیخ حسن (قرن هشتم)، غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب

أبي الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، قم: دليل ما، بي تا.

42. دينورى، ابن قتيبه، الامامه و السياسه، تحقيق الزينى، مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع.
43. ذهبى، محمد بن احمد (م. 748)، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دارالكتاب العربى، 1412.
44. -، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق على محمد البجاوى، بيروت: دارالمعرفه، 1382.
45. سرخسى، شمس الدين (م 483)، المبسوط، تحقيق عدده اى، بيروت: دارالمعرفه، 1406.
46. سيدمرتضى (م 436)، الانتصار، قم: جماعه المدرسين، 1415.
47. شامى، محمد بن يوسف (م، 942)، سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد، تحقيق عادل احمد عبدال موجود و على محمد معوض، بيروت: چاپ اول، دارالكتب العلميه، 1414.
48. شبراوى، جمال الدين (م. 1171 ق)، الإتحاف بحب الأشراف، قم: دارالكتاب، 1423 ق.
49. شهرستانى، محمد بن عبدالكريم (م 479)، الملل و النحل، تخريج محمد فتح الله بدران، قاهره: مكتبه الانجلو المصريه.
50. شهيد الأول، الدروس، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامى، قم: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين.
51. شيخ رضى، صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ترجمه آيت الله خامنه اى، آسيا، 1348.
52. صدوق، محمد بن على (م 381)، عيون اخبار الرضا، تحقيق حسين اعلمى، بيروت: مؤسسه الاعلمى، 1404.

53. -، الامالى، تحقيق مؤسسه البعثه، قم، 1417.
54. طبرانى، سليمان بن احمد (م. 360ق)، أخبار الحسن بن على (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، كويت: دارالأوراد، 1412.
55. -، المعجم الكبير، تحقيق حمدى عبدالمجيد السلفى، بى تا.
56. طبرى، أبوجعفر محمد بن جرير (م 310)، تاريخ الأمم والملوك، تحقيق محمدأبوالفضل ابراهيم، بيروت: دارالتراث، چاپ دوم، 1967.
57. طبرى، احمد بن عبدالله (م 694)، ذخائر العقبى، قاهره: مكتبه القدسى، 1356.
58. طوسى، محمد بن حسن (م 460)، مصباح المتهدج، بيروت: مؤسسه فقه الشيعه، 141.
59. طه حسين، على و بنوه، الفتنة الكبرى، قاهره: دارالمعارف، 1119 م.
60. عاملى، سيد جعفر مرتضى، الحياه السياسيه للإمام الرضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم: جامعه مدرسين، 1416 ق.
61. -، تحليلى از زندگانى سياسى امام حسن مجتبى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مترجم محمد سپهرى، دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه.
62. عبدالله ابن عدى جرجانى الكامل فى ضعفاء الرجال، بيروت: دارالفكر، 1405.
63. عجلى، احمد بن صالح (م 261)، معرفه الثقات، تحقيق عبدالعليم عبدالعظيم البستوى، مدينه، مكتبه الدار، 1405.
64. قاضى نعمان، نعمان بن محمد (م 363)، دعائم الاسلام، تحقيق آصف بن على اصغر فيضى، دارالمعارف، 1383.
65. قاضى نورالله الحسينى المرعشى التسترى، احقاق الحق وازهاق الباطل،

با تعليقات آيت الله مرعشى نجفى، قم: مكتبه المرعشى النجفى، بى تا.

66. قرشى، باقر شريف، حياه الإمام الحسن بن على (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بيروت: دارالبلاغه، 1413 ق.

67. قطب راوندى، الخرائج و الجرائح، قم: مدرسه الإمام المهدي (عج) 1409 ق.

68. كلينى (م. 329)، الكافى، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، تهران: دارالكتب الإسلاميه.

69. لجنه الحديث فى معهد باقرالعلوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، موسوعه كلمات الإمام الحسين (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، دارالمعروف للطباعه والنشر، 1416.

70. مادلونگ ويلفرد، جانشينى حضرت محمد، ترجمه احمد نمايى و ديگران، مشهد: بنياد پژوهش هاى آستان قدس رضوى، 1377.

71. المبرد، ابوالعباس محمد بن يزيد، الكامل فى اللغه و الادب، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، بيروت: مكتبه العصريه، 1427.

72. مجلسى، محمدباقر (م 1110)، بحار الانوار، بيروت: مؤسسه الوفاء، 1403.

73. محمدبن محمد مفيد (م 413)، الإرشاد، قم: تحقيق مؤسسه آل البيت، المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، 1413.

74. محمدبن سعد (م 230)، الطبقات الكبرى، تحقيق محمدعبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، 1410.

75. مسعودى، على بن الحسين (م 346)، مروج الذهب، قم: مؤسسه دارالهجره، 1409.

76. معروف الحسنى، هاشم، سيره الأئمه الاثنا عشر (عليهم السلام)، نجف: المكتبه الحيدريه، 1382 ق.

77. مفيد، محمد بن محمد (م 413)، الجمل، تحقيق سيدعلى مير شريفى، قم: المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، 1413.
78. مقدسى، مطهر بن طاهر (م. بعد 355)، البدء و التاريخ، قاهره: مكتبه الثقافه الدينيه، بى تا.
79. منقرى، نصر بن مزاحم، وقعه صفين، تحقيق عبدالسلام محمّد هارون، قم: مكتبه آيت الله المرعشى النجفى، 1376 ش.
80. موصلى، احمدبن على ابويعلى (م 307)، مسند، تحقيق، حسين سليم اسد، دارالمامون للتراث.
81. ميلانى، سيدعلى، نفحات الأزهار، مهر، 1414.
82. نميرى، عمر ابن شبه، (م 262)، تاريخ المدينه المنوره، تحقيق حبيب محمود احمد، قم: دارالفكر، 1410.
83. هيشمى، على بن ابى بكر (م 807)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دارالكتب العلميه، 1408.
84. يعقوبى، احمدبن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبى، بيروت: دارصادر، بى تا.

اشاره

رقیه شهبازی النجق

سید محمد رضوی النجق

چکیده

دامنه شخصیت بی مانند سبط اکبر پیامبر (ص) امام حسن مجتبی (علیه السلام) آن قدر گسترده است که آثار و نشانه های آن در کتاب های حدیث، تراجم، سیره، تاریخ و مناقب فراوان به چشم می خورد.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) با مشاهده خیانت یاران و فراهم نبودن زمینه جنگ با معاویه، خیر و صلاح امت را در این دیدند که از درگیر شدن با معاویه خودداری و با صلح پیشنهادی معاویه، موافقت کنند و با این صلح مسلمانان را از شر هجوم خارجیان نجات دادند و هم از جنگ و خون ریزی جلوگیری کردند. صلح مشروط و معنادار امام مجتبی (علیه السلام) هم چون قیام سرخ امام حسین (علیه السلام) در یک جهت قابل ارزیابی است و آن بیداری امت و مسلمانان و شناخت مسیر اسلام ناب از اسلام اموی و همانند آن است.

واژگان کلیدی: پیامبر (ص)، امام مجتبی (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، شیعیان، یاران.

مقدمه

در پانزدهمین شب از ماه مبارک رمضان سال سوم هجری، خانه رسالت پس از انتظار طولانی، به استقبال مولود محبوب خود می شتافت، نوزاد به نی ای خویش، یعنی رسول بزرگ اسلام (ص)، بسیار شباهت داشت، اما حضرت هنگام تولد نوزاد حضور نداشتند تا مژده ولادت را به آن حضرت برسانند. پیامبر (ص) در

سفر بودند و به زودی به مدینه مراجعت می کردند. خانواده با اشتیاقی وافر چشم به راه بازگشت پیامبر (ص) بودند و هیچ یک از آداب و رسوم تولد را برگزار نکرده بودند تا آن که پیامبر (ص) از مسافرت بازگشتند و بنابر عادت همیشگی خویش، نخست به سوی خانه فاطمه (علیهاالسلام) رهسپار شدند. چون مژده تولد کودک را به پیامبر رساندند، سروری بسیار آن حضرت را فراگرفت و خواستار دیدن کودک شدند. چون کودک را در آغوش گرفتند، بوییدند و بوسیدند و در گوش هایش اذان و اقامه گفتند و پس از آن که از پوشاندن جامه زرد به کودک نهی کردند، فرمودند تا خرقة ای سپید بیاورند و کودک را در آن بپسجند.

پیامبر (ص) منتظر بودند تا عرض کرد آیا از آسمان خبر تازه ای درباره این کودک فرود می آید یا نه. وحی نازل شد و خطاب به آن حضرت عرض کرد: «نام فرزند هارون، جانشین موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، شَبْر بوده و علی نیز نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی، پس این کودک را «حسن» نام گذاری کن که حسن در عربی مترادف شَبْر است.» در شخصیت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نشانه های مادرش

هویدا بود و بدین ترتیب خود منعکس کننده صفات پدر بزرگوار آن حضرت یعنی پیامبر (ص) بود. از این رو امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیش تر از آن که شبیه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باشد به پیامبر (ص) شباهت بسیار داشت و بدین سبب بارها پیامبر (ص) خود نیز فرموده بود. «حسن از من و حسین از علی است.»

پیامبر اکرم (ص) به این دو برادر علاقه خاصی داشتند و بارها می فرمودند: «که حسن و حسین فرزندان من هستند.» و به پاس همین سخن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به سایر فرزندان خود می فرمود: «شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند.» نام مبارک امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یعنی «حسن»، هدیه خداوند به پیامبرش بود و این نام در دنیا نبوده، بلکه از نام های اهل بهشت است. پیامبر گرامی فرمودند: «حسن، حسن نامیده شد، زیرا احسان خدای تعالی سبب

پایداری آسمان ها و زمین است.» این حدیث شریف، حسن بودن را اشاره به مقام «احسان» می داند. برخی از روایات دیگر نیز ویژگی هایی برای امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیان کرده اند که دقیقاً بر همان مقام احسان تطبیق می کنند. که جزو بالاترین درجات برای سالک الی الله است. از آن جهت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را کریم اهل بیت می خوانند زیرا ایشان کریم الوجه بودند و از جهت منظر، پیکر، اخلاق و بزرگواری، شبیه تر از او به رسول اکرم نبود. صورت او چون جدش و سیرت او چون پدرش و در عصمت و عفت چون مادرش بود.

ابعاد شخصیت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

دامنه شخصیت بی مانند امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آن قدر گسترده است که نشانه های آن در کتاب های حدیث، تراجم، سیره، تاریخ و مناقب فراوان به چشم می خورد. فروتنی، خداترسی، روابط حسنه، احترام متقابل و کمک به بینوایان، از ابعاد برجسته زندگی آن سرور جوانان بهشتی است. آن بزرگوار بازویی علمی، قضایی و نیرویی بسیار کارآمد برای حکومت علوی و شخص امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند. امام از جمله کسانی بود که به دفاع از حریم رهبری پرداختند و در جنگ های جمل، صفین و نهروان فعالانه شرکت جستند، بلکه در بسیج نیروها از کوفه برای مقابله با فتنه طلحه و زبیر، گام های مثبت و مؤثری برداشتند. هرچند زندگی پررنج و محنت امام، پر از مسائل و دشواری هاست در این نوشتار، فقط به بُعد جایگاه علمی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اشاره می کنیم.

الف) امام در نگاه پیامبر (ص)

اشاره

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کودک بودند که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) از او به بزرگی یاد می کردند. بی شک این برخوردهای محبت آمیز که هیچ گاه در زمان خاص و یا در

محدوده خاصی ابراز نمی شد، نشان دهنده این بود که آن حضرت می خواستند نقاب از چهره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کنار بزنند و شخصیت والای او را بیش از پیش، به مسلمانان معرفی فرمایند. حذیفه گوید:

روزی صحابه رسول خدا ص در نزدیکی کوه حرا گرد پیامبر جمع شده بودند که حسن در خردسالی با وقار خاصی به جمع آنان پیوست. پیامبر (ص) با نگاه طولانی که بر او داشت، همه را مخاطب قرار دادند و فرمودند: آگاه باشید که او (حسن) بعد از من راهنما و هدایت گر شما خواهد بود. او تحفه ای است از خداوند جهان برای من؛ از من خبر خواهد داد و مردم را با آثار

باقی مانده از من آشنا خواهد ساخت. سنت مرا زنده خواهد کرد و افعال و کردارش، نشان دهنده کارهای من است. خداوند عنایت و رحمتش را بر او فرو فرستد! رحمت و رضوان خداوند بر کسی باد که حق او را بشناسد و به خاطر من به او احترام نموده، نیکی کند!

به نوشته تاریخ نگاران، روزی رسول خدا (ص) ضمن اظهار محبت به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند:

حسن ریحانه من است. این فرزندم سید و بزرگ است و به زودی خداوند به دست او بین دو گروه مسلمان، صلح برقرار خواهد کرد.

این سخن، یک پیش گویی از رسول خدا (ص) بود که در آینده بین دو گروه از مسلمانان جنگ و خون ریزی خواهد شد و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بین آن دو صلح و دوستی برقرار خواهد کرد. طبق نقل تاریخ، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با مشاهده خیانت یاران و فراهم نبودن زمینه جنگ با معاویه، خیر و صلاح امت را در این دیدند که از درگیر شدن با معاویه خودداری و با صلح پیشنهادی او، موافقت کنند؛ و در اثر این صلح، هم مسلمانان از شر هجوم خارجیان نجات یافتند و هم از جنگ و خون ریزی جلوگیری شد.

در ادامه روایت حدیفه، آمده است که ناگاه مرد اعرابی، چماق به دست وارد شد و فریاد برآورد: «کدام یک از شما محمد

هستید؟» یاران رسول خدا (ص)، با ناراحتی جلو رفته، گفتند: «چه می خواهی؟» رسول خدا (ص) فرمود: «آرام بگیرید.» مرد عرب خطاب به پیامبر (ص) گفت: «تو را دشمن می داشتم و اکنون دشمنی من نسبت به تو بیش تر شد. تو ادعای پیامبری کرده ای، دلیل و برهانت چیست؟» حضرت فرمود: «اگر مایل باشی، عضوی از اعضای من به تو خبر دهد که برهان و دلیل روشن تر خواهد بود.» مرد عرب گفت: «مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟!» پیامبر (ص) فرمود: «آری. حسن جان! برخیز.» مرد عرب که گمان می کرد، پیامبر (ص) او را مسخره می کند، گفت: «خود از عهده پاسخ گویی بر نمی آیی، خردسالی را از جای بلند می کنی تا با من صحبت کند؟!» رسول خدا (ص) فرمود: «به زودی او را آگاه به خواسته های خویش خواهی یافت.»

طبق پیش بینی پیامبر (ص) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جای برخاست و از وضعیت آن مرد عرب و چگونگی گرفتاری وی در بین راه سخن گفت؛ به گونه ای که باعث تعجب و حیرت او شده، گفت: «ای پسر! تو این مطالب را از کجا می دانی؟! تو اسرار دل مرا برملا ساختی گویی همراه من بوده ای! مگر تو غیب می دانی؟» آن گاه مسلمان شد. راستی که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با این سخنان، برهان و دلیل نبوت پیامبر اسلام (ص) بودند، زیرا این عضو کوچک پیامبر آن قدر از خود دانش نشان داد که دشمن را وادار کرد تا اسلام آورد.

ب) امام در نگاه امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در نگاه حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شخصیتی بسیار بزرگ و ممتاز بود. حضرت علی ع از همان دوران کودکی فرزندش که

آیات الهی را برای مادرش

فاطمه زهرا (علیها السلام) می خواند، این گوهر گران بها را شناختند و همواره از فرزند خود تعریف و تمجید می کردند. حتی در برخی از موارد، قضاوت یا پاسخ به سؤالات علمی را به عهده اش می گذاشتند. نمونه های ذیل، بیان گر شخصیت علمی و جایگاه والای آن حضرت در نزد پدر بزرگوارش است:

1. امام حسن و نقل حدیث از پیامبر (ص)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جمله افرادی است که نامش جزو روایان و محدثان از رسول خدا (ص) در تاریخ ثبت گردیده است. امام که در حیات پیامبر ص هنوز ده سال نداشت، با دریافت گفته های پیامبر (ص) که گاهی آیات وحی بود و گاهی روایات، آن ها را از سینه پیامبر (ص) به سینه خودش منتقل می کرد و سپس به دیگران انتقال می داد. ایشان با شنیدن آیات وحی که بر رسول خدا (ص) فرود می آمد، بی درنگ به منزل آمده، آن ها را برای مادرش می خواند؛ به گونه ای که هرگاه امیر مؤمنان وارد خانه می شد، ملاحظه می کرد آیات جدیدی که بر پیامبر نازل گردیده، نزد فاطمه (علیها السلام) است. وقتی جو یا می شد، که از چه کسی شنیده فاطمه (علیها السلام) می فرمود: «از فرزندت حسن».

بدین جهت، روزی حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زودتر به خانه آمدند و از دید فرزندش پنهان گشتند تا آیات جدید را که بر پیامبر (ص) نازل شده بار دیگر از فرزندش بشنوند. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وارد خانه شد؛ همین که خواست آیات قرآن را برای مادرش بخواند، زبانش به لکنت افتاد و از

خواندن سریع بازماند. مادرش شگفت زده شد. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: «مادر تعجب نکن! گویا شخصیت بزرگی در خانه است که با شنیدن سخنانم، مرا از سخن گفتن باز می دارد!» در این هنگام، امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از محل اختفا بیرون آمده و فرزندش را در آغوش گرفتند و بوسیدند.

یکی از بهترین شواهد و دلایل شخصیت والای امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این است که وی از همان دوران کودکی، آنچه را که از زبان پیامبر اسلام (ص) گرفته بود، سخاوتمندانه در اختیار دیگران قرار می داد. ابن صباغ مالکی درباره این کلاس پر خیر و برکت می نویسد:

درباره حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل شده که در مسجد رسول خدا (ص) می نشست و تشنگان معارف اسلامی گرداگردش می نشستند. او به گونه ای سخن می گفت که تشنگان علم و معرفت را سیراب می کرد و ادله و براهین دشمنان را باطل می ساخت.

علی بن احمد واحدی در تفسیر خود آورده است:

مردی وارد مسجد پیامبر (ص) شد و ملاحظه کرد که شخصی مشغول نقل حدیث از پیامبر است. مردم اطراف او را گرفته، به سخنانش گوش می دادند. پس آن شخص نزد وی آمده، گفت: «مراد از شاهد و مشهود که در آیه شریفه آمده چیست؟» پاسخ داد: «شاهد روز جمعه است و مراد از مشهود، روز عرفه.»

سپس به دیگری برخورد کرد که همانند اولی به نقل حدیث پرداخته بود و سؤال خود را تکرار کرده وی پاسخ داد: «اما شاهد

روز جمعه است و مشهود، روز عید قربان.» آن گاه از کنار آن دو نفر گذشته، به نوجوانی برخورد که چهره اش همانند طلا می درخشید. او در مسجد، کلاس درس تشکیل داده بود. پس از او درباره شاهد و مشهود پرسید. وی در پاسخ گفت: «آری! اما شاهد، حضرت محمد (ص) است و مشهود، روز قیامت.» آن گاه برای گفته خود، این چنین استدلال کرد: «آیا سخن پروردگار را نشنیده ای که می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا) ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. (ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ) قیامت روزی است که همه مردم برای آن جمع می شوند و آن روز، مشهود همگان است.» سپس از نام شخص اول پرسید، گفتند: «ابن عباس است» (و از دومی پرسید، گفتند: «ابن

عمر است» و از شخص سومی پرسید، گفتند: «وی حسن بن علی بن ابی طالب است.»

جالب این جاست که طبق نقل علامه مجلسی در بحارالانوار: «این شخص تفسیر امام را از شاهد و مشهود، بر دیگر تفسیرها که از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر شنیده بود، ترجیح داده و آن را پسندیده بود. "شاید دلیل این پذیرش، استدلال قوی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دو آیه شریفه بوده است.

2. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و تربیت شاگردان

امام از دوران کودکی سفره علمی خود را پهن کرده، با نقل آیات شریفه و نقل احادیث از پیامبر بزرگوار اسلام خدمت بزرگی به تشنگان علم و معرفت نمودند، به ویژه در ده سال آخر که حوادث دردناکی به مسلمانان، خاصه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) روی آورده بود،

امام با بردباری، صبر و حوصله خویشتن را برای هر نوع پاسخ گویی آماده ساخته بودند. از این روی، گروه ها و شخصیت های زیادی در محضر درس امام می نشستند که تاریخ، نام بسیاری از آن ها را ثبت نکرده است. از جمله بسیاری از صحابه رسول خدا و تابعین از محضر پرفیض امام استفاده کرده اند. برخی از بزرگان شیعه همانند شیخ طوسی در رجال خود، نام برخی از این شخصیت ها را به عنوان اصحاب امام آورده که تعداد آن ها از 41 نفر نمی گذرد.

چگونه آنان 41 نفر بیش تر نبودند درحالی که امام نزدیک پنجاه سال در بین امت اسلامی زندگی می کردند؟ و چرا یک مرتبه تعداد 450 یار که برای امیرمؤمنان ع ثبت شده، به 41 نفر می رسد؟ چرا این عدد نسبت به امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم به دو برابر، بلکه بیش تر می رسد و چرا با مقایسه با یاران امام زین العابدین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یاران ایشان یک چهارم است؟

احتمال دارد شیخ طوسی فقط نام راویان از اصحاب امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را آورده باشد و یا امام در زمانی می زیسته که بیش تر اصحاب پیامبر (ص) بودند و آن ها به هر دلیلی از حضور در پای درس امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و یا نقل روایت از ایشان، خودداری می کردند. نیز محتمل است که تبلیغات سوء معاویه تأثیر خود را گذارده باشد.

حماسه حسنی و در مرتبه دوم حسینی

تمامی ائمه شیعه، راهبرد و هدف مشترکی را بر مبنای اصول اسلامی دنبال می کردند و تنها اقتضائات زمانی و مکانی، بعضاً

روش ها را متفاوت نشان می دهد. و از همین روی، کاری که امامان بر آن اهتمام داشتند، یک سان و دارای مفهوم و مضمون واحد بود. ناگفته پیداست توجه ویژه به این نکته و درک ظرایف هر دوره از سیره و زمام داری ائمه، حقیقتی به نام «شناخت اهل بیت» را در پی خواهد داشت. دوره ده ساله امامت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (40-50 ق) و مواجهه امام با شخصیت فریب کاری چون معاویه، حاکی از شرایط ویژه ای است که شناخت «عنصر زمان» را می طلبد. شناخت این دوره موقعی ضروری تر و حساس تر است که به تعبیر علامه شرف الدین، شهادت روز عاشورا، نخست حسنی است و در مرتبه دوم حسینی، زیرا امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) راه به وجود آمدن نهضت حیات بخش عاشورا را هموار کردند و نتایج آن را قابل عرضه ساختند.

به تعبیر دیگر، اگر عاشورا آن پیچ تاریخی سرنوشت سازی است که با احیای اسلام ناب محمدی (ص)، خط مبارزه و جهاد با مستکبران و غارت گران و زیاده خواهان را برای همیشه تاریخ به ارمغان آورد، این خط و تابلوی بزرگ بیداری، در گرو تلاش هایی است که بستر را برای امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به وجود آورد تا اسلام،

«محمدی الحدوث» و «حسینی البقاء» باشد. البته نباید در این میان حماسه حسنی را نادیده گرفت. حماسه بزرگ امام در مصاف با حکومت معاویه رخ نمود. معاویه همان است که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره او می فرماید:

والله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر، ولولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس

معاویه از من زیرک تر نیست، بلکه او مردم را می فریبد و فجور می کند، من فریب کاری را دوست ندارم وگرنه از زمره زیرک ترین مردم بودم.

سختی کار امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در برابر حکومت معاویه که بر پایه فریب افکار عمومی بنا نهاده شده تا جایی است که امام آن را به سلیمان بن صرد خزاعی گوشزد می نمایند:

اگر من به دنیا می اندیشیدم و برای امور دنیوی کار می کردم، نه معاویه از من زیرک تر بود و نه رام ناشدنی تر، و من در برابر او موضع دیگری می داشتم، ولی خدا شاهد است من خواستم خون شمایان را حفظ کنم و...

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جای دیگر، در مذمت سست عنصری یاران و فریب خوردگان تصریح می کنند:

به خدا سوگند! اگر یارانی می یافتم، شب و روز را در جهاد با معاویه می گذراندم.

اما در همین زمانی که حزب فاسد اموی به سرکردگی معاویه، عملیات بزرگ فریب را در دستور کار قرار داده تا بذر سالوس گری، تطمیع و دروغ را بپاشد، نشان دادن واقعیت امویان و تمیز میان اسلام ناب از اسلام آلوده به سیاست های اموی، هنر بزرگ و معجزه آسای امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. سؤالی که مطرح می شود این است که بر ملاً کردن سیمای پلید اموی و روشن کردن ذهن جامعه در وضعیتی که کمی یاران امام به چشم می آید چگونه باید باشد؟

واکاوی پاسخ به این پرسش مهم و خطیر، درس بزرگ امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دوست داران اسلام ناب است.

سلاح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این وضعیت زمانی چیزی نبود جز تدبیر. این جاست که صلح مشروط امام با معاویه، نقشه های معاویه را نقش بر آب کرد و حتی در ادامه معاویه که ظواهر اسلام را رعایت می کرد، ناگزیر پرده از سیمای دروغین و خیانت کارش

افتاد؛ زیرا ماهیت اصلی او برای همگان روشن شد. وقتی در شهر کوفه بر منبر عمومی رفت و آشکارا و بدون پرده پوشی اذعان کرد:

یا اهل الکوفه، اترانی قاتلتکم علی الصلاه و الزکاه و الحج؟ و قد علمت انکم تصلون و تزکون و تحجون. ولکننی قاتلتکم لاتامر علیکم و علی رقابکم... الا ان کل مال او دم اوصیب فی هذه الفتنه فمطلول و کل شرط شرطه فتحت قدمی هاتین

ای مردم کوفه! گمان می کنید من برای نماز و زکات و حج با شما جنگ کردم؟ من که می دانستم شما نماز می خوانید، زکات می دهید و حج می روید. من با شما جنگ کردم (و گروه هایی از شما را کشتم و به کشتن دادم) فقط برای این که بر شما امارت و حکومت کنم و بر گردن های شما سوار شوم... هر مالی یا خونی که در این فتنه و خون ریزی غارت گشت و ریخته شد، هدر است و هر شرطی (از آن شروط که در صلح) کرده ام آن را اکنون زیر پا می گذارم.

بنابراین تدبیر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کارگر افتاد و معاویه، چهره واقعی خودش را روشن ساخت؛ او که سال ها مردمان را با فریب و تدلیس به بیراهه کشانده بود، اینک به انحراف بزرگ خود تن داد که تنها دنبال ریاست و سلطه و زیاده خواهی بوده است! امام در فضای سیاسی آن روز، توانست «حقیقت مغلوب» را بر «فریب غالب» پیروز گرداند. صلح مشروط و معنادار امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) همچون قیام سرخ امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در یک جهت ارزیابی می شود و آن بیداری امت و مسلمانان و شناخت مسیر اسلام ناب از اسلام اموی آن است.

اشاره

در کنار رفتارهای قرآنی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از دیدگاه های حضرت درباره قرآن هم نباید غافل ماند. ایشان گاه از نقش راهنمایی قرآن سخن می گوید؛ زمانی از تفسیر و شیوه ها و نبایدهایش؛ گاه درباره تأثیر آن در جلای سینه ها، تأثیرش در قیامت و احوال مؤمنان و شرایط تمسک به قرآن و... سخنان گهرباری دارند:

1. قرآن، ثقل اکبر

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از بیعت مردم، فرمود: «ما حزب پیروز خداییم. نزدیک ترین خاندان پیامبریم. اهل بیت پاکیزه و پاک اویسیم و یکی از آن دو ثقل گران سنگ هستیم که رسول خدا در امت خود به یادگار نهادند و دومی آن، کتاب خداست که در آن بیان هر چیز است و از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید.»

2. قرآن، امام هدایت

«در دنیا، غیر از این قرآن چیزی نمانده است. پس آن را امام خود قرار دهید تا شما را به هدایت راهنمایی کند. سزاوارترین مردم به قرآن کسی است که به آن عمل کند، هرچند آن را حفظ نکرده باشد و دورترین فرد از قرآن، کسی است که به آن عمل نکند، هرچند آن را بخواند.»

3. قرآن در قیامت

«این قرآن در روز قیامت درحالی که راهبر است می آید؛ مردمی را که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام گرفته اند و به متشابه آن ایمان آورده اند، به

بهشت رهنمون می شوند و مردمی را که حدود و احکامش را ضایع کرده اند و حرام هایش را روا شمرده اند، به آتش می اندازد.»

4. قرآن؛ شفای سینه ها

«چراغ های نور و شفای سینه ها در این قرآن است. پس سالک باید در نور آن راه بییماید و با این ویژگی، دل خود را لگام زند؛ زیرا این اندیشیدن حیات دل بیناست، همان گونه که آدمی در تاریکی ها با نور روشنایی می گیرد.»

5. قرآن؛ طرف محاسبه و حجت

«کسی از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تقاضای اندرز کرد؛ امام فرمود: با نعمت های خداوندی، خود را بازدارید و از اندرزها سود برید که خدا برای پناه جویی و یآوری کافی است و قرآن حجت و طرف محاسبه ای تمام است و بهشت برای ثواب و...»

6. شرط آویختن به قرآن

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در ضمن موعظه ای طولانی درباره تمسک به قرآن فرمود: «یقین داشته باشید تا ویژگی هدایت را شناسید، تقوا را نخواهید شناخت و تا آنانی را که قرآن را پشت سر انداختند، شناسید، به پیمان قرآن نتوانید آویختن و تا تحریف کنندگان قرآن را شناسید، آن را چنان که حق تلاوت آن باشد، نخواهید خواند. پس وقتی این ها را شناختید، بدعت ها و پیرایه ها را نیز خواهید شناخت و افتراها بر خدا و تحریف را می بینید و پی می برید آن کس که سقوط کرد، چگونه سقوط نمود.»

7. حرمت تفسیر به رأی

از نگاه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «تفسیر» باید روشمند باشد. بر این اساس، «تفسیر به رأی» حرام است. من قال فی القرآن برأیه فأصاب فقد أخطأ؛ «هرکسی درباره قرآن با رأی خود سخن گوید و به حق باشد، باز گناه کرده است.»

8. پیرامون تلاوت قرآن

«هرکس قرآن بخواند، یک دعای مستجاب دارد - دیر یا زود.» و فرمود: «هرکسی هنگام صبح سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، و در آن روز بمیرد، مُهر شهدا خواهد خورد و چون شب شود و بخواند و بمیرد نیز مهور به مهر شهدا می شود.»

رفتار بر صلابت در مقابل معاویه

داشتن خصلت حلم، یک قانون غالبی است نه دائمی؛ باید موارد را شناخت و بر اساس ضوابط اسلامی با آن برخورد کرد. در بعضی موارد باید سد حلم را شکست و فریاد زد و شدت عمل نشان داد، در آن مواردی که حلم موجب سواستفاده گمراهان گردد؛ زیرا همیشه افرادی هستند که از شیوه حلم بزرگان، سوءاستفاده می کنند. در این گونه موارد باید در برابر آن ها شدت عمل نشان داد تا ایجاد مزاحمت نکنند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در عین آن که به حلم معروف بودند، در بعضی از موارد، فریادی چون صاعقه داشتند که تاروپود دشمنان را می سوزانید. برای نمونه، پس از ماجرای صلح تحمیلی، معاویه به کوفه آمد و در میان ازدحام جمعیت برفراز منبر رفت. او در ضمن گفتارش، بی شرمانه از امیر مؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدگویی نمود. هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر پله آن منبر ایستاد و خطاب به معاویه فریاد زد:

ای پسر هند جگرخوار! آیا تو از امیرمؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدگویی می کنی، با اینکه پیامبر (ص) در شأن او فرمود

: «من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله ادخل نار جهنم و له عذاب عظیم» هر کس به علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و کسی که به من ناسزا گوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه وارد دوزخ می کند، و او در

آن جا گرفتار عذابی بزرگ است».

آن گاه از منبر پایین آمدند و به عنوان اعتراض از مسجد خارج شدند. برخوردهای پرصلابت امام در برابر معاویه و مزدوران او، بسیار است.

خلفای بی علم و دانش

بزرگ ترین ضربه ای که بر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وارد شد، درگذشت جدش رسول خدا (ص) بود. اگر تولد حضرت در سال دوم هجری باشد امام نه ساله بودند که جدش رسول اکرم (ص) رحلت کردند و اگر سال سوم باشد هشت ساله. موضوع پیدایش سقیفه و انحراف اصحاب از وصایای پیغمبر و کنار گذاشتن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خلافت را به دست گرفتن برای امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بسیار ناگوار آمد. از این گذشته چیزی که بیش تر روحیه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را رنجور می ساخت، این بود که خلافت اسلامی به دست کسانی افتاد که از دانش تهی بودند و در هر مرحله از پرسش از مسائل غامض دین در مانده می شدند، ناگزیر به ابوالحسن مراجعه می کردند. قهراً آدمی ناراحت می شود که اشخاص در مصدر امر باشند و نتوانند پاسخ مسائل و درخواست های مردم را بدهند و کسی که دانشمند است در خارج از اجتماع بنشیند و به بی سوادی و گمراهی زعما نظاره کند. 25 سال این جریان سبب کدورت خاطر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود که حق را در خارج از جای خود مشاهده می فرمود. شهادت مادرش و نارضایتی او از شیخین و تأثیرات دامنه دار او از غضب

حقیقت و این که مادر از رنج جملات بداندیشان طومار عمرش چون گل کوتاه به هم پیچیده شد، سخت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از محیط اجتماع متأثر نمود.

بیعت با امام

دسیسه پرنیرنگ ترور امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری به انجام رسید. پس از شهادت امام و فارغ شدن از کفن و دفن، عبدالله بن عباس به مسجد رفت و به مردم کوفه که در آن جا مجتمع بودند روی کرد و با صدای رسا گفت: «همه می دانید که امیرمؤمنان از جهان رخت بر بست و به جوار خدای خود رفت. من به شما اطلاع می دهم که پس از خود پسرش امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به جانشینی خود برگزیده است؛ حال اگر مایل باشید نزد شما آید و اگر اکراه داشته باشید دیگر خود دانید». مردم برخاستند و بیعت کردند، به جز خوارج که گفتند به شرط جنگ با معاویه با تو بیعت می کنیم. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نپذیرفت و فرمود: «با من بیعت کنید به شرط آن که با هرکس آشتی کنم شما هم آشتی کنید و با هر کس در جنگ باشم شما نیز در جنگ باشید.» آن ها نپذیرفتند و نزد امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رفتند که با او بیعت کنند. ولی او نپذیرفت و گفت: «محال است تا برادرم امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قید حیات است بگذارم کسی با من بیعت کند!» این ها چون از طرف امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مأیوس شدند، ناچار با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیعت کردند.

هنگام شهادت حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سه گروه در عراق به سر می بردند:

1. شیعیان یا پیروان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دوست داران خاندان اهل بیت (علیهم السلام)؛

2. عثمانیان یا طرف داران بنی امیه؛

3. خوارج.

ص: 101

دسته ای که خلافت را حق مسلم امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می دانستند، شیعه علی نامیده شدند و چون حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به ناچار و برای مصلحت عمومی مسلمانان با سه خلیفه پس از پیغمبر هم کاری کردند، شیعیان نیز از ایشان پیروی نمودند و خاموش نشستند. روزی که حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کوفه به شهادت رسید، از نو صف شیعه و غیر شیعه مشخص شد. شیعیان گرد امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را گرفتند و با وی بیعت کردند؛ در حالی که عثمانیان، از بنی هاشم دلی خوش نداشتند و مسلم بود که بیعت خلیفه تازه را نپذیرند.

قیس بن ماعد بن عباد نخستین کسی بود که با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیعت کرد. او گفت: «دست خود را پیش بیاور تا با کتاب خدا و سنت پیغمبر و کشتار بدعت آوران با تو بیعت کنم.» امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از نخستین روز خلافت با دشواری هایی روبه رو بود. او باید نخست کوفه را آرام می کرد. سپس غیر از شام، که معاویه بر آن حکومت می کرد، برای ایالت های مصر و حجاز و منطقه شرقی (خراسان، آذربایجان و دیگر نقاط ایران) حاکمانی بر می گزید. از همه مهم تر باید کار شام را یکسره می کرد و معاویه را بر می داشت و یا دست او را از عراق کوتاه می کرد. کار شام در زمان حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دشوار شده بود تا چه رسد به این روزها که

معاویه خود را حاکم رسمی سازمان می دانست. این مشکلی نبود که به آسانی حل شود. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با چه نیرویی می توانست با معاویه بجنگد؟ او دید پدرش در واپسین روزهای زندگانی هر چه بیش تر مردم عراق را برای رویارویی با معاویه می خواند، کم تر به ندای وی پاسخ می دهند. از شام که بگذریم، مأموریت های بزرگ را در آن ایالت های پهناور و دوردست چه کسانی بایست عهده دار می شدند؟

برای تصدی این شغل‌ها مسلمانان باایمان، کاردان، دلیر و از این سه مهم‌ترین طمع‌لازم بود.

بیش‌تر مردمی که گرد حضرت را گرفته بودند، از ایمان درست بهره‌نداشتند. بخشش‌های بی‌حساب معاویه به اطرافیان دیده‌های آن‌ها را خیره کرده بود. اینان همان مردمی بودند که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را خون‌دل دادند. در این مدت کوتاه، دسته‌بندی‌ها مشخص‌تر شده بود. از بصره و عثمانیان هم‌نایبست انتظار می‌داشت، زیرا آنان معاویه را رها نمی‌کردند. خوارج نیز روی موافق‌بدو نشان نمی‌دادند، چه اگر سال پیش سخنی ساده می‌گفتند و به گمان خود زدودن منکری را می‌خواستند، اکنون خواهان حکومت و خلافت بودند. تنها شیعیان پشتیبان وی بودند. اما بیش‌تر آنان هم شیعه‌نما بودند؛ همان‌ها که پدرش، را از حجاز به عراق خواندند و سرانجام یا او را ترک گفتند و یا زود در برابر او ایستادند و یا با او به دورویی رفتار کردند.

ماجرای تشیع امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی وجود دارد که ثابت می‌کند عایشه در هنگام تشیع امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دفن آن حضرت جلوگیری کرد و اجازه نداد که آن حضرت را در کنار جدش رسول خدا ص بی‌رند. روایات در منابع شیعه در این باره فراوان است. کتاب شریف کافی از محمد بن مسلم و از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنین نقل می‌کند:

هنگامی که حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به حالت احتضار درآمد، به برادرش حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «برادرم! به تو وصیتی می‌کنم، آن را حفظ کن! زمانی که از دنیا رفتم، جنازه‌ام را آماده دفن کن، سپس مرا به سوی رسول خدا (ص) ببر تا با او تجدید عهدی کنم. آن‌گاه مرا به جانب مادرم فاطمه (علیها السلام) برگردان، سپس

مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدان که از طرف حمیرا (عایشه) که مردم از زشت کاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی به من می رسد.» وقتی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وفات کرد و روی تابوتش گذاردند، او را به جایی بردند که پیغمبر (ص) بر جنازه ها نماز می خواند، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر جنازه نماز گزارد و زمانی که نمازش تمام شد، داخل مسجدش بردند هنگامی که بر سر قبر رسول خدا (ص) نگهش داشتند، به عایشه خبر بردند و به او گفتند: «بنی هاشم جنازه حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را آورده اند تا در کنار رسول خدا ص دفن کنند.» عایشه بر استری زین کرده نشست و سریع خود را به آن جا رساند. او نخستین زنی بود که بعد از اسلام بر زین نشست - و ایستاد و گفت: «فرزند خود را از خانه من بیرون برید که نباید در این جا کسی دفن گردد و حجاب پیغمبر (ص) دریده شود!» حسین بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر (ص) را دریدید. تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) و خدا از این کار، از تو بازخواست می کند. برادرم به من امر کرد که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا (ص) ببرم تا با او تجدیدعهد کند و بدان که برادر من از همه مردم به خدا و رسولش و معنای قرآن داناتر بود؛ نیز داناتر از این بود که پرده رسول خدا ص را پاره کند؛ زیرا

خدای تبارک و تعالی می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، تا به شما اجازه نداده اند به خانه پیغمبر وارد نشوید» و تو بدون اجازه پیغمبر، مردانی را به خانه او راه دادی. خدای عزوجل فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید!» در صورتی که به جان خودم سوگند که تو به خاطر پدرت و فاروقش (عمر) بغل گوش پیغمبر (ص) کلنگ ها زدی؛ بآنکه خدای عزوجل فرموده: «آن ها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دل هایشان را برای تقوا خالص نموده» به جان خودم که پدرت و فاروقش به سبب نزدیک کردن خودشان به پیغمبر (ص) او را آزرده و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش به آن ها امر کرده بود، رعایت نکردند؛ زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت به مؤمنان در حال

زنده بودنشان حرام است، در حال مرده بودن آن‌ها هم حرام است. به خدا ای عایشه! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا (ص) که تو آن را نمی خواهی، از نظر ما خدا آن را جایز کرده بود، می فهمیدی که او به رغم انف تو در آن جا دفن می شد.» (ولی افسوس که کلنگ زدن نزد گوش پیغمبر از نظر ما جایز نیست). سپس محمد بن حنفیه رشته سخن را به دست گرفت و فرمود: «ای عایشه! یک روز بر استر می نشینی و یک روز (در جنگ جمل) بر شتر می نشینی؟! تو به علت عداوتی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار می گیری.» عایشه رو به او کرد و گفت: «پسر حنفیه! این‌ها فرزندان فاطمه اند که سخن می گویند، تو چه می گویی؟» امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به او فرمود: «محمد را از بنی فاطمه به کجا دور می کنی؟ به خدا که او زاده سه فاطمه است: 1. فاطمه دختر عمران بن عائد بن عمرو بن مخزوم (مادر ابوطالب)؛ 2. فاطمه بنت اسد بن هاشم (مادر امیر مؤمنان)؛ 3. فاطمه دختر زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر (مادر عبدالمطلب). عایشه به امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: «پسر خود را دور کنید و ببریدش که شما مردمی هستید که همواره دنبال دشمنی

کردن هستید!» پس حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جانب قبر مادرش رفت و جنازه او را بیرون آورد و در بقیع دفن کرد. (1)

دانشمندان اهل سنت نیز نقل کرده اند که عایشه سوار بر قاطر آمد و اجازه نداد که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کنار پیامبر (ص) دفن شود. ابن عبدآلبر قرطبی، دانشمند پرآوازه اهل سنت در کتاب بهجه المجالس می نویسد:

هنگامی که حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دنیا رفت، خواستند که او را در خانه رسول خدا (ص) دفن کنند؛ پس از این کار جلوگیری کرد. سوار بر قاطری شد و مردم را جمع کرد. ابن عباس به او گفت: «تو می خواهی همان کاری را انجام بدهی

ص: 105

که در جمل انجام دادی» تا این که مردم بگویند: «روز قاطر» همان طوری که می گویند «روز شتر»

بلاذری در انساب الاشراف و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته اند:

هنگامی که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دنیا رفت، خواستند او را دفن کنند. مروان اجازه نداد و گفت: «نه، عثمان در حش کوكب (قبرستان یهودیان در کنار بقیع) دفن شود و حسن در این جا؟» بنی هاشم و بنی امیه برای یاری یک دیگر جمع شدند و اسلحه آوردند. ابوهریره به مروان گفت: «آیا تو از دفن حسن در این جا جلوگیری می کنی؟ درحالی که از رسول خدا شنیدی که به او و برادرش حسین می گفت: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند» مروان گفت: «رهایم کن، حدیث رسول خدا ضایع شده، اگر غیر از تو و ابوسعید خدری آن را حفظ نکرده باشند، تو در زمان فتح خیبر اسلام آوردی.» ابوهریره گفت: «راست گفتمی، در زمان فتح خیبر

اسلام آوردم؛ اما همواره ملازم پیامبر بودم و از او جدا نشدم از او سؤال می کردم و به این کار عنایت داشتم تا این که دانستم رسول خدا (ص) چه کسی را دوست دارد و از چه کسی بدش می آید؛ چه کسی به او نزدیک است و چه کسی از او دور، چه کسی را گذاشت در مدینه بماند و چه کسی را تبعید کرد؛ چه کسی را دعا کرد و چه کسی را لعن.» وقتی عایشه اسلحه و مردان را دید، ترسید که شر بین آن ها بزرگ تر گردد و خون ریزی شود، گفت: «خانه، خانه من است، اجازه نمی دهم که کسی در آن دفن شود.»

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

عایشه درحالی که سوار بر قاطر خاکستری شده بود، گفت: «این خانه من است، به هیچ کس اجازه (دفن) نمی دهم.» قاسم بن محمد بن اُبی بکر جلو آمد و گفت: «ای عمه، ما هنوز سرهای خود را (از ننگ) بعد از روز شتر

سرخ نشسته ایم، تو می خواهی که مردم بگویند: روز قاطر خاکستری پس عایشه بازگشت.

(امام) حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وصیت کرد که او را در کنار جدش رسول خدا (ص) دفن کنند. وقتی وفات نمود، خواستند به وصیت او عمل کنند، در این زمان مروان از جانب معاویه حاکم مدینه بود. پس او از این کار جلوگیری کرد. نزدیک بود بین بنی امیه و بنی هاشم به علت این مسأله فتنه شود؛ پس عایشه گفت: «خانه، خانه من است، اجازه نمی دهم او در اینجا دفن شود.» پس او را در بقیع دفن

کردند؛ وقتی خبر از دنیا رفتن (امام) حسن به معاویه رسید، (از شادی) سجده کرد. (1)

طبق اسناد تاریخی، عایشه از دفن امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در خانه پیامبر (ص) جلوگیری کرد. بنابراین، سؤالات ذیل پیش می آید:

- چرا عایشه از دفن امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کنار جدش رسول خدا (ص) جلوگیری کرد؟

- آیا مالکیت این خانه در اختیار عایشه بود؟

- چه کسی این خانه را به او داده بود؟

- اگر او از رسول خدا (ص) ارث برده بود، چرا دختر پیامبر (ص) از این ارث محروم شد؟

- اگر مال عموم مسلمانان و جزء بیت المال بود، چرا اجازه دفن نداد؟

- چرا به ابوبکر و عمر اجازه دفن داد؟

ملاک عقل و جهل از نظر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ما برای تحلیل شخصیت خود و موقعیت آن نسبت به حقایق یعنی همان صراط مستقیم زندگی، باید به معیارهایی مراجعه کنیم که در آموزه های وحیانی از

ص: 107

1- (1). ابوالفداء عمادالدین إسماعیل بن علی، المختصر فی أخبار البشر، ج 1، ص 127.

طریق پیشوایان بیان شده است. یکی از این پیشوایان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَام) است. مراجعه به دیدگاه های

آن حضرت برای کسب معیارها، از جمله معیار زیرکی و حماقت، به ما کمک می کند تا مسیر درست را بشناسیم و بر اساس آن شخصیت خود و دیگران را ارزیابی کرده، اجازه ندهیم تا قضاوت و داوری های نادرست دیگران، مسیر و سبک زندگی ما را دگرگون سازد.

معیارهایی برای شناخت شخصیت

برای شناخت افراد و فلسفه زندگی آنان، بهتر است به سبک زندگی آنان توجه شود؛ زیرا سبک زندگی هر شخص، بیان گر فلسفه زندگی اوست که واقعاً به آن باور دارد و ایمان و عزم او را همراهی می کند. برای شناخت شخصیت هرکسی، باید به سبک زندگی او پرداخت و آن را تحلیل و ارزیابی کرد. از نظر قرآن، هر انسانی نه بر اساس شناخت ها بلکه بر اساس باورهایی زندگی و عمل می کند که شخصیت و شاکله وجودی او را می سازد. بنابراین، سبک زندگی هر شخصی گواه روشنی از شخصیت و شاکله وجودی اوست و می توان با تحلیل آن، فلسفه زندگی واقعی او را دریافت هر چند آن را نهان کند و منافقانه طوری دیگر به نمایش گذارد و یا گزارش کند. (1) هر انسانی به طور طبیعی، از ویژگی های شخصیتی خود آگاه است و هیچ کسی چون خودش

به حقایق شخصیتی او آگاه تر نیست. (2) اما این به تنهایی برای داشتن یک زندگی خوب و سالم کافی نیست؛ بلکه لازم است تا انسان معیارهایی را داشته باشد تا بر اساس آن به ارزیابی موقعیت و وضعیت خود نسبت به زندگی سالم و خوب پردازد.

ص: 108

1- (1) . سوره اسراء، آیه 84؛ سوره محمد، آیه 30.

2- (2) . سوره قیامت، آیه 14.

عقل و وحی از نظر اسلام، دو کاشف از حقایق است. البته عقل در این جا، مراد عقل کاملی است که از هوا و هوس و غضب و شهوت رهیده باشد؛ وگرنه عقل گرفتار در اوهام شهوت و غضب و خشم انسانی، نمی تواند کاشف حقیقت باشد؛ زیرا خواسته های نفسانی، حقیقتی را می سازد که باطل است. باتوجه به مشکلاتی که برای عقل برای کشف حقیقت وجود دارد، تنها راه باقی مانده، وحی است که از طریق معصومان به جامعه انسانی انتقال می یابد. آن ها معصوم می توانند حقایق را چنان که از خدا گرفته اند (1) به ما انتقال دهند. آنان می توانند فلسفه راستین زندگی و هدف اصلی آفرینش را تبیین کنند و بر اساس آن، نشان دهند که انسان سالم کیست و چه کسی دارای شخصیت سالم است. آموزه های وحیانی اسلام در حقیقت در پاسخ به این پرسش ها نزول یافته است. قرآن تلاش دارد تا حقیقت فلسفه زندگی را تبیین کند و نشان دهد چه کسی و بر اساس چه معیارهایی دارای تعادل و سلامت شخصیت است و چه کسی این گونه نیست؟

ملاک زیرکی و حماقت اشخاص

عده ای از مردم، خود را عاقل و دیگران را سفیه می دانند. خداوند در قرآن بیان می کند که مخالفان پیامبران همواره خود را عاقل و پیامبران را سفیه می دانستند. در دوره پیامبر (ص)، مشرکان و کافران، مؤمنان اندکی را که پیرامون پیامبر (ص) جمع شده بودند نادان می دانستند و آنان را بی خردانی می شمردند که به جای مسیر عقل و عقلانیت و اصلاحات، مسیر باطل را در پیش گرفته اند. (2)

ص: 109

1- (1) . سوره بقره، آیه 147؛ سوره آل عمران، آیه 60.

2- (2) . سوره بقره، آیه 13.

در حالی که بی‌خرد واقعی خود آن‌ها بودند که از راه حق و عقلانی دور شده، به خرافات و اوهام گرایش پیدا کرده بودند. (1)

عقل و احمق از نظر آموزه‌های اسلامی، براساس فلسفه زندگی اسلامی، غیر از عاقل و احمقی است که بر اساس فلسفه زندگی غیراسلامی زندگی خود را تعریف کرده و می‌سازد. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تبیین عاقل و احمق می‌فرماید:

ایها الناس! ان اکیس الکیس، التقی؛ و احمق الحمق، الفجور؛

ای مردم! زیرک‌ترین مردمان، پرهیزگاران و احمق‌ترین آنان، فاجران هستند.

(2) در این معیار، اثبات می‌شود که اخلاق و تقوا مهم‌ترین ویژگی انسان است؛ زیرا ایشان عقل و حماقت را به تقوا و فجور ارتباط دادند که در حوزه اخلاق و رفتارهای اجتماعی قرار دارد. از نظر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عقلانیت انسان را باید در رفتارهای هنجاری و اخلاقی جست‌وجو کرد. کسی که رفتارهای نابه‌هنجار دارد و از فضایل اخلاقی دور مانده و گرفتار فجور و بی‌تقوایی است، در حقیقت، انسانی احمق و فاقد عقلانیت است. برای شناخت عاقل و احمق، می‌بایست به رفتارهای او توجه داشت و آن را تحلیل و ارزیابی کرد. اگر رفتارهایش بر اصول اخلاقی به ویژه عدالت مبتنی باشد، چنین شخصی به سبب تقوایی که در پیش گرفته، نشان می‌دهد انسانی عاقل است. اما اگر رفتاری بداخلاقی داشته باشد و ظلم و فجور و بی‌تقوایی در زندگی او نمایان شود، چنین شخصی احمق قلمداد می‌گردد.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سخنی دیگر می‌فرماید:

اشد من المصیبه سوء الخلق؛

بداخلاقی از هر مصیبت و بلایی سخت‌تر است. (3)

ص: 110

1- (1). سوره بقره، آیه 130.

2- (2). فرهنگ سخنان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 430.

3- (3). همان ص 40.

از نظر امام، بداخلاقی بدترین مصیبت انسان است؛ زیرا بداخلاق از هیچ نعمتی سود نمی برد. تنها خوش خویی حقیقت انسان را معنا می کند و بداخلاقی نشان می دهد که شخص، گرفتار حماقت است و حماقت بدترین مصیبت برای انسان. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فرمودند: «هیچ تنهایی وحشتناک تر از بدخلقی نیست.»⁽¹⁾ فرد بدخلق، از عقلانیت به دور است و همین موجب می شود تا از جامعه انسانی رانده شود و گرفتار وحشت تنهایی شده، نتواند در مسیر تعامل و ارتباط سازنده با مردم قرار گیرد؛ در حالی که عاقل با خوش خویی خود، هم زندگی را بر خود آسان می کند و هم از دیگران بهره می برد و با انس با ایشان راه پیشرفت و کمال را می پیماید. امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید: «خوش خلقی مایه آسانی امور و موجب شادی در زندگی است.»⁽²⁾ انسان بداخلاق، از حیث روان شناختی در زندگی، افسرده و فاقد آرامش روحی است و از حیث جامعه شناختی، در کارهایش با شکست مواجه شده، پی در پی موجبات ناراحتی خود و اطرافیان و سلب آسایش دیگران را فراهم می سازد.

اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

شخص بداخلاق، بزرگی و عزت را از کف می دهد؛ لذت و شیرینی و طعم زیبای زندگی را به تلخی مبدل می کند؛ دوستان خود را از دست می دهد، به شمار دشمنان خود می افزاید و روزی الهی خود را با بداخلاقی خویش، کاهش

ص: 111

1- (1). غررالحکم، ج 1 ص 336.

2- (2). سنن النبی، ص 33.

می دهد. (1) از این رو، پیامبر (ص) سرمنشأ بد اخلاقی را در نهایت به نادانی و درک نادرست برمی گرداند.

(2) خداوند در آیات قرآنی، انسان متعادل از نظر شخصیت را کسی می داند که در زندگی خویش تقوا را مراعات می کند و از فجور می پرهیزد؛ زیرا عقل و وحی به او کمک می کند تا حق و عدالت را بشناسد و به سمت وسوی پسندیده ها و نیکی ها برود و از بدی ها و ظلم و فجور و بی عدالتی و بی تقوایی پرهیزد. انسان کامل و متعادل از نظر شخصیت، همان گونه که خداوند آفریده، انسانی خردمند است اما کسی که عقل خود را با هواهای نفسانی دفع می کند و نورانیت آن را پایین می آورد، به خود ظلم می کند و زمینه شقاوت ابدی خود را با حماقت فراهم می آورد. (3) بنابراین، اگر بخواهیم عاقل و احمق واقعی را بشناسیم، باید به سبک زندگی افراد توجه کنیم تا دریابیم تا چه اندازه با تقوا یا بی تقوا هستند. به هر میزان که شخص تقوا داشته باشد، به همان میزان از عقلانیت و از سلامت شخصیت بهره مند است و نیز به میزان بی تقوایی و گرفتاری در فجور، می توان از سفاهت شخص آگاه شد. از این رو خداوند، ملاک کرامت انسانی را تقوا دانسته که بیان گر میزان عقلانیت شخص و سلامت شخصیت اوست. (4)

ارزش تفکر از منظر امام مجتبی (علیه السلام)

امام در کنار تقوای الهی به ادامه تفکر سفارش می کند. ایشان می فرماید: «تفکر، پدر و مادر هر خیری است.» امام صادق (علیه السلام) از قول امام علی (علیه السلام) می فرمایند:

ص: 112

1- (1) . همان، ص 337 و 338.

2- (2) . همان.

3- (3) . سوره شمس، آیات 7 تا 12.

4- (4) . سوره حجرات، آیه 13.

«التفکر یدعو الی آلبر و العمل به» فکر و اندیشه، انسان را به سوی کارهای نیک و انجام دادن اعمال صالحه دعوت می کند.» (1) چه خوب است در ماه مبارک رمضان بعد از افطار و انجام دادن امور عادی زندگی، گاهی گوشه ای خلوت نمود و تا سحر فکر کرد و این عبادت ارزنده را انجام داد؛ زیرا تفکر در این ماه، ارزش بیش تری دارد و یکی از بهترین عبادات در شب های قدر است، بهترین تعقیبات بعد از نمازهای یومیه است که می فرماید: «تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه»، ساعتی (لحظاتی) فکر کردن، بهتر از شصت سال عبادت است. (2)

تقلید کار خیر خوب است، ولی ایده آل نیست، چون اگر بدون تفکر و تعقل باشد، ممکن است از کار شر تقلید بکند و این عادت می شود که حجاب عادت، ضخیم ترین حجاب هاست. امام می فرماید:

نگاه به طول رکوع و سجود افراد نکنید، بلکه به معرفتشان نگاه کنید.

خدا به حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید:

وقتی بنده گناهکار من به حالت تضرع اشکی از گوشه چشم می ریزد و الهی العفو می گوید، من خجالت می کشم او را نبخشم.

و سعدی چه خوب گفته

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چه خوب می فرماید که تفکر، پدر و مادر هر خیری است؛ یعنی اگر پدر مادر نباشد، فرزندی نخواهد بود و هر خیری فرزند تفکر است. تفکر باید دوام داشته باشد. امام می فرماید:

علیکم بالفکر فانه حیاة قلب البصیر و مفاتیح ابواب الحکمه؛

بر شما باد اندیشیدن! به درستی که فکر باعث زنده شدن قلب بصیر است و

ص: 113

1- (1). کلینی، اصول کافی، ج 1، کتاب عقل و جهل؛ میزان الکلمه، ج 7، ص 538.

2- (2). علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 66، ص 292.

آن کلیدی که درهای حکمت را به سوی شما باز می کند، تفکر است.

انسان همواره به دنبال بزرگی می گردد که او را نصیحت کند. چه کسی بهتر از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. این بزرگواران همه زنده هستند و نور واحدند؛ پس باید گوش جان به نصایح امام بسپاریم. قلب بصیر چیست؟ قلب هم به معنای عقل می آید و هم معنای دل. کسی که دل مرده شد عقلش مرده، است.

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بصیر را این گونه مطرح می فرماید:

بصیرت کوردل نهایتش دنیاست، هیچ چیز ماوراء دنیا را نمی بیند (فقط چند روز دنیا را می بیند) اما آن که چشم و دلش باز است، دیدش (بصیرتش) نافذ است. (1)

نفوذ می کند و ماوراء دنیا را می بیند و می داند سرای آخرت غیر از این جاست. بینایی باعث می شود از دنیا کوچ کند، اما کسی که بصیرت ندارد به سوی دنیا کوچ می کند. بصیر از دنیا زیاد یاد می نماید و کوردل برای دنیا یاد می کند. پس بصیر باید اهل تفکر باشد. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید: «فکر، تمرین عقل است.» همان طور که وزنه برداری تمرین جسم و بدن است، باید آن قدر فکر را رشد و پرورش داد تا در امتحان الهی پیروز شد. برخی دعا می کنند: خدایا ما را آزمایش مکن؛ امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: «این دعا غلط است، دعا کنید خدایا یاریم کن تا در آزمایش قبول شوم.» قرآن می فرماید: (2) «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ آیا مردم گمان کرده اند به صرف این که بگویند ایمان آورده ایم رها می شوند و آزمایش نمی شوند؟ یا این که ما کسانی را که قبل از ایشان بودند نیاز مودیم. باید خداوند راست گویان را معلوم کند و باید حتماً دروغ گویان را مشخص سازد.» لذا امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «زندگی و حیات قلب

ص: 114

1- (1). نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 133.

2- (2). سوره عنکبوت، آیه 2.

بصیر، تفکر است، حیات دل آگاه، تفکر است.» بعد می فرماید: «مفاتیح ابواب الحکمه». حالا حکمت چیست؟ کلیدی که درهای حکمت را به سوی شما باز می کند تفکر است.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جای دیگر می فرماید:

وبالعقل تدرک الداران جميعاً و من حرم من العقل حرمهما جميعاً؛⁽¹⁾

با عقل، دو عنصر دنیا و آخرت جمعاً دریافت می شود. آن کس که از عقل محروم شد از هر دوی این ها محروم می شود.

می خواهی دنیا داشته باشی، اهل عقل باش، آخرت می خواهی با عقل میسر است و کار اصلی عقل، تفکر است. پیامبر (ص) چه زیبا می فرماید:⁽²⁾

لو كان العقل رجلاً لكان الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)؛

اگر بنا بود عقل به صورت مردی درآید، به صورت حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در می آمد.

زیرا امام در وضعیتی حساس بین عقل و احساس قرار داشت و امام عقل را حکم کرد نه احساسات را. بسیاری از نزدیکان وی به او اعتراض کردند: «چرا صلح؟» امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند:

العار اهون من النار؛⁽³⁾

بگذار مردم بگویند برای من عار و ننگ است، این بهتر است برای من از آتش جهنم.

چگونگی نگرش درست به دنیا از دیدگاه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید:

الناس في دار سهواً و غفله يعملون و لا يعملون فاذا اصاروا الى دار الاخره صاروا الى دار يقين يعلمون و لا يعلمون؛⁽⁴⁾

ص: 115

1- (1) . بحار الانوار، جلد 75، ص 111.

2- (2) . فرائد السبطين، ج 2، ص 68.

3- (3) . بحار الانوار، ج 75، ص 106.

4- (4) . دعایم الاسلام ج 1، ص 168.

مردم در سرای دنیا در فراموشی و غفلت قرار دارند! عمل می کنند، ولی نمی دانند و وقتی به خانه آخرت رفتند وارد خانه یقین می شوند، می فهمند ولی عمل نیست.

در جای دیگر می فرمایند:

الدنيا دار ممر و الاخره دار مقرر؛(1)

دنیا جای گذر است، جای سکونت نیست، جای استقرار نیست

لذا هیچ کس در این دنیا دوام نخواهد داشت و آخرت جایگاه همیشگی است. خداوند این طور قرار داده که برای ورود به آخرت از دنیا عبور کنیم و این سنت خداست. همان طور که برای ورود به دنیا باید از رحم مادر عبور نمود و این مسیر را باید طی کرد، با این فرق که رحم مادر اختیاری نیست و رحم دنیا اختیاری است (اعمال و رفتار ما). در رحم مادر باید اعضای بدن

فراهم شود و شرایط زندگی در دنیا ایجاد شود (جبری است) و اگر ابزار لازم برای زندگی در دنیا را نداشته باشیم، زندگی برایمان جهنم می شود لذا باید ابزار لازم برای زندگی برزخ و آخرت یعنی ابدیت را در دنیا فراهم کنیم وگرنه جهنم را خود برای خود می سازیم و آن طرف کاری نمی شود کرد.(2)

برخی در دنیا چنان زندگی می کنند که فراموش کرده اند کجا بوده اند، کجا هستند و به کجا خواهند رفت. امام می فرماید: «الناس فی دارالسهو و غفله». چرا امام نفرمود مردم در جهالت اند، بلکه فرمود در فراموشی و غفلت هستند؟ چون همه فطرتشان دنبال خلود است (باقی ماندن و فاسد نشدن) و انسان و حیوان ویژگی های مشترکی دارند؛ از جمله غضب، شهوت، رشد نباتی، رشد حیوانی و.... به قول شهید مطهری، بینش ها و گرایش ها انسان را از سایر موجودات جدا می کند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بینش و گرایش انسان را این گونه معرفی می فرمایند:

ان ابصر الابصار مانفذنی الخیر مذهبه و اسمع الاسماع ما وعی التذکر و

ص: 116

1- (1). بحار الانوار، ج 70، ص 133.

2- (2). سوره حج، آیه 5 و 14؛ سوره نون، آیه 29.

به درستی که بیناترین بینایی، عالی ترین چشم ها، عالی ترین قدرت شناخت و بینش، نفوذ در خیر است و عالی ترین شنوایی آن است که مواعظ را در خود نگه دارد، ظرف تذکر باشد و سالم ترین قلوب، قلبی است که از شبهات و تردیدها پاک باشد.

پس دید خوب این نیست که با آن فاصله و مسافت دور را ببینیم، شنوایی خوب آن نیست که دورترین صدا را بشنویم. این ها مزایای ظاهری است؛ بلکه باید نگرش و بینش خوب داشت و مواعظ را پذیرفت و شبهه را از قلب بیرون برد تا این دیدن و شنیدن بر قلب بنشیند و دائم باشد و بدانیم که خانه دل، دستگیره درونی دارد، می توانیم آن را به روی خدا باز کنیم یا به روی شیطان، باید شک را از بین ببریم و قلب سالم داشته باشیم. امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید:

«القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله»(2) اگر درون آلوده باشد، هر قدر عبادات مستحبی انجام دهیم، اثری که باید ببخشد نمی بخشد. لذا باید شک را از بین برد تا به مقام یقین رسید. ممکن است با عقل خود تمام شبهات را جواب دهیم، ولی به مقام شهود نرسیده باشیم مانند حضرت ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرماید: «وَلَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي».(3)

امام می فرماید: ما در فراموشی و غفلت هستیم. خواجه عبدالله انصاری شاید از فرمایش امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بهره گرفته، می فرماید:

افسوس آن گاه که توانستم، ندانستم و آن گاه که دانستم، نتوانستم.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید:

ای فرزند آدم از وقتی که از شکم مادرت به این عالم آمدی، داری عمرت را از دست می دهی. از آنچه در اختیار داری برای آنچه

پیش روی داری استفاده

ص: 117

1- (1). بحار الانوار، ج 75، ص 109.

2- (2). همان، ج 67، ص 25.

کن! مؤمن به فکر زاد و راحله بعد است ولی کافر به فکر استفاده الان است. (1)

محبت همراه با تولی و تبری

پیامبر (ص) در حدیثی، وعده هم مرتبتی خود با دوست داران آل کسا را می دهد. این ویژه کسانی است که خالصانه دوست دار ایشان باشند. باید از آن کسانی که مقابل اینان صف آرایی کردند تبری جست و دوست داران و یاوران ایشان را دوست داشت تا بتوان مصداق گفتار پیامبر (ص) شد. البته شاید بتوان با توجه به این حدیث گفت که محبت، آغاز راه است. وعده پیامبر (ص) شاید بیان گر این باشد که ابتدای صراط هدایت با محبت آغاز می شود. باید اول محبت به این خاندان باشد تا پیروی از ایشان نیز صورت بگیرد.

محبت خداوند و اهل بیت (علیهم السلام) به هم متصل است. محبت خداوند و اهل بیت (علیهم السلام) امری جدا از هم نیست تا دوست داشتن یکی، ما را از دوست داشتن دیگری باز دارد. ابن عباس در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند:

خداوند را برای نعمت هایی که به شما داده، دوست داشته باشید و مرا به خاطر حب خداوند و اهل بیتم را به خاطر حب من دوست داشته باشید.

(2) طبق این حدیث، محبت ایشان سلسله وار در پی محبت خداوند متعالی است. به هر صورت مسأله محبت بین پیامبر (ص) و امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بین همگان مشهور بود. از این محبت به عنوان میزانی در شناخت حق و باطل در دوران مختلف استفاده می شد. در تاریخ آورده اند که پس از شهادت امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به خلافت رسید و خطبه ای خواند. پس از خواندن خطبه، مردی از اصحاب پیامبر (ص) برخاست و گفت:

ص: 118

1- (1). بحار الانوار، ج 75، ص 116.

2- (2). حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 162.

شهادت می‌دهم که رسول خدا را دیدم که حسن را بر دامن خود نشانده بود و می‌فرمود: «هر کس مرا دوست دارد، باید او را نیز دوست داشته باشد؛ شاهد این مسأله (محبت من به حسن) باید خبر را به غایب برساند.»⁽¹⁾

بیش تر مردم با این که حکایت های محبت پیامبر (ص) به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بسیار شنیده بودند، منزلت وی را رعایت نکردند و او را آزردهند. بعد از به خلافت رسیدن امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عده زیادی از یارانش به وی خیانت کردند. یعقوبی در حوادث دوران خلافت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نوشته است:

حسن بن علی بعد قتل پدرش، با سپاهی دوازده هزار نفری، عبیدالله بن عباس را برای جنگ با معاویه پیشاپیش فرستاد و همراه وی قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز بود. به عبیدالله امر کرد که به امر و نظر قیس عمل کند. معاویه هزار هزار درهم برای عبیدالله فرستاد و عبیدالله به همراه هشت هزار نفر از یارانش به معاویه پیوست. از طرف دیگر، معاویه در لشکر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

دسیسه چینی کرد که گفته شود قیس بن سعد با معاویه صلح کرده و به وی پیوسته و در لشکر قیس گفت که حسن با معاویه صلح کرده است. معاویه، مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمان بن ام الحکم را نزد حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرستاد و ایشان نزد وی در مدائن در خیمه وی آمدند و سپس از نزدش خارج شدند و بلند می‌گفتند: «خداوند به وسیله پسر رسول خدا مانع از خون ریزی شد و فتنه به وسیله وی آرام شد و وی به صلح جواب داد.» پس لشکر مضطرب شدند و مردم گفتار آنان را راست پنداشتند. سرانجام شایعه چینی و دسیسه های معاویه جواب داد. پس مردم به سمت خیمه حسن حمله کردند و خیمه و هر آنچه را در آن بود، غارت نمودند. حسن سوار اسبی شد و به سمت ساباط حرکت کرد و جراح بن سنان اسدی به کمین وی نشست و بر وی حمله کرد و پای وی را زخمی کرد. حسن را به سمت مدائن بردند در حالی که خون زیادی از وی رفته و حالش وخیم شده بود و

ص: 119

1- (1). همان، ص 190.

مردم از گرد وی پراکنده شدند. معاویه به سمت عراق آمد. حسن بسیار بیمار و سخت حال بود و وقتی دید که قدرتی ندارد و یارانش پراکنده شدند و برای وی و به همراهی وی برنخاستند، با معاویه مصالحه کرد و سپس بر منبر رفت و خدا را حمد گفت و فرمود: «ای مردم! خدا شما را با پیامبر (ص) هدایت کرد و خون شما را به وسیله آخرین ما از ریختن بازداشت و من با معاویه صلح کردم.»

(و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الی حین)(1)

این گونه یارانش، تنهایش گذاشتند و صلح بر وی تحمیل شد. بعد از جریان مصالحه نیز بعضی مردم به ایشان بی احترامی کردند. ترمذی در سنن روایت کرده که مردی به سمت حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برخاست و گفت: «روی مؤمنان را سیاه کردی» امام

حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود:

مرا سرزنش نکن، خداوند بر تو رحم کند! به پیامبر (ص) نشان داده شد که بنی امیه بر منبر وی هستند؛ پس وی آن را بد دانست و به دنبال آن (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) نازل شد؛ یعنی ای محمد (ص)! نهی از بهشت را به تو اعطا کردیم و هم چنین: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) نازل شد یعنی ای محمد! بنی امیه به همین میزان حکومت می کنند.

راوی حدیث گوید:

پس آن را محاسبه کردیم و دیدیم که دوران حکومت بنی امیه دقیقاً هزار ماه شد نه روزی بیش تر و نه روزی کمتر. (2)

غربت و مظلومیت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نه تنها در میان یارانش و مردم عوام مشهود بود، بلکه در خانه خود نیز بسیار غریب بودند. قتاده از روایات اهل سنت گفته که دختر اشعث بن قیس که همسر حسن بن علی بود، وی را مسموم کرد و بر این کارش مالی

ص: 120

1- (1). تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 149.

2- (2). سنن ترمذی، ص 1293.

را رشوه گرفت. (1) غربت امام در بعد از شهادتش نیز بر همگان نمایان شد.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پانزده بار پیاده حج گزارد و سه بار، کل مالش را نصف کرد و به انفاق نیمه مالش پرداخت. (2) کرامتش زبانزد همگان

بود و به کریم اهل بیت (علیهم السلام) معروف شد. این گونه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) غریبانه، از خلافت کنار کشیده شد و در شهر جدش به وی توهین کردند و غریبانه در خانه اش به شهادت رسید و غریبانه به خاک سپرده شد و به وصال محبوبش، رسول اکرم (ص) نائل گردید. سلام بر او، آن روز که تولد یافت و آن روز که از دنیا رفت و آن روز که زنده برانگیخته می شود.

فلسفه صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

یکی از یاران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به نام «ابوسعید» به آن حضرت عرض کرد: «چرا با این که می دانستی حق با شماست با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟»

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دو منظر به ابوسعید پاسخ دادند: 1. منظر تعبیدی 2. منظر تعقلی. ایشان فرمودند:

«ای اباسعید! آیا من حجت خدا بر خلق او و امام و رهبر مردم بعد از پدرم نیستم.» گفت: «بله.» حضرت فرمود: «آیا رسول خدا (ص) درباره من و برادرم حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نفرمود: حسن و حسین هر دو امام هستند چه قیام کنند و چه قعود» گفت: «بله.» فرمود: «پس اکنون امام و رهبرم؛ چه قیام کنم و چه نکنم و خانه نشین باشم. ای اباسعید، علت مصالحه من با معاویه همان علت مصالحه ای است که پیامبر خدا (ص) با طایفه «بنی ضمیره» و «بنی اشجع» و مردم مکه در بازگشت از حدیبیه کرد (با فرق این که) آنان به نزول قرآن (و ظاهر صریح آیات قرآن) کافر بودند و معاویه و اصحاب او به تأویل و باطن قرآن کافرند.

ص: 121

1- (1). مستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 193.

2- (2). تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 157.

ای اباسعید! وقتی من از جانب خدای تعالی امام هستم نمی توان مرا در کاری که کرده ام چه در صلح و چه در جنگ تخطئه کرد. گرچه سِرّ کاری که کرده ام برای دیگران روشن نباشد. آیا حضرت خضر را ندیدی که وقتی کشتی را سوراخ کرد و آن پسر را کشت و آن دیوار را برپا داشت، حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به او اعتراض کرد. سر آن کارها را نمی دانست تا وقتی که علت را به او گفت، راضی گشت. همین گونه است کار من که شما به سبب اینکه سِرّ کار ما را نمی دانید، مرا هدف اعتراض قرار داده اید. در صورتی که این کار را نمی کردم، هیچ کس از شیعیان ما در روی زمین باقی نمی ماند و همه را می کشتند. (1)

ص: 122

1- (1). شیخ صدوق، علل الشرایع، ص 20.

اشاره

رحمت الله فرقانی کوه بیرونی (1)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ولادت تا امامت

اشاره

پیشوای دوم جهان تشیع، فرزند بزرگ امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و میوه پیوند فرخنده و مبارک (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ)، 2 امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با فاطمه اطهر (علیها السلام) دختر گرامی پیامبر (ص) بود که در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. (2)

الف) نام گذاری

در هفتمین روز تولد آن امام برگزیده و یکی از لؤلؤ و مرجان به تعبیر قرآن کریم (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ) 4 مادرش او را نزد پیامبر بزرگوار اسلام آورد؛ در حالی که در پارچه ای از حریر بهشتی پیچیده شده که جبرئیل آن پارچه را برای پیامبر اکرم (ص) آورده بود. (3)

امام زین العابدین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید:

ص: 123

1- (1) . محقق حوزه علمیه، گرایش فقه و اصول در حوزه علمیه.

2- (3) . شیخ مفید، ارشاد، ص 309.

3- (5) . ارشاد، ص 309.

چون حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، اولین فرزند نوزاد خود را به دنیا آورد، از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خواست تا نامی مناسب برای نوزادشان انتخاب نماید. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «من در این امر هرگز بر پیامبر (ص) سبقت نخواهم گرفت». هنگامی که پیامبر (ص) وارد خانه آن ها شدند، قنداقه نوزاد را که در پارچه ای پیچیده شده بود، به دست جدش دادند. حضرت رسول اکرم (ص) رو به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نمودند و فرمودند: «آیا اسمی برای نوزاد تعیین کرده اید؟» علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اظهار داشت: «یا رسول الله! ما بر شما سبقت نخواهیم گرفت». پیامبر (ص) فرمود: «و من نیز بر پروردگارم سبقت نمی گیرم». در همین هنگام خداوند تعالی توسط جبرئیل وحی فرستاد: «ای محمد! چون علی بن ابی طالب، برای تو همانند هارون برای موسی است، پس اسم این نوزاد را همانم فرزند هارون قرار ده!» پیامبر (ص) فرمود: «فرزند هارون چه نام داشته

است؟» جبرئیل پاسخ داد: «شُبْر». پیامبر (ص) فرمود: «زبان من عربی است و زبان هارون عبری بوده است» جبرئیل پاسخ داد: «یا رسول الله نام او را حسن بگذارید.»⁽¹⁾

ب) کنیه و القاب

خداوند او را حسن نامید و کنیه اش ابومحمد و القابش: سید (آقا و سرور)، سبط⁽²⁾ اکبر (نواده نخست پیامبر اسلام)، امین، حجت، برّ (نیکوکار)، تقی (پرهیزگار)، اثیر (ارجمند، برتر)، زکی (پاک و منزّه)، مجتبی (برگزیده)، زاهد و ولی بود.⁽³⁾

ج) محبت پیامبر (ص) به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مظهر همه زیبایی ها و ارزش های الهی و انسانی، مانند علم، حکمت، حلم، صبر، بخشش، سخاوت، رحمت، عطوفت، شجاعت و کرامت

ص: 124

1- (1). بحار الانوار، ج 43، ص 257، ح 29.

2- (2). در لغت عرب سبط به نوه دختری اطلاق می گردد.

3- (3). زینت عرش خدا امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 10.

بودند. پیامبر (ص) درباره ایشان فرمودند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يَحِبُّهُ»؛ «بارالها! من او را دوست دارم، پس تو هم او را و دوستانش را دوست بدار!» (1).

بشاره المصطفی از یعلی بن مره چنین نقل می کند:

پیامبر (ص) را به غذایی (مهمانی) دعوت کرده بودند و ما در خدمت آن بزرگوار برای صرف غذا می رفتیم که ناگاه امام حسن (علیه السلام) را دیدیم که در کوچه بازی می کرد. پیامبر (ص) تا او را دیدند، جلورفتند و دست خود را گشودند تا آن کودک را بگیردند و کودک نیز به این طرف و آن طرف می دوید، و پیامبر (ص) را می خنداند، تا این که پیامبر (ص) کودک را گرفتند و یک دست خود را بر چانه اش گذاشتند و دست دیگر را بر بالای سر او نهادند؛ آن گاه صورتشان را نزدیک صورت کودک برده، او را بوسیدند، سپس فرمودند:

«حَسَنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ»؛ (2) "حسن از من است و من از اویم؛ خدا دوست داران او را دوست دارد".

در جای دیگر آن حضرت می فرماید:

«أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ ثَبَاتِي وَ سُودَدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ حَرَامَتِي وَ جُودِي»؛

ثبات و سیادت خود را به حسن بخشیدم و دورانیدیشی و انضباط و جود و بخشش خود را به حسین به ارث گذاشتم. (3)

زمخشری می نویسد که پیامبر (ص) فرمود:

«أَمَّا ابْنِي هَذَا فَتَحَلَّتْهُ خُلُقِي وَ هَيْبَتِي»؛ (4) "اما به این پسر من خوی و هیبت خود را بخشیدم".

(د) امام مجتبی (علیه السلام) در زمان پیامبر (ص)

امام حسن (علیه السلام) از برجسته ترین امتیازات خانوادگی و اصالت نسب و عظمت

ص: 125

1- (1). تاریخ بغداد، ج 12، ص 9.

2- (2). چهره های درخشان چهارده معصوم، ص 221.

3- (3). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 9، ص 185.

4- (4). ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ص 513.

خاندان برخوردار بودند و از همان آغاز کودکی، تحت تربیت و مراقبت جدش به سر می بردند و فوق العاده مورد علاقه پیامبر (ص) بودند و عضوی از اعضای خاندان پیامبر (ص) به شمار می رفتند. حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود که روزی پیامبر (ص) از خانه بیرون آمدند و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر شانه راست آن حضرت و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر شانه چپ آن حضرت سوار بودند. اباحفصه (خلیفه دوم) که چنان دید، گفت:

«نِعْمَ الْمَطِيهَ لَهُمَا اِنَّتَ يَا رَسُولَ اللّٰه!» «ای رسول خدا چه خوب مرکبی هستی برای این دو!» پیامبر (ص) فرمود:

«وَنِعْمَ الرَّكَبَانُ هُمَا»؛ «و چه خوب سوارانی هستند آن دو.»

(1) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در طول هفت سال دوران کودکی، همراه جد بزرگوارش بودند و در مجلس ایشان حاضر می شدند و آیات قرآن را که نازل می گردید از زبان جد بزرگوارش می شنیدند و به خاطر می سپردند. چون نزد مادر بر می گشتند، آنچه یاد گرفته بود، برای مادر بازگو می کردند. حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که از بیرون می آمد، حضرت زهرا (علیها السلام) آن را برای امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل می نمود. روزی امیر مؤمنان از دختر پیامبر (ص) پرسیدند: «که از این آیات چگونه آگاه شده ای؟» گفت: «فرزند خردسالم از پیامبر (ص) می شنود و در منزل برایم نقل می کند.» (2) آری، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دوران پر عظمت جد بزرگوارش هفت سال را بیش تر درک نکردند. پس از درگذشت آن حضرت، خاطرات شیرین دوران کودکی و نوازش های فوق العاده پیامبر (ص) را به یاد داشتند؛ زیرا او هفت سال بیش نداشتند که پیامبر اسلام بدرود زندگی گفتند و جهان اسلام با بحران بی سابقه ای روبه رو شد. به فاصله کوتاهی نیز حضرت زهرا (علیها السلام) دیده از جهان فرو بستند و بر اندوه و تأثر او افزوده شد. حسنین (علیهما السلام) که در اندک زمانی هم جد و هم مادر خودشان را از

ص: 126

1- (1). چهره های درخشان چهارده معصوم، ص 221.

2- (2). بحار الانوار، ج 43، ص 338.

دست داده بودند، یگانه عامل تسلی بخش و پناهگاهی که داشتند، پدر مهربانشان بود و تنها از آغوش گرم و پر مهر او برخوردار بودند. (1)

ه) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در زمان امیرمؤمنان

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دوران جوانی را در کنار پدر ارجمند خود سپری کردند که پس از رحلت پیامبر (ص) از صحنه حکومت و زمام داری جامعه اسلامی کنار مانده بود. از این رو امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرصت بیش تری برای رسیدگی به امور شخصی و فرزندان خود داشتند، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این مدت، ناظر گذشته های خارق العاده پدر بودند و درس مبارزه با مشکلات و ایستادگی در برابر سختی ها را در مکتب پدر می آموختند. ایشان از همان دوران جوانی، از لحاظ علم و فضیلت، چهره درخشان و ممتاز به شمار می رفتند و به مناسبت های مختلف، مسائل پیچیده علمی و قضایی را حل می نمودند و به سؤالات مردم، پاسخ می دادند. مرحوم کلینی در فروع کافی و مرحوم مجلسی در بحار نقل می کنند:

روزی جمعی از دوستان حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای حل مشکلی وارد خانه ایشان شدند و آن حضرت را در خانه نیافتند و دیدند فرزندش امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جایگاه پدر نشسته است. گفتند: «می خواهیم امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را ملاقات کنیم.» امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «هدف شما از این ملاقات چیست؟» گفتند: «مشکلی پیش آمده که باید از آن حضرت پرسیم.» امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «مشکل شما چیست، ممکن است مطرح کنید؟» آن ها گفتند: «زنی با شوهر خود هم بستر شده و سپس بلافاصله با دختری تماس پیدا کرده و نطفه شوهر را به دختر منتقل نموده و دختر از این راه باردار شده است. اسلام درباره چنین زنی چه حکم می کند؟!» امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «واقعاً مسأله پیچیده و مشکلی است و برای حل آن، شخصی مثل پدرم لازم است.»

ص: 127

من جواب آن را می گویم و امیدوارم به فضل الهی در گفتارم اشتباه و مسامحه نکرده باشم.

حکم اسلام در این قضیه از این قرار است:

1. قبل از هر چیز مهر آن دختر (به اندازه مهر دختران امثال او) توسط حاکم شرع از زن گرفته می شود، زیرا هنگام تولد بچه، خواهی نخواهی او دختر نخواهد بود، لذا معادل مهریه دختر به عهده اوست.

2. باید زن را کیفری همانند کیفر زناکاران بکنند، چون نتیجه اش با آن یکی است.

3. منتظر می مانند تا دختر وضع حمل کند، آن گاه نوزاد را به پدر وی یعنی صاحب نطفه تحویل می دهند و سپس مجازات دختر اجرا می گردد.»

پرسش کنندگان پس از شنیدن این سخنان، از حضور امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مرخص شدند و در راه با امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ملاقات کردند، حضرت پرسید: «شما به فرزندم حسن چه گفتید و او به شما چه گفت؟!»

آن ها نیز عین ماجرا را بازگو کردند. امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «اگر این مسأله را از من پرسیده بودید جز آنچه فرزندم گفته است از من نمی شنیدید.»⁽¹⁾

خانه نشینی پدر و به غارت رفتن میراث آن امام مظلوم و مشاهده حوادث دردناک دیگر، سرانجام امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بر آن داشت که در یکی از روزها خود را به مسجد پیامبر (ص) رسانده، ابوبکر خلیفه وقت را که در جایگاه جدش نشسته بود، مخاطب قرار داده، به او بگوید:

«إِنزِلْ، إِنزِلْ عَن مَنبَرِ إِبِي وَ اذْهَبْ إِلَى مَنبَرِ أَبِيكَ»؛⁽²⁾ «فرود آی، فرود آی از منبر پدرم و به سوی منبر پدرت برو!»

این گفتار کوبنده، همه حاضران در مسجد را مبهوت ساخت و چون سرهای خود را برگرداندند با سبط اکبر رسول خدا و نور دیده و محبوب آن حضرت، روبه رو شدند که همه آنچه را که می خواست به صورت مناظره و استدلال بیان دارد، با

ص: 128

1- (1). بحار الانوار، ج 43، ص 352.

2- (2). رياض النضره، ج 1، ص 139.

همین دو جمله کوتاه و پر معنا بیان فرمود. ابوبکر چنان غافل گیر شد که به ناچار در پاسخ گفت: «صَدَقْتَ أَنَّهُ لَمَنْبَرٌ أَيْبِكَ لَا مَنْبَرٌ أَبِي»؛ «راست گفתי! به خدا سوگند که این منبر پدر توست نه منبر پدر من.»

(و) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در زمان خلافت ظاهری پدر

پس از مرگ عثمان، مردم برای بیعت با امیر مؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به خانه آن حضرت هجوم آوردند. آن حضرت در خطبه شَقِيشِ قِیَهِ می فرماید:

فَمَا رَاعِنِي الْأَوَّالُ وَالنَّاسُ كَعُورِ الصَّبُعِ إِلَيَّ، يَتَأَلَوْنَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَشُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرِيضَةَ الْغَنَمِ، فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخَرُونَ؛ (1)

پس هیچ چیز مرا بیمناک نساخت (یا متوجه نکرد) جز این که مردم مانند یال کفتار (در کثرت و انبوهی) به سوی من شتافتند و پی در پی از هر جانب هجوم آوردند و ازدحام کردند، تا آن حد که به راستی حسن و حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پایمال شدند و دو طرف جامه ام از

هم دریدند. مردم مانند گله گوسفند در اطراف من گرد آمدند (و با من به خلافت بیعت کردند)، اما چون به امر خلافت قیام نمودم، جمعی پیمان شکنی کردند و گروهی از دین بیرون رفتند و طایفه ای هم از جاده حق منحرف گشتند.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ جمل، در رکاب پدر بزرگوارش در خط مقدم می جنگیدند و از مدافعان شجاع ایشان بودند. و پس از شروع جنگ به دستور پدر، همراه عمار یاسر، زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عباده وارد کوفه شدند و مردم را برای شرکت در جهاد دعوت کردند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توانستند نه هزار نفر از کوفیان را به میدان جهاد گسیل دهند.

ابن شهر آشوب می نویسد:

ص: 129

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در روز جنگ جمل، نیزه ای را گرفت و به دستور پدر به سوی شتر عایشه حمله کرد و خود را بدان شتر رسانده؛ نیزه اش را به حیوان زد و در حالی که خون آن شتر بر نیزه بود، بازگشت. با پایان گرفتن جنگ، امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پس از یک ماه توقف در بصره، عبدالله بن عباس را در آن شهر به جای خود گماشتند و به سوی کوفه رفتند. (1)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در بسیج عمومی نیروها و فرستادن ارتش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشتند و با سخنان پرشور و مهیج خویش، کوفیان را به سرکوبی دشمنان اسلام دعوت می کردند. (2) آمادگی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای جانبازی در راه

حق، به قدری بود که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ صفین از یاران خود خواستند که او و برادرش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از ادامه جنگ با دشمن بازدارند، تا نسل پیامبر (ص) از بین نرود. (3)

ز) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سال چهارم هجری

در صبحدم شبی که حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به شهادت رسیدند، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای مردم خطبه خواندند و در آن به فضایل امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و معرفی خود پرداختند، پس از خطبه، عبدالله بن عباس مقابل حضرت ایستاد و خطاب به مردم گفت: «این پسر پیامبر شما و وصی امام شماست؛ با او بیعت کنید!» کوفیان به این دعوت پاسخ مثبت دادند و گفتند: «او نزد ما بسیار محبوب است و حق او بر ما واجب»

آن گاه با آن حضرت به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کردند. سپس امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تعیین استانداران و کارگزاران پرداختند و فرماندهان را گماشتند، عبدالله بن عباس را به استانداری بصره منصوب کردند و برنامه های کشور اسلامی

ص: 130

1- (1) . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 21.

2- (2) . واقعه صفین، ص 113.

3- (3) . حیاة الامام حسن، ج 1، ص 497.

را تنظیم نمودند و زیر نظر گرفتند. آن حضرت در سال چهارم و روز بیعت 37 سال داشتند. چون خبر شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بیعت مردم با فرزندش به اطلاع معاویه رسید، وی بلافاصله دو تن را برای جاسوسی به عراق فرستاد تا اوضاع آن جا را بررسی کنند و به اطلاع وی برسانند. اما

جاسوسان دستگیر شدند و یکی در کوفه به دستور امام و دیگری در بصره به دستور عبدالله بن عباس به هلاکت رسیدند به دنبال این ماجرا، امام نامه ای به معاویه نوشت و نامه نگاری هایی بین آن دو رد و بدل شد. معاویه سرانجام به فرستاده امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: «بازگردید که بین من و شما چیزی جز شمشیر حکم نخواهد کرد.» (1)

دوران امامت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بررسی علل صلح آن حضرت

اشاره

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در موقعیتی زمام امور مسلمانان را به عهده گرفتند که دل مبارکش از پیمان شکنی ها، دشمنی ها، سستی ها و خواسته های دنیایی دنیاطلبان نسبت به ساحت مقدس امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تنگ آمده بود. مهم ترین مشکلی که در برابر ایشان و در راه مصالح اسلام و اجتماع قرار داشت، حکومت معاویه در شام بود. او با سیاست های عوام فریبانه خود، همواره سعی می کرد به حکومت خودرنگ شرعی و اسلامی بدهد، ولی در واقع عملاً اسلام را تحریف کرد و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی نمود و جامعه اسلامی را به جامعه ای غیر اسلامی تبدیل کرد.

الف) سیاست خارجی در زمان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جانب پروردگار، رهبر و پیشوای دینی و سیاسی مسلمانان

ص: 131

1- (1). چهره های درخشان چهارده معصوم، ص 240 و 241.

بودند و به تمام جهات و جوانب مصلحت‌علیای اسلام، بهتر از هر کس دیگری آگاهی داشتند و با دوراندیشی خاص، صلاح جامعه اسلامی آن روز را تشخیص می‌دادند، وقتی گزارش صف‌آرایی سپاه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و معاویه در برابر یک دیگر، به سران روم شرقی رسید، امپراتوری روم شرقی که ضربت‌های سختی از اسلام خورده و همواره به دنبال فرصت مناسبی بود تا ضربت مؤثر و تلافی‌جویانه‌ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده گرداند، بهترین فرصت را برای تحقق بخشیدن به هدف‌های خود به دست آورد. آنان با سپاهی عظیم، عازم کشور اسلامی شدند تا انتقام بگیرند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که رسالت حفظ اسلام را به عهده داشتند، آماده دفع این خطر بزرگ از جهان اسلام بودند، ایشان با تدبیر حکیمانه و الهی خویش و با دوراندیشی، از خاموش شدن چراغ اسلام جلوگیری کردند؛ چون دشمن مشترک مسلمانان (امپراتوری روم شرقی) با استفاده از فرصت پیش آمده، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض خطری جدی قرار داشت. و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و معاویه، درمی‌گرفت، امپراتوری روم شرقی پیروز میدان بود. این خطر با گذشت و دوراندیشی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برطرف شد. امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شخصی که نسبت به صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خرده می‌گرفت، فرمود: «اگر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) صلح نمی‌کرد، خطر بزرگ‌تری به دنبال داشت.»

(1)

(ب) سیاست داخلی زمان امامت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

هر زمام‌دار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از نیروی هماهنگ و عناصر قوی برخوردار باشد. شیخ مفید می‌نویسد:

ص: 132

در سپاه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گروه‌هایی از مردم با گرایش‌های متفاوتی همراه آن حضرت بودند که برخی از آن‌ها شیعیان آن حضرت و پدرش به شمار می‌آمدند؛ بعضی هم از خوارج بودند که به هر وسیله‌ای جنگ با معاویه را می‌خواستند و عده دیگر اهل فتنه و طمع کار بودند که دنبال غنایم آمده و تعدادی از آن‌ها شکاک بودند و برخی نیز از روی تعصب قبیله‌ای و به تبع رؤسای قبیله خود آمده و کاری به دین نداشتند. (1)

شاید هیچ سندی در ترسیم دورنمایی جامعه پراکنده آن روز عراق و نشان دادن انگیزه‌های عراقیان برای جنگ، گویاتر از گفتار خود امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نباشد. حضرت در مدائن، در آخرین نقطه‌ای که سپاه امام پیشروی کرد، طی سخنانی رسا فرمودند:

هیچ تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی‌دارد. ما با نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما با اهل شام می‌جنگیم، ولی امروز بر اثر کینه‌ها، اتحاد و تفاهم از بین شما رخت بر بسته و استقامت خود را از دست داده‌اید و زبان به شکوه گشوده‌اید. عده‌ای از شما بستگان خود را در جنگ صفین، و عده‌ای کسان خود را در جنگ نهروان از دست داده‌اند. گروه اول بر کشتگان خود اشک می‌ریزند و گروه دوم، خون کشتگان خود را می‌خواهند، بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می‌کنند. وقتی به جنگ صفین روانه

می‌شدید، دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید؛ ولی امروزه منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. معاویه پیشنهادی به ما کرده که دور از انصاف، و برخلاف هدف بلند و عزت ماست. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، با او به مبارزه برخیزیم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم، و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت او را تأمین کنیم.

ص: 133

سخن امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که به این جا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ...»، "ما زندگی می خواهیم، ما زندگی می خواهیم." (1)

ج) خیانت دو فرمانده به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به مردم عراق دستور دادند تا برای پیکار با معاویه، به نخيله بروند که قرارگاه لشکر معاویه بود. خود آن حضرت نیز به نخيله رفتند و از آن جا سپاه را به دیر عبدالرحمان کوچ دادند و سه روز در آن مکان توقف فرمودند، تا هر کس می خواست به لشکر ایشان ملحق گردد. پس از سه روز، چهل هزار نفر به حضرت ملحق شدند. در این هنگام امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چهار هزار نفر را به فرماندهی مردی به نام «حکم» برای مقابله با معاویه به شهر انبار فرستادند. نیمه های شب، معاویه نامه ای برای حکم فرستاد و از او خواست تا از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دست بردارد و به وی ملحق شود تا او در عوض، حکومت ناحیه ای از شام را به

وی واگذارد و پانصد هزار درهم نیز همان شب برای او فرستاد. این نامه اثر کرد و حکم دعوت معاویه را پذیرفت و در دل شب، با جمعی از خویشان نزدیک خود به سوی معاویه شتافت و به لشکر او پیوست. هنگام طلوع آفتاب، سربازان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، که در انتظار حکم بودند دریافتند که آن خیانت کار به سوی معاویه رفته است. خیانت حکم به اطلاع امام رسید. آن حضرت فرد دیگری را برای جانشینی حکم به سوی انبار فرستادند. (2) ایشان عبیدالله بن عباس را با دوازده هزار نفر، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشتند و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به

ص: 134

1- (1). اسدالغابه، ج 2، ص 13؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 203؛ تذکره ابن جوزی، ص 141.

2- (2). چهره های درخشان چهارده معصوم، ص 244.

عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمودند تا اگر برای یکی از این سه تن حادثه ای پیش آمد، به ترتیب دیگری جانشین وی گردد. یعقوبی در تاریخ خود، از سعیدبن قیس نام برده، ولی تاریخ نگاران دیگر به ترتیبی که گفته شد، نوشته اند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمودند و دستور دادند در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند، جلو پیشروی آن ها را بگیرند و جریان را به امام گزارش دهند تا بی درنگ با سپاه اصلی به آن ها ملحق شوند. (1) عبيدالله بن عباس سپاه تحت فرمانش را حرکت داد. آنان در جایی به نام «مسکن» با لشکر معاویه روبه رو شدند و در آن جا فرود آمدند. معاویه شخصی را نزد وی فرستاد تا او را به پیوستن به خود ترغیب کند و متعهد شد که یک میلیون درهم به او بدهد (نصفی از این مبلغ را پیشاپیش به او دهد و نصف دیگر را هنگام وارد شدن به

کوفه). طولی نکشید که به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گزارش رسید که عبيدالله با دریافت یک میلیون درهم، شبانه همراه هشت هزار نفر به معاویه پیوسته است. بدیهی است خیانت او در آن لحظه بحرانی و سرنوشت ساز، در تضعیف روحیه سپاه و دگرگون شدن موقعیت نظامی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا چه اندازه مؤثر بود. (2) معاویه به خریدن عبيدالله هم اکتفا نکرد، بلکه در راه ایجاد شکاف و اختلاف و شایعه سازی در میان ارتش امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جاسوسی پرداخت.

(د) شورش بر ضد امام و تصمیم بر قتل آن حضرت

کار به جایی رسید که معاویه چند نفر از افراد خوش ظاهر را به حضور امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرستاد. این عده در اردوگاه مداین با امام ملاقات کردند و در میان

ص: 135

1- (1). تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 204.

2- (2). مقاتل الطالبیین، ص 41.

مردم فریاد زدند: «خداوند به وسیله فرزند پیامبر (ص) فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت؛ حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد و خون مردم را حفظ نمود». مردم که به سخنان آن ها اعتماد داشتند، درصدد تحقیق برنیامدند و سخنان آن ها را باور نمودند و بر ضد امام شورش کردند و به خیمه آن حضرت حمله ور شدند و آنچه در خیمه بود، به غارت بردند و درصدد قتل امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برآمدند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از آن جا روانه سباباط شدند. در بین راه یک نفر از خوارج که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر اثر جراحت، دچار خون ریزی و ضعف

شدید شدند و به وسیله عده ای از دوستان و پیروان خاص خود، به مداین منتقل گردیدند، و در مداین وضع جسمی حضرت، بر اثر جراحت به وخامت گرایید. پیشوای دوم نیروی نظامی لازم را از دست دادند و تنها ماندند. لذا صلح بر ایشان تحمیل شد. (1)

ه) تحمیل صلح بر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در واقع صلح نکردند بلکه صلح بر حضرت تحمیل شد؛ زیرا اوضاع نامساعد و عوامل مختلف، دست به دست هم داده، وضعی را به وجود آورد که این مسأله پیش آمد. از سوی دیگر، زمام داران و رهبران جهان هنگامی که اوضاع را برخلاف اهداف و نظریات خودشان ببینند، در تلاش اند جانبی را اختیار کنند که زیان کم تری دربرداشته باشد.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز بر اساس همین شیوه، می کوشیدند هدف های عالی خود را تا حد ممکن، به طور نسبی تأمین نمایند، از این رو، ناگزیر شدند با معاویه کنار آیند، زیرا اگر صلح نمی کردند، خطری بزرگ تر امام را تهدید می کرد. از سوی

ص: 136

دیگر، پیش‌گویی پیامبر اسلام، در هنگامی که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنوز کودکی بیش نبودند، تحقق یافت؛ پیامبر (ص) روزی بر فراز منبر، با مشاهده او فرمودند: «این فرزند من، سرور مسلمانان است. خداوند به وسیله او در بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت».

(1)

(و) مواد صلح نامه

تدبیر فوق‌العاده امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مقام مبارزه سیاسی و گرفتن امتیاز از دشمن در متن صلح نامه هویدا است.

ماده اول: حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زمام داری را به معاویه واگذار کرد به شرط آن که معاویه طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (ص) رفتار کند.

ماده دوم: بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی خواهد بود و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید، برادرش حسین بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زمام امور مسلمانان را در دست می‌گیرد. نیز معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوم: بدعت ناسزاگفتن و اهانت به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و لعن کردن به آن حضرت در حال نماز باید ریشه کن گردد و از امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جز به نیکی یاد نشود.

ماده چهارم: مبلغ پنج میلیون درهم موجود در بیت المال کوفه، از تسلیم حکومت مستثناست و باید زیر نظر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مصرف شود. نیز معاویه باید در مقرری و بذل مال، بنی هاشم را بر بنی امیه ترجیح بدهد و از خراج «دارابگرد» (دارابگرد) مبلغ

یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جمل و صفین تقسیم شود. (2)

ص: 137

1- (1). سیره پیشوایان، ص 115؛ به نقل از نورالابصار، ص 121.

2- (2). لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا.

ماده پنجم: معاویه تعهد می کند که تمام مردم، اعم از ساکنان شام و عراق و حجاز - از هر نژاد - از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آن ها صرف نظر کند و هیچ کس را به واسطه فعالیت های گذشته اش، بر ضد حکومت خود، تعقیب نکند، مخصوصاً اهل عراق را به واسطه کینه های گذشته، آزار نرساند. علاوه بر این معاویه، تمام یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در هر کجا که هستند، امان می دهد که هیچ یک از آن ها را نیازارد و جان و مال و خانواده شیعیان و پیروان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در امان باشند و به هیچ وجه تعقیب نگردند، و کوچک ترین ناراحتی برای آن ها ایجاد نشود؛ حق هر کسی به وی برسد، و اموالی که از بیت المال در دست شیعیان است، از آن ها پس گرفته نشود. نیز هیچ گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و برادرش حسین بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و هیچ کدام از افراد خاندان پیامبر (ص) نشود و در هیچ نقطه ای، موجبات ترس آن ها را فراهم نکند. (1)

علامه مجلسی (ره) در زمینه صلح حضرت می گوید:

بدان که بعد از ثبوت عصمت و جلالت ائمه هدی باید آنچه از ایشان واقع شود، مؤمنان انقیاد نمایند و در مقام شبهه و اعتراض در نیایند؛ زیرا آنچه ایشان می کنند، از جانب خداوند عالمیان است. اعتراض بر ایشان، اعتراض بر خداست. و در روایت است که خداوند صحیفه ای از آسمان برای حضرت رسول فرستاد و بر آن صحیفه دوازده مُهر بود؛ هر امامی مهر خود را بر می داشت،

به آنچه در زیر آن مهر نوشته بود عمل می کرد. چگونه روا باشد به عقل ناقص خود اعتراض کردن بر گروهی که حجت های خداوند جهانیان در زمینند؟ گفته ایشان گفته خداوند و کرده ایشان کرده خداست. (2)

ز) علل و اسباب صلح به روایت تاریخ

شیخ صدوق به سند خود از ابوسعید عقیص روایت کرده که از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ص: 138

1- (1). زندگی امام حسن مجتبی، ص 83.

2- (2). جلاء العیون، ص 228.

پرسید که چه چیزی سبب صلح آن بزرگوار با معاویه شد. امام در پاسخ فرمودند: «آیا من حجت خدا بر بندگان و پیشوای آنان پس از پدرم به شمار نمی آیم؟» ابوسعید گفت: «آری، همین گونه است یابن رسول الله!» امام فرمود: «آیا من همان فردی نیستم که جدم پیامبر (ص) درباره من و برادرم فرمود: "حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوایند؟" عرض کردم: «آری، چنین است یابن رسول الله!» فرمود: «بنابراین اگر دست به قیام بزنم یا نزنم، از مقام امامت و پیشوایی برخوردارم. ابوسعید! سبب مصالحه من با معاویه دقیقاً همان علت مصالحه جدم با قبایل ضمه و اشجع و مردم مکه در بازگشت از حدیبیه است، با این تفاوت که مردم مکه به قرآن کفر ورزیدند، ولی معاویه و هوادارانش به تأویل و تفسیر قرآن کافرند؛ ابوسعید! اگر من از سوی خداوند تعالی، امام باشم، نباید تشخیص من در صلح یا جنگ بی اهمیت و ناچیز تلقی شود، هرچند راز و حکمت کاری که انجام داده ام، بر مردم پوشیده باشد. نمی بینی حضرت

خضر (زمانی که کشتی را سوراخ کرد و آن نوجوان را به قتل رساند و دیوار را مرمت نمود، مورد خشم حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار گرفت؟ سببش این بود که راز و حکمت ماجرا بر موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پوشیده بود. ولی زمانی که خضر وی را آگاه کرد، موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از آن کارها خرسند شد. من نیز چنینم، شما چون از راز و رمز کاری که انجام داده ام بی خبرید، بر من خشم گرفته اید! اگر این کار را انجام نداده بودم شیعه ای روی زمین باقی نمی ماند و همه قتل عام می شدند. (1)

زیدبن وهب جُهنی گوید:

پس از مجروح شدن امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مداین، از آن حضرت پرسیدم در این موقعیت، چه موضعی خواهد گرفت؟ امام پاسخ دادند: «به خدا سوگند!

ص: 139

1- (1). پیشوایان هدایت، ج 4، ص 199؛ به نقل از علل الشرایع، ص 200.

معاویه را بهتر از افرادی می دانم که مدعی پیروی از من هستند، ولی درصدد کشتنم برآمدند، زندگی ام را چپاول کردند و اموالم را به غارت بردند؛ به خدا سوگند! اگر با معاویه درگیر شوم، همین افراد گردنم را گرفته، مرا تسلیم وی خواهند کرد؛ به خدا سوگند! اگر با عزت و شرف تن به صلح با معاویه بدهم، بهتر از آن است که مرا به اسارت گرفته، به قتل برسانند و یا بر من منت بنهد، که این کار تا پایان دنیا لکه ننگی بر تارک بنی هاشم بماند و معاویه و دودمانش همواره بر زنده و مرده ما منت داشته باشند. (1)

سلیم بن قیس هلالی نیز می گوید:

وقتی معاویه به کوفه آمد، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حضور وی بر فراز منبر رفت و پس از حمد خداوند چنین فرمود: «مردم! معاویه مدعی شده که من او را شایسته خلافت دانسته، ولی در خودم چنین شایستگی نمی بینم. معاویه دروغ گفته! من در کتاب الهی (قرآن) و بر زبان پیامبر (ص) از خود مردم به آنان سزاوارترم. به خدا سوگند! اگر مردم به من دست بیعت بدهند و اطاعت کرده، از من پشتیبانی کنند، آسمان باران خویش و زمین برکات خود را بر آنان ارزانی خواهد داشت و تو ای معاویه طمع خلافت در سر نمی پروراندی! پیامبر (ص) فرموده است: "هرگاه امتی زمام امور خود را به مردی بسپارند که برتر از او را میان خود سراغ داشته باشند، امورشان همواره رو به تباهی خواهد رفت تا به سرنوشت گوساله پرستان دچار شوند"». (2)

(ج) سرنوشت مواد صلح نامه و پیمان شکنی معاویه و شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، باینکه از ناحیه یاران به شدت زیر فشار بودند، بر سر پیمان خود باقی ماندند. همه تاریخ نگاران، اشاره کرده اند که معاویه به بندهای پنج گانه

ص: 140

1- (1) . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 148.

2- (2) . پیشوایان هدایت، ج 4، ص 201؛ به نقل از بحارالانوار، ج 44، ص 22.

قرارداد صلح، هیچ گاه به گونه ای که متعهد شده بود، عمل نکرد. معاویه بندهای قرارداد را نادیده گرفت و پیمان های محکمی را که در عدم شکستن آن ها با خدا عهد کرده بود، نقض نمود. او کوشید خلافت را سلطنتی فسادانگیز قرار دهد و میان فرزندان او به میراث نهد. وی تمام تلاش خود را به کار گرفت و اموال هنگفتی را در این جهت هزینه

کرد، ولی احساس نمود به خواسته اش نخواهد رسید؛ زیرا امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قید حیات بودند و مسلمانان، حکومت دادگر و الطاف گسترده حضرت را انتظار می کشیدند. از این رو، تصمیم به قتل امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گرفت. معاویه در زمان حضور امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دمشق، چندین بار زهر کشنده نزد حضرت فرستاد، ولی به خواسته اش نرسید؛ تا این که طی نامه ای به پادشاه روم از او زهر کشنده ای درخواست کرد و آن را به دست آورد و از مروان بن حکم خواست تا جعه، دختر اشعث بن قیس کندی، یکی از همسران امام را در «ماء رومه» (چاه آبی در نزدیکی مدینه) به خوردن زهر آغشته با عسل به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وادارد. او قول داد اگر امام در اثر این زهر از دنیا رفت، جعه را به ازدواج یزید درآورد و یک صد هزار درهم بدو پیشکش دهد.

امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود:

اشعث بن قیس در ریختن خون امیرالمؤمنین شرکت داشت و دخترش جعه به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زهر خوراند و پسرش محمد در ریختن خون امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شرکت جست. (1)

بدین ترتیب، معاویه به خواسته اش رسید. با افزایش درد ناشی از مسمومیت و وخیم شدن حال امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، آن حضرت برادرش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را خواستند و بدو وصیت کردند و ودایع امامت را به ایشان سپردند.

بخشی از وصیت آن امام از این قرار است:

ص: 141

1- (1). پیشوایان هدایت، ج 4، ص 250؛ به نقل از صلح امام حسن، ص 365.

مرا در کنار جدم پیامبر (ص) به خاک بسپار، که از هرکس دیگر به او نزدیک تر و برای دفن در خانه اش سزاوارترم. اگر دشمنان از این کار جلوگیری کردند، تو را به خدا و به مقامی که در نزد او داری و به خویشاوندی نزدیکت به پیامبر (ص) سوگند می دهم اجازه ندهی قطره خونی در این راه ریخته شود، تا خود به دیدار پیامبر (ص) بروی و از آنان شکایت کنی، و او را از آنچه مردم با ما انجام دادند، آگاه سازی!⁽¹⁾

بدین ترتیب، بر دبارترین مسلمانان و پیشوای جوانان بهشتی و گل خوش بو و نور دیده پیامبر (ص) به شهادت رسیدند و جهان از فقدانش در تاریکی فرو رفت و آخرت به فروغ مقدمش روشنی یافت. این حادثه روز پنج شنبه 28 صفر سال 50 هجری در مدینه واقع شد. سیدالشهداء (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با هم کاری عبدالله بن عباس، عبدالرحمان بن جعفر، علی بن عبدالله بن عباس، و برادران خود محمد حنفیه و ابوالفضل العباس (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تجهیز پیکر نازنین برادر پرداختند و بدن مبارک او را غسل دادند و کفن نمودند. مراسم تشییع با شکوه برگزار گردید. مروان و هم دستان اموی وی تردیدی نداشتند که بنی هاشم، پیکر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در جوار قبر مطهر رسول اکرم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به خاک خواهند سپرد. از این رو گرد هم آمدند و مسلح شدند. وقتی امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدن مقدس برادر را به سمت مرقد پیامبر (ص) به حرکت درآورد تا با جد بزرگوارش تجدید عهد بنماید، افراد مسلح در برابر آنان صف کشیدند و عایشه نیز سوار بر استری به آنان پیوست و همواره می گفت: «چرا می خواهید کسی را که من دوست ندارم وارد خانه ام کنید.» چیزی نمانده بود که میان بنی هاشم و بنی امیه درگیری ایجاد شود که ابن عباس با پیش دستی خود را به مروان رساند و گفت: «مروان! از همان راهی که آمده ای بازگرد! ما قصد

نداریم پیشوا و سالارمان را در جوار مرقد پیامبر (ص) دفن کنیم، بلکه می خواهیم برای تجدید پیمان، جنازه اش را بر قبر مطهر طواف داده، سپس طبق وصیت آن حضرت به بقیع بازگردانیم و در جوار جده اش فاطمه بنت اسد به خاک بسپاریم.» سپس رو به عایشه کرد و گفت: «وه،

ص: 142

چه شرم آور! یک روز بر استر و روزی بر شتر سوار می شوی و تصمیم داری نور خدا را خاموش سازی و با اولیای خدا در آویزی! امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «به خدا سوگند! اگر پیمان برادرم در جلوگیری از خون ریزی نبود و اگر وصیت نکرده بود که قطره خونی برای این کار ریخته نشود، می دانستید که شما را از دم تیغ می گذرانیم. شما پیمانی را که میان ما و شما بود، نادیده گرفتید و بر شروطی که به عمل به آن ها متعهد شده بودید، خط بطلان کشیدید!» (1)

بدین ترتیب، جنازه مطهر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به بقیع انتقال دادند و در جوار جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کنار قبر برادر ایستادند و در سوگ آن عزیز زهرا چنین گفتند:

رحمت و درود خدا بر تو ای ابامحمد! تو حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر باطل گرایان با روشی نکو و مبارزه پنهانی، راه خدا را برگزیدی؛ دنیا و زیبایی ها و ناگواری هایش را به دیده تحقیر نگرستی و با دستی پاک و خاندانی پیراسته در دنیا زیستی و از آن گذشتی و فریب کاری و خیانت دشمنانت را به آسانی رد کردی و پاسخ گفتی و این مایه شگفتی نیست؛ زیرا تو از دودمان رسالتی و از پستان حکمت شیر نوشیده ای! و اکنون به سوی روح و ریحان و بهشت پر از نعمت پر کشیدی؛ خدای

تعالی پاداش تو و ما را در این سوگ و مصیبت، بزرگ دارد و به ما صبر و بردباری عنایت فرماید! (2)

ص: 143

1- (1). پیشوایان هدایت، ج 4، ص 260.

2- (2). حیاة الامام الحسن، ص 500.

1. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد، (630 ق)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، قاهره: دارالشعب.
2. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکریم شیبانی، (630)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، 1299 ق.
3. ابن بابویه، محمدبن علی، (311-381 ق)، علل الشرایع، ترجمه محمدجواد ذهنی، چاپ پنجم، قم: مؤمنین، 1384.
4. ابن جوزی، یوسف بن عبدا... بغدادی، (654 ق)، تذکره ابن جوزی، تهران: اصدار مکتبه نینوی الحدیثه.
5. ابن شهر آشوب، ابوجعفر محمدبن علی، (588 ق)، مناقب، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین.
6. پیشوایان هدایت، مترجم عباس جلالی، ج 4، چاپ اول، قم: اداره ترجمه مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، 1385.
7. پیشوایی، مهدی، زندگی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرچمدار صلح و آزادی، قم: نسل جوان، 1371.
8. -، سیره پیشوایان، قم: مؤسسه امام صادق، 1388.
9. حسینی دشتی، سیدعبدا...، چهره درخشان چهارده معصوم، قم: موعود اسلام، 1384.
10. خراسانی، وحید، زینت عرش خدا امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم، مدرسه الامام باقرالعلوم، 1389.
11. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا.
12. زمخشری، ابوالقاسم محمودبن عمر، ربیع الابرار و نصوص الاخبار،

(538ق)، قم: انتشارات شریف رضی، 1410ق.

13. شبلنجی، شیخ مؤمن بن حسن بن مؤمن، (1308)، نورالابصار، بیروت: دارالاجیل.

14. شریف رضی، محمدبن حسین، (406ق) نهج البلاغه، مترجم، علی اصغر فقیهی قم: 1386.

15. شیخ مفید، ارشاد، قم: واحد ترجمه انتشارات سرور، سیدحسن مسوی مجاب، 1388.

16. طبرسی، ابومنصور احمدبن علی بن ایطال، (620)، احتجاج علی اهل اللجاج، مترجم بهزاد جعفری، تهران: چاپ دارالکتب الاسلامیه، 1381.

17. قرشی، باقر شریف، حیاہ الامام الحسن، چاپ دوم، نجف: 1384.

18. مجلسی، محمد باقر، (1111 هـ -)، بحار الانوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار، بیروت: چاپ سوم.

19. -، جلاء العیون.

20. محب طبری، ابوجعفر احمدبن عبدا... (694ق)، ریاض النضره فی مناقب العشره، بیروت: دارالندوه الجدیده.

21. منقری، نصرین مزاحم، (212ق)، وقعه صفین، چاپ دوم، قاهره، 1382.

22. هیشمی، علی بن ابکر (807ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالکتب العلمیه، 1408.

23. یعقوبی، احمدبن اسحاق بن جعفر بن وهب، (292ق)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

دکتر مجتبی محمدی مزرعه شاهی (1)

مهدی شاه ولی اناری (2)

چکیده

زندگانی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، دومین امام معصوم، با توجه به زمان های که در آن قرار داشتند در زمینه های اخلاق، فضیلت، کمال، حلم و سیاست درخشندگی خاصی دارد. جامعه بشری برای پیمودن راه درست، به این ویژگی هایی که در سیره امامان معصوم است، نیازمند است. هر امام با توجه به زمان خود، به گونه ای راه را مشخص می نمودند. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم در عمل به این مهم پرداختند و متناسب با زمان و مکان و مخاطب، به شیوه ای برخورد کردند که هر کدام از این برخوردها می تواند از جنبه های مختلف بررسی گردد. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عابدترین و زاهدترین مردمان زمان خویش بودند و همواره از خوف خدا می لرزیدند. کرم و سخاوتمندان زبان زد همگان بود. در قله عزت بودند و در برابر تهی دستان فروتن؛ شجاعتشان بر دوست و دشمن آشکار بود. واژه گان کلیدی: امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، سیره، اخلاق، فضایل.

ص: 146

1- (1) . عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن.

2- (2) . دانشجوی دوره کارشناسی رشته تربیت معلم قرآن.

پژوهش درباره زندگی معصومان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ضروری است؛ زیرا اقیانوس بی کران فضایل و معارف آنان، مناسب ترین الگو برای همگان، به ویژه مسلمانان است. هم چنین تعالی شخصیت معنوی انسان، از والاترین و مقدس ترین اهداف پیشوایان دین بوده است. «الگوپذیری و قهرمان گرایی»، در وجود انسان نهادینه شده و همه مردم همواره دنبال سبیل ها هستند. امامان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با تحمل مشقت های بسیار در این مسیر، تمامی تلاش خویش را بر آن گذاشتند تا اخلاق نیک را با شیوه های رفتاری و گفتاری خویش به آدمی بیاموزند و او را از زشتی ها به دور داشته، متوجه حقیقت والای انسانی و ارزش سترگش کنند. بی تردید رهبران الهی و امامان به عنوان تندیس همه خوبی ها، قهرمانان موفق برای چگونه بودن، چگونه زیستن و چگونه مردن هستند. همه ابعاد

شخصیت معصومان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بایسته پژوهش است؛ از این رو صاحبان اندیشه، نخبگان و نظریه پردازان، بیش تر، ویژگی های آنان را تحلیل می کنند. در این میان، نقش برجسته امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بسیار چشم گیر جلوه می نماید. از این رو، با تأملی کوتاه در اخلاق و فضایل ایشان دریچه ای به بی کران سجایای اخلاقی آن امام همام می گشاییم.

زندگانی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

در تاریخ میلاد خجسته امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اندکی اختلاف وجود دارد. طبق قول مشهور، در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال سوم هجری، در شهر مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر گرامی اش امام علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و مادر ارجمندش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، بودند. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دوران جد بزرگوارش چند سال

بیش تر درک نکردند زیرا تقریباً هفت سال بیش نداشتند که پیامبر اسلام (ص) بدرود زندگی گفتند.

آن حضرت پس از رحلت پیامبر (ص) تقریباً سی سال در کنار پدرش امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار داشت و پس از شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (سال 40 ق) به مدت ده سال امامت امت را به عهده گرفت و در سال 50 هجری، با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت در 48 سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گشت.

فضایل خجسته امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دارای فضایل فراوانی بودند که خلاصه آن را با سه عنوان بیان می کنیم:

1. اصالت پاک

از مهم ترین فضایل آن امام وارسته این بود که پدرش علی مرتضی، دومین شخصیت برجسته جهان اسلام و مادرش فاطمه زهرا، نخستین بانوی نمونه اسلام و نی ای ارجمندش، آخرین پیام آور خدای یکتا بودند. جده فداکارش اولین بانوی مسلمان، حضرت خدیجه بنت خویلد بود؛ بانویی که تا پایان عمر، یار و غمگسار روزهای غربی پیامبر بود و با بخشش اموال خویش، روند و حرکت دین نوپای اسلام را شتاب بیش تری داد.

2. آیات قرآن

از برجسته ترین فضایل امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این است که او جزو اصحاب کسا و آل عبا و از اهل بیت پیامبر (ص) بودند؛ اهل بیتی که آیات فراوانی در شأن ایشان نازل شده است؛ از جمله آیه تطهیر.

عمر بن ابی سلمه (پسر همسر رسول خدا) می گوید:

پیامبر (ص) در خانه ام سلمه حضور داشتند که این آیه نازل شد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛

خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت، پلیدی را بزاید و پاکیزگی تان بخشد. (1) در این هنگام حضرت، دخترش فاطمه و پسرانش حسن و حسین را فراخواندند و عبایی را بر سر آن ها افکندند و درحالی که علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پشت سر ایشان ایستاده بود، فرمودند

: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»؛ پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنان دور فرما و آنان را پاکیزه گردان.».

حضور امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جریان «مباهله» نیز نشانه اعتبار و اهمیتی است که رسول خدا (ص) برای ایشان قائل بودند. نیز حضور آن حضرت در «بیعت رضوان» و بیعت نمودن پیامبر (ص) با او، جایگاه رفیع آن امام همام را نشان می دهد. (2)

3. روایات نبوی (ص)

با توجه به اصالت خانوادگی و تربیت علوی و فاطمی، پیامبر (ص) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و برادر بزرگوارش را با چنین جملاتی می ستودند:

«این ها (حسن و حسین) گل های خوش بوی امت من هستند.»

(3) «و هما سیدا شباب اهل الجنه»؛ و آن دو سرور جوانان اهل بهشتند. (4)

در کتاب استیعاب به طرق مختلف از رسول گرامی (ص) روایت شده که درباره حسنین فرمودند:

ص: 149

1- (1) . سوره احزاب، آیه 33.

2- (2) . رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 120، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان، 1376.

3- (3) . سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ترجمه اداره پژوهش و نگارش، ص 34، چاپ اول، انتشارات شرکت سهامی وزارت ارشاد، 1361.

4- (4) . همان

خدایا من این دورا دوست دارم، تو نیز آن ها را و هر کس را که دوست دارشان است، دوست بدار. (1)

و در مورد امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود:

«لو كان العقل رجلاً لكان الحسن؛ 23 اگر عقل به شکل مردی مجسم می شد، همانا حسن بود». (2)

ویژگی های اخلاقی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

روش، منش، رفتار و کردار امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نمونه روزگار بود. در یک جمع بندی کلی، می توان چنین نتیجه گرفت که تاریخ نویسان مهم ترین برجستگی های اخلاقی آن حضرت را «بخشنده ترین، بزرگ منش ترین، با سخاوت ترین، حلیم ترین، زاهدترین، راست گوترین، پارساترین، عابدترین، گرامی ترین، پرگذشت ترین و دارای گشاده ترین سینه در میان مردم» ثبت و ضبط کرده اند. شیخ صدوق در کتاب امالی از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و آن حضرت از پدراناش چنین نقل می کند:

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در میان مردم زمان خود، عابدترین، پارساترین و گرامی ترین افراد بود. چون قصد حج می کرد، پیاده می رفت و گاهی پای خود را برهنه می نمود. هیچ گاه دست به کاری نمی زد مگر این که خدا را یاد می نمود. راست گوترین مردم بود و رساترین بیان را داشت. وقتی به درب مسجد می رسید، سر به سوی آسمان بلند می کرد و عرضه می داشت:

«إلهي صَدِّيقُكَ يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمَسِيءُ بِي فَتَجَاوَزْ عَنِّي فَيُبْحَ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمُ»؛ خدایا میهمانت درب خانه ات ایستاده، ای احسان کننده! بنده گنه کار به سوی تو آمد، به خوبی آنچه نزد توست، از بدی آن چه نزد من است درگذر. (3)

ص: 150

1- (1). اعیان الشیعه، ص 36.

2- (2). رسول جعفریان، همان، ص 121.

3- (3). شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص 307، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان، 1386.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

شنیدم که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: مکارم اخلاق ده چیز است: 1. راست گویی؛ 2. صداقت در خضوع؛ 3. بخشش به سائل؛ 4. خوش خلقی؛ 5. پاداش دادن به کارها؛ 6. پیوند با خویشان؛ 7. حمایت از همسایه؛ 8. حق شناسی برای صاحب آن؛ 9. مهمان نوازی؛ 10. سرسلسله همه این ها شرم و حیا است. (1)

اگر بخواهیم ویژگی های اخلاقی آن حضرت را بررسی کنیم، در ابتدا بهترین ملاک، سخن خود امام است که بعضی از فرمایش های ایشان را بررسی می کنیم.

1. صداقت در خضوع

گستره گذشت و مهرورزی امام، آن قدر پر دامنه بود که قاتل او را هم در برگرفت. چنان که «عمر بن اسحاق» می گوید:

من و حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در لحظه شهادت، نزد امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودیم که فرمود: «بارها به من زهر داده اند، ولی این بار تفاوت می کند؛ زیرا این بار جگرم را قطعه قطعه کرده است». حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با ناراحتی پرسید: «چه کسی شما را زهر داده است؟» فرمود: «از او چه می خواهی؟ می خواهی او را بکشی؟ اگر آن کسی باشد که من می دانم، خشم و عذاب خداوند بیش تر از تو خواهد بود. اگر هم او نباشد، دوست ندارم که به خاطر من، بی گناهی گرفتار شود». (2)

2. فروتنی

امام مانند جدش رسول الله (ص) بدون هیچ تکبری روی زمین می نشستند و با تهی دستان هم سفره می شدند. روزی سواره از محلی می گذشتند که دیدند گروهی

ص: 151

1- (1). عمادالدین اصفهانی، زندگانی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 225، تهران: انتشارات محمد، بی تا.

2- (2). ابن اثیر، اسدالغابه، ج 2، ص 15، بیروت: انتشارات داراحیاء التراث العربی، 1393 ق.

از بینوایان روی زمین نشسته اند و مقداری نان را پیش خود گذارده اند و می خورند. آنان وقتی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شدند و این آیه را

تلاوت کرد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «خداوند خودبزرگ بینان را دوست نمی دارد.» (1) سپس سر سفره آنان نشستند و مشغول خوردن گردیدند. وقتی همگی سیر شدند، امام آن ها را به منزل خود فرا خواندند و از آنان پذیرایی نمودند و به آنان پوشاک هدیه کردند. (2)

همواره دیگران را بر خود مقدم می داشتند و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کردند. روزی ایشان در مکانی نشسته بودند تا برخاستند که بروند، پیرمرد فقیری وارد شد. امام به او خوش آمد گفتند و برای ادای احترام و خضوع، به او فرمودند: «ای مرد! وقتی وارد شدی که ما می خواستیم برویم. آیا به ما اجازه رفتن می دهی؟» مرد فقیر عرض کرد: «بله، ای پسر رسول خدا!» (3)

3. بخشش به سائل

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از خیل ستارگان پرفروغ است. او به «کریم اهل بیت» شهرت دارد. همت بلند و طبع عالی حضرت مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اجازه نمی داد کسی از در خانه او ناامید برگردد و گاه که کمک مستقیم مقدور حضرت نبود، به طور غیر مستقیم در رفع نیازمندی های افراد می کوشیدند و با تدابیر خاصی، گره از مشکلات گرفتاران می گشودند.

ص: 152

1- (1) . سوره نحل، آیه 23.

2- (2) . محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 43، 253، بیروت: انتشارات الوفاء 1403 ق.

3- (3) . ابوالفضل هادی منش، آفتاب حسن رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 46، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر عقل، 1387.

4. برخورد کریمانه با مردم

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب چنین روایت می کند:

مردی از امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تقاضای کمک مالی نمود. حضرت پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به او داد. آن گاه فرمود: «برو باربری بیاور تا این پول ها را برایت حمل کند.» مرد، باربری آورد. حضرت عبای سبزرنگش را به مرد سائل داد و فرمود: «این کرایه باربر است.»

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جود و کرم از همگان سبقت گرفته بودند؛ آن چنان که با بخشش های خداپسندانه، دست از دارایی های خویش می کشیدند و همه را در راه خشنودی خدا تقدیم می کردند. این در واقع بیان گریبی اعتنایی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا بود. در همین مورد نوشته اند:

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در طول عمر خود، دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم نمود و نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.

(1)

5. بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران

می توان گفت که بارزترین ویژگی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که بهترین سرمشق برای دوست داران ایشان است، بخشندگی بسیار و دست گیری از دیگران است. ایشان به بهانه های مختلف، همه را از خوان کرم خویش بهره مند می ساختند و آن قدر بخشش می کردند تا شخص نیازمند بی نیاز می شد؛ زیرا طبق تعالیم اسلام، بخشش باید به گونه ای باشد که فرهنگ تکدی گری را ریشه کن سازد و در صورت امکان، شخص را از جرگه نیازمندان بیرون گرداند. روزی حضرت

ص: 153

1- (1). مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص 90-91، چاپ دوم، قم: انتشارات مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام، 1374.

مشغول عبادت بودند فردی در کنار ایشان نشسته بود و به درگاه خدا می گفت: «خدایا! ده هزار درهم به من ارزانی دار». حضرت به خانه آمد و برای او ده هزار درهم فرستاد. (1)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هیچ گاه سائلی را از خود نمی راندند و هرگز پاسخ «نه» به نیازمندان نمی فرمودند و تمامی جنبه های معنوی بخشش را در نظر می گرفتند. مردی نزد امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمد و ابراز نیازمندی کرد. امام برای این که کمک رودررو نباشد و سبب شرمندگی آن مرد نگردد، فرمود: «آنچه را می خواهی در نامه ای بنویس و برای ما بفرست تا نیازت برآورده شود». آن مرد رفت و

نیازهای خود را در نامه ای برای امام فرستاد. حضرت نیز آن چه را خواسته بود، برایش فرستادند. شخصی که در آن جا حضور داشت، به امام عرض کرد: «به راستی چه نامه پربرکتی برای آن مرد بود!» امام در پاسخ او فرمود: «برکت این کار برای من بیش تر بود که سبب شد شایستگی انجام این کار نیک را بیابم؛ زیرا بخشش راستین آن است که بدون درخواست شخص، نیازش را برآوری، ولی اگر آن چه را خواسته است به او بدهی، در واقع قیمتی است که برای آبرویش پرداخته ای». (2)

امام برآوردن نیاز دیگران را در هر حالی در اولویت قرار می دادند. ابن عباس می گوید:

با امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مسجدالحرام بودم. حضرت در آن جا معتکف و مشغول طواف بودند. نیازمندی نزد ایشان آمد و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، به فلان شخص مقداری بدهکارم و از عهده قرض او بر نمی آیم. اگر ممکن است [مرا کمک کنید]». امام فرمود: «به صاحب این خانه [و اشاره به کعبه کرد] متأسفانه در حال حاضر، پولی در اختیار ندارم». شخص نیازمند گفت:

ص: 154

1- (1). ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 17، قم: انتشارات علامه، 1379 ق.

2- (2). هادی منش، همان، ص 44.

«ای فرزند رسول خدا! پس از او بخواهید که به من مهلت بدهد؛ چون مرا تهدید کرده است که اگر بدهی خود را نپردازم، مرا به زندان بیندازد». حضرت طواف خود را قطع کردند و همراه آن مرد به راه افتادند تا نزد طلبکارش بروند و از او مهلت بگیرند. عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! گویا فراموش کرده اید که در مسجد قصد اعتکاف نموده اید». حضرت فرمود: «نه فراموش نکرده ام؛ ولی از پدرم شنیدم که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «هر کس حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، نزد خدا مانند کسی است

که نه هزار سال روزها روزه گرفته و شب ها را به عبادت گذرانیده است».(1)

6. خوش خلقی

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت به فقیران فرهنگی و فریب خوردگان جاهل نیز دل مهربان داشتند. گرچه آن ها بر اثر فریب دشمنان با هتاک و بی حرمتی با امام برخورد می کردند؛ امام هیچ گاه از سخنان بیهوده آنان غضبناک نمی شدند و با لطف و مهربانی آن ها را نوازش می کردند و به رفع نیازهایشان همت می گماشتند. آنان نیز با دیدن برخورد های خاضعانه امام به حیرت می افتادند و در اندک مدت از گفته های خویش اظهار پشیمانی می کردند. نمونه بارز فروتنی امام با فقرزدگان فرهنگی و دین باختگان بی هویت، ملاقات با آن مرد شامی است که حکایت آن در ادامه خواهد آمد.

هم چنین امام، همواره مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفتند. حتی پاسخ او در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود. امام گوسفند زیبایی داشتند که به او علاقه نشان می دادند. روزی دیدند گوسفند در گوشه ای افتاده و ناله می کند. جلوتر رفتند و دیدند که پای آن را شکسته اند. امام از غلامش پرسیدند: «چه کسی پای این

ص: 155

حیوان را شکسته است؟». غلام گفت: «من شکسته ام». حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای این که شما را ناراحت کنم». امام با تبسمی دل نشین فرمودند: «ولی من در عوض، تو را

خشنود می کنم و غلام را آزاد کردند». (1)

7. پاداش دادن به کارها

در سفری که آن حضرت به همراه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عبدالله بن جعفر به حج می رفتند، شتری که بار آذوقه بر آن بود، گم شد و آن ها در میانه راه، گرسنه و تشنه ماندند. در این هنگام، متوجه خیمه ای شدند که در آن پیرزنی تنها زندگی می کرد. از او آب و غذا خواستند. پیرزن نیز که انسان مهربان و میهمان نوازی بود، تنها گوسفندی را که داشت دوشید و سپس گفت: «آن را برای غذا ذبح کنید تا برای شما غذایی آماده کنم». امام نیز آن گوسفند را ذبح نمود و زن از آن، غذایی برایشان درست کرد. آنان غذا را خوردند و پس از صرف غذا، از آن زن تشکر کردند و گفتند: «ما افرادی از قریش هستیم که به حج می رویم. اگر به مدینه آمدی، نزد ما بیا تا میهمان نوازی ات را جبران کنیم.» سپس از زن خداحافظی کردند و به راه خویش ادامه دادند. شب هنگام، شوهر زن به خیمه اش آمد و او داستان میهمانی را برایش بازگفت. مرد خشمگین شد و گفت: «چگونه در این برهوت، تنها گوسفندی را که همه دارایی مان بود برای کسانی که نمی شناختی کشتی؟» مدت ها از این جریان گذشت تا این که بادیه نشینان به جهت فقر و

خشک سالی به مدینه سرازیر شدند. آن زن نیز به همراه شوهرش به مدینه آمد. در یکی از همین روزها، امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیرزن را در کوچه دید و فرمود: «ای کنیز خدا! آیا مرا می شناسی». گفت: «نه»، فرمود: «من همان کسی هستم که مدت ها

ص: 156

1- (1). باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 1، ص 314، بیروت: انتشارات دارالبلاغه، 1413 ق.

پیش به همراه دو نفر در خیمه تو شدیم. نامم حسن بن علی است». پیرزن خوشحال شد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدای تو باد!» امام به پاس فداکاری و پذیرایی او، هزار گوسفند و هزار دینار به او بخشیدند و او را نزد برادرش حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرستاد. او نیز همان مقدار به او گوسفند و دینار بخشید و وی را نزد عبدالله بن جعفر فرستادند. عبدالله نیز به پیروی از پیشوایان خود، همان مقدار را به آن پیرزن بخشید. (1)

حضرت با این سپاس گزاری، هم پاداش نیک پیرزن را دادند و هم از میهمان غریب پذیرایی کردند. بارها درباره فقیرانی که از ایشان پذیرایی کرده بودند می فرمود:

فضیلت با آنان است. اگرچه پذیرایی شان اندک است و مالی ندارند، ولی برترند، زیرا آنان غیر از آن چه ما را به آن پذیرایی می کنند چیز دیگری ندارند و از همه چیز خود گذشته اند، ولی ما بیش از آن چه پیش میهمان می گذاریم اموال داریم.

(2)

8. حمایت از همسایه

خانواده ای یهودی در همسایگی امام، می زیستند. دیوار خانه یهودی شکافی داشت که رطوبت نجاست از منزل او به خانه امام نفوذ می کرد. فرد یهودی نیز از این جریان آگاهی نداشت تا این که روزی زن یهودی برای درخواست نیازی به خانه امام آمد و دید که شکاف دیوار، سبب شده که دیوار خانه امام نجس گردد. بی درنگ نزد شوهرش رفت و او را آگاه ساخت. مرد یهودی نزد امام آمد و از سهل انگاری خود پوزش خواست و از این که در این مدت، امام سکوت کرده و

ص: 157

1- (1). اعیان الشیعه، ص 39-40.

2- (2). بحار الانوار، ج 43، ص 253.

چیزی نگفته بود، شرمنده شد. امام برای این که او بیش تر شرمنده نشود فرمود: «از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که با همسایه مهربانی کنید». یهودی با دیدن گذشت و چشم پوشی و برخورد پسندیده ایشان به خانه اش رفت، دست زن و بچه اش را گرفت و نزد امام آمد و از ایشان خواست تا آنان را به دین اسلام درآورد. (1)

9. حق شناسی برای صاحب حق آن

مهربانی با بندگان خدا، از ویژگی های بارز امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. انس می گوید:

روزی در محضر امام بودم که یکی از کنیزان ایشان با شاخه گلی در دست وارد شد و آن گل را به امام تقدیم کرد. حضرت گل

را از او گرفتند و با مهربانی به او فرمودند: «برو، تو آزادی!» من که از این رفتار حضرت شگفت زده بودم، گفتم: «ای فرزند رسول خدا! این کنیز تنها یک شاخه گل به شما هدیه کرد. آن گاه شما او را آزاد می کنید؟!» امام در پاسخ فرمود: «خداوند بزرگ و مهربان به ما فرموده است هرکس به شما مهربانی کرد، دو برابر او را پاسخ گوید». (2) سپس فرمود: «پاداش در برابر مهربانی او نیز آزادی اش بود». (3)

10. میهمان نوازی

امام همواره در پذیرایی از میهمان، تلاش جدی می کردند. گاه از اشخاصی پذیرایی می نمودند که آنان را نمی شناختند. به ویژه، به پذیرایی از بینوایان علاقه زیادی داشتند. آنان را به خانه خود می بردند و به گرمی پذیرایی می کردند و به آن ها لباس و مال می بخشیدند.

ص: 158

1- (1) . هادی منش، همان، ص 38.

2- (2) . سوره نساء، آیه 86.

3- (3) . محمدباقر بهبهانی، کریم اهل بیت:، ص 71، چاپ اول، تهران: انتشارات صیام، 1380.

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در طول زندگی پربرکتشان همواره در راه هدایت مردم گام بر می داشتند و شیوه برخوردشان با عموم مردم - حتی دشمنان - چنان زیبا بود که همه را به خود جذب می کرد.

تاریخ نگاران نوشته اند:

روزی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سواره از راهی می گذشتند. مردی شامی بر سر راه آن حضرت آمد و ناسزا گفت. وقتی که فحش هایش تمام شد، امام رو به او کرده، سلامش کرد! آنگاه خندید و فرمود: «ای مرد! تصور می کنم در این جا غریب هستی... اگر از ما چیزی بخواهی، به تو عطا خواهیم کرد؛ اگر گرسنه ای سیرت می کنیم؛ اگر برهنه ای می پوشانیم؛ اگر نیازی داری، بی نیازت می کنیم؛ اگر از جایی رانده شده ای پناهت می دهیم؛ اگر حاجتی خواسته باشی برآورده می کنیم. هم اینک بیا و مهمان ما باش. تا وقتی این جا هستی مهمان مایی...» مرد شامی که این همه دل جویی و محبت را از امام مشاهده کرد به گریه افتاد و گفت: «شهادت می دهم که تو خلیفه خدا روی زمین هستی و خداوند بهتر می داند که مقام خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد. من پیش از این، دشمنی تو و پدرت را به سختی در دل داشتم، اما اکنون تو را محبوب ترین خلق خدا می دانم.» آن مرد از آن پس، از دوستان و پیروان امام به شمار آمد و تا هنگامی که در مدینه بود، هم چنان مهمان آن بزرگوار بود. (1)

11. شرم و حیا

هم چنین آورده اند، روزی امام مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت هر لقمه ای که می خوردند، یک لقمه نیز جلوی حیوان می انداختند. مردی گفت: «ای پسر رسول خدا! اجازه دهید این حیوان را دور

ص: 159

کنم». امام فرمود: «نه، رهایش کنید! من از خدا شرم می‌کنم که جان داری به غذا خوردن من نگاه کند و من به او غذا ندهم»⁽¹⁾

12. عبادت امام

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنده خاکسار خدا بودند. در هنگام عبادت، از قفس تنگ دنیا می‌رهیدند و تا شاخ ساران ملکوت پر می‌کشیدند. طعم عبادت، شهد دیگری در کامش می‌نشاند و جوهر جانش را قبضه می‌کرد. همواره در انتظار فرارسیدن ساعات نماز و لحظات عبادت می‌ماندند و چون وقت نماز نزدیک می‌شد، روح و روانش متغیر می‌گشت و رنگ از رخسارش می‌پرید:

انّ الحسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کان اذا توضأ ارتعدت مفاصله، و اصفرّ لونه، فقیل له فی ذلک فقال: حقّ علی کلّ من وقف بین یدی ربّ العرش أن یصفرّ لونه و تر تعد مفاصله؛

حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وقتی وضو می‌ساخت و آماده نماز می‌شد، رنگش دگرگون می‌گردید و بندبند وجودش می‌لرزید. از آن حضرت از علت این حال، سؤال شد، فرمود: «سزاوار است کسی که در پیشگاه خداوند عرش می‌ایستد، رنگش پریده و بندبند اعضایش بلرزد».

امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می‌فرماید:

امام حسن بن علی عابدترین، زاهدترین و برترین مردم زمان خویش بود. هرگاه حج به جا می‌آورد، پیاده و گاهی پابرهنه بود،

همیشه از یاد مرگ و قبر و قیامت گریه می‌کرد....⁽²⁾

هم چنین می‌فرماید:

ص: 160

1- (1) . محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 243، چاپ اول، قم: انتشارات امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، 1389.

2- (2) . منتهی الامال، ص 306.

ان الحسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَانِصُهُ بَيْنَ يَدَي رَبِّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اصَّ طَرْبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ؛ 28

حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وقتی به نماز می ایستاد، تن مبارکش در مقابل پروردگارش می لرزید و هرگاه که یاد بهشت و جهنم می نمود، چون مارگزیده مضطرب و پریشان می شد و به خود می پیچید(1)

با آن که امام مرکب هایی در اختیار داشتند، مسافت 450 کیلومتری مدینه تا مکه معظمه را زیر آفتاب حجاز و روی سنگ ریزه های داغ بیابان، پیاده می پیمودند و به این شکل 25 مرتبه پیاده به زیارت کعبه شتافتند تا رضایت خدای خویش را بیش تر فراهم آورد. آن حضرت هیچ گاه خدا را فراموش نکردند و در تمام عمر خویش به یاد محبوب بودند. از دوری دوست و خوف و عظمت او اشک می ریختند. حتی در بستر شهادت گریه اش شدت گرفت. عرض کردند: «ای پسر رسول خدا! گریه می کنید در حالی که محبوب رسول خدا هستید و پیامبر درباره شما بسیار تعریف فرمودند و شما 25 نوبت پیاده به حج مشرف

شدید!» فرمود: «برای دو چیز می گریم: وحشت از آن چه در پیش دارم و جدایی از دوستان.»(2)

13. بردباری و صلابت در برخوردها

از سخت ترین دوران زندگانی با برکت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، دوران پس از صلح با معاویه بود. ایشان سختی این سال های ستم را با بردباری وصف ناشدنی اش سپری می کردند. در این سال ها، از غریبه و آشنا سخنان زشت و گزنده می شنیدند و زخم خدنگ بی وفایی می خوردند. بسیاری از دوستان به ایشان پشت کرده بودند. روزگار برایشان به سختی می گذشت. ناسزا گفتن به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، شیوه

ص: 161

1- (1). بحارالانوار، ج 43، ص 331.

2- (2). همان، 332.

سخن رانان شهر شده بود. آنان هرگاه امام را می دیدند، می گفتند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان.

در حضور ایشان، زبان به هتک و دشنام امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می گشودند و امام با بردباری و مظلومیت بسیار آن ها را تحمل می کردند. پرواضح است که داشتن خصلت حلم، یک قانون غالبی است نه همیشگی، باید موارد را شناخت و بر اساس ضوابط اسلامی با آن برخورد کرد. در بعضی از موارد باید سد حلم را شکست و فریاد زد و شدت عمل نشان داد؛ یعنی در آن مواردی که حلم موجب سوءاستفاده گمراهان می گردد؛ زیرا همیشه افرادی هستند که از شیوه حلم بزرگان، سوءاستفاده می کنند و تا مجازات

نشوند، از کردار زشت خود دست برنمی دارند. در این گونه موارد باید در برابر آن ها شدت عمل نشان داد، تا ایجاد مزاحمت نکنند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در عین آن که به حلم معروف بودند، در بعضی از موارد، فریادی چون صاعقه داشتند که تاروپود دشمنان را می سوزانید. برای نمونه، پس از ماجرای صلح تحمیلی، معاویه به کوفه آمد و در میان ازدحام جمعیت برفراز منبر رفت در ضمن گفتارش با گستاخی بی شرمانه ای از امیرمؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدگویی نمود. هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر پله منبر ایستاد و خطاب به معاویه فریاد زد:

ای پسر هند جگرخوار! آیا تو از امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدگویی می کنی، با این که پیامبر (ص) در شأن او فرمود:

«مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ بَنِيَّ، وَمَنْ سَبَّ بَنِيَّ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ، اذْخَلَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»؛ «کسی که به علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ناسزا گوید، به من ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و کسی که به من ناسزا گوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه وارد دوزخ می کند، و او در آن جا همواره گرفتار عذاب الهی است».

آن گاه از منبر پایین آمدند و به عنوان اعتراض از مسجد خارج شدند و دیگر بازنگشتند. (1)

این بردباری تا جایی بود که مروان بن حکم - دشمن سرسخت امام - با حالتی اندوهگین در تشییع پیکر ایشان شرکت کرد و در پاسخ آنانی که به او می گفتند: «تو تا دیروز با او دشمن بودی»، گفت: «او کسی بود که بردباری اش با کوه ها سنجیده

نمی شد». (2)

14. شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) میراث دار آن بزرگوار. در تاریخ آمده است که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تقویت این روحیه در کودکانش، خود به طور مستقیم دخالت می کردند. شمشیرزنی و مهارت های نظامی را از کودکی به آنان می آموختند و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می دادند. میدان های نبرد، مکتب درس شجاعت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به فرزندان او بود.

با آغاز خلافت حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، کشمکش ها نیز آغاز شد. نخستین فتنه، جنگ جمل بود که به بهانه خون خواهی عثمان برپا گردید. شعله های جنگ زبانه می کشید. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پسرش محمد بن حنفیه را فراخواندند و نیزه خود را به او دادند و فرمودند: «برو شتر عایشه را نحر کن!». او نیزه را گرفت و حمله کرد، ولی کسانی که به سختی اطراف شتر را گرفته بودند، حمله او را دفع کردند. او چندین بار حمله کرد، ولی نتوانست خود را به شتر برساند. ناچار نزد پدر آمد و اظهار ناتوانی کرد. امام نیزه را گرفته، به حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دادند. او نیزه را گرفت و به

ص: 163

1- (1). بحار الانوار، ج 44، ص 91.

2- (2). هادی منش، همان، ص 42.

سوی شتر تاخت و پس از مدتی کوتاه بازگشت، در حالی که از نوک نیزه اش خون می ریخت. محمد حنفیه به شتر نحر شده و نیزه خونین نگریست و شرمنده شد. امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به او فرمود: «شرمنده نشو؛ زیرا او

فرزند پیامبر (ص) است و تو فرزند علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هستی».⁽¹⁾

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دیگر جنگ های آن دوران نیز شرکت کرده، دلاوری های بسیاری از خود نشان دادند. معاویه درباره دلاوری های ایشان می گفت: «او فرزند کسی است که به هر کجا می رفت، مرگ نیز همواره به دنبالش بود».

15. قناعت و ساده زیستی

روزی حضرت مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با برادرش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فرزندان عباس به باغ یکی از ارادتمندان رفتند و در باغ گردش نمودند و در گوشه ای نشستند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شخصی به نام مُدْرِك بن زیاد فرمود: «ای مرد! آیا غذا و خوردنی پیدا نمی شود تا میل کنیم؟» مُدْرِك فوراً مقداری نان و سبزی و نمک آورد و حضرت تناول کردند و فرمودند: «چقدر خوشمزه و پاکیزه بود!» طولی نکشید که غذای بسیار لذیذ و خوشمزه ای آوردند. امام به مُدْرِك فرمود: «تمام غلامان و خدمت گزاران را فراخوان تا از این غذا بخورند.» غلامان آمدند و از غذا خوردند، ولی امام خود تناول نفرمود. مُدْرِك علت را پرسید. حضرت فرمود: «آن نان و نمک و سبزی غذای محرومان بود و همان غذای محبوب من است».

16. موعظه و نصیحت ماندگار

جناده بن امیه می گوید:

ص: 164

1- (1). مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 21.

در واپسین لحظه های بیماری امام مجتبی (علیه السلام) به محضر آن حضرت رسیدم، در حالی که در مقابل آن حضرت تشریح قرار داشت که در آن لخته های خون بود. عرض کردم: «چرا خود را درمان نمی کنید؟» حضرت فرمود: «کار از درمان گذشته است». عرض کردم: «ای پسر رسول خدا نصیحتی بفرمایید.» فرمود:

«إِسْتَعَدَّ لِسَّ فَرِكَ وَ حَصَلَ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ اجْلِكَ وَاعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُكَ وَلَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ خَازِنًا لِغَيْرِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَفِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ»؛ خود را برای سفر آخرت آماده کن و قبل از فرا رسیدن مرگ، زاد و توشه تهیه کن، و بدان که به راستی تو به دنبال دنیا هستی، در حالی که مرگ به دنبال توست، و غصه روزی را که هنوز نیامده، بر روزی که در آن قرار داری تحمیل نکن [بلکه از امروزت استفاده کن]؛ و بدان که آن چه بیش از غذای خود از مال کسب می کنی، خزانه دار و نگهبان [وارثان و] دیگران هستی. بدان که به حقیقت در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و در شبهه ناک آن سرزنش است.»

«فَأَنْزَلَ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ حُذِّ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَ إِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَرَرٌ، فَآخَذَتْ كَمَا آخَذَتْ مِنَ الْمَيْتَةِ، فَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ»؛ پس دنیا را به منزله مرداری قرار بده و به اندازه کفایت [و در حد ضرورت] از آن بگیر. پس اگر آن [مال] حلال باشد [با مصرف اندک] زهد ورزیده ای و اگر حرام باشد گناهی بر تو نیست؛ [زیرا به اندازه ضرورت و در حال اضطرار از آن استفاده برده ای و] از آن برگرفته ای، چنان که از مردار [در حال اضطرار] بهره

می بری. پس اگر [هم] عتابی باشد، بسیار اندک است.»

«وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَ إِذَا ارْتَدَّتْ عِزًّا بِلا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلا سُلْطَانٍ فَأَخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ»؛ برای دنیایت به گونه ای کار کن که گویا همواره زنده هستی، و برای آخرت [نیز] به گونه ای کار کن که گویا فردا می میری [و همواره آماده

باش]. و اگر می خواهی بدون عشیره و قبیله عزیز باشی و بدون سلطنت و حکومت داری هیبت و شکوه داشته باشی، پس از ذلت معصیت خدا خارج شود [و] به عزت طاعت الهی [پناه ببر].»

رفتار قرآنی امام حسن (علیه السلام)

اشاره

یکی دیگر از موارد رفتار امام مجتبی (علیه السلام) رفتارهای قرآنی آن حضرت بود که به این شیوه، به تبیین و تبلیغ قرآن می پرداختند. پاره ای از آن ها عبارتند از:

الف) عفو و گذشت

امام مجتبی (علیه السلام) که خود از اهل بیت (علیهم السلام) بودند و در شمار پاکان از رجس قرار داشتند، رفتاری برگرفته از آموزه های قرآنی داشتند، از جمله: صفت عفو و گذشت یکی از کارگران امام حسن (علیه السلام) گناهی کرد که کیفر داشت. وقتی به دستور امام خواستند او را کیفر دهند، گفت: «مولای من! (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) فرمود: «تورا بخشیدم.» گفت: (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)؛ فرمود: «در راه خدا آزادی

و دو برابر آن چه به تو بخشیدم، نزد من داری.» (1)

ب) موعظه قرآنی

موعظه های امام حسن (علیه السلام) هم رنگ و بوی قرآنی داشت. از جمله می فرمایند:

ای فرزند آدم! از حرام های خدا خود را بازدار تا عابد باشی و به آن چه خدا قسمت تو کرده، راضی باش تا بی نیاز شوی و همسایگی همسایه خود را نیکو دار تا مسلمان باشی و... ای فرزند آدم! از روزی که زاده شدی، پیوسته در تباه عمر خود بوده ای. اینک باقی مانده اش را برای آخرت خود دریاب که مؤمن توشه بر می دارد و کافر سرگرم بهره کنونی اش است. (وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ

ص: 166

حَیْرَ الرَّادِ التَّقْوَى)؛ «برای خود توشه بردارید که به راستی بهترین توشه پرهیزکاری است».(1)

ج) توسل قرآنی

شخصی برای بچه دار شدن از امام تقاضای مطلبی کرد. امام فرمود: «بر توباد به استغفار کردن.» او مشغول انجام دادن این توصیه شد تا جایی که گاه روزی تا هفتصد مرتبه استغفار می کرد. وی به زودی صاحب ده فرزند شد. وقتی از امام دلیل این توصیه را پرسید: فرمود:

آیا سخن خدای سبحان را در قصه هود نشنیده ای؟ (وَيَذُرْكُمْ قُوَّةَ إِلِي قُوَّتِكُمْ)؛ «و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» و در قصه نوح

نشنیده ای (و یمدکم باموال و بنین)؛ و شما را به اموال و پسران یارای کند.(2)

د) زندگی با آیات قرآنی

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با آیات الهی زندگی می کردند و در هر موقعیتی، آیات مختلف قرآن کریم را تلاوت می فرمودند. گاه در نماز جمعه، گاه در برخوردهای شخصی، گاه در اجتماعات، گاه در میدان جنگ. شیخ طوسی می نویسد:

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پس از شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با مردم سخن گفت: ... «هرکس مرا شناخت، شناخت؛ هرکسی نمی شناسد، من حسن، فرزند محمد، پیامبر خدا هستم. (وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ)؛ و از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم،(3) من فرزند آن مژده دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدایم، من آن چراغ تابانم، من فرزند آن پیامبر رحمت برای جهانیانم؛ من از آن خاندانم که خدا پلیدی را از ایشان زدود و پاکشان کرد؛ من از آن خاندانم که جبرئیل بر آنان نازل می شد و از خانه ایشان عروج می کرد؛ من از آن خاندانم که خدا محبت و ولایت آنان را

ص: 167

1- (1) . سوره بقره، آیه 197.

2- (2) . سوره بقره، آیه 197.

3- (3) . سوره یوسف، آیه 38.

واجب کرد و در آیه ای که بر محمد (ص) نازل کرد فرمود: (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً)؛ بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما نمی خواهم مگر محبت به خویشان و...؛ و به دست آوردن نیکی محبت ماست.»

(1)

نتیجه

انسان از کرامت والایی برخوردار است ولی گاهی وسوسه های شیطان، باعث می شود این کرامت به دست فراموشی سپرده شود. هرکس خود را نشناسد، به حقیقت بزرگ تر، یعنی خداشناسی دست نخواهد یافت زیرا «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

دین مبین اسلام تمام پیچ و خم های زندگی را به انسان های بینا نشان می دهد و آن ها را به سوی کمال هدایت می کند. اگر انسان قلبی تاریک داشته باشد، هیچ گاه هدایت را در نمی یابد. یکی از مصادیق هدایت، ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند و نور ائمه در دلی جای می گیرد که جایی برای آن باشد وگرنه هیچ امیدی به هدایت نخواهد بود. کسی که از ویژگی های اخلاقی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الگو گیرد، هدایت می شود و هرکس دلش خالی از نور هدایت باشد، راه شقاوت خواهد پیمود. پس باید عقل را پرورش دهیم تا بتوانیم انوار هدایت را درک کنیم. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خود را وقف کردند تا نمونه کامل اخلاق حسنه را نشان دهند و الگویی برای طالبان هدایت باشند و آن ها بتوانند این اخلاق حسنه را در وجود خود پرورش دهند.

ص: 168

1. ابن اثیر، عزالدین، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: انتشارات داراحیاء التراث العربی، 1393 ق.
2. اصفهانی، عمادالدین حسین، زندگانی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تهران: انتشارات محمد، بی تا.
3. امین، سیدمحسن، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (اعیان الشیعه)، چاپ اول، مترجم، اداره پژوهش و نگارش، بی جا، انتشارات شرکت سهامی چاپخانه (وزارت ارشاد اسلامی)، 1361.
4. بهبهانی، محمدباقر، کریم اهل بیت (علیهم السلام)، مترجم، ابراهیم سلطانی نسب، مصحح، محمدعلی حسین زاده، چاپ اول، تهران: انتشارات صیام، 1380.
- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، چاپ دوم، قم: انتشارات مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام، 1374.
5. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (علیهم السلام)، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان وابسته به مرکز جهانی علوم اسلامی، 1376.
6. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ اول، قم: انتشارات امیرالمومنین، 1389.
7. رشیدی، حسین، زندگانی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (داستان ها و احادیث آموزنده از کریم اهل بیت (علیهم السلام)، چاپ اول، قم: انتشارات بیان الحق، 1389.
8. شریف قرشی، باقر، حیاة الامام الحسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ اول، بیروت: انتشارات دارالبلاغه، 1413 ق.
9. قدیانی، عباس، زندگانی چهارده معصوم، چاپ اول، قم: انتشارات فردابه،

10. قمی، عباس، منتهی الآمال، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان، 1386.

11. مازندرانی، محمدبن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم: انتشارات علامه، 1379 ق.

12. متوسل، احمد، معجزات امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ولادت تا شهادت، چاپ اول، قم: انتشارات دارالفکر، 1386.

13. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: انتشارات الوفاء، 1403 ق.

14. هادی منش، ابوالفضل، آفتاب حسن رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر عقل، 1387.

چکیده

جریان شناسی، ابزاری مناسب برای درک بهتر رخداد‌های تاریخی عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. عصر امامت و حکومت ایشان، در ادامه عصر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زیر نفوذ جریان های فکری - سیاسی عثمانیه، مرجئه، جبریه و قدریه و خوارج دست خوش تغییرات و تحولاتی شد. امویان در مقابله با آل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و در جهت دست یابی به قدرت از جریان عثمانی و جریان عقیدتی ارجاء و اعتقاد به جبر و قضا و قدر الهی مورد استفاده می کردند. اعتقاد به ارجاء که سستی و بی رمقی دینی را در پی داشت، نقش بسزایی در این تحولات ایفا می کرد. خوارج نیز که با اعتقاد به کافر بودن مرتکب کبیره، عقیده ای مخالف عقیده ارجائی بنی امیه داشتند، در

برهه ای از زمان برای غلبه بر امویان در کنار سپاهیان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار گرفتند. اما این حضور، در به هم ریختگی سپاه امام مؤثر شد و در کنار چند عامل دیگر، موجب تحمیل صلح بر امام گردید. این تحقیق برآن است تا با بررسی جریان های فکری - سیاسی این عصر، به سهم جریان های فکری این دوره و چگونگی نقش آفرینی آن در تحولات عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بپردازد.

واژگان کلیدی: امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عثمانیه، مرجئه، قدریه، جبریه، خوارج.

پدیده اجتماعی، در بستر زمان و مکان ایجاد می شود و توسعه می یابد. محدود بودن این پدیده ها در بستر زمان و مکان، بر دشواری های درک و فهم بهتر و وثیق تر اتفاقات فرازمانی و فرامکانی می افزاید. بنابراین، برای حل این معضل که عمدتاً پژوهش گران حوزه تاریخ با آن مواجه هستند، به جریان شناسی توجه شده که از بهترین ابزارها برای رسیدن به اهداف پژوهشی در حوزه مذکور است. جریان شناسی می تواند با ارائه ادله و نشانه هایی، سیر جریان های فکری - سیاسی و یا اجتماعی را تشخیص داده، خطمشی ها، اهداف و مسیر آینده آن را نیز تبیین کند. با مطالعه جریان های مختلف سیاسی - اجتماعی به این نکته مهم می توان دست یافت که پدیده های سیاسی - اجتماعی مؤثر در رفتار جامعه، در واقع بر چارچوب های فکری مبتنی هستند. این چارچوب ها، خاستگاه اولیه آن تفکر است و دیگر پدیده های سیاسی - اجتماعی محل ظهور آن محسوب می شوند و می توان بر اساس همان چارچوب های فکری، ادامه آن جریان ها را پیش بینی نمود. لذا هر پدیده را باید با هدف یافتن لایه های زیرین فکری آن

بررسی نماییم. در همین جهت، شناخت علل و عوامل رخدادها و تحولات صدر اسلام نیز در گرو شناخت جریان های سیاسی، فکری و اجتماعی آن دوره است. جریان های فکری در جامعه مسلمانان صدر اسلام، از اثرگذارترین و مهم ترین زمینه های تغییر و تحول سیاسی اجتماعی بوده و نقش بسزایی در انتقال حاکمیت سیاسی و توسعه آن داشته است.

اگر به پژوهش های حاضر در حوزه تاریخ اسلام و به ویژه تاریخ صدر اسلام توجه و دقت شود می توان دریافت که اغلب این آن ها در پاسخ به سؤالاتی نوشته شده اند که ذهن بسیاری از این پژوهش گران را به خود مشغول ساخته

است. ریشه یابی تحولات و تغییرات جامعه و گردش های سیاسی - فکری جامعه مسلمان آن روزگار، بر اساس پاسخ به پرسش هایی چون: در جامعه بعد از رحلت پیامبر (ص) چه جریان های فکری - سیاسی فعال شدند که جامعه نتوانست خلافت و ولایت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بپذیرد؟ چه بسترهایی در جامعه صدر اسلام وجود داشت که اوضاع سیاسی - اجتماعی و فکری دوره حکومت و امامت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدین شکل پیچیده گردید و ایشان مجبور شدند تا به صلح با معاویه تن دهند.

این دست پژوهش ها، در واقع دنبال ریشه یابی و یا همان جریان شناسی رخداد های آن روزگار است که در نهایت خط سیر واقعه عاشورا را در جریان های فکری پس از رحلت پیامبر (ص) تا دوران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پی می گیرد.

بنابراین مهم، نویسنده بر آن است تا با توجه به بروز رخداد های مهم دوران امامت و حکومت آن حضرت به بازخوانی جریان های فکری و فرهنگی حاضر در آن دوران پردازد تا بدین وسیله به این سؤال پاسخ دهد که سهم جریان های فکری -

فرهنگی در بروز رخداد های سیاسی - اجتماعی عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چه بوده و چگونه نقش آفرین بودند. جهت گیری های سیاسی - اجتماعی که به عقیده نویسنده و شاید اغلب مورخان، برخاسته از پشتوانه فکری - عقیدتی جامعه عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که خاستگاه این جریان های فکری را می توان در تقابل بنی امیه با امام دانست در جهت حذف خاندان اهل بیت (علیهم السلام) از تأثیرگذاری و به بیان بهتر رهبری جامعه اسلامی بودند. تحركات متنوع بنی امیه چه به لحاظ فکری و چه به لحاظ سیاسی - اجتماعی و پذیرش گروه های مختلف و سرسپردگی به این جریان ها که در واقع بیان گر نوعی چرخش به عقبه جاهلی خود بود، بر دشواری های رهبری جامعه اسلامی می افزود. تحقیق و بررسی این گونه جریان ها می تواند ابعاد جدیدتری از اوضاع عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

را مشخص سازد و برای تحلیل بهتر و روشن تر از واقعه صلح اجباری امام با معاویه برای پژوهش گران به کار آید.

در این زمینه، با توجه به وجود مباحث مقدماتی و ضرورت جریان شناسی برخی جریان های فکری، لازم است این جریان ها به دقت بررسی گردد و با در نظر گرفتن خاستگاه اولیه آن ها، سهم هر کدام در تحولات و رخداد های عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توجه شود.

جریان فکری - سیاسی عثمانی

تفکر عثمانی، یکی از مهم ترین مؤلفه های اثرگذار بر تاریخ صدر اسلام است که پس از قتل عثمان با جبهه گیری بنی امیه آغاز

شد و به تدریج در دوران حکومت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دوران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و پس از ایشان به وسیله بنی امیه مستمسک قرار گرفت و توسعه یافت. این تفکر، ابزاری مناسب برای پیشبرد اهداف سیاسی بنی امیه به دست می داد لذا با ترویج این عقیده و دامن زدن به آن، توانست در گردش فکری و سیاسی جامعه از مسیر اصلی، نقش بسزایی ایفا کند. تفکر عثمانی به عنوان یکی از اصلی ترین جریان های فکری موجود در جامعه مسلمان صدر اسلام، خاستگاه جریان های فکری سیاسی و اجتماعی متعددی شد که نمود آن را می توان در فاجعه عاشورا مشاهده کرد. تفکر عثمانی در عراق اثر گذاشت و بر اساس گزارش های تاریخی، از دوران امامت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با توجه به وجود بستر مناسب و بافت جمعیتی ویژه، مجال ظهور یافت، به طوری که در جریان مخالفت با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بصره تحت تأثیر تفکر عثمانی قد علم کرد و قامت مخالفت برافراشت.

بافت جمعیتی خاص کوفه و بصره که به صورت لشکر شهر تولد یافته بود، خاستگاه مناسبی برای به هم ریختگی اوضاع فکری - فرهنگی بود. شیخ مفید، به

خوبی اوضاع اجتماعی - فرهنگی عراق را با توجه به دسته بندی یاران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ترسیم می نماید. ایشان گروه بندی اصحاب امام را این گونه معرفی می کند:

گروه اول، شیعیان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند که به امامت ایشان و جانشین منسوبشان ایمان و اعتقاد داشتند؛

گروه دوم، خوارج بودند که علاوه بر انحراف از مسیر آل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و مخالفت با ایشان و جانشین منسوب ایشان یعنی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مخالف شدید سیاست های دستگاه بنی امیه بودند؛

گروه سوم، کسانی بودند که بدون قید و بند سیاسی به دنبال غنیمت آمده بودند؛ گروه چهارم، عوامی بودند که در گیرودارهای سیاسی سرگردان بودند؛

گروه پنجم، مردمی بودند که بر اساس تعصبات قبیله‌ای بر جای مانده از دوران گذشته و بدون توجه به آموزه های دینی تابع رئیس قبیله بودند. (1)

در این میان، گروه سوم به دلیل اهتمام حاکمیت اسلامی به فتوحات و توسعه جغرافیایی سرزمین های اسلامی، از سایر گروه ها بیش تر بودند. این گروه سرگردان، به تدریج از تبلیغات ضد آل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنی امیه اثر پذیرفتند. وجود جمعیت زیاد آنان به ویژه در عراق به همراه اوضاع نابه سامان آن، در نوع رفتار و کردار سیاسی - اجتماعی و فکری مردم اثر گذاشت، به گونه ای که حکومت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را دچار چالش های جدی ساخت. زبان گلایه امام از مردم شاهد این اوضاع فکری - سیاسی است که آن را در خطبه های نهج البلاغه (2) می توان مشاهده کرد. در چنین فضای غبار آلودی، تفکر عثمانی توانست رشد یابد و در نهایت با ضعف به وجود آمده، امام را به صلح با معاویه مجبور نماید. در واقع جریان صلح را یکی از دستاوردهای تفکر عثمانی می توان دانست. عثمانیه، اصطلاحی

ص: 175

1- (1). شیخ مفید، الارشاد، ج 2، ص 10،

2- (2). نک: نهج البلاغه، خطبه های 70، 199.

سیاسی و در حقیقت نام فرقه ای است که به ماجرای کشته شدن عثمان و ورخداهای پس از آن

منتسب است. بنی امیه که پرچم خون خواهی عثمان را افراشتند، داعیه دار حرکت عثمانی بودند و با این حرکت، کارآمدترین شکاف را بر پیکر جامعه مسلمان وارد آوردند به گونه ای که این جدایی، زمینه ساز درگیریها و وقایع بعدی شد.⁽¹⁾

آن ها معتقدند که عثمان مظلومانه کشته شد و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مخفیانه با دیگر متحصنان شورشی، هم کاری کرده و با رهبری آن را به عهده داشته است.⁽²⁾ به نظر عثمانیه، تمام کسانی که در واقعه شورش علیه خلیفه سوم دست داشتند، مجرمند و باید قصاص شوند. لذا امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز مجرم بوده و خلافت او به دلیل مخالفت و بیعت نکردن گروهی از مسلمانان شام و بصره، مشروعیت نداشته و دوران خلافت او جز دوران فتنه نام دیگری ندارد و عثمان در فضیلت، بر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برتری دارد!⁽³⁾ به کسانی که دارای چنین تفکری بودند عثمانی و شیعه عثمان می گفتند.

پس از شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرزند بزرگوار ایشان رهبری جهان اسلام را بر عهده گرفت. تلاش های اولیه امام در روزهای نخستین حکومت، حل چالش های موجود بود که در واقع زاییده تفکر عثمانی اموی بود. ادعای خلافت معاویه در شام بر جامعه اسلامی، در حالی بیان شد که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به حکومت رسیده و باقی مانده انصار و مهاجرین در کوفه، به همراه مردم عراق و

نواحی شرق سرزمین های اسلامی، با ایشان بیعت کرده و به حکومت ایشان گردن نهاده و

ص: 176

1- (1) . محمدبن احم ذهبی، سیراعلام النبلاء، ج 11، ص 236.

2- (2) . محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج 3، ص 449.

3- (3) . احمدبن عبدالله عجللی، تاریخ الثقات، ج 1، ص 108.

ایشان را به عنوان خلیفه مسلمانان پذیرفته بودند. کوفیان که دوران خلافت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را درک کرده و با توجه به عملکرد خلیفه سوم، مخالف جدی وی به شمار می آمدند، در کنار امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار گرفتند. امام نیز در اولین حرکت، با خطبه های روشن گر خود برای خنثی سازی تفکر عثمانی اقدام کردند. مسعودی خطبه حضرت را این گونه نقل می کند:

ما دسته رستگار خدا و کسان نزدیک پیغمبر خدا (ص) و اهل خاندان پاک و پاکیزه او و یکی از دو وزنه هستیم که پیمبر خدا (ص) به جا گذاشت. وزنه دیگر کتاب خداست که شرح همه چیز در آن هست و باطل از پیش و پس بدان در نیاید و در همه چیز اعتماد بدان است و ما از تأویل آن بی خبر نیستیم بلکه حقایق آن را به یقین می دانیم. پس اطاعت ما کنید که اطاعت ما واجب است که قرین اطاعت خدا و پیغمبر و کارداران است. اگر در چیزی خلاف کردید، آن را به خدا و پیمبر او ارجاء دهید. کسانی که کیفیت آن می جویند اگر به پیغمبر و کارداران خویش رجوع می کردند، مطلب را از آن ها فرا می گرفتند. مبادا به صدای شیطان گوش دهید که او دشمن آشکار شماست و چون دوستان شیطان می شوید که به آن ها گفت: «امروز از این مردم کسی بر شما غالب شدنی نیست و من پناهدار شمایم»، و چون دو گروه با هم بر خورد کردند روی گردانید و گفت: «من از شما بیزارم؛ من چیزی می بینم که شما نمی بینید.» آن گاه دست خوش نیزه و شمشیر و گرز و تیر شوید و از آن پس کسی که از پیش ایمان نیاورده و در ایمان خود خیری نیندوخته، ایمانش سودش ندهد و خدا بهتر داند.

(1) امام با درک درست از اهداف جریان عثمانی به رهبری معاویه در تحریک جامعه اسلامی و تحدید افکار عمومی جامعه به اثرپذیری و تغییر در نوع نگرش به مباحث حاکمیتی و رهبری، نقطه ثقل سخنان و فعالیت های خود را در پیش

ص: 177

گیری و رفع انحرافات فکری جامعه متمرکز می کند و با یادآوری نسب خود و نزدیکی به رسول خدا (ص)، خلافت را حق فرزندان پیامبر (ص) و خود می داند و آنچه را که پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد، ظلم بر خود دانستند. روایاتی که از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در موضوع اهل بیت (علیهم السلام) و امامت رسیده است، منعکس کننده مهم ترین مسائل و مباحث در گفتمان فکری است؛ طرح کلیاتی مبتنی بر جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه نقل مستقیم روایات پیامبر (ص) از یک سو و روایاتی که در رویارویی با تبلیغات شدید و سوء، به توصیف ویژه از شخصیت امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و معرفی منزلت ایشان می پرداخت. و نیز روایاتی را که به طور ویژه، متضمن معرفی ابعادی از جایگاه شخص امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و تبیین مواضع ایشان بود از سوی دیگر، می توان در جهت روشن گری افکار جامعه و تأکید بر بعد صیانت از انحرافات فکری موجود دانست. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، به گفت گویی از امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و معاویه اشاره می کند که در واقع می توان آن را فصل الخطابی در فعالیت های فکری - فرهنگی امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در نگهداری جامعه از فروریختگی فکری و سیاسی و صیانت از جایگاه رهبری و تأکید بر حق خلافت اهل بیت (علیهم السلام) دانست:

به سبب ترسی که از منافقین و احزاب داشتیم تحمل کردیم و چیزی ابراز نکردیم تا این که امروز گرفتار تو شدیم؛ کسی که هیچ سابقه ای در دین ندارد و پدرش بدترین دشمن رسول خدا و کتاب او بوده است.

آن گاه امام از او خواستند تا همراه با دیگر مردم که با او بیعت کردند، بیعت کند. معاویه در پاسخ به برخورد امام با واقعه سقیفه نوشت:

بدین ترتیب تو به صراحت ابوبکر و عمر و ابوعبیده را متهم ساختی، نه تنها آنان که صلحای از مهاجرین و انصار را؛ اکنون ما فضل و سابقه شما را انکار نمی کنیم. آن روز این گروه چنین تشخیص دادند که آنان را برای

حفظ اسلام برگزینند نه شما را؛ امروز نیز اختلاف میان من و تو، همان اختلاف میان ابوبکر و شما پس از وفات رسول خداست. اگر می دانستم که رعیت داری تو، هواداری ات از امت، سیاست خوب، قوت فراهم آوردن مال و برخوردت با دشمن از من قوی تر است، با تو بیعت می کردم؛ اما من حکومتی طولانی داشتم، تجربه بیش تری دارم، از نظر سنی نیز از تو بزرگ ترم. سزاوار است تو حاکمیت مرا بپذیری. اگر چنین کنی، پس از خودم، حکومت را به تو واگذار خواهم کرد و از بیت المال عراق مال فراوانی به تو خواهم بخشید و خراج هر کجای عراق را طلب کنی، در اختیارت خواهم گذاشت. (1)

در گزارشی دیگر آمده است که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود:

روزی رسول خدا (ص) در خطبه خود، پس از ستایش خداوند فرمود: «ای مردم! گویا وفاتم نزدیک است و به سوی خدا فراخوانده می شوم و باید اجابت کنم. من در میان شما دو گوهر گران بها کتاب خدا و اهل بیتم - را به جا می گذارم که اگر به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نشوید. پس، از ایشان بیاموزید و به ایشان یاد مدهید؛ زیرا از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نمی ماند؛ و

گر نه زمین اهل خود را فرو خواهد برد.» سپس فرمود: «خدایا می دانم که دانش نابود نمی شود و پایان نمی پذیرد و تو زمین را از حجت بر بندگان خالی نمی گذاری؛ یا آشکار است و پیروی نمی شود و یا پنهان است و بی نام و نشان؛ تا حجت باطل نگردد و اولیایت پس از هدایت گمراه نشوند. که ایشان در شمار، کم ترین، و در منزلت نزد خدا برترین هایند.» چون از منبر پایین آمد عرض کردم: «ای رسول خدا، آیا شما خود حجت خدا بر خلائق نیستید؟» فرمود: «حسن جان خدا می فرماید: "همانا تو بیم دهنده ای و برای هر مردمی هدایت کننده است (رعد: 7)" من بیم دهنده ام و علی هدایت کننده است. عرض کردم: «ای رسول خدا، فرمودید زمین از حجت خالی نمی ماند؟» فرمود: «آری! علی امام و حجت پس از من است و

ص: 179

این اسناد، گویای نکات دقیقی از تفکرات مخرب عثمانی علیه خلافت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. با توجه به نوع ادبیات برجای مانده در گزارش های تاریخی، حضور این تفکرات در دوران حکومت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را ادامه همان ادبیات و اندیشه دوران حکومت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می توان دانست. نوع را برخورد با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با نوع برخورد با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جانب این جریان فکری کاملاً شبیه هم است. این به دلیل هدف گذاری های فکری و سیاسی بود. تعیین امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جانب خلیفه قبلی یعنی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به ادامه روند مبارزاتی فکری این جریان با حکومت علوی انجامید. تفکر عثمانی هم مانند سایر تفکرات سیاسی - مذهبی، شدت و

ضعف داشت. دست کم این بود که خلافت امام را قبول نداشتند. شاید بتوان گفت که حد متوسط آن ناخشنودی از امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و نوع افراطی آن در ناصبی ها ظاهر شد که با سب و لعن امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و اهل بیت (علیهم السلام) همراه بود.(2)

همان طور که گفته شد، تفکر عثمانی عصر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، نقش مؤثری در گردش فکری و تغییر مواضع سیاسی جامعه ایفا کرد و علی رغم همه تلاش ها و فعالیت های سازنده امام، متأسفانه با وجود فضای سنگین اجتماعی - نظامی و سیاسی حاکم بر جامعه عراق، پس از شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جامعه، زیر نفوذ این تفکر دوام نیاورد. مردم بار دیگر با دوری جستن از امام و رهبر خویش، برگ تاریک دیگری را در صفحه تاریخ صدر اسلام رقم زدند و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به صلح با معاویه و واگذاری حاکمیت به بنی امیه مجبور نمودند. این تفکر با ایجاد

ص: 180

1- (1). علی مؤیدی، ترجمه موسوعه کلمات الامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 211.

2- (2). هاشم معروف الحسنی، دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص 186.

فاصله میان گروه های مسلمان، به تدریج زمینه ساز نفوذ عقاید تازه تری در میان گروه های جدا شده از هم گردید. و به تبع این جدایی، تفکرات عقیدتی کلامی به آرامی شکل گرفته است.

علاوه بر جریان فکری - سیاسی عثمانی، جریان های فکری دیگری هم در جامعه عصر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رواج داشت که امام را در مقام دفع و پاسخ به این جریان ها، و جلوگیری از توسعه آن قرار می داد. از جمله این تفکرات که در ادامه حیات سیاسی بنی امیه از محوری ترین مؤلفه های تأیید و تثبیت حکومت و مشروعیت بخش عملکرد امویان بود، وجود بن مایه های تفکر جبریه و قدریه درباره توحید بوده است.

جریان فکری مرجئه، قدریه و جبریه

عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مانند عصر پدر بزرگوارش، علی رغم همه رخدادهای سیاسی - اجتماعی، درگیر مباحث عقلی و کلامی نیز بوده است. با مطالعه برخی گزارش ها و احادیث برجای مانده از امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به این نکته مهم دست می توان یافت. روایات گویای تلاش امام برای پاسخ به برخی شبهات موجود در حوزه مسائل کلامی و عقیدتی درباره توحید، به خوبی بیان گر وجود بن مایه های تفکر ارجاء، جبرگرایی و قدریه در میان مردم بود. این تفکرات در جهت سیاست های توسعه ای بنی امیه بود. با مطالعه منابع تاریخی، می توان به پیامدهای رشد این تفکر و نقش آن در ایجاد مقبولیت عمومی و مشروعیت بخشی حکومت اموی دست یافت.

حاکمان اموی به مقتضای سیاست و حکومت خود، در ترویج این عقیده در جامعه اسلامی از هیچ تلاشی دریغ نکردند. از این رو، می توان گفت عقیده به جبر و ترویج عقیده ارجائی به تدریج در زمان بنی امیه به صورت مذهب فکری

تولد یافت و بخش زیادی از جامعه مسلمانان را به خود فراخواند. در تقابل بنی امیه با آل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر سر حکومت، جامعه آن روز شایستگی فرزندان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به لحاظ انتساب به پیامبر (ص) بیش تر از فرزندان امیه می پذیرفتند. امویان جبرای رسیدن به این مقام، باید از

حربه ها و حيله های دیگری برای حذف رقیب جدی خود بهره می بردند. لذا از عقیده نوظهور مرجئه و جبریه در حوزه سیاسی برای ایجاد پایگاهی محکم برای تثبیت حکومت خود بهره بردند.

اطلاق اسم مرجئه بر گروهی خاص، از آن روست که آنان عمل را از ایمان مؤخر می دانستند و معتقد بودند که عمل از حیث رتبه، بعد از ایمان است و داخل در حقیقت ایمان نیست. اما تعریف دیگر از مرجئه، از آن روست که معتقد بودند معصیت به ایمان ضرر نمی زند، همان گونه که طاعت با وجود کفر، فایده ای ندارد. برخی گفته اند مراد از ارجاء، تأخیر انداختن حکم مرتکب کبیره تا روز قیامت است؛ یعنی در دنیا نباید درباره آنان قضاوت کرد و آن ها را اهل بهشت یا جهنم دانست. برخی دیگر ارجاء را به معنای تأخیر انداختن قضاوت درباره حق یا باطل بودن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عثمان و طلحه و زبیر، و به طور کلی گروه هایی که بعد از دو خلیفه اول با یک دیگر درگیر شدند، تا روز قیامت می دانند. امویان با تکیه بر این تفکر، نخست خون خواهی عثمان را پیش کشیدند و سپس برای توجیه مردم، هم درباره اصل حاکمیت و هم رفتار و کردار خود به تحریف و وضع احادیث دست زدند. آنان از راه جعل حدیث، به توجیه شرعی حکومت خود پرداختند و آن را به مقتضای قضا و قدر الهی دانسته، مسلمانان را در مقابل آن به تسلیم وا می داشتند. ترویج جبر توسط بنی امیه به وضع حدیث منحصر نبوده، بلکه آنان از آیات قرآن و روایات قطعی نیز بسیار استفاده می کردند؛ یعنی همان آیات و روایاتی را که درباره قضا و قدر، حاکمیت و فاعلیت خداوند است،

مطرح ساخته، آن را به دلخواه تفسیر می کردند. از این رو، بنی امیه در مقابل کارهای خویش را قضا و امر الهی برای مردم می

دانستند. اثر مستقیم اعتقاد به جبر این بود که می گفتند: اصل حکومت ما و تمام کارهایی که در دایره حکومت ما حل و فصل می شود، به قضا و قدر الهی است و مردم باید بدان راضی باشند و کسی در مقابل آن حق اعتراض ندارد. با این حرکت، هرگونه انگیزه مخالفت در مردم از بین می رفت و به راحتی به هر گونه رفتار و کردار حاکمیت اموی گردن می نهادند. زیرا باید می پذیرفتند که خداوند آنان را برای خلافت برگزیده و ملک و حکومت را به ایشان عطا کرده و آن ها به اراده الهی حکومت می کنند.

نویسنده کتاب العقیده و الشریعه فی الاسلام در این زمینه آورده است:

خلیفه های دمشق با این که به مسائل اعتقادی علاقه ای نداشتند، اما چون فکر قدریه را به زیان خود می دیدند، در مقابل آن به شدت موضع گرفتند. (1) ناراحتی آن ها از فکر قدریه، به این سبب بود که ترک عقیده جبر را برای سیاست خود خطری جدی می دانستند؛ زیرا نیک می دانستند که خاندان اموی و دولیشان در دل مردم مؤمن و پاک سرشت جایی ندارند؛ نیز می دانستند که بسیاری از مردم، آنان را غاصبانی می دانند که با زور و دشمنی با اهل بیت پیامبر و کشتن بی گناهان و هتک حرمت اماکن مقدس به سلطنت رسیده اند. بنابراین، عقیده ای که می توانست امت را آرام کند و از شورش علیه امویان بازدارد، همانا عقیده جبر بود؛ عقیده ای که به مردم می فهماند که حکومت خاندان اموی بر اساس حکم ازلی خداوندی است و گریزی از آن نیست و آن چه

آن ها انجام می دهند، جز نتیجه قدر الهی نیست؛ به همین دلیل، کوشیدند افکار جبری در میان مردم رواج یابد و حتی تمایل و رضایت نشان دادند تا شاعران در اشعارشان، سیادت و سلطنت آن ها را امری مقدر از

ص: 183

1- (1). قدریه گروهی هستند که می گویند سررشته امور ما به دست خودمان است. طاعت و معصیت و خیر و شر، کار بندگان است، نه به قضا و قدر و نه خواست کس دیگر. معبد و غیلان از سردمداران این فرقه اند. (عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج 1، ص 43-38؛ محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص 356-358).

سوی خداوند مطرح کنند و آن را به قضای ازلی بدانند. شاعران نیز به همین نحوه آن ها را در اشعارشان می ستودند. (1)

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید:

چون معاویه حکومت را به دست گرفت و دید مردم فرمان او را اجرا نمی کنند و حجتی بر آن ها ندارد، رأی (عقیده) جبر را پیش کشید و گفت: «اگر پروردگارم مرا برای حکومت شایسته نمی دید، آن را به من وانمی گذاشت و چنانچه این وضعیتی که ما بر آن هستیم، مورد پسند خدا نمی بود، آن را تغییر می داد.» (2)

رویکرد جبری و قدری معاویه در سخن وی به روشنی پیداست:

انا خازن من خزان الله اعطی من اعطاه و امنع من منعه الله و لو کره الله امرالغیره؛ (3)

من نگهبانی از نگهبانان خدا هستم. به کسی که خدا عطا کند، عطا می کنم و کسی را که خدا منع کند، من هم محرومش می کنم و اگر خداوند از کاری بدش بیاید، آن را تغییر خواهد داد.

او تسلط بنی امیه بر جامعه اسلامی را خواست خدا می دانست و این نکته را به جامعه القما می کرد که مخالفت با خلیفه، مخالفت با خداست. او توانست رواج با این تفکر، بر جامعه اسلامی مسلط گردد. دوران رهبری و امامت امام مجتبی (علیه السلام) در این فضا رقم می خورد و ایشان در چنین فضای فکری، باید کشتی نجات و چراغ هدایت باشند. ترویج عقاید انحرافی، فضای سنگینی را بر جامعه چیره کرد به طوری که برخی از اطرافیان و شیعیان امام نیز تحت تأثیر این شبهات، سؤالاتی را در حوزه های مختلف فکری با امام مطرح می کردند. توحید، به عنوان

ص: 184

1- (1). ایگناس گلدزیهر، العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص 97-98.

2- (2). قاضی عبدالجبار همدانی، فضل الاعتزال و طبقات المعتزله و مباحثهم لسائرالمخالفین، ص 143.

3- (3). همان.

اصلی ترین موضوع گفتمان فکری، حول دو مسأله، یعنی تشبیه و رؤیت خداوند و جبر و استطاعت قرار داشت. آن چه با عنوان توحید در این عصر به آن توجه می شد و روایات ماثور که در حکم تلاش های فکری و فرهنگی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای پاسخ به اصلی ترین موضوع گفتمان فکری عصر بودند، معطوف به این دو محور کلی بود: یکی مسأله رؤیت و تشبیه خداوند، دیگری مسأله عدل خداوند و به تبع مباحثی در مورد سعادت و شقاوت که در واقع موضوع مباحث جبر و تقویض است.

تشابه عصر امامت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دوره زعامت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در ابعاد سیاسی، فکری و اجتماعی می توان از روایات استخراج کرد. فضای فکری عقیدتی جامعه پس از دوران پیامبر (ص) و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و طرح مباحث مختلف درباره خداشناسی، بار دیگر غبارآلود شد و بر امام لازم آمد تا بازدودن غبار جهل، مردم را با بیانی روشن هدایت کند. روایت پیش رو، از انحرافات پیچیده در این عصر در موضوع توحید حکایت دارد:

مردی خدمت حضرت حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا، پروردگار خود را برایم وصف کن که گویا به سوی او می نگرم و او را می بینم.» پس حضرت زمانی طولانی چشم در پیش افکند و خاموش بود. سپس سر برداشت و فرمود: «ستایش، خدایی را سزااست که او را اولی نبود که دانسته شود و نه آخری که به پایان رسد و نه پیشی که دریافته شود و نه بعدی که به اندازه درآید و نه غایت مدت و نهایی که در باب آن تا گفته شود که کسی بگوید که تا کی و چه زمان می باشد و نه شخصی تا آن که پاره پاره شود و نه اختلاف صفتی که پایانی به هم رساند. پس نه عقل ها و خیال های آن ها صفتش را دریابند و نه فکرها و خطرات و اندیشه های آن ها که در دل درآید و نه عقل های خالص و ذهن های آن ها تا آن که بگویند که کی و در چه زمان بوده و نه از چه چیز آغاز شده و نه بر

چه ظهور و غلبه دارد و نه در چه پنهان است و نه تاریک است تا بگویند که چرا نکرد. خلق را آفرید پس آغازکننده بود از سر نو پدیدآورنده آغاز کرد. آنچه را خواست اختراع فرمود و آنچه را خواست آغاز کرد و افزود. پروردگار من و پروردگار عالمیان است.» (1)

توصیف این چنینی خداوند از زبان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در واقع گویای وجود نوعی تفکر ناخالص درباره توحید در میان جامعه اسلامی آن عصر بود. امام با توجه به آسیب های فکری موجود، سؤال را با همه ابعاد اصلی و فرعی اش پاسخ دادند.

در روایتی دیگر که در واقع رد بر مسأله جبر و استطاعت (تفویض) است، امام با پاسخ جامع و برگرفته از قرآن فرمودند:

به راستی خدا به زور اطاعت نشود و به نافرمانی مغلوب نگردد.

نوع تعریض امام در این روایت را به خوبی می توان فهمید. با دقت در این جمله، به شأن صدور این روایت و فضای سیاسی - اجتماعی و فکری آن می توان دست یافت. فضای غبارآلود تحریکات و تحركات بنی امیه در جهت توسعه افکار جبرگرایی، در نوع پاسخ امام پیداست. نامه حسن بصری به امام و پاسخ امام به او نیز در همین زمینه درخور توجه است. او به امام نوشت:

اما بعد؛ همانا شما گروه بنی هاشم، کشتی های روان در دل موج های هراس انگیز دریا و نشانه های تابان نامدار یا همچون کشتی نوح (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هستید که مؤمنان در آن نشستند و مسلمانان در آن نجات یافتند. ای فرزند پیامبر خدا (ص) علت نگارش این نامه و تقدیم به حضرت این است که ما در معنای قدر اختلاف داریم و در موضع «استطاعت» حیرانیم. ما را از عقیده خود و پدران در این باره آگاه ساز؛ زیرا سرچشمه دانش شما، دانش خداست و شما حجت و گواه بر مردم هستید و خدا حجت و گواه بر

ص: 186

شماست. فرزندانى هستيد كه پي در پي از يك ديگر تولد يافتيد و خداوند بسيار شنوا و داناست.

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در پاسخ چنين فرمودند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . نامه شما به دستم رسيد و اگر آنچه از سرگردانى خود و سرگردانى كسانى كه پيش از تو درگذشتند نمى بود، تو را از آن آگاه نمى كردم. اما بعد، هر كس به قدر - چه نيك و چه بد - ايمان ندارد و معتقد نيست كه خداوند آن را مى داند به طور قطع كافر است؛ و هر كس گناهان را به خدا نسبت دهد، به طور قطع فاجر است. به راستى خدا به زور اطاعت نشود و به نافرمانى مغلوب نگردد. خدا مردم را به حال خود رها نساخته و از سيطره خویش خارج ننموده، بلكه اوست مالک

آنچه به آن ها ارزانى داشته و قادر بر هر چه آنان را به انجام دادن آن قدرت بخشیده، بلكه به ايشان امر کرده طبق اختيار خودشان آن را پذيرند و ايشان را نهي کرده تا از گناهان طبق اختيار خودشان دورى نمايند؛ پس اگر سر به فرمان الهى نهند، مانعى نباشد و اگر به گناه گرايش يابند و خدا خواهد كه بر ايشان منت گذارد و مانعى بين آنان و گناه ايجاد نمايد، مى تواند چنين كند ولى اگر چنين نكند، او نيست كه آنان را با زور به گناه واداشته و او نيست كه آنان را بدون تمايل خودشان به آن مجبور کرده؛ بلكه بر آنان منت نهاده كه اهل بصيرت و معرفت ساخته و بر حذر داشته و امر و نهي فرموده است. سرشت آنان را هم چون فرشتگان قرار نداده كه مجبور به طاعت باشند و بر آنچه از آن نهي شان کرده اجبار در اين كار نگذاشته. حجت رسا از آن خداست كه اگر خواهد همه را هدايت نمايد. (وَ السَّلَامُ عَلٰى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى). 1

سؤال هاى وارد شده در منابع و پاسخ هاى امام، در واقع گويای وجود رونق جريان هاى فكري در عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. پذيرش اين تفكر از سوي جامعه اسلامى به همراه دنيازدگى، سست بنيادى اعتقادى ياران امام را به همراه داشت.

نمود بارز نفوذ این جریان را در بیعت شکنی یاران امام در نبرد با معاویه و سپس تحمیل صلح با معاویه در سال 51 قمری می توان دید. از خطبه معاویه در نخيله گفته بود: «من با شما جنگیدم که سلطه خود را بر شما ثابت کنم و این را خدا (با صلح) به من داد و شما ناراضی بودید.»⁽¹⁾ از این خطبه می توان استنباط کرد که رواج تفکر قضا و قدر الهی و این که خواست خدا بوده که سلطه معاویه

بر امام و یارانش ثابت گردد، در جریان مقابله دو سپاه رونق داشته است. به باور نویسنده، بررسی جریان صلح تحمیلی نشان می دهد که تفکر جبرگرایی و اعتقاد به سلطه معاویه به عنوان قضا و قدر الهی، به طور فزاینده ای در حال رونق بود. همین امر را به همراه پیمان شکنی، دنیازدگی و مصمم نبودن در مبارزه، می توان از مهم ترین مؤلفه های زمینه ساز چرخش سیاسی یاران به طرف معاویه دانست که به صلح و تسلط بنی امیه بر جایگاه رهبری جهان اسلام انجامید.

جریان فکری - سیاسی خوارج

خارجی گری از نخستین انشعابات در جامعه اسلامی بود که پس از شکل گیری اولیه و جدایی از صف یاران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تدریج با تکیه بر مبانی کلامی توسعه یافت. جدای خاستگاه زمانی و مکانی خوارج که مباحث مفصلی در این مورد موجود است، خاستگاه فکری کلامی این جریان اهمیت به سزایی دارد. بسیاری از تاریخ نگاران خوارج را فرقه ای سیاسی قلمداد کرده اند؛ زیرا این فرقه بر اثر حوادثی که برای حکومت و خلافت پیش آمد و به حکمیت انجامید، پدید

ص: 188

1- (1). ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 16.

آمد و مورد اختلافشان با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) موضوع حکم قرار دادن انسان ها بود. (1) شهید مطهری می گوید:

خوارج ابتدا یک فرقه یاغی و سرکش بودند و به همین جهت خوارج نامیده شدند، ولی کم کم برای خود اصول عقایدی تنظیم

کردند و حزبی که در ابتدا فقط رنگ سیاست داشت، تدریجاً به صورت یک فرقه مذهبی در آمد و رنگ مذهب به خود گرفت. (2)

مسأله امامت و رهبری از مهم ترین و جدی ترین مسائل مورد مناقشه در صدر اسلام است که به شکل گیری فرقه های مختلفی از جمله خوارج انجامید. موضوع امامت و رهبری در نزد خوارج، مراحل چند طی کرده است. در حالی که اولین گروه خوارج با شعار «لا حکم الا لله» اصل امامت و لزوم خلافت و زعامت فردی را نفی کردند (3) و در اجتماع «حرواء» در نزدیکی کوفه گفتند: «ما با خداوند بیعت می کنیم!» (4) اما دیری نپایید که از رأی خود برگشته، در همان اجتماع، افرادی را به سمت فرماندهی سپاه و امامت نماز برگزیدند. در مسأله رهبری معتقد بودند هر شخصی را که آن ها با رأی خود نصب کنند و او با مردم به طریق عدل رفتار کند و از ظلم و جور بپرهیزد، آن شخص امام است، (5) در حالی که همه فرقه های شیعه و اکثر اهل سنت به نوعی امامت را از آن قریش می دانستند. (6) در نظر خوارج، امامت به قریش و حتی اعراب منحصر نبود، امام می توانست غیر عرب،

ص: 189

1- (1) . احمد امین، فجر الاسلام، فجر الاسلام، ص 247

2- (2) . مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 122.

3- (3) . نهج البلاغه، خطبه 40.

4- (4) . محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، وقایع سال هشتم قمری.

5- (5) . محمد بن عبدالکریم شهرستانی، همان، ج 1، ص 175.

6- (6) . ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 3، ص 271.

نبطی و حتی بنده باشد. (1) یکی از مواردی که خوارج در آن اتفاق نظر داشتند، وجوب خروج علیه امام ستمگر و برخاستن و جنگیدن با پادشاه ستمکار بود. (2) خوارج همگی معتقد بودند که اگر دفع منکر جز با شمشیر ممکن نباشد، قیام با شمشیر واجب است. (3)

با این ترکیب فکری، خطمشی سیاسی آنان شکل گرفت و پس از جهت گیری های مختلفی که در زمان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انجام دادند و امام را به برپایی جنگ نهروان مجبور کردند، در دوران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز به دلیل مخالفت و دشمنی شدید با خاندان بنی امیه، به صف سربازان امام درآمدند. اما پس از چندی در مقابل امام نیز تخری کردند و سر به شورش نهادند. بنی امیه که دنبال استفاده از ابزارهای فکری و کلامی و مشروعیت بخشی به حکومت خویش بودند، هم سویی اهالی ارجاء و یا به تعبیر روشن تر مرجئه را پذیرفتند و بر آن دامن زدند. مرجئه از صحابیونی بودند که از دوره عثمان با گسترش اختلاف عمیق بین گروه های مسلمان، برای یافتن حقیقت، به شبهه افتاده بودند و چون درگیری گروه های متخاصم را نبرد دو گروه مسلمان پنداشتند و حضور خود را در جبهه هر یک از طرفین دعوا، موجب تشدید تفرقه می دانستند، گوشه عزلت اختیار کردند و فارغ از هرگونه فعالیت سیاسی، دیگران را به آرامش فراخواندند. این گروه به ارجاء قائل بودند و در مبانی اندیشه ای خود بر القای این امر تلاش می کردند که

مسلمانان باید از وضع موجود راضی باشند، چون مشیت الهی در امور جاری نهفته است. بنی امیه که دنبال چنین ابزاری برای پیشبرد اهداف خود بودند،

ص: 190

1- (1) . ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، ص 65.

2- (2) . عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص 42.

3- (3) . ابوالحسن اشعری، همان.

از آن استقبال نمودند و بر آن دامن زدند. خوارج با بنی امیه و مالکان بزرگ نیز دشمنی می کردند و با مالکیت خاصه مخالف بودند و مرتکب گناه کبیره را کافر قلمداد کرده، خروج بر علیه کفار را همراه با رهبران خود واجب می دانستند. (1)

این وجوه اختلاف، موجب می شد تا رویارویی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با معاویه، فرصت مناسبی برای اعلام حضور خوارج ایجاد کند تا بنابر مبانی عقیدتی خود با معاویه به مبارزه پردازند. اما حضور این گروه در میان لشکریان امام، موجب به هم ریختگی می شد. نافرمانی از امام در موقعیت حساس و خودکامگی و خودرأیی این گروه، موجب نفاق میان سپاه امام گردید. فتنه گری خوارج در کنار یاران ناهم دل و سست پیمان امام، به هم ریختگی انسجام سپاه را رقم می زد. واقعه ای که در زمان حرکت آغازین نبرد با معاویه رخ داد، نمونه بارزی از بی خردی و کینه توزی خوارج بر مبنای تفکرات افراطی شان است که زمینه ساز آشفتگی سپاه امام شد. امام وقتی به سابط رسیدند و با بی میلی یاران خود برای نبرد مواجه گردیدند فرمودند:

ای مردم، بر هیچ مسلمانی کینه روا نمی دارم و همان طور که خویشان را می نگرم، شما را هم به همان نظر می نگرم. اینک رأیی دارم، آن را رد نکنید و بدانید هم دستی و اتحاد که به آن توجه ندارید، بهتر از پراکندگی است که به آن علاقه مندید، اکنون می بینم بیش تر

شما از جنگ خودداری و در پیکار سستی می کنید و معتقد نیستم کاری را که دوست نمی دارید بر شما تحمیل کنم. (2)

به روایت دینوری، گروهی از خوارج پس از خطبه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفتند: «حسن هم کافر شد همان گونه که پدرش هم پیش از او کافر شده بود!» سپس به سوی ایشان حمله بردند و سجاده از زیر پای مبارک ایشان کشیدند و جامه های

ص: 191

1- (1) . محمدجواد مشکور، موسوعه الفرق الاسلامی، ص 239.

2- (2) . ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، الأخبار الطوال، ص 215.

حضرت را غارت کردند حتی ردای ایشان را از دوش برداشتند. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اسب خود را خواستند و سوار شدند و فرمودند «افراد قبیله های ربیع و حمدان کنجایند؟» آنان با شتاب آمدند و مردم را از ایشان دور کردند. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از آن جا آهنگ مداین کردند. مردی از خوارج به نام جراح بن قبیصه که از بنی اسد بود، در جای تاریکی در ساباط کمین کرد و وقتی امام مقابل او رسید، از کمین برجست و دشنه ای در ران امام فرورد. عبدالله بن خطل و عبدالله بن ظبیان بر آن مرد اسدی حمله کردند و او را کشتند. (1)

خوارج با این گونه افراطی گری ها، در تحولات عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سهمیم بودند؛ سهمی که نقش آن بر پیشانی تاریخ صدر اسلام به گونه ای تاریک بسته شد.

نتیجه

دوران امامت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که پس از دوران پرتلاطم امامت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود، وارث مشکلات و ناهنجاری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی گذشته شد. جریان های سیاسی - فکری، محور تحولات و چرخش های سیاسی - فکری مسلمانان شدند. جریان عثمانیه که پس از قتل عثمان در دوره رهبری امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به وجود آمده بود، به تدریج بر دامنه اعتقادی آن افزوده شد و بنی امیه از قبل آن بر سر رهبری جامعه، به نتایج مهمی رسیدند. امویان که رونق هر چه بیش تر دامنه این تفکر به نفع آنان بود، با نیرنگ بر این تفکر دامن می زدند زیرا پشت جریان قتل عثمان، می توانستند مظلومانه به رقابت سیاسی خود ادامه دهند. جریان عثمانیه بستر مناسبی برای رشد تفکر جدید شد. مرجئه که در همان فضای متشنج پس از قتل عثمان رخ نمودند، ثمره و نتیجه ترفندهای امویان بود.

ص: 192

مرجئه متشکل از صحابیانی بودند که در جریان های سیاسی عصر، برای یافتن حقیقت، به شبهه افتاده، گوشه عزلت اختیار کردند و ادعا نمودند که حقیقت برایشان مشتبه شده است. آنان معتقد بودند که همه مردم به ظاهر مسلمانند. لذا در دنیا به ثواب یا گناه مسلمانان حکم نمی کردند و تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می دانند. بنی امیه از فرصت پدید آمده توسط مرجئه، به جبرگرایی رسیدند. آنان قائل به ارجاء بودند و در مبانی اندیشه ای خود بر القای این امر می کوشیدند که مسلمانان باید از وضع موجود راضی باشند، چون مشیت الهی در امور جاری نهفته است. عقیده جبریه اموی این بود که می گفتند اصل حکومت آنان و تمام کارهایی که در دایره این حکومت حل و فصل می شود، به قضا و قدر الهی است و مردم باید بدان راضی باشند و کسی در مقابل آن حق اعتراض ندارد. با این حرکت، هرگونه انگیزه مخالفت در مردم از بین می رفت و به راحتی به

هرگونه رفتار و کردار حاکمیت اموی گردن می نهادند. زیرا باید می پذیرفتند که خداوند آنان را برای خلافت برگزیده و ملک و حکومت را به ایشان عطا کرده است و آن ها به اراده الهی حکومت می کنند. بنی امیه که دنبال چنین ابزاری برای پیشبرد اهداف خود می گشتند از آن استقبال نمودند و بر آن دامن زدند.

با توجه به فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر عصر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و نوع رفتار جامعه اسلامی در قبال جریان های مؤثر، به این نتیجه می توان رسید که تبلیغات همه جانبه معاویه جامعه آن روز را فریفت. مسلمانان با اثر پذیری از جریان های فکری در حال ترویج، سستی و رخوت را به جای هم دلی با امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پذیرفتند. شاید بتوان تحمیل صلح بر امام از سوی یاران را یکی از نمونه های این اثرپذیری دانست.

خوارج یکی دیگر از جریان های فکری عصر امام در تحولات این دوره سهم بسزایی داشتند. این جریان که خاستگاه اصلی آن مباحث حاکمیتی و سیاسی بود، به تدریج پا در حوزه کلامی و فکری گذاشتند و اعتقاد داشتن به کفر مرتکب گناه کبیره و وجوب خروج علیه امام ستمگر و برخاستن و جنگیدن با پادشاه ستمکار را رواج دادند آنان معتقد بودند که اگر دفع منکر جز با شمشیر ممکن نباشد، قیام با شمشیر واجب است. با این ترکیب فکری، خطمشی سیاسی آنان شکل گرفت و پس از جهت گیری های مختلفی که در زمان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انجام دادند و امام را به برپایی جنگ نهروان مجبور کردند، در دوران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز به دلیل دشمنی شدید با خاندان بنی امیه، به صف سربازان امام درآمدند. اما پس از چندی در مقابل امام نیز سر به شورش نهادند.

نهج البلاغه

1. اشعري، ابوالحسن، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، ترجمه محسن مويدى، تهران: اميركبير، 1362.
2. امين، احمد، فجرالاسلام، بيروت: لبنان، 1969.
3. بغدادى، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، ترجمه جواد مشكور، تهران: اشرفى، 1367.
4. حرانى، ابومحمد، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، نشر آل على (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم 1382.
5. دينورى، احمدبن داوود (282 م)، الأخبار الطوال، ابوحنيفه، تحقيق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدين شيال، قم: منشورات الرضى، 1368 ش.
6. ذهبى، محمدبن احمد، سير اعلام النبلاء، تحقيق شعيب الانؤوط، مؤسسه الرساله، 1410 ق.
7. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، مصر: دارالأحيا الكتب العربيه، 1387 ق.
8. شهرستانى، محمدبن عبدالكريم، الممل و نحلل، تصحيح شيخ احمد فهمى، بيروت: دارالسرور، 1367.
9. شيخ مفيد، الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، قم: تحقيق مؤسسه آل البيت، 1413.
10. شيخ صدوق، محمدبن بابويه قمى، التوحيد، ترجمه محمدعلى اردكاني، تهران: نشر، علميه اسلامى.
11. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى؛ تاريخ الامم و الملوك، تحقيق

محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دارسويدان، بي تا.

12. طبرى، محمدبن جرير، تاريخ الامم والملوك، بيروت: عزالدين، 1407 ق.

13. عجلى، احمدبن عبدالله، تاريخ الثقات بترتيب نورالدين على بن ابى بكرالهيثمى و تقى الدين السبكي، تحقيق عبدالعليم عبدالعظيم البستوى، المدينة المنوره: مكتبه الدار، 1405 ق.

14. گلديزهر، ايگناس (1850-1921) العقيدة و الشريعة فى الاسلام، بيروت: بغداد: منشورات الجمل، 1388.

15. مسعودى، ابوالحسن على بن الحسين، مروج الذهب و معادن الجواهر، بيروت: دارالاندلس، الطبعة الأولى، 1358 ق.

16. مشكور، محمدجواد، موسوعه الفرق الاسلامى، مجمع بحوث اسلامى، بيروت: چاپ اول، 1415 ق.

17. مطهرى، مرتضى، جاذبه و دافعه على (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مجموعه آثار، ج 16، تهران: صدرا.

18. معروف الحسنى، هاشم، دراسات فى الحديث و المحدثين، بيروت: دارالتعارف، 1398 ق.

19. مؤيدى، على، ترجمه موسوعه كلمات الامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تأليف گروه حديث پژوهشكده باقرالعلوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قم: نشر معروف، 1382.

20. همدانى، قاضى عبدالجبار، فضل الاعتزال و طبقات المعتزله و مباينتهم لسائرالمخالفين، تحقيق فواد سيد، تونس: الدارالتونسيه، 1406 ق.

ص:196

درباره صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پیوسته در طول تاریخ بحث و سؤال وجود داشته، که چرا ایشان با معاویه صلح کردند و حاضر به بیعت با این عنصر معلوم الحال و فاسق شدند. دیگر این که اگر صلح راه حل مناسبی بود، چرا امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سال 61 هجری حاضر به صلح با یزید نشدند. این تحقیق، مقایسه ای محدود بین نهضت حسینی و صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انجام داده است.

واژگان کلیدی: امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امامت، بررسی تطبیقی.

مقدمه

در تحلیل هر حادثه تاریخی، پژوهش گر باید همه جوانب آن را در نظر بگیرد. بنابراین، اگر بخواهیم واقعه صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بررسی کنیم، باید خودمان را هر چه می توانیم به فضای حاکم بر آن زمان (سال 41 هجری) نزدیک کنیم و با مطالعه متون تاریخی معتبر کهن و گزارش هایی که از آن سال های پر حادثه وجود دارد، اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و حتی اقتصادی حاکم بر آن زمان را خوب درک کنیم. هم چنین در مورد حادثه عظیم قیام حسینی، باید مقتضیات زمانی و اوضاع خاص اجتماعی سیاسی آن دوره را دقیقاً لحاظ کنیم. پس از بررسی کامل، خواهیم توانست تحلیلی جامع و مطابق با واقع، از این حادثه های

تاریخی داشته باشیم. در غیر این صورت، ممکن است در بررسی متون تاریخی به خطا رفته، عوامل انحراف دیگران را نیز فراهم کنیم. با توجه به این نکته، برای درک بهتر علل صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ابتدا اوضاع و مقتضیات زمان حیات آن امام همام را بررسی نموده، سپس آن را با اوضاع زمانی و مکانی دوران امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مقایسه می کنیم. البته در ضمن این مباحث، به علل صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خواهیم پرداخت. گفتنی است تجزیه و تحلیل دقیق این امر، تلاش فراوان و البته نگارش متون گسترده تر، از این مقاله را می طلبد که از وسع این نوشتار خارج است.

نکته دیگری که در این مقام اهمیت دارد، این است که در بررسی علل صلح، بهترین منبع سخنان و خطبه های خود حضرت و پاسخ هایی است که ایشان در عصر خود به مخالفان صلح داده اند. لذا در کنار هر علتی که ممکن است برای صلح بیاوریم، به

کلمات خود حضرت تمسک خواهیم جست. (1)

اوضاع زمانی سال 41 هجری قمری

در مطالعه تاریخ و اوضاع زمانی سال های بعد از شهادت امیرمؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می توان دریافت که گرچه عده زیادی از کوفیان و اهل عراق آن زمان، با امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، خلف صالح امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیعت کردند، وضعیت ویژه ای بر کوفه حاکم بود. مردم از یک طرف، از جنگ های پی در پی (جمل، نهروان و صفین) خسته بودند؛ به طوری که فقط جنگ صفین هجده ماه طول کشید و عده زیادی نیز از دو طرف از بین رفتند. این خود دلیل مهمی بود که اطرافیان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) غالباً تمایل به مصالحه و ترک جهاد داشتند و طالب زندگی بودند.

ص: 198

1- (1). برای مطالعه زندگی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نک: بحار الانوار، ج 44.

از طرف دیگر در عصر حکومت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حتی در مرکز خلافت یعنی کوفه، دسته‌ها و گروه‌های مختلفی فعال بودند که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1. گروه امویان که در همه کشور نفوذ داشتند و به ظاهر تحت لوای امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند؛ ولی در درون، اندیشه خود را دنبال می‌کردند.

2. گروه شکاکان که در حقانیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شک داشتند و او را قاتل عثمان و غیرعادل می‌شناختند.

3. گروه خوارج که هم با امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) میانه بدی داشتند هم با معاویه.

4. گروه بی‌اعتناها که نه با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کار داشتند و نه معاویه.

5. گروه شیعیان که خود آن‌ها نیز از لحاظ شدت و ضعف ایمان متفاوت بودند. بر این‌ها باید جمع دیگری را نیز افزود: عده‌ای سالیان دراز در جبهه بودند.⁽¹⁾ و اینک احساس عقب ماندگی می‌کردند و عده‌ای که در جنگ‌های پیشین عزیزان خود را ازدست داده بودند.

6. گروهی که به روش خلفای پیشین عادت کرده بودند و حکومت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نتوانسته بود آنان را تغییر دهد. بنابراین اگر امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنای جنگی داشتند، باید در چندین جبهه هم زمان می‌جنگیدند، منافقان، شکاکان، خوارج، و حتی شیعیان به ظاهر خیرخواه.

برخی از علل شکل‌گیری این گروه‌های متشطط عبارتند از:

1. این که برای عده بسیاری از مردم، بی‌خبری از دین و مفاهیم آن مطرح بود. چهره اساسی آن در شام مشهود است؛

به طوری که نماز جمعه را در روز

ص: 199

1- (1). رجبعلی زمانی، حقایق پنهان، پژوهشی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ص 375.

چهارشنبه خواندند و از مردم کسی دم نزد. (1) عامل دیگر این که بی دینی، بر بسیاری از سران و سردمداران حکومت داشت و وضع زندگی آن ها پریشان و روحیه و دین آن ها قابل خرید بود.

از طرف دیگر استعمار، ریا، گمراه کردن مردم و مسموم کردن ذهن مردم نسبت به امامت برای پراکنده کردن آن ها فراوان بود. عده زیادی از مردم در اثر تبلیغات و شایعه پراکنی ها، دچار تزلزل و حتی عده ای عثمانی مسلک شده بودند.

از عوامل دیگر این که بسیاری از کارگزاران امام، منتظر فرصتی مناسب برای نیل به مناسب عالیه بودند و روحیه طمع ورزی داشتند. البته نباید فراموش کرد که در جبهه مخالف امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، معاویه حيله گر قرار داشت که از هیچ نیرنگی علیه امام دریغ نمی ورزید. با ذکر این مقدمه اکنون به چند علت از علل صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می پردازیم:

وظیفه و تکلیف الهی، مهم ترین و اولین دلیل است؛ یعنی این که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ناحیه خدا به صلح و مدارا موظف بودند؛ همان گونه که وظیفه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قیام و جهاد بود. این موضوع را پیوسته باید در نظر داشت، که امام معصوم، مصلحت خود را بهتر از هرکس دیگری می داند و برای هدایت امت اسلامی، حتماً بهترین گزینه را انتخاب خواهد کرد. با توجه به سخنان خود امام

مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، این امر بهتر و بیش تر روش می گردد. ابوسعید عقیصاتی می گوید، به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: «ای پسر پیامبر، چرا با معاویه صلح کردید در حالی که می دانستید که شما بر حقیق نه او و معاویه گمراه و سرکشی بیش نیست؟»

ص: 200

1- (1). علی قائمی، در مکتب کریم اهل بیت امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 164.

امام پاسخ فرمودند: «ای ابوسعید، آیا من بعد از پدرم حجت خدا بر آفریدگان و امام آن‌ها نیستم؟» گفتم: «آری». فرمود: آیا رسول خدا (ص) درباره من و برادرم نفرمود: «حسن و حسین امام هستند چه نشسته و چه ایستاده؟» گفتم: «آری». فرمود: «پس من امام هستم، اگر ایستاده باشم و امام هستم اگر بنشینم. ای ابوسعید، دلیل قیام من با معاویه همان دلیل صلح پیامبر (ص) با قبیله ضمره و بنی اشجع و صلح با اهل مکه به هنگام بازگشت از حدیبیه است. در حالی که آنان منکر تنزیل بودند و معاویه و اصحاب او منکر تأویل هستند... آیا نمی بینی وقتی حضرت خضر آن کشتی را سوراخ کرد و آن پسر را کشت و دیوار را تعمیر کرد، حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دلیل پوشیدگی حکمت آن‌ها، به آن حضرت خشمگین شد. ولی وقتی حضرت خضر او را آگاه کرد، رضایت داد. من نیز چنانم؛ شما بر من خشم گرفتید؛ زیرا هم آگاه نیستید و هم راز آن را نمی دانید».⁽¹⁾

ایشان در این حدیث شریف، گرچه می توانستند به دلایل و معاذیر مختلفی تمسک جویند، به نکته مهمی تأکید می کنند و آن تذکر به مقام امام و امامت و جایگاه آن در اسلام است. سپس علت صلح با معاویه را همان علت صلح رسول خدا (ص) با کفار مکه

در صلح حدیبیه می دانند که آثار مبارک آن سال‌های بعد مشخص شد. بالاترین نکته ای که در حدیث شریف است، تشبیه صلح خود به عمل خضر نبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. همان گونه که در ابتدا حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از حکمت کارهای حضرت خضر سر در نیاورد، مردم نیز ممکن است به ظاهر از حکمت صلح ایشان سر در نیاورند و علل و آثار آن بعدها نمایان گردد.

ص: 201

1- (1). محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 95.

معاویه شخصی مجرب و دارای ریشه بیست ساله بود که از زمان عمر، زمام امور شام را در دست گرفته بود و شخصی حيله گر و به ظاهر مقدس که هنوز چهره ریا و تزویر او مشخص نشده بود، به طوری که مردم شام و حتی کوفیان، او را کاتب وحی، «خال المؤمنین» و شخصی نابغه می شناختند. لذا قیام در مقابل چنین فردی به ظاهر صالح و صحابی پیامبر (ص) نمی توانست دست و دل یاران را برای درگیری با او به کار اندازد. حتی همین مسأله، یکی از عللی بود که اصحاب و نزدیکان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به معاویه گرویدند و با امام پیمان گسستند. به عبارت دیگر، در طول حکومت بیست ساله معاویه، هیچ کس ندید که معاویه آشکارا شراب خوری کند یا دست به عمل خلاف شرع بزند. ظاهری بسیار موجه و موقر داشت که کوچک ترین خطایی هم از او

در ملاءعام سر نمی زد. اگرچه در پشت پرده، از هیچ خلافی ابایی نداشت. (1)

یزید بر خلاف معاویه، مستی را علنی کرد. او که به گفته شهید مطهری، مست قدرت و غرور جوانی بود؛ در ملاءعام شراب می نوشید و سگ بازی و میمون بازی می کرد. (2) بعد از واقعه عاشورا، مردم مدینه هیأتی را برای تحقیق به شام فرستادند که چرا امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کشته شد. هیأت پس از بازگشت چنین گزارش دادند:

همین قدر به شما بگوئیم در آن جا که بودیم دائم می گفتیم خدا نکند از آسمان سنگ بیارد و هلاک شویم. از نزد کسی می آییم که کارش شراب خواری و سگ بازی، یوزبازی و میمون بازی، نواختن تار و لهر و لعب، زنا بود حتی با محارم. حال تکلیف خود را بدانید!

ص: 202

-
- 1- (1). مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص 126.
 - 2- (2). مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 2 ص 86.

بر این اساس، مدینه قیامی خونین کردند با اندک تأملی در زمان این دو خلیفه، می توان به درستی، به انتخاب دو روش متفاوت در برخورد با این دو نفر پی برد.

(1) تبلیغات پرفریب حکومت شام، تطمیع و تهدید فرماندهان ضعیف، و سستی و ازهم گسیختگی نظام و جنبش نیروهای مسلح و شایعات بی اساس میان سربازان، موجب ناامیدی امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گردید و ایشان پی بردند که با وضعیت موجود، نمی توان به اهداف نظامی دست یافت. ابن اثیر می گوید:

فرزند رسول خدا (ص) در برابر نیروهای خود ایستاده، فرمود: «بدانید معاویه ما را به امری فراخوانده که در آن نه عزت است و نه انصاف. حال اگر شما برای کشته شدن و مرگ شرافت مندانه آماده آید، دعوتش را رد می کنم و اگر دنیای خویش را دوست دارید و زندگی با ذلت را ترجیح می دهید، دعوت او را می پذیریم و خشنودی شما را به دست می آورم.» در آن هنگام همگی فریاد برآوردند: «زندگی، زندگی» (باقی ماندن در دنیا) (2)

یا این که به گفته شیخ طبرسی (ره) در احتجاج امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند:

سوگند به خدا! من حکومت و خلافت را تسلیم معاویه نمودم جز این که یارانی برای نبرد با او پیدا نکردم. چنان چه همراهانی می داشتم، شب و روزم را به جنگ با او می پرداختم و نبرد علیه او را ادامه می دادم تا خداوند بین من و او حکم کند! اما مردم کوفه را شناختم و آنان را امتحان کردم. افراد فاسد آن ها اصلاح نمی شوند؛ آنان را هیچ گونه وفایی نیست؛ به گفتار و کردار و تعهدات آن ها اعتمادی نخواهد بود. آنان در میان خود چندگانگی دارند؛

ص: 203

1- (1). همان.

2- (2). «الا- ان معاویه دعانا لامر ليس فيه عز ولا نصفه، فإن اردتم الموت رددناه عليه و حاکمناه على الله عزوجل بظبي السيوف و ان اردتم الحياه قبلناه و اخذنا لكم الرضى. فناده الناس من كل جانب البقيه البقيه» همان.

می گویند: دل های ما با شماست، در حالی که

شمشیرهایشان را بر روی ما کشیده اند و برای کشتن ما آماده گی دارند. (1)

با توجه به این دو فرمایش تاریخی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و چگونگی برخورد اصحاب با امام، می توان به عمق مظلومیت و غربت امام پی برد که چگونه مجبور به صلح شدند.

این گوشه ای از مصائب و مشکلاتی بود که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مسیر زندگی غمبار خویش با آن ها روبه رو بودند؛ در حالی که امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یارانی شجاع و از جان گذشته داشتند. امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در طول مسیر مکه تا کربلا بارها خطاب به اصحابشان این چنین می فرمودند: «که این کاروان، کاروان مرگ و شهادت است! هر کس خواست می تواند از ما جدا شود.» و حتی در بدو حرکت خود از مکه، خطبه بسیار گرایی خواندند و ضمن خطبه چنین فرمودند: «مرگ برای انسان زینت است... هر کس آماده است خون خود را در راه ما بدهد، آماده باشد!»؛ یعنی امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از بدو حرکت از مکه، می دانستند به حکومت کوفه نائل نمی شوند. (2) و بالاخره به دست کوفیان پیمان شکن به شهادت می رسند.

اوج ابراز وفاداری خاندان و یاران باوفای ایشان را در شب عاشورا می بینیم که عرض ارادت و فداکاری خود را به سرور خود اعلام کردند.

حضرت در شب عاشورا، خطبه مفصلی برای اصحاب خواندند و در ضمن آن فرمودند:

اما بعد، من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیتی نیکوتر از اهل بیت خود نمی شناسم. خداوند شما را جزای خیر دهد. اکنون

ص: 204

1- (1). «و الله ما سلمت الامر اليه الا اني لم اجد انصاراً ولو وجدت انصاراً لقاتلته ليلي ونهاري حتى يحكم الله بيني وبينه ولكنني عرفت اهل الكوفة وبلوتهم ولا يصلح لي منهم من كان فاسده انهم لاوفاء لهم ولا ذمه في قول ولا فعل انهم مختلفون ويقولون لنا: إن قلوبهم معنا وإن سيوفهم لمشهور علينا». (حقایق پنهان پژوهشی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 197).

2- (2). ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج 3، ص 406.

آگاه باشید! من بیعت خود را از شما برداشتم و شما را به اختیار خود گذاشتم تا هر جانب که خواهید، کوچ کنید. اکنون پرده شب شما را فرو گرفته. شب را مطیبه راهوار خود قرار دهید و هر سو که خواهید بروید؛ چه این جماعت مرا می جویند چون به من دست یابند، به غیر من نپردازند. (1)

تا سخن به این جا رسید، برادران، فرزندان، برادرزادگان و اصحاب لب به سخن گشودند. اولین آن ها آقا ابوالفضل العباس بود. (2) در ادامه اصحاب باوفای حضرت سخنانی را در عرض ارادت و وفاداری به حضرت بیان کردند که به طور اختصار چند نمونه را عرض می کنیم:

مسلم بن عوسجه گفت: «آیا دست از تو برداریم و نزد خداوند در ادای حق تو بهانه ما چه باشد. به خدا سوگند این نیزه را در

سینه آن ها فرومی برم و با این شمشیر تا دسته آن در دست من است، بر آن ها بتازم... والله اگر من بدانم که کشته می شوم و جسد مرا می سوزانند و باز زنده می شوم و باز مرا بکوبند و هفتاد بار این کار را بکنند باز از تو جدا نمی شوم تا در نزد تو مرگ را دریابم.» (3)

زهیر بن قین نیز گفت: «سوگند به خدا! دوست دارم که کشته شوم آن گاه زنده گردم تا هزار دفعه مرا بکشند و زنده کنند و در ازای آن خداوند تو را و جوانان اهل بیت تو را مقتول و مظلوم نگذارد.» (4)

چنان که می بینیم، اصحاب امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به هیچ وجه قابل مقایسه با یاران امام

ص: 205

1- (1) . شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص 195.

2- (2) . عبدالرزاق، الموسوی المقوم، مقتل الحسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

3- (3) . «نحن نخلیک هكذا و ننصرف عنک و قد احاط بک هذا العدو، لا و الله لا یرانی الله ابدًا و أنا افعل ذلک حتی اکسر فی صدورهم رمحی و اضربهم بسیفی... و لم أفارقک او أموات دونک». (سیدین طاووس، لهوف فی قتلی الطفوف، ص 196).

4- (4) . «و الله لوددت انی قتلت ثم نُشرت ثم قُلت حتی اقتل هكذا الف مره و ان الله عزوجل ادفع بذلک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتک». (علی واعظ تبریزی خیابانی، وقایع الایام در احوال محرم الحرام، ص 283).

مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و نیز به هیچ وجه حاضر به پیمان شکنی و ترک حضرت نبودند. این نیز دلیل قاطعی است بر عدم قیام امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و قیام امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

4. جلوگیری از انقراض شیعه و قتل عام شیعیان خالص و نابودی اسلام

صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به گونه ای بود که در آن روزگار یک ضرورت اجتناب ناپذیر و حتی یک واجب به حساب می آمد و عقلاً و شرعاً راهی بهتر از آن متصور نبود. در صورت قیام، یکی از دو صورت زیر پدید می آمد: پیروزی یا شکست. اگر پیروزی به دست می آمد (که با وضع آن روز اصحاب خیلی بعید بود)، پیروزی گوارایی نبود و در آن صورت باز پیراهن های عثمان دیگری بر سر نی برافراشته می شد و نواهایی بر می خاست که در سایه آن بنی امیه قداستی می یافتند. اما در فرض شکست، عواقب بسیار شومی مؤمنان و شیعیان خالص و نیز اسلام را تهدید می کرد. معاویه در موضع قدرت استقرار می یافت و با مردم از موضع قدرت برخورد می کرد. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را دستگیر می نمود و پس از اهانت ها و اسارت و تحقیر، ایشان را به قتل می رساند؛ به طوری که بعدها بنی امیه با امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنین کارهایی کردند.

در مرحله بعدی، پس از پیروزی، برای یک دست کردن لشکریانش، شیعیان را از صحنه روزگار محو می کرد و کسی از آن ها را زنده نمی گذاشت. او حتی پس از صلح، با همه تعهدها و سوگندهای شدید و با همه عرض اخلاص های خود، چه رفتارهای ناشایستی با یاران مخلص امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کرد و حتی به سالخوردگان آن ها هم رحم نکرد و عده زیادی از آن ها را به جرم شیعه بودن به دار آویخت. (1)

خلاصه، حفظ مکتب تشیع این که یکی از اهداف مهم صلح بود؛ زیرا معاویه با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شیعیانش، دشمنی دیرینه ای داشت. اگر او در جنگ غلبه

ص: 206

1- (1). آل یاسین راضی، صلح الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 233.

می یافت، بی شک این مکتب معارض را ریشه کن می کرد و در نتیجه اسلام را از میان برده، حکومتی

سلطنتی را پایه می نهاد همانند آنچه در دیگر نقاط جهان بود.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جواب حجر بن عدی علت صلح را بیان می فرماید: هم چنین بُشر که در مدینه با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ملاقات می کند، رودرروی امام می ایستد و می گوید: «السلام عليك يا مذل المؤمنين!» حضرت در جواب او می فرماید:

لست مذل المومنين ولكنتي معزهم ما اردت بمصالحتي معاويه الا أن أدفع عنكم القتل عندما رأيت تباطؤ اصحابي عن الحرب ونكولهم
عن القتال؛(1)

من ذلیل کننده مؤمنان نیستم! بلکه عزیز کننده آنانم. من با صلح با معاویه، جز دفع مرگ از شما چیزی نخواستم، زمانی که سستی و سنگینی اصحابم را در مورد جنگ مشاهده کردم.(2)

درباره صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وجوه دیگری را نیز می توان ذکر کرد که برای رعایت اختصار خلاصه وار به آن ها اشاره می گردد:

بنی امیه افراد لجباز، پلید و منافقی به شمار می آمدند که به تعبیر رسول خدا (ص) همان «شجره ملعونه» بودند. بیش از بیست سال از نبوت پیامبر (ص) می گذشت ولی هنوز آن ها اسلام را نپذیرفته و با آن حضرت در جنگ بودند. آنان در سال فتح مکه، چاره ای جز

قبول اسلام نداشتند و پس از آن نیز در تمام مدت، در کفر و نفاق و خراب کاری باقی ماندند و جرأت نشان دادن ماهیت خود را نداشتند؛ چنان که پنجاه سال بعد، یزید در ترانه پیروزی چنین سرود:

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحى نزل

بیست سال قبل نیز معاویه بعد از پیروزی در صلح چنین گفته بود:

ص: 207

1- (1) . بحار الانوار، ج 44، ص 57.

2- (2) . حياه الامام حسن بن علي، ج 2، ص 278.

برای آن صلح نکردم که شما نماز بخوانید یا روزه بگیرید.

این ها ثمره صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود که پرده از نفاق آن ها برداشت.

6. تحقق قیام حسینی

از مهم ترین آثار صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زمینه سازی برای قیام حسینی بود. صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و قیام امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شهادت ایشان، در واقع در یک جهت هستند و یک حقیقت را اعلام می دارند. این دو مکمل یک دیگرند و به گفته تاریخ نگار مبرز، جعفر مرتضی عاملی، ما نمی توانیم بدون مطالعه وضع یکی، دیگری را مطالعه و بررسی کنیم. (1)

نتیجه

با توجه به مطالب این نوشتار، اولاً نهایت مظلومیت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را می توان تصور کرد. در مرحله بعد شاهد ایثارگری یاران باوفای امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هستیم که چگونه مرگ خونین را در راه رسیدن به هدف الهی بر زندگی توأم با خواری ترجیح دادند. با مقایسه و تطبیق این دو رویداد مهم تاریخی که می توان پی برد که هم کار امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و هم کار امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای احیای مکتب و محکومیت دشمن بود. این دو کار، راه حلی منطقی برای حل مشکلات اسلام به شمار می رفت؛ ولی صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عاملی بود که اثر مهمش در روز عاشورا آشکار شد و چشم اندازی نو در زندگی و حرکت اسلامی ایجاد کرد و عظمت و شکوهی برای اسلام پدید آورد. اگر آن صلح نبود، این وضعیت ایجاد نمی شد و اصلاً نهضت حسینی شکل نمی گرفت.

ص: 208

1- (1). رجبعلی زمانی، حقایق پنهان پژوهشی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 195.

1. ابن الثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت: دارالفکر، 1398 ق.
2. ارفع، کاظم، امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تهران: انتشارات فیضی، 1370.
3. الامینی النجفی، عبدالحسین احمد، الغدیر فی الکتاب و السن هو الادب، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1362.
4. برقعی قمی، علی اکبر، بامداد روشن در اسرار واگذاری خلافت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به معاویه، قم: مؤسسه مطبوعاتی نوین، بی تا.
5. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ اول، قم: انتشارات محدث، 1382.
6. راضی، آل یاسین، صلح امام حسن پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سیدعلی خامنه ای، بی جا، نشر آسیا، 1369.
7. زمانی، رجبعلی، حقایق پنهان پژوهشی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، 1375.
8. سعیدی، عباس، ثوره الشیعه عصر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تهران: انتشارات بعثت، 1358.
9. سیدبن طاووس، لهوف فی قتلی الطفوف، نجف: مکتبه و الطبعه حیدریه، 1369 ق.
10. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه الالبیت لاحیاء تراث، قم: 1413 ق.
11. طبرسی، ابی منصور، احمدبن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، نجف: منشورات دارالنعمان، 1386 ق.
12. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: نشر نو، 1368.

13. العاملي، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسين (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ترجمه اداره كل مراكز و روابط فرهنگي، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران: 1369
14. عمارزاده اصفهاني، عمادالدين حسين، زندگاني امام حسن مجتبي (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ اول، قم: انتشارات اسوه، 1371.
15. قائمي، علي، در مكتب كريم اهل بيت امام حسن مجتبي (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ اول، تهران: انتشارات اميري، 1374.
16. قرشي، باقر شريف، زندگاني حسن بن علي (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ترجمه فخرالدين حجازي، تهران: انتشارات بعثت، بي تا.
17. قرشي، علي اکبر، خاندان وحی، تهران: دار الکتب الاسلاميه، 1373.
18. موسوي آل اعتماد، مصطفي، الروائع المختاره، سخنان امام حسن مجتبي ع، خطبه ها، نامه ها، کلمات قصار، مترجم محمد حسين اعتماد، قم: بوستان کتاب، 1382.
19. نظري منفرد، علي، قصه صلح خونين، تاريخ زندگي سياسي اجتماعي امام حسن مجتبي (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم: انتشارات سرور، 1382.
20. هادي منش، ابوالفضل، آفتاب حسن: رويکردي تحليلي به زندگي امام حسن مجتبي (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم: مرکز پژوهش هاي اسلامي صدا و سيما، 1382.
21. واعظ تبريزي خياباني، علي، وقايع الايام در احوال محرم الحرام، تهران: اسلاميه، 1380.

محمد اسماعیل زاده

چکیده

بی تردید، جامعه نبوی شاهد تغییر و تحولاتی بوده اما سمت و سوی این تغییرات، باعث حساسیت اندیشه وران و صاحب نظران شده است. بر اساس شواهد تاریخی، این دگرگونی، پس از رحلت پیامبر (ص)، سیری نزولی داشته است. جامعه ای که با عنایت خداوند و همت محمدی و غیرت علوی و همراهی مهاجران و انصار، بر پایه ارزش های معنوی شکل گرفت، چندی پس از رحلت جان گذار بنیان گذارش، راه سقوط درپیش گرفت؛ به طوری که ارزش های عصر جاهلیت جانشین ارزش های ناب محمدی گردید. پس از رحلت پیامبر شاهد جریان خلافت، در پی این بود تا فرهنگ ناب اسلامی را که در فرهنگ غدیر تجلی داشت، به قهقرا ببرد و فرهنگ جاهلیت منسوخ را در قالبی نو جانشین آن سازد. از این رو، صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) سبب تداوم و استمرار فرهنگ امامت و ولایت در جامعه گردید. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَام) تجسم عالی فضایل انسانی بودند. ایشان مقتدای پاکان و صالحان به شمار می رفتند و واجد هر نوع خصال و فضایل والای اسلامی بودند. عده ای کوتاه بین، مغرض و یا جاهل، به سیره سیاسی ایشان خرده می گیرند که چرا مانند امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) قیام نکردند و با معاویه از در سازش وارد گردیدند.

این مقاله در صدد است تا با نگاهی نو به این موضوع، به بررسی ابعاد و دستاوردهای این صلح با شکوه تاریخی از منظر نقش آن در تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت پردازد.

واژگان کلیدی: امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَام)، فرهنگ امامت و ولایت، فرهنگ جاهلیت، صلح.

دعوت همه پیامبران به توحید و نفی هرگونه شرک بوده است. در واقع توحید، سنگ زیرین بنای عظیم ادیان آسمانی محسوب می شود. بر این اساس، بیش تر تلاش پیامبران برای مبارزه با مشرکان بود و در این زمینه، بسیار رنجیدند. لذا آن ها تا آخرین توان و نفس با مشرکان، نبرد کردند؛ زیرا هدف اصلی شان تشکیل جامعه ای بر اساس توحید ناب بود و شرک همواره سد راه آنان به شمار می آمد. شرک شاخه های گوناگونی دارد؛ هم چنان که توحید نیز دارای مراتب مختلف است. اساساً پیامبران، وظیفه داشتند که مسأله توحید را در همه ابعاد، برای مردم شرح دهند. و در ضمن آن، شاخه های شرک را نیز بیان نمایند و از مردم بخواهند که در جاده مستقیم توحید راستین گام بردارند. مردم در زمان دعوت پیامبران بیش تر در تاریکی شرک در عبادت به سر می بردند؛ زیرا به جای پرستش خداوند یکتا، انواع بت ها را می پرستیدند. از این رو، بیش تر مبارزات پیامبران با این نوع شرک بود.

رحلت پیامبر اکرم (ص)، آغاز تحولی ژرف در جامعه اسلامی به شمار می رود. تحولی که در اندک زمانی، تا آن جا پیش رفت که

برخی از نزدیک ترین افراد به آن حضرت به شیوه ای اسفناک قربانی شدند.

به راستی چرا جامعه ای که اساس و حیثیت و هویت خویش را از اسلام یافته بود، بر چنین واقعه هولناکی لب فروستند و شریک جرمی بزرگ در تاریخ بشریت شدند؟ با تحلیلی دقیق و عمیق از واقعیات آن روز، می توان پاسخ این پرسش را یافت. دنیازدگی و روی آوردن به زندگی بی دغدغه همراه با آسایش، به همراه اعمال تعبیرهای نادرست از دین و سنت، و ایجاد فضای مسموم تبلیغاتی و در پی آن فشار سیاسی به یاوران حق، از علل اصلی آن بود تا جایی که حتی

دشمنان، حرکت اصلاحی و تاریخی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را نیز بد نمایش می دهند. غاصبان و خیانت پیشگان حاکم، با استفاده از ناآگاهی سیاسی - اجتماعی مسلمانان، واقعیت مسلم را تفسیر به رأی می کنند.

بی شک جوامع در طول تاریخ و طی زندگی اجتماعی خود، همواره شاهد دگرگونی در درون و برون خود بوده اند. جهت و سمت وسوی غایی این تحولات بسیار مهم است. اگر سیر صعودی داشته و در جهت تکامل بشر صورت گرفته باشد نه تنها نکوهیده نیست، بلکه پسندیده و مورد استقبال کمال جویان قرار خواهد گرفت. فرهنگ هر جامعه، هسته اصلی آن را تشکیل می دهد و آن قدر از این حیث اعتبار و ارزش دارد که به تعبیر جامعه شناسان، فرهنگ به مثابه هواست که هیچ جامعه ای بدون آن شکل نخواهد گرفت. لذا نقطه آغازین دگرگونی در هر جامعه ای را باید در تغییر در فرهنگ آن جست و جو کرد. پس اگر گروهی بخواهند جامعه ای را به دلخواه خود تغییر دهند، نقطه شروع تغییرات را در فرهنگ و به خصوص ارزش ها و اندیشه های آن جامعه قرار می دهند.

در نگاهی کلی، می توان فرهنگ را مجموعه ای از اعتقادات، آداب و رسوم، اندیشه ها و ارزش ها به حساب آورد که افراد به عنوان اعضای گروه یا جامعه، آن ها را کسب کرده و یا پدید آورده اند. (1) بر این اساس، تغییر در ارزش ها و اندیشه ها، تغییر در سایر بخش های فرهنگ را در پی خواهد داشت؛ زیرا سایر عناصر فرهنگ تحت تأثیر مستقیم اندیشه ها و ارزش ها هستند. بدین سبب، نقطه آغازین تغییر در جامعه را دگرگونی در ارزش های آن می دانند. لذا قدرت مداران نیز برای در دست گرفتن سرنوشت جامعه، ابتدا به سراغ ارزش های آن رفته و سعی در سوق دادن آن ها به سوی اهداف خود داشته اند

ص: 213

حال که دانستیم فرهنگ، نقطه آغاز تغییر در هر جامعه است و ریشه تغییرات فرهنگی، دگرگونی ارزش هاست، این سؤال به ذهن می آید که مهم ترین عوامل تغییرات فرهنگی چیست؟

اگرچه برای این سؤال می توان جواب های مختلف و گاه متضادی داد، کارگزاران و متولیان امور در تغییرات اجتماعی و فرهنگی، نقشی برجسته دارند؛ زیرا کنش ها و تصمیمات آن سرنوشت جوامع را مشخص می سازد. (1) لذا نقش دولت در این میان، از سایر عوامل تأثیرگذار در تغییرات اجتماعی برجسته تر است؛ زیرا خطمشی ها و اهداف کلی دولت ها، می توانند باعث

ایجاد تغییرات وسیعی در سطح جامعه در زمینه های متفاوتی نظیر هنجارها، ارزش ها، گرایش ها و باورها گردند. (2)

واقعه عاشورا در تاریخ اسلام از وقایع بی نظیر و بس اسفناک است که هر انسان منصفی که حتی آشنایی اندک با اسلام و تاریخ آن داشته باشد، به آن به دیده شگفتی و عبرت می نگرد و این پرسش برایش پیش می آید که چگونه در جامعه اسلامی، در اندک زمانی پس از رحلت بنیان گذار آن، برخی از نزدیک ترین افراد به آن خاندان را به بدترین شیوه قربانی کردند و به تعبیر ابن طقطقی «به علت ناگواری و هولناکی آن، دوست ندارم سخن را در پیرامونش طولانی کنم؛ زیرا در اسلام، کاری زشت تر از آن به وقوع نپیوسته است. گرچه کشته شدن امیرالمؤمنین مصیبت بسیار بزرگی به شمار می آمد، لیکن سرگذشت حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چندان کشتار فجیع و مثله و اسارت در برداشت که از شنیدن آن پوست بدن انسان به لرزه می افتد. لذا از پرداختن به سخن درباره این سرگذشت،

ص: 214

1- (1) . گی روشه، تغییرات اجتماعی، ص 145.

2- (2) . دفلور ملوین و دیگران، مبانی جامعه شناسی، ص 243.

به شهرتش اکتفا می‌کنم؛ زیرا که مشهورترین مصیبت است. خداوند هر کسی را که در آن دست داشته و بدان فرمان داده و به چیزی از آن خشنود بوده است، لعنت کند و هیچ‌گونه کار خیر و توبه‌ای را از او نپذیرد و او را از جمله (بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) 1 قرار دهد. (1) این پرسش اساسی، از دیرباز مطرح

بوده و هر چند گذر زمان، اندکی از ابهام آن را برطرف ساخته، هم چنان پاسخی درخور به آن ضروری می‌نماید. همان طوری که اشاره کردیم، تغییرات در زمینه فرهنگ و ارزش‌ها، می‌تواند سبب تحولات بنیادین گردد ولی به راستی چه تحولی در جامعه اسلامی روی داد که آمادگی پذیرش چنین فاجعه‌ای را یافته بود؟ مردم آن زمان که هنوز خاطره گذشته در اذهانشان بود و پیامبر (ص) را دیده بودند، چگونه در مقابل آنچه پیش روی بود دست بر دست نهادند و شریک جرمی بزرگ در تاریخ بشریت شدند؟ چرا علیه آنان که چنین ظلمی عظیم به پاداشتند به اعتراض برخاستند؟ چه دگرگونی‌هایی در دنیای آن زمان پیش آمد که خلیفه مسلمین! برای تحکیم موقعیت خویش، دست به کشتار خاندانی زد که در تفکر دینی مردم می‌باید جایگاه والایی داشته باشند؟ چرا آن‌هایی که شنیده بودند که پیامبر (ص) حسنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را سرور جوانان اهل بهشت معرفی فرموده؛ (2) صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و قتل امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و یارانش را دیدند و شنیدند اما لب فرو بستند؟ در این زمینه، آنچه بایسته پژوهش است، بررسی سازوکارهای این تغییر از بعد از رحلت نبی مکرم اسلام است تا معلوم شود که چگونه و چه عواملی در این تغییرات نقش اساسی داشته‌اند. به نظر عامل اصلی در وقوع این واقعه جان‌گداز، روند

ص: 215

1- (2). ابن طقطقی، لفخری فی الاداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، ص 155.

2- (3). طبرانی، المعجم الکبیر حقه و خرج احادیثه حمدی، ج 3، ص 38.

تدریجی جایگزینی فرهنگ جاهلیت به جای فرهنگ غدیر (امامت و ولایت) و تهی کردن جامعه از این فرهنگ ناب بود. در این نوشتار برآنیم که تحولات پیش آمده در جامعه اسلامی را که زمینه ساز صلح

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شد، به صورت اجمال بیان داریم و نشان دهیم که جامعه بعد از پیامبر (ص) چه ویژگی هایی داشت و سیر صعودی فرهنگ جاهلیت و محور فرهنگ ناب اسلام چگونه بود.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تاریخ تشیع و بلکه جهان اسلام، ارزش و اعتبار خاصی دارند سیوطی درباره ایشان می نویسد:

كَانَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَهُ مَنَاقِبُ كَثِيرَةٌ، سَيِّدًا حَلِيمًا، ذَا سَكِينَةٍ وَوَقَارٍ وَحِشْمَةٍ، جَوَادًا، مَمْدُوحًا؛ (1)

حسن [بن علی] دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی فراوان بود. او [شخصیتی] بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخاوتمند، و ستوده بود.

بخاری از علمای مشهور و صاحب مکتب اهل سنت، از ابی بکر نقل می کند که گفت:

رَأَيْتُ النَّبِيَّ (ص) عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مَعَهُ وَهُوَ يُقْبَلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ مَرَّةً وَيَقُولُ: ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ؛ (2)

پیامبر اکرم (ص) را دیدم که بر فراز منبر بودند و حسن بن علی هم با ایشان بود. آن حضرت گاهی به مردم رو می کرد و گاهی به حسن و می فرمود: «این فرزند من [سید] و آقا است.»

و می فرمود:

مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛

(3)

ص: 216

1- (1). سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 189.

2- (2). بخاری، الجامع الصحيح، ج 3، ص 31.

3- (3). مجلسی، بحار الانوار لدرر الاخبار الائمة الاطهار، ج 43، ص 264.

هر که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر که با آن دو دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.

نکته بسیار مهمی که درباره این امام همام معروف است، این که چرا امام با این همه فضایل و کرامات، با شخصیت پلیدی چون معاویه صلح کردند؟ چرا مانند برادر بزرگوارشان در مقابل ستم نایستادند؟ آیا صلح ایشان خدای ناکرده از روی ترس بوده است؟

در پاسخ باید گفت: بی تردید امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از پیکار و بذل جان خویش در راه خدا دریغ نمی ورزیدند. ایشان کانون شجاعت و ستم ستیزی بودند. بعضی می پندارند که شجاعت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کم تر از ائمه دیگر بوده است. برای این که نادرستی این پندار روشن شود، به نمونه هایی از شهادت آن حضرت اشاره می شود:

به نقل برخی از تاریخ نگاران مانند ابن اثیر، ابن خلدون، سیدهاشم معروف الحسنی و باقر شریف قرشی، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به همراه برادرش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در فتح شمال افریقا با ده هزار رزمنده شرکت کردند. (1) هم چنین به نقل از طبری و ابن اثیر، آن دو بزرگوار، در فتح طبرستان در سال سی هجری در کنار دیگر رزمندگان اسلام حضور داشتند. (2) امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ جمل، در رکاب امام

علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در خط مقدم جبهه می جنگیدند و از یاران دلاور آن حضرت سبقت می گرفتند و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کردند. (3) آن حضرت در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشتند و با سخنان پرشور و مهیج خویش، کوفیان

ص: 217

1- (1). هاشم معروف الحسنی، سیره الائمة الاثنی عشر، ج 2، ص 16.

2- (2). همان.

3- (3). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 21.

را به جهاد در رکاب امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت می نمودند. (1) آمادگی ایشان برای جانبازی در راه حق، به قدری بود که امیر مؤمنان، در جنگ صفین، از یاران خود خواستند تا حسنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از پشتتازی در جنگ با دشمن بازدارند، تا نسل پیامبر (ص) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود. (2)

این موارد نشان می دهد که علت صلح امام با معاویه این بود که آن حضرت با این کار، تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت را تضمین نمودند او از حق خود گذشتند تا مبادا در آن دوره حساس، گزندی به اسلام و جامعه مسلمانان وارد شود. امام با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی و برای جلوگیری از چنددستگی و حفظ ارکان نظام اسلامی، خود را کنار کشیدند و صلح کردند. از این رو، صلحان حضرت، از هر ستیزی دستاورد بیش تری به همراه داشت.

مفهوم شناسی جاهلیت

جاهلیت از ریشه «ج ل» و جهل در یک تعبیر عام مقابل علم است. جاهلیت برهه محدودی از زمان در خلال مکان نیست، بلکه زمان شمول و مکان شمول است. در واقع حالت و کیفیت خاصی است که در هر زمان و مکان می تواند پدید آید. در یک حالت کلی، می توان گفت که جاهلیت مفهوم است نه زمان. اتصاف یک عصر به جاهلیت، به معنای غالب بودن جهل در آن عصر است، به طوری که گروهی از تاریخ نگاران بر همین باور، جهل رایج در این دوران را در مقابل علم و آگاهی می دانند و به ویژه بر تعداد با سوادهای مکه و مدینه، تأکید می ورزند. و تعداد آنان را در مکه مقارن ظهور اسلام، هفده نفر و در مدینه مقارن

ص: 218

1- (1). نصرین مزاحم، واقعه صفین، ص 113.

2- (2). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 25.

هجرت پیامبر (ص) یازده نفر ذکر کرده اند. (1) بلاشر در این زمینه معتقد است که در اسلام، به تمام خصوصیات نفسانی عرب مانند مزاج جنگی، حساسیت و شرافت نسبت به عربیت، قساوت در مورد انتقام، شرب خمر، قماربازی و مانند آن صفت جاهلی اطلاق می شود. (2) بسیاری از پژوهش گران اسلامی، بر اساس مفاهیم قرآنی، جاهلیت را دوره جهل به خدای راستین و دین حق دانسته اند. اگرچه در این میان گلدزیهر، ایزوتسو و برخی دیگر، جهل را در مقابل عقل، و جاهلیت را در مقابل اسلام قرار داده، معتقدند که چون اعراب در جاهلیت، ارباب داشتند، در اسلام بر اساس بینش توحیدی خود، رو به رب آوردند و به جای وثنی

مذهب بودن، توحید را مطرح کردند. لذا می توان بنا بر یک اصطلاح خاص، عصر جاهلیت را به تاریخ عرب قبل از اسلام تعمیم داد و تمامی ادوار پیش از بعثت رسول اکرم (ص) را بر آن منطبق کرد. اما بر اساس اصطلاحی عام، عصر جاهلیت را بازتر از این دوران می توان در نظر گرفت. بر این اساس، برای پیش از آن نیز دوره یا دوره هایی می توان تصور نمود. برای نمونه، به دوران میان پیام آوری حضرت عیسی (عَلَيْهِ السَّلَام) و نبوت حضرت محمد (ص)، می توان دوران جاهلیت اطلاق کرد و بدین لحاظ، عصر حضرت عیسی (عَلَيْهِ السَّلَام) را که پیش از جاهلیت بوده، بیرون از چارت قلمداد نمود. (3)

در کل می توان گفت: تاریخ جاهلیت، به دوران تاریخی پیش از اسلام اطلاق می شود و در واقع بستری بوده که آیین اسلام در آن ظهور یافته است. بر این اساس، شناخت این بستر تاریخی، خود زمینه شناخت هر چه دقیق تر و بهتر

ص: 219

1- (1) . بلاذری، انساب الاشراف، ص 471.

2- (2) . فروخ، تاریخ الادب العربی، ج 1، ص 47.

3- (3) . جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج 1، ص 37 41.

تاریخ اسلام را فراهم خواهد ساخت؛ زیرا ظهور اسلام هرگز به معنای محو کامل روش‌ها و ارزش‌های دیرینه نبوده و بی‌گمان، پاره‌ای از آداب و رسوم غیرجاهلانه پیشین، هم‌چنان در عصر اسلامی امتداد یافته است. گفتیم که بیش‌تر صاحب‌نظران، بر این باورند که در اصطلاح تاریخ اسلامی، جاهلیت عصر پیش از اسلام - از زمان حضرت عیسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا پیامبر خاتم (ص) - است و چون مردمان آن اعرابی بودند که پیش از اسلام در جزیره العرب زندگی می‌کردند و جاهل به خداوند بودند، به دوران آن‌ها جاهلیت می‌گفتند. از

این منظر، قبایلی مانند عدنانیان در حجاز، قحطانیان در یمن، عرب باندۀ مثل عاد، ثمود و طَسَم و جماعت وثنی مذهب در جزیره العرب، اعراب یهودی در یمن، وادی القری، خیبر و یثرب، مسیحیان در شام و حجاز، صائبیان در حران، و زرتشتیان در بحرین، در حیطه این دوران قرار می‌گیرند. این واژه دارای بار معنایی وسیعی است و بر تمام این اعراب، عرب جاهلی اطلاق می‌شود.

در یک تقسیم کلی، تاریخ عرب به سه دوره تقسیم می‌گردد: دوره اول (دوران سبائی و حمیری)، دوران دوم (دوران جاهلیت)، و دوران سوم (دوران اسلامی) بر این اساس، دوران سبائی و حمیری در اوایل قرن ششم میلادی پایان می‌پذیرد و پس از آن، دوران جاهلی، شامل یک قرن مانده به ظهور اسلام می‌گردد. این تقسیم بندی را فیلیپ حتی انجام داده است. وی با ملاحظه این امر که در همان یک قرن مانده به ظهور اسلام، دولت‌های مهمی چون غسان و آل لخم در میان عرب‌ها جای داشته‌اند، بر آن شده تا از گستره عصر جاهلی بکاهد و چتر آن را تنها بر سر قبایل صحراگرد شمالی یک سده مانده به ظهور اسلام بگستراند. (1)

پس از این توضیحات، به کاربرد اصطلاح جاهلیت و معنای آن می‌پردازیم.

ص: 220

جاهلیت را اصطلاحی می دانند که در دوران اسلامی، برای شناسایی عصر پیش از اسلام ابداع گردیده است. (1) برخی دیگر این واژه را متضمن زشتی و ناپسندی اوضاع آن دوران در بیش تر اوقات در نظر گرفته اند. (2) و کاربرد کلی آن را مستنبط از آیات قرآن کریم بیان کرده اند. (3) ابن خلدون معتقد است که اعراب در دوران جاهلیت، بر حسب طبیعت خود، وحشی و یغماگر بودند و آن چنان به این کار اهتمام می ورزیدند که جزء خوی و سرشت آن ها شده بود. لذا از قید فرمان بری حکام سرباز می زدند. (4) در هر حال، اصطلاح جاهلیت درباره دوران پیش از اسلام، با انگیزه اسلامی به کار رفته و کاربرد آن در حالت کلی، مرتبط با نفی شرک، بت پرستی و گمراهی حاکم بر آن دوران، بوده است. (5) به اعتقاد طبری قوم عرب در آن دوران خوارترین، بدبخت ترین و گمراه ترین اقوام بودند که در لانه ای کوچک میان بیشه شیر (ایران و روم) زندگی می کردند. او آشکارا به خداوند سوگند می خورد که در سرزمین عرب، چیزی موجود نبود که مورد طمع و یا حسد بیگانگان باشد. به اعتقاد وی، هر کس از اعراب که می مرد، یک سره به

دوزخ می رفت و هر کدام که زندگی می کرد و حیات داشت، گرفتار خواری و مشقت بود، به طوری که دیگران لگدمالش می کردند. و در سرتاسر زمین، قومی خوارتر و تیره بخت تر از عرب نبودند. (6)

ص: 221

1- (1). آلوسی، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، ج 1، ص 15.

2- (2). جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج 1، ص 37.

3- (3). تاریخ الادب العربی، ص 52.

4- (4). ابن خلدون، مقدمه، ص 281-285.

5- (5). حتی فیلیپ، تاریخ عرب، ص 109-110.

6- (6). طبری، جامع البیان، ج 4، ص 25.

البته جاهلیت عرب پیش از اسلام، به جنبه دینی - به لحاظ شرک و بت پرستی - منحصر نبوده و در زمینه های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، نمادهای مشخصی بر جای گذاشت. در این باره، از مسائلی چون اوهام و خرافات، تعصبات ناروا، نزاع های بی حاصل، و کژاندیشی ها (1) به عنوان نمادهایی جاهلان می توان یاد کرد. به گمان بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران این نمادها بسی فراتر از آن چیزهایی است که به عنوان جاهلیت می شناسیم. حال آیا جاهلیت به معنای رایج آن یعنی نادانی و بی دانشی است و به واسطه این امر به این دوران جاهلیت می گفتند یا این که مراد از جاهلیت معنای دیگری دارد؟

تفحص درباره واژه جهل و غور در معانی آن، ما را به این مطلب می رساند که جهل، واژه ای است با معنای گوناگون، مانند نبود دانش گمراهی، نشناختن حق، نادانی، نبود حلم و ظلم. بر این اساس، هر یک از این معانی خود می تواند منشأ یک دیدگاه درباره معنای عصر جاهلیت به شمار آید. (2) جواد علی در کتاب ارزشمند المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام، جاهلیت را به

معنای حماقت، حقارت، سفاهت، خشم و تسلیم ناپذیری در برابر اسلام و احکام آن می داند. (3) به اعتقاد احمد امین مصری، جهل در برابر علم نیست، بلکه به معنای سفاهت، خشم، تکبر و افتخارات بی جاست. (4)

کتب لغت اصلی ترین و معتبرترین منابع در بیان معنای درست واژه هاست. ابن منظور در این باره اعتقاد دارد که جهل، نقیض علم است. سپس با ذکر نمونه هایی، جهل را در برابر حلم و بردباری به کار می برد، اگرچه در یک مورد آن را تلویحاً

ص: 222

1- (1) . بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، ج 2، ص 286-369 و ج 3، ص 3-70.

2- (2) . تاریخ الادب العربی، ص 52-53.

3- (3) . جعفریان، همان، ج 1، ص 51.

4- (4) . امین، همان، ص 60.

در برابر عقل می داند. او معتقد است که جاهلیت، اگر به معنای نادانی و بی خردی باشد، رذیلت اخلاقی نخواهد بود؛ زیرا هیچ کس به سبب ندانستن مؤاخذه نمی شود؛ هم چنان که طفل نیز مؤاخذه نمی گردد. همه انسان ها نادان متولد می شوند. بهترین دلیل بر این مدعا، خود قرآن کریم است که در معرفی انسان ها آن ها را هنگام تولد نادان معرفی می فرماید (وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً... 1) هم چنین مرحوم طبرسی (ره) در مجمع البیان، ماده جهل را متضاد حلم و مترادف با پرخاش گری معنا می کند. (1) ابن عباس به نقل از پیامبر (ص) می گوید:

«من استجهل مؤمناً فعليه اثمه». ابن مبارک در توضیح این حدیث شریف آورده

است:

من استجهل مؤمناً ای حمله علی شیء لیس من خلقه فیغضبه فانما اثمه علی من احوجه الی ذالک؛ (2) هرکس مؤمنی را جاهل خواهد، یعنی او را به چیزی وادارد که با خوی او همساز نیست، گناهش بر هموست که او را بر آن واداشته است.

بنابراین، به خوبی آشکار می گردد که ماده جهل در عربی به معنای پرخاش گری، شدت در عمل، ستم کردن به دیگران، عدم بردباری و... معنا شده و این معانی با نادانی فرق دارد. برخی جاهلیت را فقدان دانش فرد درباره چیزی می دانند که قادر به دانستن آن است. بنابر این دیدگاه، جاهلیت نتیجه محدودیت های استعداد های ما یا ناشناخته بودن خود ماده است و در دو قسم مطلق و نسبی می تواند بررسی شود: جاهلیت مطلق آن است که شخص قادر نیست خود را از آن خلاص نماید. چنین جاهلیتی بی شک غیراختیاری است، ولی

ص: 223

1- (2). طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ذیل آیه 67 سوره بقره.

2- (3). ابن منظور، لسان العرب، ج 11، ص 129.

با تلاش اخلاقی می توان از جاهلیت نسبی رهایی یافت. این هم قطعاً جز مصادیق دوران جاهلیت قرار نمی گیرد. برخی دیگر از تاریخ نگاران و نویسندگان عرب نیز بیش تر بر امی بودن اکثریت عرب جاهلی و فقدان قدرت خواندن و نوشتن آن ها تأکید نموده اند. (1) ولی این هم نمی تواند دیدگاه کلی و غالبی باشد زیرا جاهلیت به معنای بی دانشی نبوده است. دکتر عباس زریاب خویی به نقل از گلدزیهر، در این زمینه معتقد است که مقصود از جاهلیت، نادانی نیست، بلکه جهالت در برابر حلم است نه علم. وی جاهلیت را در برابر اسلام می داند و اعتقاد دارد که مقصود از آن در قرآن، عصری است که با

تمام موازین و ارزش های اخلاقی، دینی و فرهنگی اسلام در تقابل بوده است. (2)

در دوران معاصر به ویژه از آغاز قرن بیستم میلادی، تعدادی از شرق شناسان، نادانی را معنای ثانوی جهل دانسته، می گویند: جهل در دوران قبل از اسلام، نه مقابل علم بلکه مقابل حلم بود و حلم را بردباری، بخشندگی، لیاقت، درایت و نیک اندیشی معنا می کنند و مفهوم جهل را خشونت، ناهنجاری، خودستایی، بی ارادگی و شتاب زدگی می دانند که از اشعار جاهلی نیز استنباط می شود. به اعتقاد آنان چنین نبوده که اعراب در دوران جاهلیت، بهره ای از علوم روز منطقه و فرهنگ رایج در این سرزمین نداشته اند بلکه بالعکس این اعراب، فضایی را می ستودند و به آن افتخار می کردند که بیان گر صفات عالی در آنان است؛ مانند شجاعت در پیکار، بردباری در مصائب، وفاداری به افراد قبیله، سخاوت با نیازمندان و تنگ دستان، مهمان نوازی و پافشاری در انتقام. هر یک از این صفات،

ص: 224

-
- 1- (1) . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 3، ص 522.
 - 2- (2) . خر مشاهی، دایره المعارف تشیع، ج 5، ص 284.

در جای خود دارای ارزش و اعتبار است، ولی از نظر قرآن(1) مردم این عصر به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم می شدند که فقط گروه اندکی در زمره عاقلان جای داشتند و بقیه در صف جاهلان بودند. در واقع اکثریت افراد، در خرافات و عقاید کهنه غوطه ور بودند. اطلاق نام جاهلیت بر آنان به مراد اکثریت اعتبار می یابد لذا به این دوران، دوران جاهلیت می گفتند و شعرهای باقی مانده از این عصر، مبین این مدعاست. ویل دورانت این اشعار را بسیار ستوده و آن ها را در زمره

شعرهای شاعران و اندیشمندان معروف این عصر به حساب آورده است.(2) عمر فروخ نیز اعتقاد دارد که جاهلیت، در واقع نامی است که قرآن کریم به عصر پیش از اسلام اطلاق نموده؛ زیرا اعراب در آن عصر، بت می پرستید و با یک دیگر به نزاع می پرداختند و آن چنان در گمراهی بودند که گاهی فرزندان خود را زنده به گور می کردند و شراب می نوشیدند.(3) در برخی از متون تاریخی، به روابط تجاری موجود بین اعراب و وجود مظاهر تمدن در پاره ای از نقاط جزیره العرب، به ویژه یمن و به اصطلاح عربستان خوش بخت « Arabia Felix » اشاره شده است. به همین دلیل، غالب تاریخ نویسان جاهلیت را به عنوان نوعی از عقب ماندگی و جهل علمی نمی پذیرند و اصل جاهلیت را بر این مبنا قبول ندارند. افرادی چون دکتر یحیی الجبوری و دکتر گوستاو لوبون فرانسوی از این دسته هستند.(4)

برخی دیگر، به وجود ساختمان های بلند و مجلل و روابط تجاری گسترده با سایر ملیت ها در این دوران اشاره می کنند. اگرچه ساختمان های مرتفع و روابط تجاری در برخی از نقاط شبه جزیره عربستان نمی تواند دلیل دانش آن مردم باشد و

ص:225

1- (1) . سوره مائده، آیه 103.

2- (2) . دورانت، ج 11، ص 9.

3- (3) . تاریخ الادب العربی، ج 1، ص 73.

4- (4) . لوبون، تمدن اسلام و عرب، ص 87-101.

اصل جاهلیت را برای آن‌ها انکار کرد، این هم دلیلی دیگر بر ترادف مفهوم جاهلیت با بی‌علمی نیست. لذا واژه جاهلیت، از جهلی گرفته شده که در

برابر حلم بوده نه جهلی که متضاد علم است. (1) جاهلیت تنها مفهومی مقابل علم و تمدن نیست، بلکه در برابر حلم است و مرتبه‌ای در برابر عقل محسوب می‌شود. در یک عبارت کلی، می‌توان گفت که هرچند واژه جاهلیت از ریشه جهل است، از کتب لغت برمی‌آید که مراد از آن تنها نادانی صرف نیست؛ بلکه نماد و بیان‌گر دورانی است که از ارزش‌های معقول اخلاقی و موازین فرهنگ، از باورهای دینی و اسلام تهی بود. (2) برای روشن شدن مطلب، نیاز است قدری موشکافانه‌تر با آن برخورد شود. بی‌شک اعراب در سرزمینی می‌زیسته‌اند که عموماً آراده هر کس قانون محسوب می‌شد و قبایل همواره سرگرم حمله به یک‌دیگر بودند. لذا دلآوری در پیکار و استقامت در برخوردهای قبیله‌ای و مصائب روزگار، از ضروریات آن‌ها بوده است. لذا دور از انتظار نیست که اشعار مربوط به جنگ قبایل، بیش از نیمی اشعار جاهلی را که به حماسه مشهور است؛ اشغال کند. این اشعار در ستایش فضایی است که بیش‌ترین قدر و قیمت را نزد اعراب داشت. به گفته صاحب نظران تاریخ ادبیات عرب، آنچه از شاعران عصر جاهلی بر جای مانده، از غنی‌ترین میراث ادبی تاریخ این سرزمین است تا جایی که حتی ویل دورانت آن‌را از گنجینه‌های بشری آن دوران می‌داند. در کل شعر و شاعری برای اعراب آن دوران، وسیله فخر و مباهات بود تا جایی که هر قبیله می‌کوشید پیش از داشتن رئیس، خطیب و شاعری داشته باشد و زمانی که در قبیله شاعری پدید می‌آمد، برای بزرگداشت او جشن‌ها برپا می‌شد و مهمانی‌ها می‌دادند. آنان در واقع شاعر قبیله را

ص: 226

1- (1). تاریخ الادب العربی، ج 1، ص 73.

2- (2). ابن منظور، لسان العرب، ج 2، ص 402.

زبان قبیله می دانستند.⁽¹⁾ این نه به دلیل فرهنگ والای مردمان آن دوران است، بلکه بیش تر برای احساسات خویش از هنر گفتاری سود می جستند. این هنر گفتاری، از مهم ترین و نیرومندترین شیوه های تحریض و اقناع بود.⁽²⁾ احمد حسن زیات از دیگر نویسندگان تاریخ ادبیات عرب و از محققین این رشته، درباره وضعیت تمدن در عصر جاهلیت معتقد است که تابعه در یمن و منازره و غساسنه در شمال، به علوم متعددی آشنایی داشتند که سدهای ساخته شده توسط ایشان و شهرسازی و آبادانی شان، گواه بر این امر است. او در ادامه، از عدنانی ها شاهد مثال می آورد که مشغول تجارت با سایر ملل بودند و توانستند به مجموعه ای از علوم دست یابند که بر تجربه، استقرا و وهم استوار بود. آنان در پرتو کوشش خود توانسته بودند طب درمان حیوانات (دامپزشکی)، و شناخت انواع اسب به دلیل ارتباطشان با جنگ، گیاه شناسی، نجوم، شناخت بادها به دلیل ارتباط با انواع علف و باران و یافتن راه در تاریکی های خشکی و دریا را فرا بگیرند.

حنا الفاخوری ضمن وصف هنر عصر جاهلی و برشمردن زمینه های احساسات این قوم و این که این آثار مکتوم مانده اند، اعتقاد دارد که بیش تر آثار منظوم و منثور عصر جاهلی از میان رفته است. وی سپس با نقل قول از ابو عمرو بن الصلاء می گوید: «آنچه از سخن اعراب به شما رسیده، بس اندک است. اگر فراوان به دست شما می رسید، به دانش و شعر بسیار دست

می یافتید.»⁽³⁾ او معتقد است که بسیاری از این آثار، به علت این که به حافظه سپرده نشده بود، از

ص: 227

1- (1). الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص 31.

2- (2). همان، ص 35.

3- (3). تاریخ الادب العربی، ج 1 ص 73.

بین رفته و آنچه را هم راویان شعر از حفظ کرده بودند، با کشته شدنشان در جنگ ها و فتوحات از میان رفت. (1)

شوقی ضیف نیز در تاریخ ادب خود، عصر جاهلی را دوره تکامل زبان عربی دانسته و معتقد است از آن هنگام، این زبان ویژگی هایی کنونی را به خود گرفته است. او به نقل از جاحظ می گوید:

شعر عربی نوزادی کم سن و سال است. نخستین کسانی که این راه را پیموده و جاده را همواره کرده اند، امرء القیس بن حجر و مهلهل بن ربیعہ اند و وقتی رشته شعر را رو به عقب دنبال می کنیم، می بینیم که ابتدای آن 150 سال پیش از ظهور اسلام است و اگر بخواهیم عقب تر برویم، به دوست سال می کشد. (2)

بنابراین آشکار می گردد که عصر جاهلیت، دوران رواج ادب و بلکه دوره اوج آن بوده است، نه عصر نادانی و بی خردی؛ نمونه زیر که بیتی از معلقه عمرو بن کلثوم است، می تواند گواه خوبی در کاربرد واژه جهل در معنای ستیزه جویی و خشنونت باشد.

الا لایجهلن احد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

فنجهل فوق جهل الجاهلینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

زوزنی از مشهورترین شارحان معلقات، این بیت را چنین شرح می دهد:

مباد! کسی با ما سفاقت کند که در آن صورت ما نیز سفیهانہ با او برخورد می کنیم. (3)

ص: 228

1- (1). تاریخ ادبیات زبان عربی، ص 35.

2- (2). شوقی، ص 46.

3- (3). زوزنی، شرح المعلقات السبع، ص 127.

اما مروری گذرا بر منظومات شعری صعالیق و اصحاب معلقات که در این عصر می زیسته اند، به خوبی اوج اقتدار ادبی آن ها را نشان می دهد. در این باره سیوطی اعتقاد دارد که از میان همه قصاید قدیم، معلقات سبعة در صف اول جای دارد. تا جایی که به گفته او، داستان هایی هر یک از این قصاید، جایزه سالانه بازار عکاظ را می بردند. (1) اوج توانایی آن ها را در شعر گفتن، می توان در تحدی قرآن با آنان دانست که بیان گر قدرت بالای آن ها در سرودن شعر است. البته آنان پس از تلاش های بسیاری از آوردن سوره ای همانند یکی از سوره قرآن مجید، عاجز گشتند. (2) اگر چه برخی تلاش کرده اند تا در این مورد و اصل انتساب شعر جاهلی به شعرای این دوره، شک نمایند و آن را زائیده اندیشه های اسلامی معرفی کنند و زمان انشا و انشاد آن را پس از ظهور اسلام بدانند. لذا با توجه به مطالب یاد شده و نیز مستندات تاریخی و دلایل عقلی و نقلی، نمی توان به طور کلی مردم عصر جاهلی را

فاقد هرگونه آگاهی دانست؛ چنان که نویسنده تاریخ عرب نیز معتقد است که به دشواری می توان جماعتی را که ادبیات و فرهنگی این چنین بالایی داشته اند، به ویژه عرب های جنوب شبه جزیره عربستان، جاهل و دور از مدنیت شمرد. (3) لذا در یک قالب کلی می توان گفت که جهل آن مردم یعنی این که اقوال، حکم و نصایح آن ها با سلوک و رفتارشان منافات داشت؛ مثل تجاوز، توحش، قساوت، اسراف و هم چنین مقدس شمردن آنچه برایشان نه سود داشت و نه ضرری. آنان را جاهل می گویند؛ زیرا سخنی می گفتند که به آن عمل نمی کردند. لذا جاهلیت به این معنا و در وجه عام، بر عرب قبل از بعثت منطبق بوده است.

ص: 229

1- (1) . جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ج 2، ص 240.

2- (2) . اشاره به آیات شریفه 11 تا 25 سوره مبارکه مدثر.

3- (3) . فلیپ حتی، تاریخ عرب، ص 110.

بنابراین، جهل به معنای نداشتن حلم، سفاهت، حماقت، تهور و ناتوانی بر ضبط نفس است که در جاهلیت قبل از ظهور اسلام در میان اعراب بسیار رایج بود. تاریخ جاهلیت را از زوایای گوناگونی می توان بررسی کرد. مباحثی هم چون معنا و مفهوم جاهلیت، گستره زمانی و مکانی آن و اخلاق و آداب جاهلی، هر یک پژوهشی جداگانه را می طلبد. اهمیت شناخت جاهلیت، از این حیث مهم است که مقدمه شناخت حیات اسلام محسوب می شود. زیرا تا باورها، فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم جوامع جاهلی شناخته نشود، میزان تأثیر آیین جدید آشکار نمی گردد. مهم تر این که شناخت جاهلیت قدیم و نشانه های آن، در شناخت روابط جاهلی دنیای کنونی مفید است؛ زیرا جاهلیت جدید نیز مجموعه ای فشرده از جاهلیت قدیم به اضافه انحرافات تازه است. مخلص کلام

آن که عصر جاهلی، یعنی دوره ای که جوامع بشری بر اثر دور ماندن از عصر انبیا و نفوذ عقاید و عادت های غلط و خرافی، دارای وضعیتی می شوند که مناسب ترین عنوان برای آن، واژه جاهلیت است. این وضعیت نه تنها اعراب ساکن در جزیره العرب پیش از ظهور اسلام را در بر می گیرد، بلکه شامل جوامع مختلفی می شود که در برخی ویژگی ها مشترکند. لذا می توان بنابر بعضی روایات، دوران مابین ظهور انبیا را به دوره جاهلیت تعبیر کرد.⁽¹⁾ دلیل این امر، همان دوری تدریجی از تعالیم انبیای پیشین و کهنه شدن آموزه های وحیانی و نفوذ عقاید خرافی است.

جاهلیت از منظر قرآن

کلمه جاهلیت ریشه در قرآن دارد و برای اولین بار در آیات مدنی مطرح گردید. در قرآن مشتقات اسمی و فعلی آن به صورت های «جاهل»، «جاهلون»،

ص: 230

1- (1). طبری، جامع البیان، ج 17، ص 148.

«جاهلین»، «جهاله»، «یجهلون»، «تجهلون» و «جهول» به کار رفته، ولی کاربرد بیش تر این واژه به صورت جهل است که معانی متفاوتی دارد. واژه جاهلیت در قرآن درباره زندگی مردمان قبل از بعثت به کار رفته است. از این روی، همان طوری که اشاره شد، برخی حدود زمانی روزگار جاهلیت پیش از اسلام را 150 تا 200 سال قبل از بعثت و

محدوده مکانی آن را شبه جزیره عربستان دانسته اند؛ ولی این مسأله، با توجه به شیوه برخورد و بیان قرآن و دیگر منابع اسلامی، چندان قابل دفاع نیست. بنابراین، بعید است بتوان جاهلیت را نام زمان، مردم، قبیله یا گروهی خاص دانست. (1) البته محدوده زمانی و مکانی یاد شده مصداق کامل جاهلیت است.

در کل می توان گفت که در قرآن، جاهلیت به عنوان یک مفهوم تلقی می شود نه یک زمان؛ اگرچه در برخی از متون اسلامی به زمان جاهلیت قبل از اسلام اشاره شده است، این به آن علت است که می خواسته از یک روش مقایسه ای استفاده کند، ولی باز در این موارد نیز به ویژگی های جاهلی تکیه شده نه زمان جاهلی. قرآن کریم به صراحت، عصر قبل از بعثت را عصر گمراهی آشکار معرفی می فرماید، این گمراهی، هم در بینش، هم در رفتار و هم در قضاوت مردم وجود داشت و خداوند آن ها را با وصف جاهلیت مطلق وصف می فرماید. بر این اساس، باید دانست که آیین اسلام، با توصیف جاهلیت درباره دوران پیش از خود، در واقع درصدد برآمده تا در یک نبرد نرم فرهنگی، چنان نمادهایی را از جوامع انسانی بزداید. البته مسلم است که این سخن، هرگز به معنای آن نیست که اسلام در یک رویارویی نامعقول، هر آنچه را که مربوط به دوران پیش تر بوده، جاهلانه شمرده و همه را انکار کرده است. بلکه اسلام در رویارویی با پدیده های

ص: 231

1- (1). سیدابوالحسن ادیان حسینی، پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، ص 148.

عصر پیش از خود، به جداسازی سره از ناسره پرداخته و تنها موارد ناسره

(جاهلانیه) را نفی کرده و در موارد سره (غیر آگاهانه)، حتی به تأیید و تأکید نیز پرداخته است. بر این اساس، مورخ نام داری چون محمد بن حبیب بغدادی (م 245 ق.) در کتاب الْمُحَبَّرَ با ذکر مواردی از احکام و باورهای جاهلی، به تفکیک میان مواردی می پردازد که در اسلام با آن موافقت و یا مخالفت شده است. (1)

نکته دیگر آن که درباره جاهلیت از منظر قرآن کریم، نه فقط در یک بعد خاص بلکه در محورهای گوناگونی بحث شده است. یکی از این محورها که در آیات قرآن نیز انعکاس یافته، چگونگی انجام دادن مراسم دینی و عبادت های مردم عصر جاهلی، به ویژه اعراب ساکن در جزیره العرب است. از آن جا که بشر به لحاظ نیاز و زمینه فطری نمی تواند فارغ از عبادت باشد، عرب جاهلی نیز مراسم عبادی خاصی داشتند که به صورت فردی یا جمعی انجام می شد. اصل این عبادات، غالباً از تعالیم ادیان آسمانی پیشین، به ویژه دین حنیف ابراهیمی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سرچشمه می گرفت، اما آنان در چگونگی انجام دادن آن دچار کژی ها و تحریفاتی شده بودند که گاه شکل مضحکی را برای یک عبادت پدید آورده بود. نکته دیگر آن که درباره جاهلیت گاه دو تعبیر جاهلیت «اولی» و «ثانی» هم آمده که هر دو برگرفته از قرآن است که تبرج جاهلیت اولی را نفی کرده است. (2) عده ای مانند زمخشری و طبری گفته اند که «اولی» در مقابل «آخری» است. از منظر آنان، کفر پیش از اسلام «جاهلیتِ اولی» است و فسق و

فجور پس از اسلام «جاهلیتِ آخری» به شمار می آید. ولی برخی مثل فخر رازی می گویند که «جاهلیت اولی» همان جاهلیت کهن است. البته افرادی نیز در قرن های اخیر، حرف از جاهلیت

ص: 232

1- (1). محمد بن حبیب بغدادی، الْمُحَبَّرَ، ص 236.

2- (2). سوره احزاب، آیه 33.

جدید زده اند و به نوعی به این نظرها بازگشته اند مانند محمدبن عبدالوهاب در عربستان، سیدابوالاعلی مودودی در پاکستان، سیدقطب در مصر و بسیاری از متفکران اسلامی که دوره تجدد و مدرنیته عصر حاضر را نوعی جاهلیت جدید پنداشته اند و دلیل قابل ذکر برای آن را همان گناهان در حال ظهور و گسترش دانسته اند.⁽¹⁾

درباره واژه «الجاهلیه» در چهار سوره قرآن کریم (آل عمران، آیه 154؛ مائده، آیه 50؛ احزاب، آیه 33 و فتح، آیه 26) بحث شده که در ادامه، این سوره ها بررسی می گردند. هم چنین ماده جهل در صیغه های مختلف نیز بیست بار در سوره های مختلف قرآن آمده است.⁽²⁾

1. (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ)؛ 3 «آیا حکم جاهلیت را می جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم خدا بهتر است». در موردشان نزول این آیه شریفه، برخی از مفسران از جمله نویسنده تفسیر نمونه از

قول ابن عباس آورده اند که جمعی از بزرگان یهود، توطئه کردند و گفتند که نزد پیامبر می رویم، شاید بتوانیم او را از آیین خودش منحرف کنیم. آنان پس از این تبانی، نزد پیامبر (ص) آمدند و به ایشان گفتند: «ما دانشمندان و اشراف یهودیم و اگر از تو پیروی کنیم، بی شک سایر یهودیان به ما اقتدا می کنند؛ ولی در میان ما و گروهی، نزاعی است که اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی، به تو ایمان می آوریم.» پیامبر (ص) از چنین قضاوتی خودداری کردند و آیه فوق نازل شد.⁽³⁾ صاحب تفسیر در مورد این آیه، معتقد است، با توجه به

ص: 233

1- (1). بهاءالدین خرمشاهی، دایره المعارف تشیع، ج 5، ص 381-384.

2- (2). محمود روحانی، المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، ج 2، ص 613-617

3- (4). مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 4، ص 404

این که این احکام و شریعت ها بر اساس حق بوده و از جانب خداوند نازل شده، لذا غیر از آن حکم حق دیگری نیست. پس احکام دیگر مانند حکم جاهلیت که از هواپرستی ناشی شده، حق نخواهد بود. (1) علامه طباطبائی، افکار و خواسته های این گروه جاهلان را نشأت گرفته از نادانی و هواپرستی می دانند و آن ها را کسانی معرفی می کنند که به خدا یقین نداشتند، ایشان معتقد است که چون مردم عصر جاهلیت، خدا را نمی شناختند و به او یقین نداشتند، لذا روی به بت پرستی و نظایر آن آورده بودند بر اساس این آیه، امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیان می دارند که حکم دو گونه بیش تر نیست: یا حکم خداست یا حکم جاهلیت. هر کس حکم خدا را رها کند، به حکم جاهلیت تن داده است

(الحکم حکمان: حکم الله و حکم الجاهلیه فمن اخطا حکم الله حکم بحکم الجاهلیه). در مجمع البیان این حکم و خواسته یهودیان را مترادف با حکم بت پرستان و غیر موحدان می آورد و جهل آن ها

را در مقابل علم می داند. (2) نویسنده تفسیر کشف الاسرار معتقد است که این یهودیان، حکم غیرخدا را طلب کرده و مانند حکم دوره جاهلیت را از پیامبر (ص) درخواست کردند. آنان در آن دوره، حکم رجم را بر ضعیفان جاری می کردند؛ ولی بر قدرتمندان جاری نمی کردند و به تحمیم روی می آوردند. تحمیم عبارت از این بود که در صورت ارتکاب خطا از طرف اقویای قوم یهود، آن ها را به جای رجم، روسیاه می کردند و پشت به پشت بر ستوری سوار کرده، در شهر می گرداندند. ولی ضعف را رجم می کردند. (3) زمخشری نیز به نقل از طاووس، جاهلیت را برابر با غیر عادل بودن می داند. (4)

ص: 234

1- (1) . طباطبائی، ج 5، ص 542.

2- (2) . طبرسی، مجمع البیان، ج 7، ص 68.

3- (3) . میبدی، ج 3، ص 137.

4- (4) . زمخشری، الکشاف، ج 1 ص 631.

2. ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا يَعْشَىٰ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ 1

آن گاه، پس از آن اندوه، خدا به شما ایمنی ارزانی داشت؛ چنان که گروهی را خواب آرام فراگرفت. اما گروهی دیگر که چون

مردم عصر جاهلی به خدا گمانی باطل داشتند، هنوز دستخوش اندوه خویش بودند و می گفتند: «آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟» بگو: «همه کارها به دست خداست.» آنان در دل خود چیزی را پنهان می دارند که نمی خواهند برای تو آشکارش سازند. می گویند: «اگر ما را اختیاری بود این جا کشته نمی شدیم.» بگو: «اگر در خانه های خود هم می بودید، کسانی که کشته شدن بر آن ها مقرر شده است، از خانه به قتلگاهشان بیرون می رفتند.» خدا آنچه را که در سینه دارید می آزماید و دل هایتان را پاک می گرداند و خدا از درون دل ها آگاه است.» این آیه، ماجرای شب بعد از جنگ احد را تشریح می کند. پس از مصیبت و اندوهی که این جنگ بر مسلمانان وارد کرد، خداوند آرامش بر آن ها ارزانی داشت. این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از مسلمانان را فراگرفت؛ اما جمع دیگری که تنها به فکر جان خود بودند، از این خواب و آرامش محروم ماندند. قرآن مجید سپس به تشریح گفت گوها و افکار منافقان و افراد سست ایمان پرداخته که در آن شب بیدار مانده بودند، و می فرماید: «آن ها درباره خدا گمان های نادرست همانند دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و دروغ بودن وعده های پیامبر (ص) را احتمال می دادند و به

یک دیگر یا به خویشتن می گفتند: «آیا ممکن است با این وضع دل خراشی که می بینیم، پیروزی نصیب ما گردد؟» قرآن در جواب آن ها می فرماید: «آری پیروزی به دست خداست و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند، نصیب شما خواهد شد.» (1) علامه

طباطبایی در این باره معتقد است که این گمان و وصف هر چه باشد، چیزی است که مناسب و ملازم با سختی است که آن ها می گفتند. همان امری که خداوند با جمله «هل لنا من الامر شیء» به آن اشاره می فرماید، لذا گمان باطل آن ها که از سنخ افکار دوره جاهلیت محسوب می شود، همین بوده است. (2) «ظن الجاهلیه» در تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به ظن های ناسزا و ظن های کافروار تعبیر شده است. او این گروه و معتب بن قشیر و اصحاب او را که غم بر آن ها مستولی شده و همت ایشان همه در کار خویش بود، منافق خوانده است. (3) مرحوم میرزا فتح الله کاشانی در تفسیر خود درباره این آیه، معتقد است که این خواب مخصوص امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و برخی دیگر از اتباع ایشان بود که ایمان کامل داشتند. (4) در ادامه بحث در مورد «ظن الجاهلیه» معتقد است، یعنی گمانی که به ملت جاهلیت اختصاص دارد. و در تبیین آن می گوید: هم چنان که گمان اهل شرک بود که رسالت پیامبر (ص) به اتمام نخواهد رسید و وعده و وعیدی که می دهد، غیر واقعی است، گمان این افراد چنین بوده است.

(5)

ص: 236

1- (1). تفسیر نمونه ج 3، ص 132-133.

2- (2). طباطبایی، ج 4، ص 84.

3- (3). هاشمی رفسنجانی، ج 3، ص 127.

4- (4). کاشانی، ج 2، ص 367.

5- (5). همان

3. (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛ 1 «و در خانه های خود بمانید و چنان که در زمان پیشین جاهلیت می کردند، زینت های خود را آشکارا نکنید. و نماز بگزارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. ای اهل بیت، خدا می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.» بیش تر مفسران، بر این عقیده اند که این آیه خطاب به همسران پیامبر (ص) است مبنی بر این که زنان به ماندن در منازل خود ملزم هستند و در هنگام بیرون آمدن از منازل، نباید زیورآلات خود را به نمایش گذارند. (1) نویسنده تفسیر المیزان منظور از جاهلیت اولی را به معنای جاهلیت قبل از بعثت می داند و آن را همان جاهلیت قدیم به حساب می آورد که همان پیروی از هوای نفس است. (2) نویسنده روضه الجنان پس از این که از اقوال مختلف در مورد عصر جاهلیت بحث می کند، اضافه می نماید که زنان در آن روزگاران حجاب خوبی نداشتند و مثلاً پیراهن های ندرخته می پوشیدند. (3) البته این آیه شریفه، ظاهراً به

طور مستقیم به همسران پیامبر (ص) خطاب شده ولی در واقع خطاب به تمام زنان آن روزگار و تمام اعصار است و این را می رساند که زنان باید اهل وقار باشند و خود را در مقابل نامحرمات ظاهر نسازند و از زیبایی های خود محافظت نمایند.

ص: 237

1- (2). طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 108.

2- (3). طباطبایی، ج 16 ص 383.

3- (4). رازی، صلح الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 15، ص 415-416.

جریان قدرت طلبی که پس از پیامبر اسلام (ص) بر سرکار آمد، از همان روز اول با مانعی به نام فرهنگ ناب اسلامی مواجه بود که اوج آن در غدیر تبلیور یافته بود. لذا این جریان فاسد، برای رسیدن به قدرت، نیاز داشت تا فرهنگ ناب غدیر را مضمحل کند و به جای آن فرهنگ جاهلیت جدید را بر سرکار آورد. از این رو، تمام تلاش خود را به کار بست. از روزی که پیامبر (ص) چشم از جهان فرو بستند تا روزی که واقعه عاشورا رخ داد، پنجاه سال گذشته بود و در این دوره شش تن به عنوان خلیفه رسول خدا، به حق و نا به حق رهبری و امامت جامعه اسلامی را بر عهده گرفتند. در واقع درگذشت پیامبر (ص) آغاز تحولی جدید در عرصه سیاست نیز بود. هنوز جنازه رسول خدا به خاک سپرده نشده بود که جمعی از انصار و مهاجران در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و در نظر داشتند تا با استناد به اصل جاهلی «قبیله محوری»، (1) فردی را به خلافت برسانند که از نظر شایستگی بهتر از دیگران

نبود. همین عمل موهوم، قاعده ای را در میان اهل سنت پایه نهاد که بعدها سرآغاز تحولات فراوانی در نسخ ارزش های اصیل اسلامی گردید. اولین روند تدریجی، جانشینی فرهنگ جاهلیت به جای فرهنگ غدیر (امامت و ولایت) و تهی کردن جامعه از فرهنگ ناب غدیر بود. لذا کل ماجرای سقیفه را به عنوان نخستین گام در جهت تغییر ارزش ها می دانیم؛ جریانی که پس از رحلت پیامبر (ص) به جای حضور در خانه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دست بیعت دادن با ایشان که منصوب خدا و رسولش بود، در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و حاکمیت جامعه نبوی را به برکت رأی خواص مردم به عهده گرفتند. این جریان، فقط برای در دست گرفتن حکومت و قدرت صرف نبود، بلکه برای

ص: 238

استحاله ارزش ها و نفی مکتب و سیره نبوی بود، زیرا اصحاب سقیفه خوب می دانستند که تغییر ارزش ها بدون تسلط اجتماعی که سازوکارش حکومت است، ممکن نیست. لذا اگر دگرگونی جامعه نبوی را تا آن جا در هم نوردید که پس از نیم قرن، مردمی که خود را امت محمد (ص) می دانستند، در سرزمین کربلا مرتکب جنایت شدند. ریشه این تحول را در سقیفه باید جست و جو کرد. در این زمینه، چه خوب مهیار دیلمی چنین سروده است:

فیوم السقیفه یابن النبی و غصب ایبک علی حقّه طرّق یومک فی کربلا و امّک حسن ان تُقتلا؛⁽¹⁾ ای فرزند مصطفی، این سقیفه بود که راه کربلایت را هموار کرد و آن گاه که حق پدرت علی (علیه السلام) و مادرت [فاطمه (علیها السلام)] را غصب کردند، کشته شدنت خوب جلوه کرد.

لذا قاطعانه می توان گفت که سقیفه عامل اصلی پدیدارشدن حادثه خون بار کربلا بود، که خود این پیامد از تغییر در ارزش های جامعه نبوی نشأت می گرفت. پس از این حادثه شوم، عنان حکومت به دست افراد نالایق افتاد و آنان با بهره گیری از این سازوکار بر جامعه مسلط گشتند و هر آنچه توانستند، کردند تا جامعه را به سویی بکشاندند که خود می خواستند. در جامعه ای که در آن آب وضوی پیامبر (ص) آب حیات مردم بود، پس از پنج دهه، کشتن فرزند دل بندش را نه تنها مذموم ندانستند، بلکه حتی پس از شهادت او، به شکرانه این پیروزی جشن گرفتند.

برای روشن شدن این بحث ناچاریم قدری به عقب بازگردیم. پیامبر گرامی اسلام طی 23 سال مجاهدت، از بعثت تا رحلت، مأمور ابلاغ و اجرای اسلام بودند و توانستند در سایه همت و تلاش خود و مسلمانان مخلص، به انقلابی

ص: 239

1- (1). جامعه شناسی تاریخی اسلام، ص 262.

عظیم و تمدن ساز دست یابند و در همه ابعاد و زمینه های فکری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، حرکتی عدالت گستر و توحیدی برپا کنند که با محتوای اصیل و جامع اسلام، برای همه زمان ها و مکان ها و همه مردم تناسب داشت. ایشان با نفی افکار، آئین ها و ارزش های ظالمانه جاهلی و قبیله ای، خونی و نژادی، مالی و طبقاتی و شرک و بت پرستی، و در هم شکستن ساختارها و مناسبات مبتنی بر آن ها، از اساس نظامی عادلانه، نو و در یک کلام انقلابی را پی ریختند. نهضت ایشان به یک معنا انقلاب تمام عیاری بود که به تغییرات اساسی در ذهنیت ها و عینیت های حاکم انجامید. عمده ترین هدفی را که پیامبر تعقیب می نمودند ترویج عدالت اجتماعی بود.

بررسی نقش صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تبلور مجدد فرهنگ غدیر و اضمحلال فرهنگ جاهلیت

اشاره

صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) علی رغم تلخ هایی که برای شیعیان و اهل بیت عصمت و طهارت داشت، در دل خود واجد شیرینی هایی بود که تا حدود زیادی تلخی ها را بر طرف می کرد. این دستاوردها در کم ترین موفقیت خود، سبب تحقق و ایجاد رابطه ای عمیق و پایدار بین مردم و امام گردید که می توان آن را تحقق هم بستگی اجتماعی دانست. دستاوردهای صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عبارتند از:

1. حفظ جایگاه امامت و ولایت از آسیب و اضمحلال

مهم ترین دستاورد صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن دوران، مصون نگه داشتن جایگاه رفیع امامت و ولایت از هرگونه گزند بود. معاویه در آن برهه، تلاش های گسترده ای را برای تخریب شخصیت امام کرده بود. او تمام توان خود را برای شوراندن مردم و تشویش فضای سیاسی علیه امام به کار می گرفت. معاویه

درصد بود تا داغ ننگی را که سال‌ها بر پیشانی خاندان امیه خورده بود، پاک کند و شکل زیننده‌ای به حکومت خود دهد و تمام آن خواری‌ها را متوجه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گرداند و خود را برای مردم، محبوب‌تر جلوه دهد. از این رو، زمینه‌های چنین فتنه‌ای را به صورت گسترده در میان سپاه امام آماده کرد و منتظر بود تا با اصرار امام بر جنگ، کار را تمام کند و کیان امامت و ولایت را برای همیشه از بیخ برکند. امام که فتنه‌انگیزی‌های معاویه را به چشم

می‌دیدند، عمق حرکت او را دریافته بودند و می‌دانستند که چه نقشه شومی در سر دارد. امام افضی را می‌دیدند که هیچ‌یک از یارانش آن را نمی‌دیدند. آنان نگرشی سطحی به جریان داشتند. ولی برای امام حفظ کیان امامت و ولایت مهم‌تر بود. از این رو امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چند روز پس از امضای قرارداد صلح با معاویه، مصلحت را در آن دیدند که به همراه بعضی از یاران، از کوفه به مدینه هجرت نمایند. ایشان به همراه خانواده و اطرافیان، راهی مدینه شدند. مردم کوفه با اندوه بسیار به مشایعت آن حضرت شتافتند، درحالی که اشک، چشمان بسیاری را فرا گرفته بود. (1) امام، تصمیم داشتند تا کشتی اسلام را از غرقاب حتمی حکومت معاویه نجات بخشند و نگذارند حکام بنی‌امیه با احادیث جعلی و نسبت‌های ناروا به پیامبر (ص) و امیر مؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و صحابه بزرگ، چهره واقعی اسلام را عوض کنند و به اسم اسلام، اهداف شیطانی خود را بر امت اسلامی تحمیل نمایند و بدعت‌ها و سنت‌های جاهلیت را دوباره همانند اجدادشان احیا کنند. آن حضرت ده سال در مدینه اقامت کردند و در این مدت هم چون پدر و جد بزرگوارش، طیب و معلمی دلسوز و پناهگاهی مطمئن برای مردم مدینه و مظلومان عالم بودند و مانند خورشید بر همه زوایای تاریخ عالم اسلام می‌تابیدند و با سخنان زیبای علوی و

ص: 241

اخلاق نیکوی محمدی و حجب و تقوای فاطمی، مسلمانان را رهبری می کردند ایشان در مقابل جبهه کفر بنی امیه ایستادند که همه چیز را به نفع خود تفسیر و توجیه می کردند. این امر سبب

شد تا پس از حضور آن حضرت در مدینه، محدثان، راویان و دانشمندان بزرگ به سوی آن شهر شتافتند و برای کسب فیض، گرد آن حضرت جمع شدند. در این مدت، بسیاری از افراد که در خواب غفلت به سر می بردند، با روشن گری آن حضرت بیدار گشتند و مبانی اصیل اسلام را آموختند. تاریخ نگاران مسلمان هم چون ابن عساکر و علامه مجلسی (1) به برخی از آن ها اشاره کرده اند؛ از جمله:

1. احنف بن قیس؛

2. اصبع بن نباته؛

3. جابر بن عبدالله انصاری؛

4. جعید همدانی؛

5. حبه بن جوین عرفی؛

6. حبیب بن مظاهر؛

7. حجر بن عدی بن حاتم کندی کوفی؛

8. رشید هجری؛

9. رفاعه بن شداد؛

10. زید بن ارقم؛

11. سلیمان بن صرد خزاعی؛

12. سلیم بن قیس هلالی؛ (2)

ص: 242

1- (1) . بحار الانوار، ج 42، ص 110-112.

2- (2) . علامه حلی، رجال، ص 83..

13. عامر بن واثله بن أسقع؛

14. عبایه بن عمرو بن ربیع؛

15. عمرو بن حَمِقْ خزاعی؛

16. قیس بن عباد؛

17. کمیل بن زیاد نخعی؛

18. حارث اعور بن بنان منقری؛

19. مسیب بن نجبه فزاری؛

20. میثم بن یحیی تمّار (میثم تمّار)؛

21. أبو الأسود دوئلی؛

22. ابو اسحاق بن کلیب سبیعی؛

23. ابو جوزی؛

24. ابوصادق (کسان بن کلیب)؛

25. ابو مخنف (لوط بن یحیی ازدی)؛

26. ابو یحیی (عمیر بن سعد نخعی)؛

27. اسحاق بن یسار؛

28. اشعث بن سوار؛

29. جابر بن خلد؛

30. جارود بن منذر؛

31. حیابّه بنت جعفر.

این شاگردان و یاران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در برابر هجوم فرهنگی معاویه ایستادند و برخی از آنان بعد از شهادت حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دست معاویه و برخی دیگر

در سال 61 هجری، در رکاب امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت رسیدند. (1)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با فراست و زیرکی، در این مدت بی کار نشستند و جایگاه رفیع امامت ولایت را بیش از پیش تبیین کردند. لذا این امر در تحقق هم بستگی اجتماعی در آن دوران و جلوگیری از گسست اجتماعی ارزش و اهمیت فراوانی داشت.

2. حفظ مصالح عمومی جامعه

یکی دیگر از دستاوردهای صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای جامعه آن روز، حفظ مصالح عمومی جامعه بود. امام با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی، و برای جلوگیری از چند دستگی و حفظ ارکان نظام اسلامی، خود را از عرصه سیاست و قدرت کنار کشیدند تا صلح شکل بگیرد؛ زیرا دشمن خود را به درستی شناخته بودند و می دانستند که جنگ با معاویه، نیز سبب جلوگیری از سرپیچی او نخواهد شد. نتیجه جنگ تنها این می شد که عرصه را بر امام تنگ می کرد. امام به فراست دریافته بودند که در بعد داخلی، با ادامه دادن جنگ نابرابر، اسلام دوام چندانی نخواهد آورد. بی تردید سیره امام در این زمینه سیره پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان دین، این بود که

هیچ گاه آغازگر جنگ نبودند و تا حمله ای صورت نمی گرفت، دست به شمشیر نمی بردند. بر این اساس، آنان همواره حجت را تمام می کردند و تا جایی که امکان داشت، می کوشیدند که با نصیحت و خیرخواهی، از خونریزی جلوگیری کنند و در صورت ناامیدی از حق گزایی دشمن، به جنگ دست می زدند.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن دوران از جنگ و بذل جان خویش در راه خدا دریغ نمی ورزیدند. بی تردید ایشان کانون شجاعت و ستم ستیزی بود، ولی افکار

ص: 244

عمومی جامعه، پذیرای روحیه بلند ایشان نبود. لذا امام از حق خود گذشتند تا مبادا در آن دوره حساس زمانی، گزندی به اسلام و مسلمانان وارد شود. امام به خوبی دشمن حيله گر را می شناختند و می دانستند که چگونه برای رسیدن به قدرت، به هر جنایتی دست می زند از طرف دیگر، امام دریافته بودند که روزه روز از شمار مسلمانان راستین کاسته می شود، لذا خطری سخت تر از دوران خلافت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اسلام را تهدید می کرد؛ برای مثال، عبیدالله بن عباس در زمان امیر مؤمنان چهره درخشانی از خود نشان داده بود و از فرمان داران علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و افراد مطمئن آن زمان به شمار می رفت، او یک شب بیش تر در اردوگاه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دوام نیاورد و به اردوگاه معاویه پناهنده شد. امام برای خنثی کردن توطئه های معاویه که هر روز خطرناک تر می شد، از صحنه سیاست کنار رفتند زیرا خون مسلمانان بی گناه برای ایشان بیش تر از خلافت بر آن ها ارزش داشت. از این رو، به صلح تن در دادند. بر این اساس، بارها می فرمودند «من جنگ را تنها برای رضای خدا و حفظ خون مسلمانان رها

کردم.»⁽¹⁾ از سوی دیگر در بعد خارجی، حمله رومیان خطر جدی و بزرگی بود که همواره سرزمین مسلمانان را تهدید می کرد. آن ها از آغاز ظهور اسلام، ضربه های مهلکی از مسلمانان خورده بودند و همواره در پی فرصتی مناسب می گشتند تا تهاجمی تلافی جویانه را آغاز کنند. امام می دانستند که با انتشار خبر بروز فتنه های داخلی در کشور اسلامی، آن ها به سرعت واکنش نشان می دهند و برای عملی کردن آرمان سلطه گرانه خود لشکرکشی می کنند. لذا صلح امام، سبب دفع این خطر بزرگ گردید⁽²⁾ زیرا هدف اصلی امام حفظ نظام اسلامی در سطح کلان بود؛ نه استحکام خلافت خود.

ص: 245

1- (1) . همان، ص 25.

2- (2) . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 208.

3. تبیین شخصیت پلید معاویه برای جامعه

دستاورد دیگر صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که در جهت تحقق هم بستگی اجتماعی در آن دوران بود، تبیین و عیان کردن چهره کریه معاویه برای جامعه بود. امام که پس از شهادت امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، زمام حکومت را در دست گرفته بودند، سخن رانی پرشوری ایراد کردند. مردم در حالی که می گریستند، به سخنانش گوش می دادند. پس از پایان سخن رانی، عبدالله بن عباس برخاست و گفت:

«مردم! این فرزند پیامبرتان و جانشین امامتان است. پس با او بیعت کنید!» سپس خود جلو آمد و دست امام را در دست فشرد. (1) مردم نیز به پیروی از او با امام هم پیمان شدند. آن روز، بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری بود. (2) معاویه از ماجرای بیعت آگاهی یافت. برای این که تلاش هایش در به دست گرفتن قدرت، هدر نرود، خیلی زود وارد عمل شد و با استفاده از مشاوران سیاسی خود مانند عمروعاص و قیس بن اشعث در سست کردن پایه های خلافتی کوشید؛ که یک هفته از روی کار آمدن آن نمی گذشت. آن ها به این نتیجه رسیدند که اگر خلافت امام را از میان نبرند، همواره در نگرانی و ناامیدی خواهند بود. (3) پس از این که معاویه، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از حکومت کنار زد و خود زمام امور جامعه اسلامی را در دست گرفت، کم کم چهره سفاک و دهشتناک خود را آشکار ساخت. معاویه با اتخاذ استراتژی های گوناگون عملاً در مقابل خط اسلام اصیل قرار گرفت. این امر تا آن جا پیش رفت که حتی حدود الهی را تعطیل کرد؛ برای مثال، برای دزدی که سارق بودنش ثابت شده بود - به طوری که بر نه نفر همراه و شریک وی حدّ جاری کرده بودند - وساطت کرد و جلو اجرای حدود الهی را گرفت. (4) این عمل

ص: 246

1- (1). اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 2، ص 156.

2- (2). شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 30.

3- (3). همان، ص 32.

4- (4). همان، ج 1، ص 464.

آن قدر شرم آور بود که تاریخ اسلام، اسم او به عنوان اولین فردی ثبت شد که از اجرای حدود الهی جلوگیری کرد. (1)

هم چنین بعضی از احکام حج را عملاً تغییر داد تا جایی که برخلاف احکام اولیه حج، هنگام احرام به خود عطر زد و بوی خوش استعمال نمود. (2) فاصله چندانی از حکومت او نگذشته بود که او به دیگر احکام الهی نیز بی اعتنایی نمود و هرگونه که می خواست عمل کرد برای مثال، به نماز عید فطر و قربان، اذان و اقامه اضافه کرد، باین که پیامبر (ص) فرموده بود

«لَيْسَ فِي الْعِيدَيْنِ أَذَانٌ وَلَا أَقَامَةٌ»؛ "در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه مشروعیت ندارد." (3) وی حتی خطبه های نماز عید فطر را قبل از نماز خواند و این عمل را بنی امیه برخلاف سنت رسول خدا (ص) ادامه دادند. (4) حتی در حرکتی کاملاً بدعت آمیز در ایام خلافتش چهل روز در نماز جمعه، صلوات بر پیامبر (ص) را ترک کرد. وقتی از او پرسیدند: «چرا چنین کردی؟!»، گفت: «نام پیامبر را بر زبان جاری نمی کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند.»

(5) او برای دهن کژی به اسلام، آب را در ظرف طلا و نقره می نوشید و در آن ها غذا می خورد، در حالی که پیامبر (ص) آن را نهی فرموده بودند. (6) وی حتی معاملات ربوی را تجویز می کرد، به طوری که ابو دردا در برابرش ایستاد و گفت:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذَا إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ»؛ "شنیدم پیامبر خدا (ص) مردم را از معاملات ربوی نهی می کرد، مگر آن که وزن دو جنس با یک دیگر برابر باشد".

ص: 247

1- (1) . ابن کثیر، ابوالفدا الحافظ، نهایه البدایه و النهایه فی الفتن و الملاحم، ج 8، ص 136.

2- (2) . النصابیح الکافیة، ص 100.

3- (3) . شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 470

4- (4) . همان.

5- (5) . محمد بن عقیل، ص 97.

6- (6) . شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 470

معاویه اعتنایی نکرد و به کار خود ادامه داد. ابودردا از گستاخی معاویه نسبت به دین خدا به خشم آمد و با این که قاضی دمشق بود، راهی مدینه گردید و گفت: «هیچ گونه عذری برای هم کاری با معاویه برای من باقی نمانده است؛ زیرا او در برابر فرمان پیامبر (ص) به رأی خود عمل می کند.» (1) معاویه به صورت علنی لباس حریر و اعتنایی به محرّمات الهی نمی کرد. (2) بدعت نهاده بود که در یکی از دو خطبه نماز جمعه و عید - به هنگام گوش دادن خطبه ها - می نشستند و در دیگری می ایستادند. (3) او تا آن جا به پیش رفت که زیاد بن عبید (اییه) را به پدر خود ابوسفیان نسبت داد و او را برادر خود خواند! لذا در نامه ای رسمی نوشت: «مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى زِيَادِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ...». جالب این جاست که مادر زیاد از

زن های بدکار و شناخته شده مکه بود. این حرکت زشت سیاسی معاویه، باعث شد که صحابه به او اعتراض کنند و هرکدام به نوعی انزجار خود را از وی و روشی که در پیش گرفته بود اعلام نمایند. (4) آنان بیان داشتند که پیامبر (ص) فرمود:

«الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»؛ «فرزند متعلق به مادر است و زناکار باید سنگسار گردد.» (5)

اوج ایستادگی معاویه را در برابر اسلام، در سببیت او با خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) آشکار شد. او برای کاستن از عظمت اهل بیت (علیهم السلام) و زدودن محبت آن ها از دل مردم، دستور داد تا جاعلان حدیث در مدح و منقبت او و عثمان و... احادیثی بسازند تا بدین وسیله زمینه کم رنگ شدن جلوه احادیث نبوی در مورد

ص: 248

1- (1) . محمد بن عقیل، ص 94.

2- (2) . شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 470

3- (3) . همان.

4- (4) . ابن الاثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج 2، ص 215.

5- (5) . بحارالانوار لدرر الاخبار الاثمه الاطهار، ج 73، ص 350.

اهل بیت، به ویژه حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ایجاد گردد. او برای این کار، به رواج احادیث جعلی در جامعه اقدام کرد. لذا در مرحله اول به والیان شهرها نوشت:

با کمال دقت، راویانی را که طرف دار عثمان اند و در فضایل او سخن می گویند، شناسایی کنید و آن ها را گرامی بدارید، در مجامعشان شرکت کنید و بزرگشان بدارید و نام آنان را به همراه احادیثی که درباره عثمان و پدرش نقل می کنند برای من بفرستید!

(1) این گویندگان و نویسندگان طماع، با نوشتن احادیث گوناگون درباره او و عثمان، به اموال فراوانی از سوی معاویه دست یافتند. در پی این امر، احادیث جعلی همه جا فراگیر شد.

معاویه این سیاست را تا مدت ها دنبال کرد. در مرحله بعد، چنین دستور داد:

روایات درباره عثمان زیاد شده و همه جا را فراگرفته است. از این پس به گویندگان و نویسندگان بگویند درباره ابوبکر و عمر و دیگر صحابه حدیث بسازند؛ هر حدیثی را که درباره ابوتراب شنیدید، آن را رها نکنید مگر این که حدیثی از صحابه در رد آن برای من نقل کنید؛ چنین روایاتی چشم مرا روشن و ادله و احادیث مربوط به ابوتراب و شیعه او را کم رنگ تر می کند و حجتشان را باطل می نماید. (2)

از این رو عاملان و کارگزاران معاویه، دست به جعل حدیث زدند. تا جایی که ابوهریره ها، عمروعاص ها و کعب بن أعبارها میدان دار این معرکه ننگین گردیدند. این امر تا جایی پیش رفت که هرکسی حدیثی را از رسول خدا (ص) نقل می کرد، با دیده شک به او نگاه می کردند. در حالی که عاملان معاویه، در همه جا احادیث جعلی درباره فضیلت خلفای راشدین ساختند و خاندان عصمت و طهارت را به زیر بدترین دشنام ها و نسبت های ناروا گرفتند.

ص: 249

1- (1). شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 15-16.

2- (2). همان.

معاویه برای رسیدن به سیاست های فریب کارانه خود، به تناسب، از روش های مختلفی سود می جست. او ابتدا فرد مقابل را با

وعده های توخالی و یا گاه واقعی به طمع وامی داشت. اگر نتیجه نمی داد، با استفاده از قدرت و نفوذش او را از عاقبت کارش می ترسانید و اگر باز هم نتیجه ای نمی گرفت، با زور شکنجه او را از سر راه خود کنار می زد. بیش تر کسانی که دست خوش این سیاست بازی قرار می گرفتند، در همان مرحله اول فریفته معاویه می شدند. به جرأت می توان گفت که او تمامی سیاست هایش را با بهره گیری از همان روش اول به انجام رسانید. به ندرت پیش می آمد که نیاز به زور داشته باشد. مردم و به ویژه شیعیان، این اوضاع را می دیدند و از این که دست یاری امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پس زده بودند، پیش خود احساس شرمساری می کردند. سیاست های معاویه نه تنها امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خاندانش را مورد حمله قرار داد بلکه کلیت شیعیان را نیز هدف گرفت. همان شیعیانی که روزی به علت رفاه طلبی از یاری امام سرباز زده بودند، دچار فلاکت و زجری چند برابر از سوی حکومت اموی شدند به نحوی که کوفیان که سردمدار صلح، بیست سال زجر حکومت معاویه را چشیدند و پلیدی های او را دیدند و حتی برنامه های ضد انسانی تهدید و گرسنگی معاویه علیه خود را تحمل نمودند؛ به گونه ای که ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:

در زمان معاویه، شیعیان در هر جا که بودند به قتل می رسیدند. بنی امیه دست و پای اشخاص را به احتمال این که از شیعیان هستند بریدند. هر کس که معروف به دوست داری و دل بستگی به خاندان پیامبر بود، زندانی شد و یا مالش به غارت رفت و یا خانه اش را ویران کردند.

(1)

ص: 250

1- (1) . همان، ص 43.

زیاد بن سمیه که حاکم کوفه و بصره بود و به تناوب شش ماه در هرکدام از این دو شهر حکومت می کرد، سمره بن جندب را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را به عهده بگیرد. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. (1) سلیم بن قیس هلالی در مورد رفتار زیاد بن ابیه، حاکم کوفه و بصره با شیعیان عراق می نویسد:

شیعیان را هر کجا که بودند، کشت و بیرون کرد و آنان را ترسانید و دست و پای آنان را قطع کرد و از شاخه های خرما به دار آویخت و چشمانشان را بیرون آورد و آنان را آواره کرد به طوری که از عراق بیرون رفتند و در منطقه عراقین شخص مشهوری از شیعه نماند مگر آن که کشته شد یا بدار آویخته گردید و یا آواره و یا فراری شد. (2)

او در ادامه می نویسد:

معاویه به قاضیان و والیانش در همه مناطق و شهرها نوشت: «از هیچ یک از شیعیان علی بن ابی طالب و اهل بیتش و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می کنند، شهادتی قبول نکنید.» (3)

این حکم، نه تنها درباره شیعیان، بلکه درباره کسانی هم که گمان می رفت گرایش های شیعی دارند، جاری و حاکم بود. (4) یزید

بن انس، از فرماندهان مختار که می کوشید شیعیان را علیه اشراف کوفه بسیج کند، وضع دهشتناک آنان را در عهد خلافت معاویه چنین تشریح می کند:

ص: 251

1- (1) . طبری، جامع البیان، ج 5، ص 237.

2- (2) . همان، ج 7، ص 28-33.

3- (3) . سلیم بن قیس، ج 2 ص 784.

4- (4) . همان، ص 786.

ای گروه شیعه، وقتی در خانه هایتان مقیم بودید و اطاعت دشمن می کردید، به سبب دوستی، اهل بیت شما را می کشتند، دست و پاهایتان را می بریدند، چشمانتان را میل می کشیدند و بر تنه های خرما می آویختند. (1)

بنا بر اظهارات سلیم بن قیس، پس از شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرصه بر شیعیان تنگ تر گردید. (2) به شهادت تاریخ، معاویه به هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی پای بند نبود. او گستاخانه و بدون در نظر گرفتن عواقب سوء آن، در مقابل چشم مردم کوفه، عملاً و علناً مفاد عهدنامه را زیر پا نهاد و گفت: «به هیچ یک از آن ها عمل نخواهم کرد». (3)

تمامی این عوامل سبب شده بود که ماهیت پلید او برای همگان روشن گردد. حال دیگر همه چهره پلید او را شناخته بودند، ولی از روی ترس و عجز نمی توانستند اعتراض کنند. لذا در نهان یک اتحاد در میان مردم برای ریشه کنی حکومت معاویه ایجاد شده بود. این ظلم و جورها، واقعاً مردم را بی تاب کرد و دنبال راه چاره بودند. از این رو، حدود هیجده هزار نامه به امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

نوشتند و برای هم کاری با آن حضرت اعلام آمادگی کامل نمودند. از نظر تاریخی، اگر امام به آن نامه ها ترتیب اثر نمی دادند، در مقابل تاریخ محکوم بودند و می گفتند زمینه مساعدی را از دست داد. لذا یکی دیگر از دستاوردهای صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) همین امر بود. زیرا معاویه توانسته بود با نشان دادن چهره مزورانه از خود، در میان مسلمانان برای خود کسب وجهه کند. لذا حتی اگر نفرت برای امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فراهم بود، باز آن حضرت نمی توانستند به جنگ با او برخیزند زیرا در این صورت جامعه دچار آشفتگی می شد و امام به آن راضی نبودند.

ص: 252

1- (1) . جامع البیان، ج 8 ص 309.

2- (2) . سلیم بن قیس، ج 2 ص 788.

3- (3) . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص 769.

معاویه در حل و فصل مشکلات از مهارت خاصی برخوردار بود و به اصطلاح امروزی فردی کهنه کار و آزموده بود. لذا با نیرنگ توانست مردم شام را با خود همراه کند و افکار عمومی را با حکومت خود هماهنگ نماید. او در واقع کفر را در لباس نفاق پوشانده بود اما با همه کینه ای که به اسلام داشت، آن چنان به اسلام و دین داری تظاهر می نمود و ظواهر دینی را رعایت می کرد که نه تنها عوام بلکه خواص را هم به شک انداخت. معاویه نقاب دین به چهره داشت و به گونه ای عمل نمود که مردم را دچار دودلی کرد و همان طور که پیامبر اکرم (ص) خبر داده بودند، دین خدا را مایه فریب کاری و بندگان خدا را بردگانی حلقه به گوش و مال خدا را ملک اختصاصی خویش ساخته بود. (1) در عین حال، آن چنان کینه از اسلام و اهل بیت در دل او ریشه دوانده

بود که در پاسخ مغیره بن شعبه که از او خواسته بود تا قدری درباره خاندان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شیعیانش به عدالت رفتار کند، گفت: «لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنَا»؛ به خدا قسم هدفم دفن [نام پیامبر و اسلام] است. (2) معاویه با همین روش توانست که خلافت را در جهان اسلام به پادشاهی تبدیل کند و موضوع جعل حدیث را در جهان اسلام نهادینه سازد. او حدود الهی را رها ساخت و بیت المال را به خود و خاندانش اختصاص داد. در زمان او فرهنگ منسوخ تبعیض نژادی که در دوره جاهلیت رواج داشت، احیا شد و حتی در صدد محو نام پیامبر (ص) برآمد. (3) وی تمام این کارها را با استادی تمام و زیرکی انجام می داد تا جایی که توانست به مردم بقبولاند که هر قدمی که او برمی دارد، در جهت رضایت خداوند و در صراط اسلام است. او پیوسته می کوشید با

ص: 253

1- (1). صلح الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 11.

2- (2). شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 129-130.

3- (3). مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 2 ص 453.

سیاست های عوام فریبانه، واقعیت ها را دیگرگونه جلوه دهد و از ابزارهای پیچیده ای بهره می برد. او با شایعه پراکنی، دروغ پردازی، تطمیع فرماندهان نظامی و سیاسی و معرفی شخصیت های مذهبی و شریعت دوست از خود، توانست فضا را کاملاً مبهم کند. در جریان صلح، او نه تنها به خریدن عبیدالله بن عباس بسنده نکرد، بلکه از خود او برای جلب دیگر افراد بهره گرفت و گروه زیادی از سپاهیان امام را توسط او از لشکر جدا کرد.

وی با شناخت دقیقی که از سپاه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داشت، توانسته بود دریافت که سپاه ایشان را مشتی عناصر ساده لوح،

دنیا دوست و سست عقیده تشکیل می دهند. لذا با فریب کاری زمینه های اضمحلال سپاه را فراهم آورد. وقتی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این وضعیت را دیدند مجبور به صلح شدند. امام در واقع بینشی ژرف و عملکردی روشن بینانه، صلح را پذیرفتند تا توطئه دشمن را خنثی سازند و اندک مسلمانان واقعی را که در کنارشان مانده بودند، در امان بدارند. روحیه فریب کارانه و مزورانه معاویه، کار امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پیچیده تر کرده بود. امام به کیاست دریافته بودند که باید سال ها بگذرد تا چهره مزورانه معاویه برای مردم آشکار شود. صلح ایشان این مهم را به خوبی به انجام رساند و چهره واقعی معاویه و بنی امیه را به مردم نشان داد.

4. نشر فرهنگ اصیل اسلامی

مؤلفه مهم دیگری که صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در پی داشت تبیین جلوه جمال و کمال ملکوتی اسلام برای مردم بود. نشر فرهنگ اصیل اسلام در آن دوره ده ساله، موجب احیای مجدد اسلام و سنت پیامبر (ص) بود. اگر نرمش قهرمانانه ایشان نبود معاویه و عمالش اثری از اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) باقی نمی گذاشتند.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این برهه مجال یافتند تا سیمای بارز اسلام را به جامعه نشان دهند. این امام بزرگوار، تجسم عالی فضایل انسانی و مقتدای پاکان و صالحان بودند و بهره بسیار از خلق و خوی رسول خدا (ص) داشتند. این صفات بارز، حتی در زمان جوانی آن حضرت نیز ظهور داشت. برای مثال، روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود، مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان

پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیش تری نماید.» عثمان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اشاره کرد. وی پیش آن ها رفت و درخواست کمک نمود. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود:

إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَجِلُّ إِلَّا فِي أَحَدِي ثَلَاثٍ دِمٌّ مُفْجِعٌ، أَوْ دَيْنٌ مُفْرِحٌ، أَوْ فَقْرٌ مُدْفِعٌ؛ (1)

درخواست کردن از دیگران جایز نیست مگر در سه مورد: دیه ای به گردن انسان باشد که از پرداخت آن عاجز است، یا بدهی و دینی کمرشکن داشته باشد که توان ادای آن را ندارد، و یا فقیر و در مانده گردد و دستش به جایی نرسد.

کدام یک از این موارد برای تو پیش آمده است؟ عرض کرد: «اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است.» آن گاه حضرت پنجاه دینار به وی دادند و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به پیروی از آن حضرت، 49 دینار به او عطا کردند. فقیر هنگام برگشت از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: «چه کردی؟» جواب داد: «تو کمک کردی ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم. اما حسن بن علی در مورد مصرف پول از من سؤال کردند، آن گاه پنجاه دینار عطا فرمودند.» عثمان گفت: «این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلت اند. نظیر آن ها را کی می توان یافت؟» (2) امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در بخشش و دست گیری از بیچارگان، سرآمد بودند. امام به حکم امامت، به خوبی آگاه بودند که در آیین

ص: 255

1- (1). حر عاملی، ج 9، ص 447.

2- (2). بحار الانوار، ج 43، ص 332-333.

اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر تهی دستان اجتماع دارند، لذا مسلمانان بنابه پیوند عمیق معنوی و برادری دینی، باید همواره در تأمین نیازمندی های محرومان کوشا باشند. آن حضرت به یاد داشتند که پیامبر اکرم (ص) و پدر و مادرش، نه تنها سفارش های مؤکدی در این زمینه نموده اند، بلکه هرکدام در عصر خود، نمونه برجسته ای از انسان دوستی و ضعیف نوازی به شمار می رفتند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دارای قلبی پاک و پر مهر نسبت به دردمندان و تیره بختان جامعه بودند، و همانند پدرش با خرابه نشینان دردمند و قشرهای مستضعف و کم درآمد. همراه می شدند و درد دل آنان را با جان و دل می شنیدند و به آن ترتیب اثر می دادند. ایشان در این حرکت انسان دوستانه، جز خدا را نمی دیدند و اجرش را جز از او نمی طلبیدند. ایشان بارزترین مصداق آیه شریفه ذیل بودند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)؛ 1 «آنان که اموال خود را شب و روز، پنهانی و آشکارا انفاق می کنند، مزدشان در نزد پروردگارشان خواهد بود؛ نه ترسی دارند و نه اندوهگین می شوند.» از این رو در آن دوران محنت و رنج، امام آرام بخش دل های دردمند و نقطه امید در ماندگان بودند. هیچ آزرده دلی نزد آن حضرت شرح پریشانی نمی کرد، جز آن که مرهمی بر دل آزرده او می نهادند و گاهی پیش از آن که مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، نیاز او را برطرف می ساختند و اجازه نمی دادند مذلت سؤال را بر خود هموار سازد! آن حضرت دوبار، تمامی دارایی خویش را در راه خدا دادند و سه بار تمام اموال

خود را با خدا تقسیم کردند و نصف اموال را به مستمندان بخشیدند⁽¹⁾ از این رو، هر ناتوان و

ص: 256

1- (2). همان، ص 339.

درمانده ای، در خانه آن حضرت را می‌کوید. چه بسا افرادی از شهرهای دیگر، به امید دست‌گیری امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به مدینه می‌آمدند و از آن دریای کرم بهره می‌جستند. در میان مستمندان، سادات و غیرسادات و در راه ماندگان و از راه رسیدگان و... دیده می‌شدند. گاه بر اساس خواسته آنان، هزینه سفر، هزینه ازدواج و زندگی، هزینه مداوای مریض و دیگر نیازمندی‌های آنان را می‌پرداختند و گاه بدون هیچ‌گونه پرسش، بر آنان ترحم می‌کردند. کمک ایشان به مستمندان، سالخوردگان و فقرا در دوران حاکمیت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حکومت خود در کوفه و مدینه و بعد از آن انجام می‌گرفت. کمک‌های همیشگی امام که شامل سالمندان، یتام، خانواده‌های شهدا، اصحاب صفا و... می‌شد، در چارچوب منظمی به صورت ماهیانه انجام می‌گرفت. گویا آنان، حقوق بگیران همیشگی از خاندان اهل بیت (علیهم‌السلام) بودند که بخش عمده‌ای از موقوفات و صدقات رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فاطمه اطهر (علیها‌السلام) و اموال شخصی حضرت مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به این امر اختصاص می‌یافت.

5. ناسپاسی مردم نسبت به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

یکی از عوامل تأثیرگذار در پذیرش صلح ناسپاسی و بی‌اعتنایی اکثریت مردم به دعوت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای جهاد با معاویه بود. این عامل، نه تنها به پذیرش صلح انجامید بلکه بحران به قدری گسترده بود که به نوعی گسست اجتماعی در آن دوران منجر گردید. این مقوله را در چند محور می‌توان بررسی کرد: اولاً در بررسی اوضاع جامعه در آن دوران، می‌توان دریافت که وقوع جنگ‌های طولانی در زمان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با گروه‌های مختلف، سبب نوعی خستگی از جنگ و بی‌علاقگی به دفاع از حق در میان سپاهیان امام شده بود. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوران

خلافت خود نیز با این مشکل روبه رو بودند و به سختی مردم را به دفاع از حق و ایستادگی در برابر مهاجمان ترغیب می کردند. ایشان فرمودند:

ملت ها صلح می کنند در حالی که از ستم زمام دارانشان در وحشتند، ولی من صلح می کنم در حالی که از ستم یاران خودم در وحشتم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، به پای برنخاستید. حقیقت را به گوش شما خواندم، نشنیدید؛ به مبارزه با سرکشان ترغیبتان کردم، هنوز سخنانم پایان نیافته، مانند قوم «سبأ»، پراکنده شدید و در لباس اندرز، هم دیگر را فریب دادید تا مبادا سخنانم در شما اثر کند... رهبرتان از خدا اطاعت می کند، شما با او مخالفت می کنید، ولی رهبر شامیان (معاویه) از خدا نافرمانی می کند، و از او فرمان بردارید. به خدا سوگند! دوست دارم معاویه شما را با افراد خودش مبادله کند مثل مبادله دینار با درهم؛ ده نفر از شما را برابر یکی از افراد خودش به من بدهد.

(1) این خط رفاه طلبی که از در زمان خلافت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شکل گرفته بود، در دوران خلافت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز امتداد یافت. لذا ایشان با افرادی به جنگ معاویه رفته بودند که سرزنش های سوزناک امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به راهشان نیاورده بود. از سوی دیگر، افرادی در سپاه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با انگیزه های مختلف گرد آمده بودند: گروهی به سبب تعصبات قبیله ای و برخی به طمع غنیمت های جنگی، دسته ای در اثر اندیشه های انحرافی و خوارج برای دست یابی به معاویه و قتل او صف آرا شده بودند؛ زیرا پس از قتل امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هدف بعدیشان معاویه بود. (2) این اختلاف انگیزه ها، سبب شده بود که فرمان برداری لازم را از امام به عمل نیاورند. سپاه امام در رسیدن هدف خود یک پارچه نبود.

مهم تر از این ها امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با یاران بی وفایی روبه رو بودند که عده ای از

ص: 258

1- (1). شهیدی، خطبه 97.

2- (2). بحار الانوار، ج 43، ص 302.

آن‌ها در مقابل تطمیع معاویه خود را باختند و برق سیم و زرهای فتنه‌گر شام، عقل از سرشان ربود. این یاران خود، وبال جان آن حضرت شدند، به گونه‌ای که در اردوگاه آن حضرت به خیمه ایشان حمله ور کردند و آن را غارت نمودند و با گستاخی سجاده را از زیر پایش و ردا را از دوشش کشیدند. یکی از آن‌ها به نام جراح بن سنان در ساباط جلو آمد و با وقاحت تمام، آن حضرت و پدر گرامیش را به شرک متهم نمود و با شمشیر ضربه‌ای به ران آن حضرت زد که گوشت ران را شکافت و به استخوان رسید. (1) برخی از آن‌ها نیز به لشکر معاویه

پیوستند و جمعی دیگر، برای معاویه نامه نوشتند که ما حاضریم حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را دست بسته تحویل دهیم. از این رو، امام با شناختی که از اطرافیان و روحیه آنان داشتند، کوشیدند تا با نصیحت، آنان را به مبارزه تشویق کنند. بر این اساس، فرمودند:

هیچ چیز نمی‌تواند ما را از رویارویی با سپاه شام باز دارد. ما در گذشته، با تکیه بر پشتوانه استقامت شما با شامیان وارد جنگ شدیم، ولی امروز شایعه پراکنی‌های بیهوده و کینه‌توزی‌ها، استقامت شما را از میان برده و لب‌به‌شکوه گشوده‌اید. وقتی به جنگ صفین می‌رفتیم، دین را بر دنیا برگزیده بودید، ولی امروز منافع خود را لحاظ می‌کنید. ما همانیم که در گذشته بودیم، ولی شما مانند گذشته وفادار نیستید. شماری از شما بستگان خود را در جنگ صفین از دست دادید و برخی دیگر نیز در نهر روان از دست دادند. گروهی بر آن‌ها اشک می‌ریزند. عده‌ای هم خون بهای آن‌ها را می‌خواهند. دیگران هم از دستوره‌های من سرپیچی می‌کنند. معاویه به ما پیشنهادی دور از انصاف داده که با هدف ما و عزت اسلامی ما منافات دارد. حال اگر برای کشته شدن در راه خدا آماده‌اید برخیزید و با شمشیر پاسخ او را بدهید، ولی اگر خواستار آسایش و رفاه هستید، بگوئید تا صلح را بپذیریم.

ص: 259

سخن امام پایان نیافته بود که همه سپاهیان فریاد زدند: «زندگی! زندگی!» (1) امام با دیدن سستی سپاهش، به ناچار صلح را پذیرفتند، گذشته از این که شماری از آنان نیز پیش تر با نامه نگاری هایشان با معاویه، به استقبال صلح رفته و حتی برخی نیز آمادگی خود را برای تسلیم امام به معاویه و یا ترور ایشان اعلام کرده بودند. از این رو، وقتی از امام علت صلح را پرسیدند، پاسخ

دادند:

به خدا اگر با معاویه می جنگیدم، مرا دست بسته به او تحویل می دادند! (2)

از این رو امام در خطبه ای که معاویه هم در آن مجلس حضور داشت فرمودند:

وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَوْمِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ حَتَّى فَرَّ إِلَى الْغَارِ وَلَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمْ اَعْوَانًا مَا هَرَبَ مِنْهُمْ وَلَوْ وَجَدْتُ اَنَا اَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةَ؛ (3)

پیامبر (ص) با این که قومش را به سوی خدا دعوت می نمود، مجبور شد از دست آن ها فرار کند و به غار پناه آورد و اگر یارانی داشت، هرگز از آن ها فرار نمی کرد. من هم اگر یارانی داشتم، هرگز با تو ای معاویه بیعت نمی کردم.

آن حضرت در بیانی دیگر نیز علت صلحش را نداشتن یار و یاور بیان می فرماید:

وَاللَّهِ مَا سَلَمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَنَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ؛ (4)

به خدا سوگند! حکومت را به معاویه واگذار نکردم مگر به خاطر نداشتن یاران. اگر یارانی می داشتم، شبانه روز با او می جنگیدم تا این که خداوند بین من و او حکم کند.

این دگرگونی در احوال مردم، فقط به پذیرش صلح از سوی امام نینجامید،

ص: 260

1- (1). بحار الانوار، ج 44، ص 21.

2- (2). همان.

3- (3). همان، ص 23.

4- (4). الاحتجاج، ج 2، ص 71.

بلکه پس از پذیرش صلح، این جماعتی که تا دیروز ندای صلح داده بودند، اکنون امام را به جنگ و جهاد ترغیب می کردند. لذا مرتب به امام مراجعه می کردند و آن حضرت را به جنگ تشویق می کردند. امام که مردم کوفه را آزموده بودند، به خوبی می دانستند که اگر امروز احساسات، آن ها را به جنگ مجدد با معاویه برانگیخته است و هنگامی که فردا صحنه عمل پیش آید، آن ها از بار نخست بهتر عمل نخواهند کرد. لذا او در این مورد فرمودند:

من مردم کوفه را چنان دیدم که هرکس به آن ها اعتماد کند، مغلوب گردد. هیچ یک با دیگری هم رأی نیست و همیشه در اختلاف و کشاکشند. تصمیمی در خوب و بد هم ندارند. پدرم از آن ها رنج و سختی بسیار کشید. ای کاش می دانستم بعد از من درخور چه کاری خواهند بود. شهر کوفه بیش تر شایسته ویرانی است، نه آبادانی. (1)

از این رو، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تلاش می کردند احساسات کوفیان را مهار کنند. لذا تلویحاً به آن ها گوشزد کردند که همراهی نکردن آن ها با امام ایشان را مجبور ساخته که عهدنامه را بپذیرند. آن حضرت در پاسخ اعتراض حجر چنین فرمودند:

من دیدم رغبت بیش تر مردم بر صلح است و جنگ را خوش نمی دارند. دوست ندارم آنان را به کاری که ناخوش دارند مجبور کنم. و برای این صلح کردم که شیعیان مخصوص ما از کشته شدن محفوظ بمانند و مصلحت دیدم، این جنگ ها را به زمان

دیگری موکول کنم. (2)

این سخنان، بیان گر این است که اولاً، ایشان با تمام وجود، می کوشید شیعیان را حفظ کنند. (3) ثانیاً امام، عهدنامه نقض شده از جانب معاویه را مانعی برای از سرگیری جنگ علیه او نمی دیدند و این کاملاً طبیعی به نظر می رسید؛ زیرا

ص: 261

1- (1). الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 248.

2- (2). دینوری، ص 267.

3- (3). الفتوح، ص 715؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 195-196.

پیامبر (ص) نیز هنگامی که قریش یکی از مفاد عهدنامه حدیبیه را نقض کردند، همین کار را انجام دادند. (1) اگر امام اگر بر خلاف اصرار شیعیان کوفه، نبرد با معاویه را آغاز نکردند، بدان سبب نبود که نسبت به عهدنامه نقض شده از سوی معاویه پای بند بودند. زیرا اصولاً پای بندی امام به مفاد عهدنامه که فاقد نیروی نظامی بوده چه اعتباری می توانست داشته باشد؟ از این رو، بزرگان کوفه که از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای از سرگیری جنگ با معاویه ناامید شدند، کوشیدند که امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را همراه خویش سازند و به رهبری وی با معاویه نبرد کنند. دینوری در این باره مطلب قابل تأملی را نقل می کند:

حُجْر از حضور امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیرون آمد و با عیبه بن عمرو نزد امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رفتند و گفتند: «ای اباعبدالله، خواری را در برابر عزت خریدید و چیز اندک را پذیرفتند و چیز فراوان را رها کردید. فقط امروز پیشنهاد ما را بپذیر و سپس تمام روزگار را با ما

مخالفت کن. حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عقیده اش را درباره صلح رها نما، شیعیان خود را از کوفه و دیگر نواحی جمع کن و من و این دوستم را به سرپرستی مقدمه لشکر بگمار تا بدون این که پسر هند متوجه باشد، ناگاه او را با شمشیرها فرو کوبیم.» (2)

به گفته دینوری، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دو پاسخ به مردم کوفه دادند که تا حدی با هم متفاوت است. او اظهار می دارد که امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «ما بیعت کرده و پیمان بسته ایم و راهی برای شکستن بیعت ما نیست.» (3) لذا امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن دوران با نوعی از گسستگی اجتماعی مواجه بودند که چاره راه در قبول صلح و پای ندی به مفاد آن بود.

ص: 262

1- (1). تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 417.

2- (2). دینوری، ص 267-268.

3- (3). همان، ص 268.

تحولات پیش آمده پس از رحلت رسول اکرم (ص) به ویژه در عصر فتوحات، زندگی کردن بی دغدغه و همراه با آرامش را برای اعراب مسلمان به ارمغان آورد و تن پروری حاصل از این وضع، مجال هرگونه قیام و اعتراض را از آنان گرفت. هم چنین تفسیرهای نادرست از دین و سنت، از آغازین روزهای رحلت رسول خدا (ص) فهم درست دین را برای افراد جامعه مشکل ساخت. از این رو، هر نوع رفتار و قانونی در جامعه، گاه در نظرشان دینی و ارزشی جلوه می کرد.

اصلی ترین انحراف سیاسی امت اسلامی در این دوران و در طول تاریخ، از ماجرای سقیفه آغاز می شود که در خلال آن، پس از تمرد از دستور و نص صریح نبوی مبنی بر اولویت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای جانشینی، امامت و ولایت در عرصه ظاهری و دنیوی از ایشان گرفته شد. پس از آن با احیای ریشه های ارتجاعی زندگی سیاسی - اجتماعی جاهلی و قبیله ای، روند برگشت به این دوران تیره آغاز و به شدت دنبال گردید. فضای مسموم و تبلیغاتی پیش آمده در جامعه اسلامی، به ویژه پس از قتل عثمان و تقابل مسلمانان با یک دیگر، بسیاری را به کنج خلوت و عبادت کشاند و از صحنه های سیاسی بیرون برد. تبدیل خلافت به ملوکیت و تبعات منفی بعدی آن، انحراف برخاسته از قضیه سقیفه را کامل ساخت و با افزایش گمراهی مردم و هواپرستی و هوس زدگی آن ها توسط سیاست های وقت به ویژه به وسیله معاویه، آن دو امام به تدریج مساعدت مردمی را از دست دادند و با تحمیل جنگ های عدیده به آن ها و توقف عملیات اصلاحی شان، سرانجام در نهایت مظلومیت به شهادت رسیدند. از این رو، صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت نقش مهمی داشت زیرا این صلح سبب آشکار شدن بسیاری از مسائل شد.

اگر از لحاظ اعتقادی به حجت الهی بودن ائمه معتقد باشیم و هر حرکتی را که از آن ها صادر شده الهی بدانیم، هر روشی که آن بزرگواران در پیش گرفته اند - اعم از صلح و جنگ - قابل توجیه و مورد قبول واقع خواهد شد. ائمه اطهار (علیهم السلام) از آن جایی که همگی نور واحد و معصومند، مرتکب گناه نمی شوند. بر این اساس، هدف آنان نیز همواره عزت و اعتلا و حفظ دین مبین اسلام بوده، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْزًا إِلَىٰ أَثْنَىٰ عَشْرٍ خَلِيْفَةٍ؛»⁽¹⁾ «اسلام مادام که در سایه وجود دوازده امام و خلیفه است، عزیز و مقتدر است».

از این رو، امامان به مقتضای عصمت و علمی که دارند، همیشه بهترین راه را برای حفظ اسلام و اعتلای کلمه حق در پیش می گیرند و نهایت تلاش خود را در جهت رسیدن به این هدف مصروف می دارند. تمام دغدغه شان حفظ دین است؛ چه با شمشیر و چه با تدبیر. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) صلح نکردند بلکه صلح را بر ایشان تحمیل نمودند. این امام همام، در مقابل گروه باغی و یاغی شام ابتدا قیام کردند اما ناچار تغییر سنگر دادند و صلح را برگزیدند. تمام اهدافی که امام در تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت در جامعه در نظر داشتند، با این صلح شکل گرفت. امام با انتخاب صلح، توانستند جامعه اسلامی را از خطر گسستگی نجات دهند و چهره زشت حکومت اموی را نمایان سازند و زمینه را برای قیام امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فراهم کنند.

ص: 264

1- (1). محمد محمدی ری شهری، اهل البیت فی القرآن والسنة، ص 74.

1. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد هبه الله بن محمد بن محمد، شرح نهج البلاغه، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، 1961 م.
2. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسین علی بن کرم شیبانی، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1388 ق.
3. -، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1415 ق.
4. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، شرکت سهامی انتشار، 1372 ش.
5. ابن منظور، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، 1405 ق.
6. ابن سعد، محمد بن سعد الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، 1968 م.
7. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم: مؤسسه انتشارات علامه.
8. ابن طقطقی، لفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، مترجم محمد وحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1367.
9. ابن کثیر، ابوالفدا الحافظ، نهایه البدایه و النهایه فی الفتن و الملاحم، ریاض: مکتبه النصر الحدیثه، 1968 م.
10. ادیانی حسینی، سید ابوالحسن، پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، بی نا، بی جا، بی تا.
11. اربلی، ابی الحسن علی بن عیسی؛ کشف الغمه فی معرفه الائمہ؛ تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت.

12. آلوسی، سیدمحمد شکری، بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب، مصر: 1342 ق.
13. امین، احمد، بیروت: فجرالاسلام، 1696 م.
14. بخاری، محمدبن اسماعیل، الجامع الصحیح، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
15. بغدادی، محمدبن حبیب؛ الْمُحَبَّر، بیروت: دارالآفاق الجدیده، بی تا.
16. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
17. تامپسون جان. ب. ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: مؤسسه فرهنگ آئنده پژوهان، 1358.
18. تنهایی ابوالحسن، جامعه شناسی تاریخی اسلام، تهران: نشر روزگار، 1378 ش.
19. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: مکتبه النهضه، 1976 م.
20. حتی فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات آگاه، 1344 ش.
21. خرشاهی، بهاءالدین، دایره المعارف تشیع، تهران: محبی.
22. دفلور ملوین و دیگران، مبانی جامعه شناسی، شیراز: دانشگاه شیراز، 1370.
23. راضی، آل یاسین، صلح الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ترجمه سیدعلی خامنه ای، انتشارات آسیا، 1348.

24. روحانی، محمود، المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، مشهد: آستان قدس رضوی.
25. زمخشری، محمودبن عمر، الکشاف، بی نا، بی جا، بی تا.
26. زوزنی، شرح المعلقات السبع، قم: منشورات ارومیه، 1405 ق.
27. سیوطی، جلال الدین تاریخ الخلفاء، بغداد: مکتبه المثنی، 1383 ق.
28. -، المزهر، قاهره: بی جا، 1282 ق.
29. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر حقه و خرج احادیثه حمدی، عبدالمجید السلفی، بیروت: داراحیا التراث العربی، بی تا.
30. طبرسی، ابی منصور احمدبن علی؛ الاحتجاج؛ به تحقیق: ابراهیم بهادری و محمدهادی به، تهران: اسوه، 1413 ق.
31. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، 1380.
32. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان، بیروت: 1408 ق.
33. الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات توس، 1361.
34. فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، بیروت: 1964 م.
35. گی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، چاپ دوم، تهران: نشر نی، 1368.
36. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی، تهران: بی جا، 1358.
37. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، بحار الانوار لدرر الاخبار الائمه الاطهار، بیروت: داراحیا التراث، بی تا.

38. محمدی ری شهری، محمد، اهل البيت في القرآن والسنة، چاپ دوم، دارالحدیث، 1379.
39. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1360 ش.
40. مطهری، مرتضی بیست گفتار، چاپ ششم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1361.
41. معروف الحسنی، هاشم، سیره الائمة الاثنی عشر، قم: منشورات الشریف الرضی، بی تا.
42. مفید، محمدبن محمد، الارشاد فی حجج الله علی العبادت، مترجم سیدهاشم رسولی محلاتی تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378.
43. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1374 ش.
44. نصر بن مزاحم، واقعه صفین، قم: مکتبه بصیرتی، 1382 ق.
45. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب جعفر بن وهب بن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

چکیده

مدنیان پس از رحلت پیامبر (ص)، شاهد و یا به عبارت درست تر از ارکان انشعاب مسلمانان به دو دسته شیعه و سنی بودند. این تقسیم بندی که به تصمیم گیری درباره رهبری جهان اسلام مربوط می شد. دو نظریه خلافت خلفا و امامت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از همان روز نخست پس از رحلت پیامبر (ص) مطرح گردید. بررسی گرایش مدنیان به اهل بیت (علیهم السلام) و مذهب تشیع، از آن رو اهمیت دارد که آنان صرف نظر از مشاهده سفارش های پیامبر (ص) و نزول قرآن درباره جایگاه بلند اهل بیت (علیهم السلام)، به لحاظ جغرافیایی، نزدیک ترین افراد به اهل بیت (علیهم السلام) و شاهد فضل و کمال ایشان بودند. در میان بازه های زمانی مختلف که می توان گرایش مذکور را بررسی کرد، عصر

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از آن رو اهمیت دارد که پس از خلافت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و قبل از آغاز سلطنت اموی است. شواهد تاریخی گویای آنند که در این دوره زمانی، گرایش زیاد مدنیان، به دلایل سیاسی، اجتماعی و... به گونه ناامیدکننده ای افول می کند.

واژگان کلیدی: امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تشیع، مدینه، مدنیان، امویان.

مقاله حاضر، تصویری از گرایش مدنیان به تشیع در دوره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و چگونگی و کم و کیف آن را نشان می دهد. هر چند تمرکز اصلی بحث روی سال های امامت سبط اکبر (40-51 ق) است، برای ارائه تصویری کامل و شفاف، لازم است گرایش مذکور در سال های قبل از دوره موردنظر (11-40 ق) نیز بررسی شود. از آن جاکه این گرایش، در گرویدن به اهل بیت (علیهم السلام) ظهور می یابد، ما نیز گرایش به اهل بیت (علیهم السلام) را می کاویم اما باید توجه داشت که برای قضاوت درباره اهل مدینه و صدور یک حکم عام و شامل، نمی توان به هر گزارشی دست یازید. برای چنین کاری، باید باکاری طافت فرسا، از میان متون منابع نخستین، گزارش هایی را یافت که درباره گرایش جمع زیادی از اهل مدینه، اطلاعاتی نسبی به دست دهند. همان طور که گذشت، ابتدا گرایش به اهل بیت (علیهم السلام) را در سال های 11-40 قمری از نظر می گذرانیم. عظمت اهل بیت (علیهم السلام) در این سال ها، در وجود امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) متبلور بود. به نظر می رسد، بررسی گرایش مدنیان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سه بازه زمانی سقیفه، دوران خلفای سه گانه و دوره حکومت علوی، بهترین

ساختار در این قسمت باشد.

الف) گرایش مدنیان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سقیفه

منابع در این برهه از تاریخ مدینه، مدنیان را به دو دسته تقسیم می کنند. انصار و بخشی از قریش که در برابر انصار قرار گرفتند. هیچ حرف وحدیثی از کس دیگری در میان نیست. در برابر این سکوت منابع تاریخی در قبال دیگر مدنیان، چاره ای نیست جز این که برای دست یابی به گرایش آن ها، گرایش انصار را بجوییم. درباره حادثه سقیفه، گفت وگوهای فراوانی صورت گرفته که می توان از آن به برخی گرایش ها پی برد. این که چرا سقیفه شکل گرفت و

این که چرا انصار پیش قدم در تشکیل سقیفه شدند، بی ربط به موضوع این پژوهش نیست. ایا می توان از این پیش قدمی، گرایش نداشتن به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را برداشت کرد. دیدگاه های مختلفی در این باره وجود دارد. نظر درست تر آن است که انصار در اختصاص جانشینی به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شک نداشتند. (1) اما از فضای سیاسی آن زمان، قصد قریش، مبنی بر به دست گیری خلافت را استشمام کرده و برای پیش دستی بر

قریش، در سقیفه جمع شده بودند (2) و با این کار می خواستند خلافت را ابتدا برای خودشان و اگر نتوانستند برای امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تثبیت کنند و با انتفای هر دو فرض، حداقل مدیریت شهر خود را به دست گیرند. (3) دلایلی این مدعا را تأیید می کند:

دلیل اول تصریح انصار در سقیفه است. سعد بن عباده خطاب به انصار می گوید: «این امر (خلافت) را در اختیار گیرید که آن برای شما و نه دیگران است.» (4)

حباب بن منذر نیز به انصار هشدار می دهد که امر خودتان را خودتان به دست گیرید (5). گزارش دیگر سخن رفاعه بن رافع انصاری است که می گوید: «زمانی که پیامبر (ص) درگذشتند ما گمان می کردیم که با توجه به موقعیت ما نسبت به اسلام، سزاوارترین مردم به خلافت هستیم.» (6)

دلیل دوم این است که انصار در سقیفه، پس از این که نقشه خود را نقش بر

ص: 271

1- (1). احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 124؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 21. در گزارش اخیر که زبیر بن بکار از محمد بن اسحاق نقل کرده، بیان شده عموم مهاجران نیز همین اعتقاد را داشتند.

2- (2). ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 219.

3- (3). سیدحسین محمدجعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص 60؛ ویلفرد، مادلونگ، جانشینی حضرت محمد (ص) پژوهشی پیرامون خلافت نخستین، ص 51-52؛ حسین مونس، تاریخ قریش، ص 598-599 و 688.

4- (4). أبو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج 3، ص 218.

5- (5). همان، ص 220.

6- (6). ابن عبدآلبر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 2، ص 498.

اب دیدند، نظر «امیری از ما و امیری از شما» را

به مهاجران پیشنهاد دادند. (1) که بی اعتمادیشان به قریش و مهاجران در اداره مدینه حکایت می کرد. حباب بن منذر در برابر مقاومت قریش و نپذیرفتن پیشنهاد اخیر انصار، راه کار اخراج قریش از مدینه را مطرح کرد، (2) اما اگر چاره ای جز تسلیم در برابر خواست قریش نبود، حمایت از خلافت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان آخرین راه، می توانست در دستور کار انصار قرار داشته باشد. این نیز در گفت وگوهای سقیفه موجود است. انصار یا برخی از آن ها، پس از بیعت عمر با ابوبکر و بیعت مردم به تبع عمر، از بیعت نکردن جز با حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سخن راندند. (3) فردای بیعت، «سهیل بن عمرو» در جلسه ای یادآور این نکته می شود که انصار، مردم را ابتدا به خود و سپس به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خواندند. (4) ابوسفیان نیز در همان جلسه، اذعان می کند که علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اهلیت سروری قریش و خلافت را دارد و انصار از او اطاعت می کنند. (5) یکی از پژوهش گران معاصر نیز معتقد است که انصار در زمان سقیفه، از میان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ابوبکر، حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را انتخاب می کردند و چه قرینه ای بالاتر از این که شمار زیادی از آنان با ابوبکر بیعت

نکردند. وی می گوید:

این امر که شمار زیادی از انصار حاضر در سقیفه با ابوبکر بیعت نکردند، در پایان روایتی از ابراهیم نخعی کوفی تأیید قرار می گردد. (6)

وی سپس یادآور می شود که برخی پژوهش های جهت دار، این گزارش را به

ص: 272

1- (1). ابن هشام حمیری معافری، السیره النبویه، ج 4، ص 1074.

2- (2). طبری، همان، ج 3، ص 220.

3- (3). همان، ص 202.

4- (4). زبیر بن بکار، الاخبار الموقیات، ص 584.

5- (5). همان.

6- (6). مادلونگ، همان، ص 56.

دلیل «ماهیت شیعی راوی» رد کرده اند، اما یادآور می شود که تمایل ابراهیم نخعی به تشیع نامعلوم و مفاد روایت پیش گفته با مواضع اهل سنت سازگاری دارد. (1) البته باید اضافه کرد، گزارش های دیگری نیز در تأیید بیعت نکردن تعدادی از انصار وجود دارد. (2)

دلیل سوم این است که بیعت «بشیر بن سعد» پسرعموی «سعد بن عباد» با ابوبکر که از روی حسد و رقابت های درون قبیله ای بود، (3) باعث شکاف در خزرج و سخنان «اسید بن حضیر» از نقیبان اوس، در میان اوسیان بر ضد خزرج، باعث بیعت اوس شد.

(4) می توان چنین گفت که اگر بیعت «بشیر بن سعد» و سخنان اسید نبود، اوس و خزرج بیعت نمی کردند و خلافت ابوبکر شکل نمی گرفت. بعدها در جنگ صفین، قیس بن سعد به نعمان پسر بشیر بن سعد یادآوری کرد که پدر تو علیه انصار فتنه انگیزی کرد. (5)

دلیل چهارم این است که عبدالرحمان بن عوف خطاب به انصار درباره فضل قریش، از نبود کسانی چون ابوبکر، عمر، حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ابو عبیده در میان انصار یاد کرد. «زید بن ارقم» در جواب او، پس از ذکر فضایل انصار، یادآور شد که در میان کسانی که از قریش نام بردی، کسی هست که اگر خلافت را مطالبه

ص: 273

1- (1) . همان.

2- (2) . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 124.

3- (3) . طبری، همان، ج 2، ص 458؛ ابوبکر احمد بن عبدالعزیز، جوهری بصری بغدادی، السقیفه و الفدک، ص 60. بشیر پدر «ام خارجه» همسر ابوبکر از بنی حارثه بود که ابوبکر در محله آنان به نام «سُنْح» می زیست (حسین مونس، همان، ص 601)؛ ابن سعد نام همسر خزرجی ساکن سُنْح ابوبکر را حبیبه دختر خارجه بن زید ذکر می کند. «ابن سعد، طبقات الکبری، ج 3، ص 126).

4- (4) . طبری، همان، ج 2، ص 458.

5- (5) . نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 449.

می کرد، کسی با او مخالفت نمی کرد: علی بن ابی طالب. (1)

دلیل پنجم را می توان سخن برخی چون «عویم بن ساعده انصاری» در حمایت از بیعت با اهل بیت (علیهم السلام) قبل از ورود مهاجران به سقیفه (2) و پشیمانی انصار از بیعت با ابوبکر و کناره گیری از وی پس از بیعت دانست. (3) با این کناره گیری، خشم قریش برانگیخته

شد و خطبای آنان، به ویژه عمرو عاص، انصار را هجو کردند. در مقابل، بنی هاشم مخصوصاً امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فضل بن عباس، در حمایت از انصار سخن راندند (4) که نشان از هماهنگی مواضع و دلیل دیگری است. بی مهری حکومت به انصار که در سطور آینده خواهد آمد نیز مهر تأییدی بر یکسانی مواضع انصار و بنی هاشم است.

دلیل ششم که حباب بن منذر در سقیفه بدان اشاره کرده، ترس انصار از روی کار آمدن قریش و مهاجران و انتقام آنان از انصار در آینده بود؛ زیرا انصار در جنگ ها، مقابل پدران و برادران مشرک آنان صف آرایی کرده و در کشتار آنان شریک بودند. (5) این نکته با توجه به عصبیت های دودمانی در عرب، بسیار طبیعی است.

آخرین دلیل آن که پس از پایان بیعت در سقیفه، عده ای به همراه ابوبکر از

ص: 274

1- (1) . زبیر بن بکار، ص 579؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 123. با این تفاوت که روایت یعقوبی این جریان را در وقایع سقیفه آورده و اشکال آن این است که عبدالرحمان بن عوف در سقیفه حضور نداشته ولی زبیر بن بکار، در ادامه وقایع سقیفه و در مسجدالنبی آورده زمانی که مردم پس از ازدحام برای بیعت، متفرق شده بودند نه آن که به زعم برخی محققان معاصر (رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، (تاریخ خلفا)، ص 18) فردای بیعت باشد. تفاوت دیگر روایت یعقوبی و زبیر بن بکار این است که در اولی منذر بن ارقم و در دومی زید بن ارقم جواب عبدالرحمان بن عوف را می دهد.

2- (2) . محمد بن عمر، واقدی، الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذکر المثنی بن حارثه الشیبانی، ص 34؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج 1، ص 7.

3- (3) . زبیر بن بکار، همان، ص 583؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 128.

4- (4) . زبیر بن بکار، همان، ص 595-599؛ یعقوبی، همان.

5- (5) . أحمد بن یحیی بن جابر، بلاذری، انساب الأشراف، ج 1، ص 580.

سقیفه خارج شدند و هر کسی را که در کوچه ها می دیدند، می گرفتند و دستش را به معنای بیعت به دست ابوبکر می مالیدند. (1) این مطلب، نشان می دهد که بسیاری هنوز بیعت نکرده بودند. زیرا اگر فضای عمومی عادی، شفاف و بدون تنش بود، نیازی به شتاب، شانتاژ و ایجاد فشار برای بیعت نبود.

دلایل زیادی می توان برای این عدم بیعت برشمرد که وضوح جانشینی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پس از پیامبر (ص) با توجه به سفارش های ایشان، اطلاع مردم از اختلاف بزرگان بر سر جانشینی و انتظار عاقبت امر و نارضایتی از بیعت با ابوبکر» می تواند از آن جمله باشد.

ایا تجمع انصار در سقیفه قابل نکوهش است؟

در این جا دو دیدگاه مطرح می گردد:

دیدگاه اول انصار را مستحق نکوهش نمی داند؛ زیرا انصار با آگاهی از تصمیم قریش مبنی بر غصب خلافت، به راستی نگران آینده و شهر خود بودند. بی شک از اصلی ترین دلایل اسلام آوردن مدنی ها و پناه دادن به پیامبر (ص) و تشکیل حزب انصار، اختلاف اوس و خزرج بود. سخنان ابوالهثیم بن تیهان در بیعت دوم عقبه، دلیلی بر این است که انصار از ابتدا نگران زمانی بودند که پیامبر (ص) پس از موفقیت، مدینه را ترک کنند و اختلاف دوباره سربرآورد. (2) حضور پیامبر (ص) و آرامش در اداره مدینه، برای انصار چندان اهمیت داشت که آنان یک بار دیگر پس از فتح مکه، نگرانی خود را از کوچ احتمالی پیامبر (ص) از مدینه به مکه بروز دادند. (3) لذا هم چنان که در سطور پیشین گذشت، انصار که از قصد قریش مبنی بر دست اندازی بر خلافت آگاه و از تحقق خواسته پیامبر (ص) مبنی بر جانشینی

ص: 275

1- (1). جوهری، همان، ص 48.

2- (2). ابن هشام، همان، ج 1، ص 442؛ ابن حنبل، المسند، ج 3، ص 462؛ طبری، همان، ج 2، ص 363.

3- (3). ابن هشام، همان، ج 2، ص 416؛ المعارف، ص 163.

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مایوس بودند، برای اداره امور خویش در سقیفه گرد هم آمدند. پژوهش گر معاصر، حسین مونس نیز

اجتماع سقیفه را از سوی انصار طبیعی می داند؛ زیرا سرزمین، سرزمین آنان و شهر، شهر آنان بوده که اکنون مرکز امت اسلامی شده است. انصار نگران این بودند که تکلیف آنان که تاکنون در امان اسلام و پیامبر (ص) می زیسته اند، پس از رحلت ایشان چه می شود. آیا مسلمانان هر یک به بلاد خویش باز می گردند و هر یک در شهر خویش به اداره امور می پردازند و یا اتفاق دیگری می افتد؟ اما ابوبکر و مخصوصاً عمر از ابتدا در پی به دست گیری امور همه مسلمانان بودند. (1)

دیدگاه دوم آن است که انصار به دلیل عهدی که در بیعت عقبه دوم با پیامبر (ص) بسته بودند، می بایست همان گونه که از خود و خانواده خود حمایت می کردند، از پیامبر (ص) و اهل بیت نیز دفاع می نمودند؛ اما آنان پس از پیامبر (ص) در این امر کوتاهی کردند. این دیدگاه به فرمایشی از امام صادق (اشاره می کند. در این گزارش، امام پس از دیدن بنی الحسن از جمله عبدالله بن حسن که به شکلی رقت بار و در کسوت اسارت به دستور منصور دوانیقی از مدینه به سوی عراق در حرکت بود، گریستند و فرمودند:

والله لا تحفظ لله حرمة بعد هذا والله ما وقت الانصار، و لا ابناء الانصار لرسول الله (ص) بما اعطوه من البيعة من العقبة؛ (2)

به خدا سوگند، زین پس حرمتی نگاه داشته نخواهد شد! به خدا سوگند انصار و فرزندانشان به عهدی که در عقبه با رسول خدا (ص) بسته بودند، وفا نکردند!

سپس فرمودند:

رسول خدا (به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توصیه کردند که:

«خذ عليهم البيعة بالعقبة»؛ «از

ص: 276

1- (1). حسین مونس، همان، ص 597 و 599.

2- (2). ابوالفرج، اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 196.

انصار به سبک و سیاق عقبه، بیعت بگیر» امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسیدند: «چگونه؟» رسول خدا (ص) فرمودند: این گونه: (یبایعون الله ورسوله).

این عبارت، همان عبارتی است که انصار در بیعت عقبه دوم با پیامبر (ص) بیعت کردند. این گزارش در برخی منابع بدون اشاره امام صادق (به «عدم وفای انصار به عهدشان» آمده است. [\(1\)](#)

(ب) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوره خلفای سه گانه

اشاره

پس از سقیفه و در زمان خلفای سه گانه، بررسی رابطه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و اهل مدینه مشکل است؛ زیرا ایشان در سکوت خبری و یا شاید بایکوت خبری به سر می بردند. اما گزارش هایی که برای بررسی رابطه انصار و خلفا وجود دارد، به حل این مشکل کمک می کند. رابطه انصار و خلفا یک سکه دوروست که یک روی آن، بی مهری حکومت قریشی به انصار و روی دیگر آن کدورت رابطه انصار با خلفاست. با بررسی این دو محور از سویی و با توجه به شناسایی سه حزب قریش، انصار و بنی هاشم در صدر اسلام از سوی دیگر و با توجه به اشتراک انصار و بنی هاشم در تقابل با قریش، بایستی به صورت طبیعی گرایش انصار را به

سوی اهل بیت (علیهم السلام) با محوریت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دانست. اینک اثبات دو محور مذکور در پی می آید:

1. بی مهری حکومت قریشی به انصار

با کاوش در حوادث دوره خلفای سه گانه، درمی یابیم که حکومت وقت به دلایلی هم چون تبارگرایی، کینه و انتقام جنگ های صدر اسلام و مواضع انصار در سقیفه، به آنان بی مهری می کرد.

ص: 277

سقیفه یکی از محورهای بود که خلافت تازه تاسیس پس از پیامبر (ص) در سپردن مناصب، بر اساس آن حرکت می کرد. کسانی که در سقیفه و یا پس از آن با بیعت شدگان سقیفه دچار چالش بودند، بعدها حکومت به آنان بی مهری کرد. برای اثبات این ادعا، می توان به داستان خالد بن سعید بن عاص اشاره کرد. او پس از واقعه سقیفه، وارد مدینه شد و از آن جا که از خلافت ابوبکر ناراضی بود، در بیعت با او تاخیر کرد.⁽¹⁾ پس از آن، ابوبکر او را به فرماندهی جنگ با شامیان برگزید اما عمر با یادآوری تاخیر او در بیعت، ابوبکر را به پس گیری حکم فرماندهی اش راهنمایی کرد.⁽²⁾ او با این که قریشی بود، مشمول این مجازات شد. منطقی است که انصار به دلیل مواضع شدیدترشان در سقیفه و تبارشان، بیش تر دچار بی مهری شوند. از جمله این فرمان ها، نسیردن

فرماندهی به انصار در یازده پست فرماندهی در جنگ های رده و چهار پست فرماندهی در فتوحات شام است.⁽³⁾ البته در جنگ با طلیحه،⁽⁴⁾ با اعتراض «ثابت بن قیس بن شماس خزرجی» و «حسان بن ثابت» و در ادامه پشیمانی ابوبکر، فرماندهی انصار به «ثابت بن قیس» و فرماندهی مهاجرین به «خالد بن ولید» سپرده شد.⁽⁵⁾ نوع عباراتی که ثابت در اعتراض خود آورده، اشاره بدان دارد که گل الود شدن این اب، از سرچشمه سقیفه بوده است.⁽⁶⁾

ص: 278

-
- 1- (1). بلاذری، همان، ج 1، ص 588.
 - 2- (2). ابن سعد، همان، ج 4، ص 73؛ ابن عبدالبر، همان، ج 3، ص 975.
 - 3- (3). حسین مونس، همان، ص 600.
 - 4- (4). طلیحه بن خویلد اسدی، در پایان دوره نبوی ادعای نبوت کرد. جنگ با او با خبر ارتحال رسول خدا (ص) ناتمام ماند و در زمان حکومت ابوبکر انجام شد. این جنگ در کنار آب گیری به نام بزاخه در منطقه طایفه بنو اسد بن خزیمه روی داد.
 - 5- (5). یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 129.
 - 6- (6). همان.

این سیر را می توان در نصب کارگزاران نیز ره گیری کرد. از مجموع کارگزاران ابوبکر، سه تن انصاری هستند که از سوی رسول اکرم (ص) منصب گرفته بودند. (1) از آن جا که شعار ابوبکر، تبعیت محض از پیامبر (ص) بود، (2) دست به تغییر آنان دست نزد، ولی شخص جدیدی را نیز از انصار نصب نکرد. این جریان ها به دلیل این که بلافاصله پس از سقیفه روی داده، به احتمال قریب به یقین، ناشی از حوادث سقیفه بوده است.

خبری درباره ساعت های پایانی زندگانی ابوبکر، تأیید می کند که حزب قریشی به تعهد «منا الامراء و منکم الوزراء» (3) روز سقیفه عمل نکردند و انصار را تا آن جا که توانسته و به شدیدترین وجه ممکن از امور حکومتی محروم ساختند. این خبر، تأیید می کند که ابوبکر به هنگام احتضار، ارزو می کرد که کاش سه کار را انجام داده بود؛ سه کار را انجام نداده بود و سه سؤال را از پیامبر (ص) پرسیده بود. یکی از آن سؤال ها این که «هل للانصار فی هذا الامر نصیب؟» (4) «ایا انصار از

ص: 279

1- (1). برای کارگزاران ابوبکر، نک: الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 420-421؛ برای آن سه تن انصاری و نصب آنان توسط پیامبر (ص)، نک: ابن عبدالبر، زیاد بن لیبید انصاری، ج 2، ص 533، علاء بن حضرمی خزرجی: همان، ج 3، ص 1086 و معاذ بن جبل خزرجی: همان، ص 1403.

2- (2). برای نمونه نک: خطبه ابوبکر پس از بیعت: «من تابعم نه مبدع»: طبری، همان، ج 3، ص 224؛ در داستان پس ندادن فدک از سوی ابوبکر به استناد «لا نورث، ما ترکنا فهو صدقه» ابوبکر می گوید: «انی و الله لا ادع امرارایت رسول الله یصنعه الا صنعتة»: طبری، همان، ج 3، ص 208؛ در اصرار ابوبکر برای فرستادن سپاه اسامه، با وجود حکومت نوپای او و خطر مرتدان، با این استدلال که «و الذی نفس ابی بکر بیده، لو ظننت ان السباع تخطفنی لانفذت بعث اسامه کما امر به رسول الله (ولو لم یبق فی القرى غیری لانفذته!»: همان، ص 225؛ «و الله لا أحل رایه عقدها رسول الله»: ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، ج 5، ص 311 و یا «و الذی لا إله غیره لو جرت الکلاب بأرجل أزواج رسول الله، ما رددت جیشا وجهه رسول الله، و لا حللت لواء عقده پیامبر (ص)»: (همان، ج 6، ص 305).

3- (3). طبری، همان، ج 3، ص 202؛ ابن اثیر، الکامل، ج 2، ص 325.

4- (4). طبری، همان، ج 3، ص 431.

این امر (خلافت) سهمی دارند؟» با توجه به این که ابوبکر خود راوی «الائمه من قریش (1)» از پیامبر اکرم (ص) در روز سقیفه بود و با توجه به کاربرد کلمه «نصیب»،

واضح است که سؤالش نه درباره اصل خلافت بلکه درباره شئون مختلف حکومتی بوده است. از این جا، ابعاد محرومیت انصار از سطوح مختلف مدیریتی در زمان ابوبکر مشخص می شود. (2) اگر این گونه برداشت نکنیم، باید بپذیریم که ابوبکر دچار تناقض گویی شده است؛ یعنی در سقیفه، «الائمه من قریش» را روایت می کند و دو سال بعد ارزو می نماید که کاش از پیامبر درباره خلافت انصار سؤال کرده بود. این احتمال با توجه به این که خلافت هنوز باید از سوی عمر ادامه می یافت، بعید به نظر می رسد.

محرومیت انصار از مناصب حکومتی، در زمان حکومت عمر نیز ادامه یافت. بدین صورت که از مجموع انصار، سلمه بن سلامه که بعدها با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیعت نکرد، والی یمامه گردید، (3) عبدالرحمان سهل بن زید کارگزار بصره (4) و عمیر بن سعد نیز والی حمص شدند. (5)

در زمان عثمان نیز به دلیل گرایش وی به امویان، حتی قریشیان غیراموی نیز از بسیاری مواهب و مناصب محروم ماندند، چه رسد به انصار که عذرشان از قبل خواسته شده بود.

ص: 280

-
- 1- (1). بلاذری، همان، ج 1، ص 582.
 - 2- (2). درباره تفصیل خبر مذکور، نک: محمد الله اکبری، «حدیث پشیمانی»، فصلنامه علوم حدیث، دوره 1، ش 62، ص 175-198.
 - 3- (3). ابن عبدالبر، همان، ج 2، ص 641.
 - 4- (4). عزالدین علی، ابن اثیر جزری، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 3، ص 354.
 - 5- (5). ابن عبدالبر، همان، ج 3، ص 1216.

اولین شاهدهی که می توان برای این کدورت آورد، بیعت نکردن برخی از انصار در سقیفه است. از جمله آن ها می توان به سعد بن عباده اشاره کرد که یک سال بعد، در حوران شام به طرز مشکوکی کشته شد. (1) قیس پسر سعد، (2) براء بن عازب و ابی بن کعب، (3) شمار دیگری از همین افراد بودند.

پشیمانی برخی از انصار بیعت کننده با ابوبکر و رجوع آنان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان شاهد بعدی در گزارش رجال کشی موجود است. در این گزارش، نام ابوهیثم بن تیهان، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت، جابر بن عبدالله، زید بن ارقم، ابوسعید خدری، سهل بن حنیف، براء بن مالک، عثمان بن حنیف، عباد بن صامت، قیس بن سعد بن عباده، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق، عمران بن حصین، بریده اسلمی و بشر بن کثیر به چشم می خورد. (4) یعقوبی نیز به کناره گیری انصار از قریش اشاره می کند. (5) زمان بین بیعت و سه

عکس العمل «پشیمانی»، «بازگشت به امام علی» و «کناره گیری از قریش»، در این دست از گزارش ها دقیقاً مشخص نیست، اما گرایش افراد شاخص انصار و فضای کدر سیاسی را ترسیم می کند. در گزارش دیگری، ابوبکر پس از بیعت، مالی را بین مردم تقسیم کرد. سؤال یک پیرزن مدنی از مامور تقسیم مال، مبنی بر توزیع مال به دلیل ترس آنان از بازپس گیری بیعت، علی رغم پاسخ منفی مامور، نشان می دهد که اوضاع سیاسی

ص: 281

1- (1) . بلاذری، همان، ج 1، ص 250.

2- (2) . ابوجعفر محمد بن حسن، طوسی، رجال، ص 79.

3- (3) . برای این دو نفر، نک: یعقوبی، تاریخ، ج 2، ص 124.

4- (4) . ابوجعفر محمد بن حسن، طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص 67.

5- (5) . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 128.

موجود در مدینه برای حزب حاکم، شفاف و مطمئن نبوده است.⁽¹⁾

امتناع برخی انصار از هم کاری با خلفا، شاهد دیگری بر تیرگی روابط انصار با خلفاست. برای نمونه، ابوهیثم بن تیهان در زمان پیامبر (ص) مسئول محاسبه خرمای خیبر بود ولی پیشنهاد این شغل را از سوی ابوبکر رد کرد.⁽²⁾

نگارنده تاکنون گزارشی درباره موضع منفی انصار در برابر خلیفه دوم نیافته است. این می تواند به دلیل مشی خشن و قاطع وی باشد.⁽³⁾ اما دوره عثمان نیز مملو از این دست گزارش هاست. بیش تر این شواهد ذیل عنوان نقش مدنیان در شورش علیه عثمان قابل جمع اوری است. در تاریخ نگاری اهل سنت، راوی قصه پردازی به نام «سیف بن عمر»، تمام گناه شورش علیه عثمان را به

گردن «عبدالله بن سبا»، شخصیت یهودی تازه مسلمان شده یمنی می اندازد.⁽⁴⁾ اما منابع از گزارش همراهی مدنیان با شورشیان مصری و کوفی سرشارند. گزارش سعیدبن مسیب یک نمونه کارساز است؛ زیرا او اعتقاد دارد که عثمان مظلومانه کشته شد. وی گزارش کرده، پس از آن که مردم مصر متوجه شدند که به رغم توافق آنان با عثمان بر سر امارت محمدبن ابی بکر، پیکی حامل دستور حبس و شکنجه آنان از سوی دارالخلافه به سوی مصر روانه است، به سوی عثمان بازگشته، او را محاصره کردند. سپس سعید اذعان می کند که در این زمان، کسی

ص: 282

1- (1). ابن سعد، همان، ج 3، ص 136.

2- (2). پیشین، ص 342.

3- (3). برای خشونت عمر، نک: عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج 4، ص 373-374؛ ابن سعد، همان، ج 3، ص 217-218، 259؛ احمد بن علی ابویعلی موصلی، مسند ابی یعلی، ج 7، ص 449-450؛ ابن ابی الحدید، ج 1، ص 174.

4- (4). طبری، همان، ج 4، ص 340-341. درباره عبدالله ابن سبا، نک: مرتضی، عسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر اخری؛ طه حسین، الفتنة الكبرى؛ برنارد لویس، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره ای.

در مدینه نبود که از عثمان کینه و دشمنی شدیدی نداشته باشد. او به طور مشخص از قبایل هذیل، بنی زهره، بنی غفار، بنی مخزوم، بنی تمیم و از شخصیت هایی هم چون عایشه، طلحه، زبیر، محمد بن ابی بکر، حذیفه و به طور کلی از اصحاب پیامبر (ص) نام می برد. (1) در گزارش دیگری، ابوسعید خدری از همراهی هشتصد تن از صحابه در جریان قتل عثمان یاد می کند. (2) بزرگی عدد و توجه به وقوع حادثه در سال 35 هجری که بسیاری از اصحاب در گذشته اند، به راحتی پژوهش گر را به همراهی قریب به اتفاق اصحاب مدنی و غیر مدنی پیامبر (ص) رهنمون می سازد. پیش از شورش نیز اولین اعتراض شدید بر عثمان از

سوی اهل مدینه صورت گرفت. پس از ابوذر و عمار یاسر، می توان به جبلة بن عمرو ساعدی اشاره کرد. او به عنوان «اول من اجترأ علی عثمان و تجهّمه بالمنطق الغلیظ (3)» شناخته شده است. از جمله کارهای او توهین، تهدید به قتل، اسارت و پایین کشیدن از منبر، جلوگیری از برگزاری نماز بر جنازه خلیفه و اجبار بر دفن عثمان در خارج از قبرستان بقیع بود. (4) جلوگیری از دفن عثمان تا بیعت مسلمانان با خلیفه جدید، به حجاج بن عمرو بن غزیه انصاری نیز نسبت داده شده است. (5) او در «یوم الدار» (6) مصریان را به حمله ترغیب نمود (7) و با شمشیر

ص: 283

-
- 1- (1). ابوزید عمر بن شبه، نمیری بصری، تاریخ المدینه المنوره، ج 4، ص 1157-1161.
 - 2- (2). پیشین، ص 1175.
 - 3- (3). اولین کسی که جرأت کرد و بر عثمان با گفت و گوی تند حمله کرد. در برخی منابع عبارت «بالمناطق السییء» آمده است. (طبری، همان، ج 4، ص 365).
 - 4- (4). بلاذری، همان، ج 5، ص 536؛ طبری، همان، ج 4، ص 365؛ ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 168؛ ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، ج 7، ص 176.
 - 5- (5). ابن اعثم، همان، ج 2، ص 431-432.
 - 6- (6). روز حمله به خانه عثمان، «یوم الدار» لقب گرفته است.
 - 7- (7). پیشین، ص 424.

ضربه ای به گردن مروان وارد کرد. (1) او در جواب زیدبن ثابت که انصار را به انصراف از شرکت در فتنه و یاری رساندن به عثمان فرامی خواند، ایه (إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا) 2 را تلاوت نمود. (2) البته رفاعه

بن رافع انصاری نیز به زدن مروان و کشتن مغیره بن اخنس منسوب است. (3) معاویه نیز در نامه ای خطاب به قیس بن سعد انصاری، او را از جمله کسانی می داند که مردم را بر ضد عثمان شوراند. (4) محمدبن ابی حذیفه نیز از جمله مدنیان متهم به اباحه خون عثمان است. (5) او و محمدبن ابی بکر مردم مصر را از کارهای عثمان آگاه کردند. (6) این دو به همراه محمدبن عمرو بن حزم انصاری، سه محمد نامی هستند که شدیدترین افراد علیه عثمان شناخته شده اند. (7) منزل ابن حزم به دلیل همسایگی، محل حمله به عثمان و مدافعانش بود. (8) عبدالله بن عبد الرحمان از جمله این مدافعان بود که به دست عبد الرحمان بن حنبل جمحی به قتل رسید. (9) در یک کلام، در یوم الدار همه مدینه

ص: 284

-
- 1- (1) . ابن عبدالبر، همان، ص 327؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 458.
 - 2- (3) . ابن اعثم، پیشین؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 458؛ دینوری نیز این گزارش را آورده ولی حجاج را «ابن عدی» ذکر کرده است. (ابن قتیبه دینوری، الإمامه و السیاسة معروف به تاریخ الخلفاء، ج 1، ص 103).
 - 3- (4) . طبری، همان، ج 4، 382؛ ابن اعثم، همان، ج 2، ص 427.
 - 4- (5) . بلاذری، همان، ج 2، ص 390؛ ابواسحاق ابراهیم بن محمد، تقفی کوفی، الغارات، ج 4، ص 550.
 - 5- (6) . طبری، همان، ج 4، ص 292.
 - 6- (7) . پیشین، ص 357.
 - 7- (8) . «کان أشدّ الناس علی عثمان المحمدون؛ محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حذیفه و محمد بن عمرو بن حزم» (ابن عبدالبر، همان، ج 3، ص 1375).
 - 8- (9) . طبری، همان، ج 4، ص 379.
 - 9- (10) . بلاذری، همان، ج 5، ص 571؛ ابن اعثم، همان، ج 2، ص 428. در منبع نخست او «بن العوام بن خویند» و در دیگری «بن مروان بن العوام» ذکر شده است.

جز اندکی، علیه عثمان برخاسته بودند. تلاش عده ای برای تبرئه برخی از انصار، خللی به نکته مذکور وارد نمی کند. (1)

ج) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حکومت علوی

پس از مقطع زمانی خلفای سه گانه، زمانی که نوبت به خلافت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رسید، همه مدنیان به جز برخی امویان و همه انصار به جز چند نفر، از جمله حسان بن ثابت شاعر، کعب بن مالک، مسئول زکات طایفه مزینه، مسلمه بن مخلد، ابوسعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، مسئول بیت المال عثمان، رافع بن خدیج، فضاله بن عبید و کعب بن عجره که عثمانی بودند، با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیعت کردند. (2) گزارش دیگری، تمام انصار را بیعت کننده (3) و تنها سعد بن ابی وقاص، ابن عمر، صهیب،

زید بن ثابت، محمد بن مسلمه، سلمه بن وقش و اسامه بن زید را از مهاجران بدون بیعت می داند. (4) البته راوی از انصاری بودن زید بن ثابت و محمد بن مسلمه غفلت ورزیده است. گزارش دیگری نیز به خوشحالی مصریان از اجماع مدنیان (5) اشاره کرده است. نکته دارای اهمیت آن که

ص: 285

1- (1). برای نمونه، نک به تلاش برای تبرئه فروه بن عمرو و انصاری از کمک در قتل عثمان. ابن عبدالبر، همان، ج 3، ص 1260؛ زید بن ثابت از معدود مدنیان هوادار عثمان، در شعری همه انصار را به خوار کردن عثمان و یاری ندادن او نکوهیده است. (احمد بن محمد، ابن عبدربه، العقد الفرید، ج 5، ص 47).

2- (2). طبری، همان، ج 4، ص 429-430.

3- (3). پیشین، ص 435.

4- (4). طبری، همان، ج 4، ص 431؛ گزارش دیگری سعد بن مالک، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه و اسامه بن زید را از بیعت نکردگان معروف می داند: ابن عبدالبر، همان، ج 1، ص 77؛ برای اطلاعات نک: مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل، ص 91؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 8.

5- (5). طبری، همان، ج 4، ص 434.

در گزارش دیگری آمده که «صار الامر امر اهل المدینه، و كانوا کما كانوا فیه»؛⁽¹⁾ «کار به دست مدنیان افتاده بود و آنان همان شدند که بودند.» از این جا می توان گرایش آنان به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در آن زمان و قبل از آن نتیجه گرفت.

کمی پس از بیعت، نوبت به جنگ جمل رسید. بررسی جنگ جمل از این حیث اهمیت دارد که معلوم می کند، بیعت مدنیان و به خصوص انصار، چه میزان اثر داشته و چه میزان موج سواری و فرصت طلبی بوده است. بعضی از منابع، رقم مدنی های موجود در سپاه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ جمل را چهار هزار نفر از ده هزار نفر می دانند که از این میان، هشتصد نفر انصاری بوده اند و چهارصد نفرشان در بیعت رضوان حضور داشته اند.⁽²⁾ هر چند جمعیت تقریبی مدینه در منابع یافت نشد، با توجه به کوچکی این

شهر و گسیل جنگاوران از همه مناطق به جبهه ها با شروع فتوحات، نباید جمعیت نسبت به دوره پیامبر (ص) افزایش محسوسی داشته باشد. بنابراین رقم مذکور درشت و نشان از شرکت پررنگ انصار و اهل مدینه در آن برهه دارد. برخی پژوهش گران معاصر نیز با ذکر حمایت حداکثری انصار از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جنگ جمل، غایبان انصاری جمل را معدودی چون محمد بن مسلمه دانسته اند.⁽³⁾ هر چند اگر گزارش های حداثی را هم چون گزارش طبری نیز بنگریم که همه سپاه امام از مدینه را به همراه برخی غیرمدنیان هفتصد تن برمی شمرد،⁽⁴⁾ خرده ای بر اهل مدینه روا نیست، زیرا مدینه شهر جنگاوری نبوده است و در آن زمان، کوفه مرکز سپاهیان و پایگاه نظامی به شمار می آمد. به

ص: 286

1- (1) . پیشین، ص 435؛ ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 194.

2- (2) . أبو عمرو و ابن خیاط بن اَبی هبیره لیشی عصفری خلیفه، مشهور به شباب، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 110؛ ابن عبدربه، ج 5، ص 64.

3- (3) . مادلونگ، همان، ص 158.

4- (4) . طبری، همان، ج 4، ص 455.

ویژه آن که در همان گزارش، امام سپاه هفتصد نفری را برای مبارزه با شام تهیه دیده بودند و واضح است که چشم امید ایشان به سپاهیان کوفی بود و با یک سپاه هفتصد نفری قصد رویارویی با سپاه شام را نداشته اند.

پس از جنگ جمل، به بررسی گرایش انصار در جنگ صفین می پردازیم. در گزارش های تاریخی مربوط به این مقطع زمانی، حمایت انصار و اهل مدینه مقدم تر از حمایت اهل کوفه ذکر شده است. سهل بن حنیف به نمایندگی از همه انصار به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اطمینان داد که آنان در جنگ و صلح با ایشان خواهند بود و به حضرت توصیه کرد که حمایت مردم کوفه را جلب فرماید؛ زیرا

جلب حمایت آنان برای امام بسیار حیاتی است. (1) اما بهترین مؤید بر این حمایت مستمر، سخن معاویه خطاب به انصار است:

ای گروه انصار!... به خدا با من اندک و بر ضد من بسیار بوده آید. روز صفین چنان کار را بر من تنگ کردید که مرگ را در نوک نیزه های شما دیدم و چنان هجو من گفتید که از تیزی نیزه ها سخت تر بود. (2)

قیس بن سعد نیز در جواب بدو یادآور شد که آنان به خلافت معاویه راضی نبودند و دلیل جنگ آن ها با او در روز صفین، همراهی مردی بوده که اطاعت او را اطاعت خدا می دانسته اند. (3) این نکته فوق العاده اهمیت دارد. زیرا مشخص می کند حمایت انصار از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از سر حب و بغض نبوده بلکه یک وظیفه دینی و یک تبعیت اعتقادی بوده است. قیس بن سعد در روز صفین نیز در جواب

ص: 287

1- (1). منقری، همان، ص 93-94؛ ابن اعثم، همان، ج 2، ص 540.

2- (2). بلاذری، همان، ج 5، ص 55؛ أبوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 3، ص 17؛ ابن عبدربه، همان، ج 4، ص 120-121.

3- (3). همان.

نعمان بن بشیر، یکی از تنها دو مدنی موجود در سپاه معاویه، (1) گفته بود که انصار آن گونه از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حمایت می کنند که از پیامبر (ص) حمایت کردند. (2)

جنگ نهروان نیز با همراهی مدنیان و انصار در کنار امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به پایان رسید. در این جنگ فرمانده اهل مدینه که هفتصد نفر بودند، قیس بن سعد بن عباد، فرمانده سواره نظام، ابویوب انصاری و فرمانده پیاده نظام ابوقتاده انصاری بودند. (3) از سوی دیگر، هیچ یک از انصار در میان خوارج نبودند. این نکته را می توان از مفهوم گفته ابن عباس به خوارج استنباط کرد که هیچ یک از اصحاب پیامبر (ص) را در میان شما نمی بینم. (4)

در خلال مدت پس از جنگ صفین تا شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گزارش هایی از حمله های ایدایی سپاهیان معاویه به مناطق مختلف از جمله مدینه در دست است. در پی این حمله ها و ورود بُسر بن ابی ارطاه، فرمانده لشکر معاویه به مدینه، ابویوب انصاری، عامل امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مدینه، به کوفه گریخت. بُسر بدون هیچ مقاومتی وارد شهر شد. بُسر ضمن خطبه ای، از عثمان یاد کرد و انصار را سرزنش و تهدید به قتل نمود و سپس بیعت با آنان را از جابر بن عبدالله شروع کرد. (5) این گزارش که مربوط به سال چهلیم است، هواداری مستمر مدنیان از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا پایان خلافت ایشان را نشان می دهد. با توجه به گزارش ها، مدنیان در دوره حکومت علوی به سه دسته تقسیم می شوند:

1. هواداران امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ): اهل مدینه که بیش تر انصار بودند؛

ص: 288

1- (1) . دومین این دو، مَسَلَمَه بن مَخْلَد است. (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 188).

2- (2) . منقری، همان، ص 449.

3- (3) . ابن اثیر، الکامل، همان، ج 3، ص 345؛ ابن کثیر، همان، ج 7، ص 288.

4- (4) . شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج 3، ص 589.

5- (5) . طبری، همان، ج 5، ص 139.

2. عثمانیان: که یا به سوی شام رفتند و یا به او وفادار ماندند؛

3. قریشیان: کسانی چون طلحه، زبیر و... که جدا شدن آن‌ها در کوتاه‌ترین زمان ممکن، نشان از سیاسی بودن اغراضشان در بیعت داشت.

گفتنی است رابطه مدنیان با امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دو سویه بود. آن حضرت از ابتدا نسبت به مدنیان نگرش مثبتی داشتند. این مطلب از دفاع ایشان از مدنیان در برابر قریش، در جریان سقیفه قابل برداشت است. (1) هم چنین در طول خلافت، امیر مدینه از سوی ایشان همیشه یک فرد انصاری بود. (2) اهمیت این نکته در مقایسه با عملکرد خلفای اموی و عباسی مشخص می‌شود. این کار امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تاثیر مثبتی در جامعه مدینه ایجاد می‌کرد و بیان گر نوع نگاه خلیفه نیز بود.

د) چگونگی گرایش مدنیان به اهل بیت (علیهم السلام) در دوره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

پس از شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گرایش مدنیان را به اهل بیت (علیهم السلام) بایستی در تمایل آنان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جست و جو کرد. این کاوش را از دو طریق و با استفاده از دو علم تاریخ و حدیث انجام می‌دهیم:

1. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با بهره‌گیری از شواهد تاریخی

بر پایه گزارش‌های تاریخی، عموم کوفیان، پس از شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گرویدند و با ایشان بیعت کردند. اما آیا مدنیان نیز در صحنه بیعت در مدینه حضور داشتند و اگر آری، به چه میزان و تا چه زمانی در صحنه بوده‌اند؟

تاریخ بیعت مدنیان با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به زمانی بازمی‌گردد که جاریه بن قدامه به دنبال تجاوز بُسربن ابی ارطاه به سرزمین‌های تحت امر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از سوی

ص: 289

1- (1). تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 128.

2- (2). ابویوب انصاری و به قولی سهل بن حنیف. (طبری، همان، ج 5، ص 156).

ایشان به سوی نجران، مکه و سپس مدینه گسیل شد. در بین راه از شهادت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با خبر شد. پس از ورود به مدینه و اعلام خلافت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مدنیان بدون گفت و گویعت کردند.⁽¹⁾

در مقطع زمانی پس از صلح نیز وجود گرایش و پیروی از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مدینه را می توان ثابت کرد. کلام سلیمان بن صُرد خطاب به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پس از صلح گویای همین نکته است:

مَا يَنْقُضِي تَعَجُّبَنَا مِنْ بَيْعَتِكَ مُعَاوِيَةَ وَمَعَكَ اَزْبَعُونَ الْفَ مَقَاتِلٍ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ كُلُّهُمْ يَأْخُذُ الْعَطَاءَ وَهُمْ عَلَيِ ابْوَابِ مَنَازِلِهِمْ وَمَعَهُمْ مِثْلُهُمْ مِنْ اَبْنَائِهِمْ وَاتْبَاعِهِمْ سِوَى شِيعَتِكَ مِنْ اَهْلِ الْبَصْرَةِ وَالْحِجَازِ؛⁽²⁾

ما از بیعت تو با معاویه تعجب می کنیم در حالی که همراه تو به غیر از شیعیان بصری و حجازی ات، چهل هزار جنگجوی کوفی

است که همگی آنان ماهیانه دریافت کرده و همراه فرزندان و پیروانشان بر در منازلشان هستند.

در این عبارت به شیعیان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حجاز اشاره شده که بر وجود گرایش در مکه و مدینه دلالت می کند. مگر این که حجاز را به مکه تعبیر کنیم که البته این برداشت به لحاظ جغرافیایی درست نیست؛ به علاوه، همیشه گرایش مردم مکه به اهل بیت (ص) از اهل مدینه کمتر بوده است. برای نمونه، در همان بیعت گیری جاریه بن قدامه، اهل مکه به سختی بیعت کردند.⁽³⁾

این گزارش، به وجود علاقه مندان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مدینه اشاره دارد، اما کمیت پیروان و نوع گرایش آنان مشخص نیست. آیا تعداد آنان زیاد و گرایش آنان به حضرت، در امور دینی، سیاسی و اجتماعی بود یا به اصطلاح گرایش اعتقادی داشتند؟

ص: 290

1- (1). طبری، همان، ج 5، ص 140.

2- (2). بلاذری، همان، ج 3، ص 48.

3- (3). طبری، همان، ج 5، ص 140؛ این خود بحث مستقلی است که این مجال را نمی گنجد.

برای پاسخ به این سؤال، و به زمان شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) توجه می‌کنیم. بنا بر اخبار فراوان، هنگام شهادت ایشان مدینه یک پارچه غرق در عزا شد و هیچ یک از مدنیان در خانه نماندند. به تصریح منابع، سوزنی در بقیع رها نمی‌شد، مگر آن که بر انسانی فرود می‌آمد، بازارها بسته شد و مدنیان هفت روز بر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سوگواری کردند.⁽¹⁾

اما همین گزارش‌های فراوان، حاکی از وصیت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مبنی بر دفن ایشان در کنار مضجع شریف پیامبر (ص) از سوی و

موقفیت مروان، بنی امیه و برخی دیگر در جلوگیری از دفن ایشان کنار پیامبر (ص) از سوی دیگر است.⁽²⁾ در حالی که امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اعضای پیمان «حلف الفضول»⁽³⁾ را به یاری طلبیده بودند،⁽⁴⁾ به دلیل سفارش امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مبنی بر عدم خون ریزی، منصرف شدند و ایشان را در بقیع به خاک سپردند.⁽⁵⁾

آن چه ذهن پژوهنده را می‌کاود این است که در حالی که امیر مدینه سعید بن عاص به عنوان نماینده حاکمیت، رسماً ساکت بود، چگونه سیل عظیم مدنیان، حرکتی برای تحقق بخشیدن به آرزوی فرزند پیامبر (ص) در برابر بنی امیه، انجام ندادند؟ چگونه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در این دوره زمانی به جای اهل

ص: 291

1- (1). برای اخبار وفات، دفن و نماز بر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، نک: ترجمه الامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، من القسم غیر المطبوع من کتاب الطبقات الکبیر لابن سعد.

2- (2). ابن سعد، همان، ج 1، ص 340.

3- (3). پیمانی که بیست سال قبل از بعثت و پس از جنگ فُجَار، بین اقوامی از بنی هاشم، بنی مطلب، اُسد بن عبدالعزی، زهره و تیم در خانه عبدالله بن جَدعان تیمی بسته شد. به موجب این پیمان، اگر محرومی یاری طلبید، یاریش می‌دادند. پیامبر (ص) در این پیمان حضور داشتند و از آن به نیکی یاد می‌کردند و می‌فرمودند: «اگر در اسلام نیز خوانده شوم، اجابت می‌کنم.» (ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 133؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 11-12).

4- (4). ابن سعد، همان، ج 1، ص 342.

5- (5). پیشین، ص 340.

مدینه، اعضای پیمان «حلف الفضول» را به یاری طلبیدند؛ در حالی که پیامبر (ص) در مواقع

خطر مانند جنگ حنین و... «یا للانصار» سر می دادند. (1) چه اتفاقی در مدینه افتاده بود؟ تکرار این داستان در زمان امارت ولید بن عتبه (57 یا 61 ق) در پی اختلاف وی با امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، (2) روشن می سازد که امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با سَرایش فریاد «یا حلف الفضول» ناامیدی از یاری مدنیان را سر دادند. خروج شبانه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از مدینه هنگام بیعت خواهی امیر مدینه از ایشان برای یزید، (3) بدون آن که از مدنیان یاری جویند، خود گواه دیگری بر ناامیدی ایشان از اهل مدینه است. به روشنی مشخص می شود که مدنیان تنها به گرایش حبی بسنده کرده بودند.

2. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با بهره گیری از روایان حدیث

یکی از راه های بررسی این گرایش، بررسی روایان احادیث امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. برای این کار کتاب رجال شیخ طوسی را مبنای کار قرار می دهیم. در نگاه اول با اطلاع از تعداد چهل عددی روایان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (4) و مقایسه آن با 448 راوی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (5) متوجه

تفاوت آشکار و سؤال برانگیز آن خواهیم شد. به روشنی می توان گفت که مردم، درک درستی از جایگاه رفیع امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نداشتند و به حضرتش اقبال کمی نشان می دادند. باید توجه داشت که بسیاری از روایان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کوفی بودند و در زمان خلافت امیر مؤمنان (در کوفه، از ایشان روایت کرده اند. به همین منظور، روایان امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بررسی گردیدند و مشخص

ص: 292

-
- 1- (1) . محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج 2، ص 809 و 899؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 445؛ یعقوبی، ص 62؛ طبری، همان، ج 3، ص 75؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج 2، ص 599؛ ابن کثیر، همان، ج 4، ص 355.
 - 2- (2) . ابن هشام، همان، ج 1، ص 134-135؛ ابن اثیر، همان، ج 2، ص 42؛ ابن کثیر، همان، ج 2، ص 293.
 - 3- (3) . طبری، همان، ج 5، ص 341.
 - 4- (4) . طوسی، همان، رجال، ص 93-96.
 - 5- (5) . همان، ص 57-89.

شد که نیمی از این روایان اهل مدینه و یا مدت زیادی ساکن مدینه بوده اند که هم چنان وجود اختلاف اشکار و سؤال برانگیز مذکور را تأیید می کند. این تعداد، زمانی سؤال برانگیزتر خواهد شد که عصر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مقارن با تأسیس حوزه علمی مدینه است و به صورت طبیعی بایستی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که صحابی صغیر و نواده رسول خدا (ص) و فرزند امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و از اصحاب ایشان بوده، در این حوزه تاثیر مشهودتری نسبت به دیگران داشته باشند. یادآوری این نکته لازم است که هر چند همه شیعیان راوی نبودند و همه روایان هم شیعی به شمار نمی آمدند، روایان به عنوان یک جمعیت اماری برای اطلاع نسبی از افول گرایش مدنیان به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) واجد صلاحیت لازم هستند. سیاست بنی امیه، مهم ترین عامل این افول به شمار می آید.

پس از صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با معاویه و تبدیل خلافت به سلطنت اموی، به صورت طبیعی حکم رانان از حزب اموی انتخاب می شدند.⁽¹⁾ حکومت در این مقطع، سیاست تغییر گرایش مدنیان نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) را در پیش گرفت. برای پیشبرد همین سیاست

که فایده آن دورکردن اهل بیت (علیهم السلام) از حکومت و تثبیت حکم رانی بنی امیه بود مروان بن حکم، منصب دار امارت مدینه از سوی معاویه (42 و 54)، هر هفته امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در خطبه های نماز جمعه، سب و لعن می کرد!⁽²⁾ مروان گاهی این کار را نسبت به همه اهل بیت (علیهم السلام) انجام می داد.⁽³⁾ باور مشهور بر آن است که این رویداد زشت، تنها تا زمان عمر بن عبدالعزیز (حک: 99-101 ق)

ص: 293

1- (1). برای اطلاع از حکام مدینه، نک: احمد عبدالغنی، عارف، امراء المدینه المنوره.

2- (2). ابن سعد، همان، ج 1، ص 399-400.

3- (3). پیشین، ص 403.

ادامه داشت؛ (1) اما برخی پژوهش‌گران معاصر، در توقف لعن تردید روا داشته‌اند. (2) شواهد نشان می‌دهد که تردید آنان درست و آن توقف موقتی بوده و پس از آن تا پایان دوره امویان، این عمل زشت ادامه داشته است. از جمله شواهد این که در سفر هشام بن عبدالملک به حج (106 ق)، سعید نواده خلیفه سوم، به وی گفت:

ای امیرمؤمنین! خداوند هم چنان به خاندان ما نعمت می‌دهد و خلیفه ستمدیده خویش (عثمان) را یاری می‌کند و هنوز ابوتراب را در مکان‌های شایسته لعنت می‌گویند. شایسته است که امیرالمؤمنین نیز چنین کنند.

البته هشام در این مورد، سعید را ناکام گذاشت. (3) نمونه دیگر آن که یوسف بن عمر، والی عراق (حک: 120-126 ق)،

هنگامی که زیدبن علی را به دارالاماره خویش فراخوانده، به وی گفت که خالدبن عبدالملک امیر مدینه (حک: 114-118 ق) گمان می‌کند که مالی پیش او به امانت گذاشته است. زید با اشاره به این که خالد بر منبر، پدران او را دشنام می‌دهد، تعجبش را از این ادعای زید ابراز می‌کند. (4) گزارش‌های فراوانی از فحاشی خالد نسبت به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دست است. در خبری، بانو سکینه دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و کنیزانش که در مجلس حضور داشتند، خالد را متقابلاً لعن می‌کنند و مأموران حکومتی را مضروب و مجروح می‌سازند. (5)

از آن جا که نفس توهین، شاید به تنهایی قادر به تغییر باور مردم درباره کسی نباشد، این توهین‌ها در بسیاری موارد، صرف اسائه ادب نبود، بلکه همراه با

ص: 294

1- (1). ابن سعد، همان، ج 5، ص 307؛ بلاذری، همان، ج 8، ص 161؛ عزالدین علی، ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج 5، ص 42.

2- (2). ولهاوزن، یولیوس، تاریخ الدوله العربیه العربیه منذ ظهور الاسلام الی نهایه الدوله الامویه، ص 299.

3- (3). طبری، همان، ج 7، ص 36؛ مقایسه کنید با بلاذری، همان، ج 5، ص 613.

4- (4). طبری، پیشین، ص 166.

5- (5). اصفهانی، الاغانی، ج 16، ص 363.

اشاعه دروغ و تبلیغ منفی بود تا شخصیت، توانایی، مقام و منزلت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را زیر سؤال برد. برای نمونه، خالد در سخن رانی خود، توانایی های امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در سطوح نظامی، مدیریتی و... زیر سؤال می برد و واگذاری آن مناصب را از سوی پیامبر (ص) به ایشان، به دلیل وساطت حضرت زهرا (علیها السلام) می دانست. (1) این دستگاه دروغ پراکنی، بسیاری از تهمت ها را در قالب حدیث به خورد مردم می داد. در قسمتی از یک بیان مفصل، امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این نقشه را چنین افشا می فرماید:

دروغ گویان و منکران حق اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر کشور اسلامی، دروغ هایی را در مورد اهل بیت (علیهم السلام) رواج دادند. آنان که هدفشان تقرب به سردمداران بود، با این کار می خواستند ما را میان مردم منفور کنند و تخم عداوت و کینه ما را در دل آنان بکارند. به دنبال این تبلیغات مسموم، در همه جا با کوچک ترین سوءظنی به حبس، شکنجه، مصادره و تخریب اموال، تبعید و کشتار شیعیان پرداختند. (2)

از سویی دیگر، به موازات ناسزا، لعن، تبلیغات منفی و احادیث دروغین، ذکر فضایل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ممنوع بود. معاویه در دستوری حکومتی اعلام کرد، نسبت به کسی که فضیلتی از فضایل امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را نقل کند مسئولیتی ندارد. (3) این بدان معناست که شخص مذکور از تمام حقوق شهروندی از جمله امنیت، محروم است. حتی دوست داشتن امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سبب حذف اسم شخص از دفتر مقررهای سالیانه بود؛ (4) در حالی که سهم دریافتی افراد از بیت المال از دفتر مذکور موسوم به دیوان عطا، معیارهای متفاوتی داشت. از جمله

ص: 295

1- (1) . ابن سعد، همان، ج 5، ص 452.

2- (2) . ابن ابی الحدید، همان، ج 11، ص 44.

3- (3) . همان.

4- (4) . پیشین، ص 45.

این معیارها در زمان خلیفه دوم، قرابت با پیامبر (ص)، بود. (1) مشاهده می شود که به فاصله

حدود سی سال، مدنیان که با استفاده از معیارهای دیگری هم چون سابقه تشریف به اسلام و شرکت در جنگ ها (2) از سهم زیادی برخوردار بودند، در معرض از دست دادن امتیازهای خود قرار گرفتند و حتی دوستی آنان با اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سبب نابودی خانه و کاشانه شان شد. (3)

نتیجه

مجموع گزارش ها و مستندهای تاریخی که عرضه شد، پژوهش گر را به این نتیجه رهنمون می سازد که مدنیان، در خلال سال های پس از رحلت پیامبر (ص) تا پایان سال 41 قمری، نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) گرایش داشتند. از این گرایش می توان به عنوان تشیع عام یاد کرد. گردهمایی سؤال برانگیز آنان پس از رحلت پیامبر (ص) در سقیفه، بدان دلیل بود تا حداقل امور خویش را خود به دست گیرند. گرایش آنان به اهل بیت (علیهم السلام)، از صحبت هایشان در سقیفه به نفع امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، اصطکاک بین حکومت و انصار در دوره خلفای سه گانه و همراهی امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در دوره حکومت علوی قابل برداشت است. این گرایش پس از رحلت پیامبر (ص) به حدی نبود که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بتواند از آن برای احقاق حق مسلم خویش در جانشینی بلافصل پیامبر (ص) کمک بگیرد اما تا آن اندازه بود که مدنیان را از

مواهب حکومتی محروم کند. البته با توجه به اوضاع آن روزهای مدینه، نمی توان انتظار حمایت عملی از انصار داشت، زیرا اقدام عملی و پیش گیرانه آنان برای

ص: 296

1- (1). طبری، همان، ج 3، ص 613.

2- (2). همان.

3- (3). ابن ابی الحدید، پیشین.

دست یابی به امتیازهای حداقلی حاکمیت، ره به جایی نبرد و سال ها تاوان آن را باز پس دادند. اما همین گرایش در دوره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به افول گرایید تا آن جا که تعداد راویان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت به پدر بزرگوارش با کاهش حداکثری روبه رو شد. یاری نشدن امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از سوی مدنیان، هنگام دفن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کنار مضجع شریف پیامبر (ص) از دیگر نشانه های افول گرایش می توان برشمرد. درصد بالایی از این افول گرایش، پیامد سیاست های تشیع زدایانه امویان بود.

منابع

1. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (655 ق)، شرح نهج البلاغه، پژوهش محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره: 1378 ق.
2. ابن اثیر جوزی، عزالدین علی، (630 ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، 1385 ق.
3. - اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر، 1409 ق.
4. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد (314 ق)، الفتوح، پژوهش علی شیری، بیروت: دارالاضواء، 1411 ق.
5. ابن سعد بن منیع هاشمی بصری، محمد (230 ق)، الطبقات الکبری، پژوهش محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1410 ق.
6. ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد (463 ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، پژوهش علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجهیل، 1412 ق.
7. ابن عبدربه، احمد بن محمد (328 ق)، العقد الفرید، ج 5، ص 47، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1403 ق.
8. ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم (276 ق)، المعارف، پژوهش ثروت عکاشه، چاپ دوم، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب، 1992.

9. - الامامه و السياسه معروف به تاريخ الخلفاء، پژوهش على شيرى، بيروت: دارالاضواء، 1410 ق.
10. ابن كثير دمشقى، ابوالفداء اسماعيل بن عمر (774 ق)، البدايه و النهايه، بيروت: دارالفكر، 1407 ق.
11. ابن هشام حميرى معافرى، عبدالملك (218 ق)، السيره النبويه، پژوهش مصطفى السقا و ابراهيم الاييارى و عبدالحفيظ شلبى، بيروت: دارالمعرفه، بى تا.
12. الله اكبرى، محمد، «مقاله حديث پشيمانى»، فصلنامه علوم حديث، دوره 1، شماره 62، زمستان 1390.
13. ابويعلى موصلى، احمد بن على (307 ق)، مسند ابى يعلى، پژوهش حسين سليم اسد، دارالمامون للتراث، 1408 ق.
14. احمد عبدالغنى، عارف، امراء المدينه المنوره، ايران: اقليم، 1418 ق.
15. اصفهانى، ابوالفرج، (356)، مقاتل الطالبين پژوهش سيداحمد صقر، بيروت: دارالمعرفه، بى تا.
16. بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر (279 ق)، انساب الاشراف، ج 2، پژوهش محمد باقر المحمودى، بيروت: مؤسسه العلمى للمطبوعات، 1394 ق.
17. - انساب الاشراف، ج 3، پژوهش محمدباقر محمودى، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ق.
18. - انساب الاشراف، ج 4، پژوهش عبدالعزيزالدورى، بيروت: جمعيه المستشرقين الالمانيه، 1398 ق.
19. - انساب الاشراف، ج 5، پژوهش احسان عباس، بيروت: جمعيه المستشرقين الالمانيه، 1400 ق.
20. - انساب الاشراف، ج 6-13، پژوهش سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت: دار الفكر، 1417 ق.

21. - انساب الاشراف، ج 1، پژوهش محمد حمیدالله، مصر: دارالمعارف، 1959.

22. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (283 ق)، الغارات، پژوهش جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، 1353 ش.

23. جعفری، سیدحسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، مترجم سیدمحمدتقی آیت اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ یازدهم، 1382 ش.

24. جعفریان رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج 2 (تاریخ خلفا)، قم: انتشارات دلیل، 1380 ش.

25. جوهری بصری بغدادی، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز (323 ق)، السقیفه و الفدک، پژوهش محمدهادی الامینی، چاپ دوم،

26.

بیروت: شرکه الکتبی للطباعه والنشر، 1413 ق.

27. حسین مونس، تاریخ قریش، بی جا، دارالمناهل و العصر الحدیث، 1423 ق.

28. خلیفه، ابوعمرو ابن خیاط بن ابی هیبره لثی عصفری مشهور به شباب، (240 ق)، تاریخ خلیفه بن خیاط، پژوهش فواز، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415 ق.

29. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (748 ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، پژوهش: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی، 1413 ق.

30. زبیر بن بکار (256 ق)، الاخبار الموققیات، پژوهش سامی مکی العانی، بغداد: مطبعه العانی، 1392 ق.

31. صنعانی، عبد الرزاق (211 ق)، المصنف، پژوهش حبیب الرحمن الاعظمی، بی جا، مجلس الاعلمی، بی تا.

32. طباطبایی، عبدالعزیز، ترجمه الامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، من القسم غیر المطبوع من

کتاب الطبقات الكبير لابن سعد، قم: مؤسسه ال البيت (عليهم السلام) لاحياء التراث، 1416 ق.

33. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (310 ق)، تاریخ الامم و الملوك، پژوهش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، چاپ دوم، 1387 ق.

34. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (460 ق)، رجال، پژوهش جواد قیومی اصفهانی، چاپ پنجم، قم: مؤسسه نشر اسلامی

35.

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1430 ق.

36. - اختیار معرفه الرجال معروف به رجال کشی، پژوهش علامه مصطفوی، هفتم، بی جا، مرکز نشر اثار علامه مصطفوی، چاپ 1430 ق.

37. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد (ص): پژوهشی درباره خلافت نخستین، مترجم احمد نمایی، بنیاد پژوهش های اسلامی استان قدس رضوی، 1377 ش.

38. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (346 ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، پژوهش اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دارالهجره، 1409 ق.

39. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (413 ق)، الجمل، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، 1413 ق.

40. منقری، نصر بن مزاحم (212 ق)، وقعه صفین، پژوهش عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، قاهره، المؤسسة العربیه الحدیثه، 1382 ق.

41. نمیری بصری، ابوزید عمر بن شبه (262 ق)، تاریخ المدینه المنوره، قم: دارالفکر، 1368 ش.

42. واقدی -، الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذکر المثنی بن حارثه الشیبانی، پژوهش یحیی الجبوری، بیروت: دارالغرب الاسلامی، 1410 ق.

ص: 300

43. واقدی، محمدبن عمر (207ق)، المغازی، پژوهش مارسدن جونس، چاپ سوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی، 1409 ق.

44. ولهاوزن، یولیوس، تاریخ الدوله العربیه منذ ظهور الاسلام الى نهايه الدوله الامويه، مترجم و مصحح ابوریده محمدعبدالهادی، مقدمه نویس عبدالرحمان بدوی، ص 299، دار بیلیون، 2008 م.

45. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (284ق)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.

ص:301

مطالب نقل شده در منابع تاریخی و حدیثی درباره اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه امام اول، دوم و سوم، به سه دسته کلی: نقل فضایل و مناقب، گزارش های تاریخی و نقل روایت از آنان، تقسیم می شود؛ با این توضیح که بخشی از فضایل ذکر شده درباره امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) که از زبان رسول خدا (ص) نقل شده است، مشترک(2) و بخش هایی نیز اختصاصی است. بنابراین، منابع حاوی گزارش های مربوط به امام مجتبی (علیه السلام) به سه دسته کلی: تاریخی، تراجم و حدیثی تقسیم پذیر است.

بیش تر منابع حدیثی، به نقل فضایل و اکثر منابع تاریخی به گزارش های تاریخی درباره ائمه پرداخته اند و منابعی نیز مانند مسندنویسی ها به نقل روایت از آنان اکتفا کرده اند؛(3) البته برخی منابع نیز به هر سه دسته از گزارش ها (فضایل، گزارش تاریخی، و نقل حدیث) عنایت داشته و مباحثی را به صورت اجمال در هر بخش طرح کرده اند. منابعی نیز مانند تراجم نگاران، علاوه بر نقل گزارش های مختصر از

ص:302

1- (1) . استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

2- (2) . نک: صحیح بخاری، ج 3، ص 92؛ محب الدین طبری، ذخائرالعقبی، ج 2، ص 142.

3- (3) . مثلاً مسند ابویعلی، ج 6، ص 28، شانزده حدیث از امام حسن (علیه السلام) نقل کرده است.

تاریخ آنان، به قیافه ظاهری و پوشش امام به صورت ویژه توجه کرده اند.⁽¹⁾ این نکته درخور دقت است که منابع سنی و شیعه، هرکدام در نقل فضایل و گزارش های تاریخی جهت گیری و گرایش خاصی دارند که از مبانی تاریخ نگاری این دو گروه نشأت می گیرد و طبیعی است که این گرایش ها، دارای سطح و عمق یکسانی نیستند. از این رو، برداشت این دو گروه از حوادث تاریخی متفاوت است. این تفاوت امکان دارد تحلیل های متفاوتی برای پژوهش گر داشته باشد.

در بین تواریخ عمومی مربوط به مسلمانان، کم تر کتاب تاریخی یا تراجم یافت می شود که از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام)، یاد نکرده باشند؛ گرچه برخی به مناسبت موضوع کتابشان، به صورت اشاره ای و مختصر از آنان یاد کرده اند؛ برای مثال، کتاب طبقات خلیفه بن خیاط اما به مناسبت های مختلف - مانند این که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از صحابه ساکن کوفه و یا در شمار فقها و محدثان مدینه بوده - بسیار مختصر از ایشان یاد کرده است.

وجه عنایت منابع سنی به این سه امام و حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام)، صحابی بودن ایشان است، کما این که وجه توجه شیعیان امامان، به جهت وجوه مختلفی است که از آن جمله توجه خاص به اهل بیت (علیهم السلام) و قول به عصمت و وصایت آنان است.

رویکرد توجه به امامان شیعه، بعد از قرن ششم عمومی تر شده و بسیاری از نویسندگان اهل سنت، به طور خاص یا در منابعی که به صورت تاریخ عمومی نوشته اند، علاوه بر توجه به سه امام نخست به عنوان صحابه، شرح حال امامان دوازده گانه را به تفصیل یا اجمال به عنوان اهل بیت گرامی پیامبر (ص) یا عالمانی از خاندان آن حضرت آورده اند.

ص: 303

1- (1). نک: ابونعیم اصفهانی، معرفه الصحابه، ج 2، ص 3.

بی تردید گسترش توجه به شرح حال امامان به مرور زمان در منابع سنی و شیعی، می تواند نشان از رشد تشیع در دوره های مختلف تاریخی و یا ناشی از روی کار آمدن دولت های مستقل شیعی و توجه آنان به اهل بیت (علیهم السلام) و تشویق علما به شرح زندگانی آنان باشد. به هر حال، منابع زیادی از کتب تاریخی و حدیثی وجود دارد که پژوهش گران توجه جدی به آن ها نداشته اند. امید است این بضاعت کم، قدمی برای معرفی منابعی باشد که در شرح حال ائمه کم تر به آن ها توجه شده است. در این نوشته کوتاه، پرداختن به همه منابع آسان نیست، لذا در ادامه، به منابعی پرداخته می شود که به شرح حال آن امام به عنوان یک مقوله تاریخی حاوی اطلاعات مهمی درباره امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هستند. از مهم ترین این منابع عبارت اند از:

1. طبقات الکبری؛

این کتاب نوشته محمد بن سعد بن زهری کاتب واقدی (م. 230 ق) و از مهم ترین منابع درباره صحابه و تابعین است. جلد هشتم آن به زنان صحابی اختصاص دارد. چاپ طبقات تا سال 1408 ناقص بود تا این که بخش مربوط به شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را مرحوم سیدعبدالعزیز طباطبایی در کتابخانه ظاهریه دمشق شناسایی و در مجله تراثنا (شماره 10 و 11) چاپ کرد. محمد صامل سلیمی در سال 1414 قسمت دیگری از بخش چاپ نشده را که شامل شرح حال طبقه پنجم صحابه بود، در دو مجلد به چاپ رساند و جلد اول، شرح حال اولاد عباس و حسنین (علیهما السلام) بود. (1)

ص:304

ابن سعد ضمن پرداختن به شرح حال و فضایل امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در طبقه پنجم که مختص صغار صحابه است، اخبار فراوان و گاه منحصر به فردی از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل کرده و 186 روایت در شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آورده است. بیش تر روایات وی همسو با روایاتی است که در منابع شیعی آمده و تنها بخش هایی از اخبار مانند روایات مبنی بر مطلق بودن امام، مخالفت او با پدر، پذیرش اموالی از معاویه به عنوان جایزه و...، با آنچه در منابع شیعی آمده سازگار نیست. هم چنین ابن سعد از نقل هرگونه خبری که نشان از اختلاف بین امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و معاویه باشد، پرهیز کرده است.

2. انساب الاشراف؛

این کتاب نوشته احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی کاتب (م. 279 ق) است و چنان که از نامش پیداست، بر اساس نسب اشراف نوشته شده و یک دوره تاریخ اسلام در قالب نسب شناسی و خاندانی است. بلاذری از برجسته ترین شاگردان ابن سعد نویسنده کتاب طبقات است. وی بحث از انساب را با بیان نسب عدنانی ها و ابتدا از بنی هاشم و پس از آن از بنی عبدشمس آغاز نموده که حجم بیش تری را به خود اختصاص داده و پس از اتمام اخبار قریش به قبایل دیگر پرداخته است. (1) سهیل زکار و ریاض زرکی جدیدترین و کامل ترین چاپ آن را در سیزده جلد انجام داده اند که شرح حال امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و اخبار مربوط به آن در جلد سوم آن است. بلاذری در نقل اخبار آن حضرت، گشاده دست تر از استادش ابن سعد است و به اخباری می پردازد که گویای اختلاف بین آن حضرت و معاویه است.

ص: 305

3. الاخبار الطوال؛

کتاب اخبار الطوال نوشته دینوری (م. 282 ق) گرچه از تواریخ عمومی محسوب می شود، اما بخش سوم آن به دوران اسلامی مربوط است که نویسنده در وقایع این دوران، به زندگانی امام اول، دوم و سوم پرداخته؛ از جمله مطالب او درباره امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در بخش سوم، بیعت مردم با امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مجروح شدن آن حضرت، شرایط صلح نامه و اعتراض برخی از یاران امام به صلح ایشان با معاویه است که همراه با حوادث مربوط به عراق ذکر شده است. دینوری با این که مانند یعقوبی، مروری کوتاه بر

حوادث تاریخی دارد. مشهورترین روایات مربوط به وقایع صلح و بیش تر از آن اخبار مربوط به رویدادهای قیام عاشورا را به تفصیل آورده است.

4. تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری؛

این کتاب نوشته محمد بن جریر طبری (م. 310 ق) است. تاریخ طبری در یازده جلد، حوادث را بر اساس سال های وقوع، پشت سرهم آورده و سعی نموده تمام اخبار موجود درباره یک واقعه را جمع آوری کند. طبری در این کتاب، از خلقت حضرت آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آغاز نموده و تا وقایع سال 302 قمری را ثبت کرده؛ ولی مطالب مربوط به زندگی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در ضمن حوادث مربوط به سال چهارم هجری (جلد پنجم) به اختصار آورده است؛ نقل های طبری جامعیت دارد و سبک او آوردن گزارش های مختلف درباره یک موضوع است اما مطالب وی در مورد صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نه تنها چنین نیست بلکه فاقد توالی دقیق وقایع نیز هست. او دوران امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بسیار مختصر ذکر کرده و هیچ اشاره ای به اوضاع محیط امام و وضعیت اجباری قبول صلح نکرده است. طبری واقعه صلح را از دو شرح مستقل از یک دیگر، زهری و عوانه، روایت می کند: زهری در خبر خود تا حد زیادی از وضعیت معاویه، به قیمت پایمال کردن حق امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جانب داری می کند و یا

حداقل از شرح جزئیاتی که به تضعیف موقعیت خلافت اموی انجامیده، با سرعت می گذرد. خبر عوانه بن حکم در بیان موقعیت و محیطی که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن از خلافت کناره گیری کردند،

نسبت به خیر زهری بهتر است. (1)

5. مقال الطالبین

این کتاب بعد از کتاب اغانی، از مهم ترین آثار ابوالفرج اصفهانی (م. 356 ق) است. او با این که از نوادگان مروان بن حکم اموی بوده، ظاهراً گرایش زیدی داشته و در کتاب مقاتل، به شهادت آل ابی طالب پرداخته که از جمله آنان شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فرزندان ایشان است. ابوالفرج توجه ویژه به نقل مکاتبات بین امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با معاویه دارد و حجم زیادی از نامه های ردوبدل شده را در کتاب خویش آورده است.

6. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار (علیهم السلام)؛

قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی مکتبی به ابوحنیفه (م. 363 ق) از ملازمان دربار خلافت فاطمی بود که گفته اند در اواخر عمر، مفتخر به پذیرفتن مذهب شیعه گردید. دعائم الاسلام و شرح الاخبار، از مهم ترین کتاب های اوست. شرح الاخبار در شانزده جزء نگاشته شده که به خلاف نامش، یک دوره کامل در تاریخ ائمه البته تا پایان دوره امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. قاضی به جهت این که

شیعه اسماعیلیه است، فقط تا امام ششم بحث کرده، اما با توجه به اشتراک عقیده نویسنده تا امام ششم، مباحثی که در آن آمده، کاملاً با روایات شیعه امامیه مطابق است. بیش ترین حجم کتاب در فضایل مولی الموحدین علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و جزء سیزدهم نیز درباره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است.

ص: 307

1- (1). محمد حسین جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص 168.

7. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛

محمدبن محمدبن نعمان معروف به شیخ مفید (م. 413ق) از بزرگ ترین علمای امامیه در فقه و کلام و تاریخ در اوایل قرن پنجم است. وی در مناظرات و مجاب کردن مخالفان بسیار توانا بود. سید مرتضی و برادرش سید رضی از شاگردان شیخ بودند. شیخ مفید آثار زیادی در فقه و کلام و تاریخ از خود به جای گذاشته که مجموعه مصنفات او امروزه در پانزده جلد به چاپ رسیده؛ از جمله الارشاد که آخرین بار آقای رسولی محلاتی آن را ترجمه و همراه متن عربی آن در دو جلد چاپ کرده است. شرح حال امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از اوایل جلد دوم شروع می شود که متشکل از یک دوره کامل تاریخ زندگانی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فضایل و مناقب آن حضرت است.

8. روضه الواعظین و بصیره المتعلمین؛

محمدبن حسن بن علی با کنیه ابوعلی معروف به فتال نیشابوری (م. 508ق) از جمله علمای امامیه به شمار می آید و کتاب وی روضه از کتاب های مشهور است و مانند کتاب ارشاد شیخ مفید، از منابع مهم درباره زندگانی ائمه و حاوی مجموعه گسترده ای

از فضایل، مناقب، مواعظ، اخلاقیات و تاریخ ایشان است. این کتاب مانند امالی به صورت مجلس بوده و در 97 مجلس تنظیم شده است. مجلس هفدهم تاسی و یکم، شرح حال و مناقب ائمه اطهار و مجلس هیجدهم، به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختصاص دارد. مهم ترین مطالب نقل شده در این مجلس، فضایل و مناقب آن دو امام و بخش های تاریخ زندگانی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره صلح آن حضرت است. نیشابوری در مجلس نوزدهم شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را مطرح کرده است.

9. اعلام الوری باعلام الهدی؛

ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م. 548ق) نویسنده یکی از مهم ترین

تفاسیر قرآن به نام مجمع البیان و از علمای بنام شیعه است؛ کتاب اعلام الوری از منابع مهم تاریخ ائمه (علیهم السلام) از اوست. او ضمن اشاره به مصادر و منابع، کتابش را در چهار بخش تنظیم کرده و در بخش سوم، به زندگانی ائمه بعد از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرداخته است. اعلام الوری را عزیزالله عطاردی با عنوان زندگانی چهارده معصوم به فارسی ترجمه کرده است.

10. تاریخ مدینه دمشق؛

این کتاب نوشته علی بن حسن بن هبه الله شیبانی دمشقی مشهور به ابن عساکر (م. 571 ق) است. مجموع مجلدات این کتاب هشتاد جلد است و در آن ها به شرح حال بزرگان و علمایی پرداخته که به شام رفته اند؛ از جمله پنج تن از ائمه شیعه که امام

مجتبی و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در شمار آنان هستند. نویسنده برای هر کدام یک جلد و جلد سیزدهم را به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختصاص داده است.

ابن منظور مجموع مجلدات کتاب ابن عساکر را در 29 جلد و با عنوان مختصر تاریخ دمشق خلاصه نموده است. ابن عساکر احادیث ضعیف زیادی را جمع کرده و در شرح حال امام اول، دوم و سوم، سعی کرده هیچ گونه روایتی را نقل نکند که حاکی از اختلاف بین آنان و خلفا باشد. از مفصل ترین شرح حال های تاریخ دمشق، شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. وی درباره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ضمن نقل فضایل زیادی از ایشان سعی دارد روابط امام را با معاویه حسنه جلوه دهد. از این رو، گزارش هایی را مبنی بر رابطه امام و معاویه و جایزه گرفتن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از معاویه نقل می کند. هم چنین ابن عساکر، می کوشد در کنار پرداختن به شرح حال امام برخی باورهای شیعی مانند رجعت را نیز از زبان امام نفی کند. سپس به گزارش مطلق بودن امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می پردازد و ضمن تأیید آن، تعداد همسران امام را نود زن گزارش می کند. از موارد حساس گزارش های ابن عساکر،

نقل اختلافات بین امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که روایات را بدون پالایش و با اسناد ضعیف و مرسل نقل کرده است.

11. مناقب آل ابی طالب؛

ابن شهر آشوب (489-588 ق) دارای آثار ارزشمند بسیاری است؛ از جمله، کتاب وزین و مشهور مناقب که جلد آخر آن به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و برادر بزرگوارش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مربوط می شود. او در مجلد مورد نظر، به معجزات و فضایل این دو امام همام و از

جمله به صلح امام دوم و شهادت امام سوم پرداخته است. فضائل الصحابه احمد بن حنبل، صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن ترمذی، از جمله منابع ابن شهر آشوب در مناقب به شمار می آیند.

12. کشف الغمه فی معرفه الأئمه؛

این کتاب نوشته علی بن عیسی بن ابو الفتح اربلی (م. 693 ق) است. کشف الغمه کتابی کم نظیر و از مهم ترین آثار درباره زندگانی معصومان (علیهم السلام) است که شیعه و سنی به جهت اعتدال آن به این کتاب توجه داشته اند. اربلی کتاب را با اشاره مختصر به سیره پیامبر (ص) آغاز نموده، سپس درباره ائمه دوازده گانه به ترتیب مطالبی را آورده است. وی تأکید کرده که کتابش جدلی نیست؛ ضمن آن که بسیار کوشیده تا ولایت ائمه را با بحث های ادبی - تاریخی اثبات کند. مجمع جهانی اهل بیت درباره این کتاب تحقیق کرده و در چهار مجلد به چاپ رسانده است. اواخر جلد اول کشف الغمه، درباره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که در دوازده باب یا بخش به احوال آن حضرت پرداخته است. علی بن حسین زواره ای این کتاب را در قرن دهم به فارسی برگرداند این کتاب در سال های اخیر با تحقیق در چهار جلد منتشر شده است.

13. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی؛

کتاب محب الدین طبری (م. 694 ق)، چنان که از نامش هویداست، درباره فضایل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) است. لذا ابتدا درباره فضل قرابت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بحث کرده و احادیثی را در این باره آورده است. وی اهل بیت (علیهم السلام) را کسانی معرفی می کند که صدقه بر ایشان حرام است و با این تعریف، عده ای را از شمار اهل بیت - از جمله زنان پیامبر (ص) - خارج می کند. سپس به شرح حال بستگان پیامبر (ص) مانند عموها، عموزادگان، فرزندان و نوادگان آن حضرت می پردازد. نویسنده در مقدمه، گفته که اسناد روایات را حذف کرده تا بر خوانندگان راحت باشد. بخش مهم کتاب درباره حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فرزندان ایشان است که در جلد دوم آن، مفصل به شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرداخته و بعد از ذکر فضایل مشترک ایشان با امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مقامات ویژه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بیان نموده و در پی آن درباره صلح آن حضرت و شهادت ایشان به دست جعد، مطالبی را آورده است.

14. تذکره الخواص من الامه فی ذکر خصائص الائمة؛

شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزوغلی بغدادی مشهور به سبط ابن جوزی (م. 654 ق)، کتاب خود را برای تیمن و تبرک به نیت دوازده امام، در دوازده فصل تنظیم کرده است. سپس به ترتیب، مناقب ائمه (علیهم السلام) از امام اول تا حضرت حجت (عج) و حوادث دوران ایشان را نقل می کند. البته بخش بیش تر کتاب، در شرح زندگانی و فضایل امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حسنین (علیهما السلام) است.

او فصل هشتم و نهم را به حسنین (علیهما السلام) اختصاص داده است. ابن جوزی ضمن نقل فضایل امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و مطالبی درباره صلح آن حضرت، به مطالبی اشاره می کند که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به معاویه و یاران او مانند عمرو عاص و دیگران نسبت

دادند. وی لعن ابوسفیان و معاویه را از زبان رسول خدا (ص) نقل نموده و در ادامه، به ازدواج های آن حضرت اشاره نموده و از رفتار نیکوی وی با همسرانش یاد کرده است. ابن جوزی پس از بیان نحوه شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، درباره فرزندان ایشان و شخصیت های شاخص آنان سخن گفته است. وی در مطالب مربوط به هنگام شهادت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از قول آن حضرت، ادعا کرده که خداوند هرگز نبوت و خلافت را در میان اهل بیت (علیهم السلام) قرار نداده و بر همین مبنا امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از اجابت دعوت مردم کوفه بر حذر فرموده است. این کتاب در سال های اخیر با تحقیق در چهار جلد منتشر شده است.

15. روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب؛

این کتاب، نوشته فخرالدین ابوسلیمان داوودبن ابی الفضل محمد (730 ق) شاعر و تاریخ نویس ایرانی است او و کتابش به تاریخ بناکتی معروف است. (1) این کتاب را دکتر جعفر شعار تصحیح کرده است. بناکتی دارای مذهب سنی و کتاب او از منابع

عصر مغول است. البته موضوع کتاب، تاریخ عمومی جهان است که در زمان ابوسعید ایلخانی نگارش یافت. کتاب در نه باب است که باب سوم آن درباره رسول خدا (ص)، خلفای راشده و مختصری درباره ائمه شیعه است. وی از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با عنوان «امیرالمؤمنین» و خلیفه پنجم نام می برد. سپس به فرزندان امام می پردازد و شهادت امام را به دستور معاویه توسط جعهده می داند.

ص:312

این کتاب نوشته حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر، مشهور به مستوفی قزوینی است. او با این که خود از اهل سنت است، ائمه شیعه را «معصوم»، «حجه الحق علی الخلق» و مستحق خلافت دانسته و درباره امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنین تعبیر کرده «امیرالمومنین، امام المجتبی حسن بن علی المرتضی»، سپس ضمن شرح حال امام، شهادت ایشان را به دسیسه معاویه و به دست جعده می داند. درباره دفن امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفته که عایشه مانع از دفن حضرت در حجره رسول خدا ص شد.

17. حیب السیر؛

این کتاب نوشته غیاث الدین بن همام الدین محمد مشهور به خواند میر (م. 941 ق)، نوه دختری میرخواند نویسنده روضه الصفا است. روضه الصفا نیز با این که تاریخ عمومی ایران و جهان است، مانند مائثرالملوک، به شرح حال امامان شیعه پرداخته است.

خواند میر بعد از ذکر حوادث مربوط به احوال شخصی مانند تولد و برخی فضایل و مناقب آن حضرت، عنوانی را به خلافت و امامت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختصاص داده، سپس مفصل به مسایل بعد از خلافت مانند صلح امام، شروطی که در صلح گنجانده شد و کیفیت شهادت آن حضرت پرداخته و ضمن این که شهادت آن حضرت را از دسیسه های معاویه دانسته، مروان را مقصر اصلی از دفن شدن امام در کنار جدش رسول خدا (ص) می داند و عایشه را تبرئه می کند.

18. احقاق الحق؛

این کتاب نوشته سیدقاضی نورالله شوشتری (شهادت. 1019 ق) است.

این اثر در رد کتاب ابطال نهج الباطل و اهمال كشف العاقل فضل الله امين فرزند روزبهان بن فضل الله خنجی شافعی نوشته شده است. فضل الله مطالب ناروایی در رد کتاب نهج الحق و كشف الصدق علامه حلی نگاشته که علامه قاضی در احقاق الحق در رد کتاب فضل الله، مباحث بسیار مهمی درباره موضوع امامت و مجادلات بین شیعه و سنی در مباحث الهیات و امامت مطرح کرده و با آوردن مطالب کتاب روزبهان و نقد و ارزیابی آن، به دفاع از کتاب علامه و معارف شیعه پرداخته است.

علمای شیعه، تعلیقه های مهمی بر احقاق الحق زده اند؛ از جمله تعلیقه سی جلدی گروهی زیر نظر مرحوم مرعشی نجفی که با عنوان ملحقات احقاق الحق چاپ شده و جلد چهارم تا یازدهم آن حاوی مناقب امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و حسنین (علیهما السلام) است. جلد یازدهم آن در 254 صفحه، به مناقب امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختصاص دارد که از رسول خدا (ص) و بزرگان صحابه نقل شده است.

علاوه بر کتب یاد شده، منابع زیاد دیگری از شیعه و سنی وجود دارد که شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بیان کرده اند که ذکر آن ها در این مقام میسر نبوده و موجب اطاله کلام است؛ برای مثال، حموی در فراندالسمطین در سمط دوم، به شرح حال ائمه بعد از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جمله شرح حال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) - پرداخته یا ابن خلکان در وفيات الاعیان شرح حال ائمه را آورده و نقل های وی دست مایه نقل های بسیاری از تاریخ نگاران بعد از او گردیده است. به گفته ابن مغزلی، ابن خلکان آن اندازه که مایه و توان داشته، در جمع فضایل اهل بیت کوشیده است. (1)

ص: 314

1- (1). «فجمعت فی فضائلهم ما انتهیت الیه معرفتی.» (ابن مغزلی، مناقب اهل بیت، ص 52).

منابع زیادی از شیعه و سنی نیز به صورت مختصر و فشرده به صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اشاره کرده و یا تنها مروری کوتاه بر وقایع دوران آن حضرت داشته اند؛ که از جمله دو کتاب مهم تاریخ یعقوبی و مروج الذهب مسعودی.

ابن ابی الحدید نیز گرچه نویسنده متأخری بوده، در عین حال یکی از بهترین مخبران واقعه صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است او موادش را عمدتاً از مدایی گرفته و گزارش خود را از طریق ابومخنف تکمیل کرده است. (1) از منابع جدید که شرح حال کاملی درباره ائمه آورده اند، می توان به کتاب پیشوایان هدایت اشاره نمود که جمعی از نویسندگان نگاشته و به واسطه مجمع جهانی اهل بیت چاپ کرده اند و عباس جلالی جمله ای از اجزای آن را به فارسی ترجمه کرده است. جلد دوم این مجموعه چهارده جلدی مربوط به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است.

از کتاب های دیگر موسوعه اهل بیت (علیهم السلام) در چهل جلد است که جلد دهم و یازدهم این مجموعه به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختصاص دارد. نویسنده این مجموعه باقر شریف قریشی و دارالمعروف آن را چاپ کرده است. بخشی از مطالب قریشی در جواب طه حسین مصری است که با طرح شبهاتی، به محضر مقدس امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اسائه ادب کرده و ایشان را عافیت طلب معرفی نموده بود. نخستین بار فخرالدین حجازی این کتاب را قبل از انقلاب ترجمه کرد.

موسوعه التاریخ الاسلامی نیز از محمدهادی یوسفی غروی است. این کتاب با سیره نبوی شروع می شود و تا انتهای غیبت صغرا، مشتمل بر شرح حال چهارده معصوم است. این کتاب برخلاف سایر آثار نوشته شده درباره ائمه، با تولد آنان شروع

نمی شود، بلکه شرح حال هر امامی با عهد امامت او شروع می گردد و حوادث قبل از امامت در سررسید تاریخ خود و در شرح زندگانی امام می آید. در

ص: 315

این کتاب مباحث مربوط به امامت، با مناقب و فضایل آمیخته نشده و حوادث مربوط به هر امامی، به عنوان یک مقوله تاریخی بررسی شده و بیشترین تکیه این کتاب بر منابع کهن شیعه است.

بدین ترتیب، بدیهی است آثار پرشماری به زبان های مختلف در قالب کتاب، مقاله، پایان نامه های تحصیلی با گرایش های گوناگون عقلی، نقلی، اخلاقی و... درباره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نگاشته شده و برخی از این آثار مهم، از عربی به فارسی یا به زبان های دیگر نیز ترجمه شده اند. شماری از این آثار، چنان که از عنوان آن ها پیداست، به صلح امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختصاص دارد و برخی نیز با این که به این نام نیست، مطالب آن تنها درباره صلح است؛ مانند: صلح الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شیخ احمد محمد اسماعیل (بیروت: دارالهادی، 1424). این کتاب در 223 صفحه حاوی هشت فصل است که ضمن معرفی شخصیت امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، درباره علل صلح ایشان به تفصیل سخن گفته است. دیگر کتاب صلح الحسن شیخ راضی آل یاسین که آیت الله خامنه ای قبل از انقلاب به زبان فارسی ترجمه کرده است. کتاب دیگر صلح الحسن محمدجواد فضل الله است. چنان که گفته شد، کتاب هایی نیز مانند الفتنة الكبرى از طه حسین یا الحسن بن علی و عام الجماعه از عبدالوهاب عبدالسلام طویل - نویسنده سعودی - تنها در مورد صلح امام نگاشته شده ولی در عنوان کتاب کلمه صلح درج نشده است. مواردی تک نگاری نیز مانند القول الحسن فی عدد زوجات الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از شیخ وسام

البلداوی، تنها درباره ازدواج های نسبت داده شده به آن حضرت نوشته گردیده است. علاوه بر موارد یادشده، صدها مقاله در بخش های مختلف زندگانی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نگاشته شده که ذکر آن ها خارج از حوصله این مقاله است.

عمده مطالبی که درباره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در منابع آمده است عبارتند از: ولادت، اذان رسول خدا (ص) در گوش آن حضرت، نام گذاری، عقیده، شباهت ظاهری به پیامبر (ص)، محبت رسول خدا (ص) به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و برادرش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، آرایش و پوشش ظاهری امام، اخلاق و ادب امام، جانشینی امام به وصیت پدرش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بیعت مردم، ازدواج های امام، صلح، شرایط صلح، اخباری در روابط نامناسب امام با معاویه، حج رفتن امام با پای پیاده، گشاده دستی و کمک به مستمندان، حلم و بردباری آن حضرت، شهادت و جلوگیری از دفن امام در کنار حجره جدش و مراثی شهادت و فرزندان آن حضرت.

علاوه بر این موارد، در منابع اهل سنت مواردی مانند مخالفت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با صلح امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بیعت با معاویه بر اساس شروط مالی، این که امام از اول قصد جنگ نداشتند، وصیت ایشان به امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در بستر مرگ مبنی بر این که دنبال خلافت نباشد زیرا نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود، وصیت به برادر به این مضمون که دنبال عراقی ها نرو، در جنگ جمل امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از خون ریزی پرهیز داشتند، به حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز سفارش می کردند، جنگ را ترک کند و شبهاتی از این قبیل طرح شده که بر اساس تاریخ نگاری شام و در فضای حاکم افکار اموی تدوین شده اند.

منابع بسیار دیگری نیز در تاریخ عمومی جهان و یا تاریخ عمومی اسلام وجود دارد که محدود و مختصر، به شرح حال ائمه به ویژه سه امام نخست پرداخته اند. برخی از این منابع عبارت اند از: البصائر و الذخائر، نوشته علی بن محمد بن عباس مشهور به ابوحیان توحیدی (تولد حدود 310 ق)؛ مُجْمَل التواریخ والقصاص، نوشته ابن شادی (م. بعد 520 ق)؛ ربیع الابرار، ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی زمخشری (م. 530 ق)؛ حدیقه الحقیقه و شریعه

الطريقه، ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی (م. 545ق)؛ العُقد الثَّمین فی تاریخ البلد الامین، نوشته فاسی مکی (م. 832ق)؛ تاریخ الخَمیس فی أحوال أنفَس النَفیس، حسین بن محمد بن حسن دیاربکری (م. 966ق)، اخبار الدُّول و آثار الأُول فی التاریخ، نوشته احمد بن یوسف بن احمد دمشقی مشهور به قرمانی (م 1019ق). گاهی نوشته های این آثار به ویژه درباره امامان بعد از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) به یک صفحه هم نمی رسد. البته گاهی اطلاعات بسیار مهمی در این منابع یافت می شود که در منابع دیگر ممکن است نباشد. اطلاعات این منابع اولاً درباره همه ائمه نیست و ثانیاً بسیار مختصر و محدود است.

محمد نجف فیاض

چکیده

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در یکی از سخت ترین اوضاع و فشار سیاسی و خفقان دستگاه اموی زندگی می کردند و برخی مقامات و فضایل آن امام همام طبق روایات و نقل تاریخی بر کسی پوشیده نیست. فرزندان ایشان افرادی باتقوا و زاهد بودند. منابع درباره حیات سیاسی - اجتماعی فرزندان امام اطلاعات کمی را در اختیار می گذارند. تعداد و اسامی فرزندان امام، در منابع مختلف است و در بعضی منابع، برای امام فرزند دختر در نظر نگرفته اند. باین حال، پژوهشی دقیق و تحقیقی جامع در این زمینه صورت نگرفته است جز درباره آن تعداد از فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که همراه عموی بزرگوار خود امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در نهضت حسینی شرکت کردند و به شهادت رسیدند. طبق اقوال تاریخی، امام فقط از طریق دو فرزند خود یعنی حسن مثنی و زید بن حسن دارای نسل و عقبه هستند. درباره دختران امام اطلاعات بسی کم تر و نادرتر است، زیرا در جامعه آن روز زنان به فعالیت های سیاسی - اجتماعی

کم تری می پرداختند. در مورد مراقب فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اطلاعات کم است و یا اگر در منابع قدیم آثاری بوده یا از بین رفته اند. یا به آن ها توجه نشده است.

واژگان کلیدی: امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فرزندان بلافضل، زندگی اجتماعی - سیاسی.

فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مانند سایر شخصیت های فکری - سیاسی در موقعیت ویژه خانوادگی و محیطی زاده شده و رشد یافته اند. آنان هر چند مانند سایر انسان ها دارای امتیاز مهم انسانی بودند که توان انتخاب و قدرت گزینش داشتند، عنصر اثرگذار خانواده و محیط را در شکل دهی شخصیت، افکار، باورها و فعالیت های آنان را نمی توان نادیده گرفت و سهم این عناصر را در شناسایی آنان از نظر دور داشت.

کاوش در مورد تعداد، حیات و ویژگی های فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نشان می دهد که همه ابعاد زندگی آنان نیز مانند سایر شخصیت های اسلامی و تاریخی روشن نیست و منابع موجود اعم از تراجم، تاریخ، انساب و مناقب درباره جزئیات زندگانی، ابعاد شخصیتی و ویژگی های مهم آنان، اطلاعات کافی عرضه نمی کنند. با توجه به زمان حیات فرزندان امام و فشار و خفقان موجود در آن زمان، شواهد تاریخی در مورد فرزندان امام ناچیز است.

شخصیت امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دارای پاک ترین، شریف ترین و خالص ترین نسب و نژاد بشری از طایفه خوش نام و اصیل بنی هاشم بودند. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در خطبه ای، خاندان خود را چنین معرفی می فرمایند: «ما اهل بیت رسول خداییم و هیچ کس را نمی توان با ما قیاس کرد...» (1).

حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) مادر گرامی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دختر آخرین پیامبر، حضرت محمد (ص) هستند.

ص: 322

1- (1). علی بن عیسی، اربلی، کشف الغمه، ج 1، ص 43.

شیخ مفید می گوید: امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کنیه اش ابومحمد است و در پانزده رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. روز هفتم ولادت آن جناب، مادرش او را در پارچه ای از جنس حریر بهشتی پیچید که جبرئیل برای پیامبر (ص) آورده بود و آن حضرت را نزد پیامبر (ص) آورد. پیامبر (ص) عزیز دل خود را در دست گرفت و نام او را حسن نامید و گوسفندی برایش قربانی کرد. او شبیه ترین مردم از جهت اخلاقی - کرداری به پیامبر (ص) بود. مالک بن انس می گوید: «هیچ کس به اندازه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شباهت به رسول خدا (ص) نداشت». در حدیثی پیامبر (ص) فرمودند: «بزرگی و شرافت را به حسن دادم و بخشش و شجاعت را به حسین».

(1) برای ابن عازب می گوید: روزی پیامبر (ص) را دیدم در حالی که حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر پشت گردن او بود و می فرمود: بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست داشته باش». (2)

امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره جدشان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمایند:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَأَزْهَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ وَكَانَ إِذَا حَجَّ حَجًّا مَاشِيًا وَرُبَّمَا مَشَى حَافِيًا وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى؛ (3)

حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عابدترین و زاهدترین فرد در عصر خویش بود. او هنگامی که حج به جا می آورد، با پای پیاده از مدینه به مکه حرکت می کرد و چه بسا با پای برهنه بود... هنگام نماز در برابر پروردگار عضلات و تمام بدنش می لرزید...

محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم (متوفای 348 ق) می نویسد: هیچ کس در

ص: 323

1- (1) . شیخ مفید، ارشاد، ص 396.

2- (2) . کشف الغمه، ج 2، ص 88؛ منقی هندی، کنز العمال، ج 3، ص 650، ح 37644.

3- (3) . محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ج 43، ص 331.

فضل و شرافت بعد از پیامبر (ص) همانند حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نبود. (1) پیامبر (ص) می فرمود: «حسن را دوست دارم و نیز کسی را که او را دوست بدارد دوست دارم». (2)

ابن شهر آشوب نوشته که پیامبر (ص) فرمود:

حسن و حسین دو امام و پیشوای امتند؛ چه پیکار و جهاد کنند و یا به طور علنی درگیر نشوند و به صورت مخفی و تقیه عمل کنند. (3)

امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سال چهل هجری بعد از شهادت پدر بزرگوارشان رهبری جامعه نوپای اسلامی را در مدینه به دست گرفتند. سن امام در آن زمان حدود 37 و یا 38 سال بود. در مورد شهادت آن حضرت قول مشهور روز بیست و هشتم ماه صفر است گرچه مرحوم کلینی شهادت آن امام را در روز آخر صفر گفته. و سال شهادت بنا بر قول مشهور سال پنجاه هجری است. (4)

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنا بر نقل مشهور به وسیله غذای مسموم که جعهده برای امام تهیه کرده بود، به شهادت رسیدند. امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید: «امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعد از مسموم شدن، دو روز بیش تر زنده نماند و به شهادت رسید». (5) آن حضرت در سن 48 سالگی به شهادت رسیدند و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ایشان را در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد در بقیع به خاک سپردند. (6)

وضعیت سیاسی زمان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

درباره اوضاع زمان ابوبکر، اطلاعات اندکی درباره تعامل امام با خلیفه اول

ص: 324

- 1- (1). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 10.
- 2- (2). ابن سعد، ترجمه الامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 134.
- 3- (3). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 368.
- 4- (4). کلینی، الکافی، ج 1، ص 461؛ ابن حجر عسقلانی، التهذیب، ج 6، ص 39.
- 5- (5). بحار الانوار، ج 44، ص 154.
- 6- (6). شیخ مفید، ارشاد، ص 407.

آمده است. نقل شده که روزی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به مسجد آمدند و دیدند که ابوبکر بر منبر پیامبر (ص) نشسته، سخنرانی می کند؛ بی درنگ عکس العمل نشان دادند و بدون کمترین ترس و تردید به ابوبکر فرمودند: «از منبر جدم پایین بیا...» و ابوبکر گفت: «راست گفتم». (1)

در زمان عمر هم وضع به همین منوال بود. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روزی دیدند که عمر بر منبر پدرش نشسته، سخن رانی می کند. ایشان همان جمله را تکرار کردند. در این دوران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در ده ساله دوم از عمر خود بودند. حضرت در این مدت می دیدند که چگونه منبر پیامبر (ص) و پدرش در اختیار آنان است و به سنت و سیره جدش عمل نمی شود، پدر خود را می دیدند که چگونه خانه نشین شده و طبق رهنمود پیامبر (ص) صبر را پیشه کرده است.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شاهد برکناری صحابه بزرگ پیامبر (ص) از حکومت شهرها و مسئولیت های اجتماعی بود. عمر حتی بخش نامه کرد که «لازم نیست صحابه پیامبر (ص) در جنگ ها و کارهای این چنینی شرکت کنند» و بعضی از آنان را نام برد. (2)

در زمان عثمان فتوحات دوران خلیفه دوم ادامه یافت و مسلمانان مناطق متعددی را تصرف نمودند. بنابر نقل ابن اثیر،

ابن خلدون، سیدهاشم معروف الحسنی، و علامه باقر شریف قرشی، حسنین (علیهما السلام) در هیچ فتحی شرکت نکردند. (3)

ص: 325

1- (1). شهاب الدین احمد بن حجر، الهیتمی، الصواعق المحرقة، ص 175.

2- (2). هاشم معروف حسنی، سیره الائمة الاثنی عشر، ج 1، ص 317

3- (3). جعفر مرتضی، عاملی، الحیاه السیاسه للامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 115.

فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

از حیث تاریخی، به فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «حسنیان» گفته می شود تا فرقی بین فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باشد. همان طور که روشن است، نسب فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دو فرزندش یعنی زید و حسن مثنی می رسد. ولی از لحاظ تاریخی لفظ حسنیان عمدتاً به فرزندان حسن مثنی اطلاق می شود. زیرا فرزندان حسن مثنی مثل عبدالله محض، نفس زکیه و ابن طباطبا در رویدادهای تاریخی و سیاسی و قیام علیه عباسیان شرکت داشتند و خودشان مؤسس این شورش ها بودند.

فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در غرب

در مغرب افریقا هم حسنیان فعال بودند. ادریس بن عبدالله محض که به مغرب گریخته بود، به کمک بربرها حکومتی به نام ادریسیان تشکیل داد. او سرانجام به دست هارون مسموم شد و درگذشت. حکومت هایی نیز مانند بنی حمود در الجزیره و مالقه در اندلس تشکیل شد.

فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در شرق

ابن طباطبا از فرزندان حسن مثنی در کوفه علیه مأمون قیام کرد ولی به علت نامعلومی ناگهان درگذشت. پس از وی سلسله مهم «زیدیان» در سال 246 هجری در یمن تشکیل شد که حسین بن طباطبا کار زیدیان را مستحکم تر کرد.

علویان طبرستان، از دیگر حکومت های معروف حسنی است که در سال 250 هجری شکل گرفت. حسن بن زید بن حسن بن زید معروف به داعی کبیر این حکومت را تأسیس کرد که تا سال 316 هجری ادامه یافت. «بنی اخضیر» یکی دیگر از حکومت های حسنی است. حسین بن علی بن عبد الله بن حسن معروف به

اخضر، مؤسس این سلسله است. او در سال 251 هجری بر خلیفه المستعین بالله عباسی غلبه کرد. این سلسله در نهایت در سال 305 هجری با هجوم قرامطه به حجاز از بین رفتند.

«بنی قتاده» نیز از حسنیان بودند که در عربستان حکومت تشکیل دادند. شریف حسین آخرین نفر از این سلسله، در سال 1343 هجری مکه را به آل سعود واگذاشت و فرار کرد.

امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنابر مشهور و گفته شیخ مفید در ارشاد، پانزده فرزند (هشت پسر و هفت دختر) داشتند. در آن زمان معمولاً

زنان و دختران دارای فعالیت کمی بودند و بیش تر به خانه داری و شوهرداری و تربیت بچه می پرداختند، لذا تاریخ نگاران و نسابه ها دنبال ثبت و ضبط زندگی نامه زنان و دختران نمی رفتند مگر این که زنی یا دختری منشأ یک حرکت سیاسی یا فرهنگی بزرگ و یا یک اندیشه بود. در مورد تعداد فرزندان اختلاف بسیار است و کتب انساب هرکدام عددی آورده اند؛ برای مثال عبیدلی در الانساب و نهاییه الاعقاب می گوید: امام دارای شانزده فرزند (یازده پسر و پنج دختر) بودند.

نگاهی به حیات فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

تاکنون در مورد فرزندان بلافضل امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پژوهش جامعی صورت نگرفته و در مواردی به مناسبت مسائل سیاسی و قیام های علویان بررسی شده است. اما در مورد نوادگان ایشان کارهای زیادی انجام داده اند. در این پژوهش، فقط فرزندان بلافضل ایشان بررسی شده است.

نام گذاری فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نشان می دهد که بیش تر آن ها به نام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند که نشان دهنده علاقه فراوان آنان به پدرشان و یا سایر اهل بیت (علیهم السلام) است.

وقتی یزید از امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسید: «که چرا پدرت اسم بیش تر فرزندانش را علی گذاشته است؟» فرمودند: «پدرم علاقه بسیار زیادی به پدرش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داشت؛ لذا اسم فرزندانش را علی گذاشته است». بر این اساس نوه های آن حضرت حسن نام

داشته اند؛ مانند حسن مثنی و حسن مثلث پدر نام خود را روی فرزند می گذاشت و این به دلیل شدت علاقه به نام مبارک حسن بود. در میان نام گذاری دختران نیز نام فاطمه بسیار اهمیت داشت؛ برای مثال، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نام یکی از دختران خود را فاطمه گذاشتند که پس از خواستگاری حسن مثنی از عموی خود، حضرت این دختر را پیشنهاد می کند و می فرماید: «این دخترم خیلی شبیه مادرم فاطمه (علیها السلام) است». لذا او را به همسری حسن مثنی درآوردند. این بانوی یکی از بانوان متقی و صالحه روزگار خود بوده است (1).

نیز فاطمه دختر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، افتخار همسری امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پیدا کرد و مادر امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شد. امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در جایی از مادر خود تعریف و تمجید می کنند (2) و امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جده خودشان یعنی فاطمه بنت الحسن (علیها السلام) افتخار کرده و فرموده اند که وی صدیقه بوده است (3). یک یا دو تن از فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خیلی شبیه پیامبر (ص) بودند، مانند حضرت قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم چنین از نکات برجسته امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تربیت فرزندان انقلابی، ظلم ستیز و متعهد بود که همواره یار پدر بزرگوار خویش در کوفه و مدینه بودند و بعد از شهادت آن بزرگوار، یار باوفای عموی خود حضرت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شدند. آنان پدر را برترین الگوی تربیتی خویش می دانستند.

بسیاری از آنان پرهیزگار و شجاع و از یاران مخلص و فداکار

ص: 328

1- (1) . مفید، ارشاد، ج 2، ص 419.

2- (2) . بحار الانوار، ج 46، ص 366.

3- (3) . نجم الدین ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن محمد عمری، المجدی، ص 19.

حضرت سیدالشهداء (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند؛ مانند حسن بن حسن معروف به «حسن مثنی» که در زمان امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مسئول موقوفات و صدقات امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شد⁽¹⁾ و زیدبن حسن که موقوفات پیامبر خدا (ص) را عهده دار گشت.⁽²⁾

منابع انساب بیش تر به کتاب المجدی و منابع تاریخی و رجالی بیش تر به کتاب الارشاد استناد قرار کرده اند.

شمار فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

تعداد، حیات و ویژگی های فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مانند سایر شخصیت های اسلامی و تاریخی کاملاً روشن هست موجود اعم از تراجم، تاریخ، انساب و مناقب، درباره جزئیات زندگانی و ابعاد شخصیتی و ویژگی های مهم آنان، اطلاعات کافی عرضه نمی کنند. این مهم، به منابع اولیه اختصاص ندارد بلکه مآخذ مختلف که از قرن سوم تا قرن دهم در این باره گزارش و سند ارائه کرده اند، تفاوتی نکرده و هم چنان درباره مسائل مهم و اولیه حیات آنان (مانند تعداد فرزندان و یا جنسیت آنان) اختلاف فراوان دارند. هم چنین تفاوتی در ارائه اطلاعات متفاوت و بسا متناقض بین کتب انساب، تاریخ، تراجم و مناقب وجود ندارد و باید

اذعان کرد که راهی برای دریافت روایات درست و تمایز آن ها از روایات سقیم وجود ندارد. تنها راه برای درمان نسبی این معضل روی آوردن به روایت های مشهور و بازشناسی آن ها از روایات نامشهور در این زمینه است. تقسیم آرای طرح شده درباره این فرزندان بر طبق مذاهب گوناگون نیز می تواند راه دیگری برای رسیدن به گزارش های قابل اطمینان محسوب گردد.

ص: 329

1- (1). شیخ مفید، ارشاد، ص 417.

2- (2). همان، ص 413.

در نگاهی کلی، روایاتی که شمار فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را پانزده نفر گزارش کرده، از طرف داران بیش تری برخوردارند. (1) هر چند این گزارش ها نیز از لحاظ تفکیک جنسیت با هم متفاوت اند و حتی در میان راویان شیعه یا اهل سنت نیز اتفاق نظر وجود ندارد. شیخ مفید (م 413 ق) تعداد فرزندان را پانزده نفر (هشت پسر و هفت دختر) می داند، (2) در حالی که اربلی ضمن تأیید گزارش مفید، تعداد پسران را چهارده نفر می داند و تنها یک دختر گزارش می کند. (3)

از میان دانشمندان اهل سنت، ابن حزم اندلسی و ابوعبدالله مصعب زبیری با عالمان یاد شده، در تعداد فرزندان موافق هستند، اولی همه فرزندان را پسر معرفی کرده (4) و دومی به نه پسر و شش دختر اشاره نموده است. (5) تعداد آنان را شانزده نفر می داند. این

روایت در میان شیعیان بیش از روایت نخست مشهور است و به شیعه اختصاص دارد. عمری در اثر انسایی خود در قرن پنجم بر آن تصریح کرده، سپس امین الاسلام طبرسی بر آن اصرار نموده است. نسب نگاران قرن نهم از جمله ابن عنبه و ابن طباطبا حسنی آن را تأیید کرده. از این رو می توان گفت که این روایت، از انسجام و شهرت بیش تری بهره مند است و در مورد جنسیت فرزندان نیز تفاوت چندانی در میان آن ها دیده نمی شود، به طوری که ابن عنبه و ابن طباطبا هر دو تعداد پسران را یازده نفر و دختران را پنج نفر دانسته اند و گفته نویسنده المجدی را تأیید کرده اند. در این میان نویسندگان اعلام الوری، تعداد

ص: 330

-
- 1- (1) . الارشاد، ج 2، ص 413؛ کشف الغمه، ج 2، ص 404-405؛ ابن حزم اندلسی، جمهره الانساب العرب، ص 38؛ ابوعبدالله زبیری، نسبقریش، ص 46.
 - 2- (2) . ارشاد، ج 2، ص 413.
 - 3- (3) . کشف الغمه، ج 2، ص 404-405.
 - 4- (4) . جمهره انساب العرب، ص 38.
 - 5- (5) . نسب قریش، ص 46.

پسران را ده نفر و دختران را شش نفر معرفی کرده است(1).

برخی نویسندگان شمار فرزندان حضرت را نوزده نفر شمرده اند. ابونصر بخاری در صدر آن ها قرار دارد و سپس فخر رازی آن را تأیید کرده و در قرن های بعد، کاظم یمانی آن را برگزیده است. دو نفر اول برای امام سیزده پسر و شش دختر و نفر آخر پانزده پسر و چهار دختر شمرده اند. تعدادی فرزندان را دوازده نفر بیان کرده اند، مانند نصر بن علی جهضمی، ابن صباغ مالکی و شبلینجی، این سه نفر، تعدد پسران را یازده نفر و فقط یک دختر برای حضرت نوشته اند.(2) بیهقی در لباب الانساب نیز تعداد را به

23 نفر رسانده است (چهارده پسر و نه دختر). این گزارش از لحاظ عدد، بیش ترین اولاد را برای امام نقل کرده است.(3) گزارش های دیگر نیز در برخی منابع آمده که تعداد فرزندان هیچده، چهارده، و یازده نفر دانسته اند که از لحاظ شمار پسران و دختران نیز هماهنگی لازم را ندارند.(4)

نام گذاری فرزندان امام مجتبی (علیه السلام)

درباره اسامی فرزندان نیز در میان منابع مربوطه اتفاق نظر وجود ندارد. با این همه، از مطالب موجود به دست می آید که فرزندان ائمه دارای اسامی مختلف بوده اند که در میان عرب های مسلمان آن روز رواج داشته است. در گذشته

ص: 331

-
- 1- (1) . المجدی، ص 19؛ ابن عنبه، عمده الطالب، ص 109؛ ابن طباطبا حسنی، تهذیب الانساب، ص 33؛ امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ص 306
 - 2- (2) . نصر بن علی جهضمی، تاریخ اهل البیت، ص 114-115؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ص 744-747؛ شبلینجی، نورالابصار، ص 64-4.
 - 3- (3) . علی بن زید، بیهقی، لباب الانساب، ج 2، ص 342-344.
 - 4- (4) . حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص 194-195؛ مناقب آل ابی طالب، ص 34؛ ابن خشاب، تاریخ الائم و وفیاتهم، ص 104، 107، 115 و 116.

نام گذاری فرزندان به نام های بزرگان فامیل و وابستگان به ویژه در میان بنی هاشم از طرف داران زیادی داشته اما هیچ گاه مقید نبودند فرزند خود را به نام پیامبر (ص) یا امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) یا بستگان خویش بگذارند. بلکه از نام های مرسوم در میان مسلمانان به خصوص قریش استفاده می کردند. امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز چنین عمل کردند. از این رو حدود 23 نام برای فرزندان پسریشان آمده است که دو نفر از آنان به نام های حسن و علی (علی اکبر و علی اصغر) خوانده شده اند. بقیه عبارت بودند از: زید، قاسم، ابوبکر، طلحه، حسین اثرم،

عبدالرحمان، عبدالله، احمد، اسماعیل، عقیل، یعقوب، عبدالله، حمزه، جعفر، عمر، عمرو، و بشر. (1)

شیخ مفید در ارشاد، هشت پسر آورده به نام های حسن، زید، قاسم، ابوبکر، طلحه، حسین اثرم، عبدالرحمان، و عبدالله؛ در حالی که نصرین جهضمی به جای ابوبکر و طلحه و حسین اثرم از احمد، اسماعیل، عبدالله، عمر و بشر یاد کرده است. سبط ابن جوزی از نویسندگان اهل سنت، ابوبکر و طلحه را نیاورده و به جای آنان از احمد، اسماعیل و عقیل نام برده است. ابن شهر آشوب بین اسامی شیخ مفید در ارشاد و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص جمع کرده و عمر و حسن اصغر را نیز به آن ها افزوده است.

عمری در المجدی فی الانساب، همان نام های مورد نظر ابن شهر آشوب را تأیید کرده جز آن که به جای عقیل، یعقوب آورده و به جای حسن اصغر، حمزه گزارش کرده است. ابن خشاب، نظر ابن شهر آشوب را تأیید کرده جز آن که ابوبکر و طلحه را به رسمیت نمی شناسد؛ از این رو، از آوردن اسامی آنان خودداری کرده است.

ص: 332

فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا زمان امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تابع مواضع آن بزرگوار و بخشی از شیعیان ایشان بودند. هیچ گونه خبری از اقدامات و تلاش های مغایر آنان با خطمشی و سیاست های سیدالشهداء (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گزارش نشده است. از این نظر با قاطعیت می توان آنان در امور دینی و سیاسی، از عمومی شان پیروی کردند. امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز آنان را به عنوان پاره ای از اهل بیت (علیهم السلام) در زیر چتر گفتمان حسینی و سیاست های کلان و هدایت های دینی و سیاسی خود به حساب آورد. در واقعه کربلا شمار زیادی از فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که بالغ بودند و توان حمل سلاح داشتند، شرکت کرده، برخی جان خود را با اخلاص مثال زدنی در رکاب امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و در راه آرمان های ایشان فدا نمودند. برخی مجروح شده تا آخر عمر معلولیت را هدیه گرفتند. حضرت قاسم معروف ترین شهید کربلا از فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. که همراه مادرش در صحنه کربلا حضور یافت و در روز عاشورا به دست سپاه یزیدی به شهادت رسید. پس از او عبدالله بن حسن؛ که توفیق شهادت در راه خدا و راه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به دست آورد(1).

برخی منابع، شمار شهیدان عاشورایی فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بیش از این دانسته و از ابوبکر، عمرو و علی نیز یاد نموده اند. (2) در این صورت باید پذیرفت که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در انقلاب کربلا بیش از امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قربانی داده اند؛ زیرا امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دو فرزندش به نام های علی اکبر و علی اصغر یا عبدالله صغیر را در راه خدا فدا نمودند، ولی امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا پنج پسرش را فدای راه حسینی کرد. شیخ مفید نقل می کند که ابوبکر بن حسن با تیری که عبدالله بن عقبه غنوی پرتاب

ص: 333

1- (1). ارشاد، ترجمه سیدهاشم محلاتی، ج 2، ص 160-164.

2- (2) - همان، ص 162.

کرد، به شهادت رسید و به عبدالله بن حسن نیز اشاره می کند.

شماری از نویسندگان وجود یک دختر را برای آن بزرگوار آورده اند، اما دانشمندان شیعه به ویژه شیخ مفید و حسن قمی هفت دختر گزارش نموده اند. (1) مرحوم طبرسی، در اعلام الوریبه شش نفر اشاره کرده است و برخی از دانشمندان دیگر چون فخر رازی و ابو عبدالله مصعب زبیری آن را تأیید کرده اند. (2) سبط ابن جوزی عدد دختران را به هشت نفر ارتقا داده و بیهقی به نه نفر رسانیده است. قول مشهور که برخی از شیعیان نیز آن را نقل نموده اند همان یک دختر است. (3)

نام های گوناگونی برای دختران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در منابع آمده است. شیخ مفید مهم ترین آن ها را امّ الحسن، امّ عبدالله، امّ سلمه، رقیه و فاطمه می داند. منابع دیگر به امّ الخیر و رمله نیز اشاره کرده اند.

مراقد فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

مراقد امامان و امام زادگان یکی از عوامل مهم استمرار تفکر رهبران دینی به ویژه بزرگان شیعی است که جایگاه مهمی را در شیعه پژوهی و تاریخ تشیع به خود اختصاص می دهد، این مراقد، زمینه گردهمایی و اقامت دائم یا فصلی را برای پیروان آنان در جوارشان فراهم نموده و منبع الهامی برای درک بهتر و برقراری ارتباط معنوی و فکری بیش تر برای شیعیان به شمار می آید که از طریق زیارت، سرودن شعر، ایراد خطابه و تحقیقات علمی و دینی صورت می گیرد.

مراقد معروفی که برای دختران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وجود دارند به نام های حسنه،

ص: 334

1- (1). شیخ مفید، پیشین؛ حسن قمی، همان.

2- (2). امین الاسلام طبرسی، همان؛ فخر رازی همان؛ ابو عبدالله زبیری، همان.

3- (3). نصر بن علی جهضمی، همان؛ ابن شهر آشوب، همان؛ ابن خشاب، همان؛ اربلی، همان؛ ابن صباغ همان؛ شبلنجی، همان.

رقیه، زکیه، شریفه و امثال آن مشهورند و در میان مردم احترام زیادی دارند، در حالی که دختران آن حضرت به نام های دیگر هستند و عمدتاً با کنیه امّ الحسن، امّ الخیر، امّ الحسین و امّ سلمه یاد شده اند.

مهدویت

یکی از ویژگی های فکری که درباره فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفته شده، باور ویژه به موضوع مهدویت است. فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از این لحاظ به دو دسته تقسیم می شوند: که برخی در روز عاشورا در رکاب امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت رسیدند. آنان افکار ویژه درباره به مهدویت نداشتند و الگوی آن ها سیدالشهدا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اما عقیده برخی از فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جمله عبدالله بن حسن پدر نفس زکیه، بدین باور بود که پسرش مهدی، همان نجات بخش بشر و مهدی صاحب الزمان است که جهان را

پرزاد عدل و داد خواهد نمود پس از آن که مملو از جور و ظلم شده باشد. (1)

عنوان «مهدی»، در قرن نخست اسلامی به معنای لغوی آن که (هدایت یافته و راست اندیشه) باشد، فراوان به کار رفته است ولی در مورد برخی از فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جمله عبدالله، این عنوان معنای اصطلاحی خود را داشته و به همان مفهوم شیعی آن که نجات بخش، مصلح کل و عدل گستر جهان باشد، استفاده شده است. این مهم در سال 127 هجری در جلسه ابواء به کار رفت. که برای خلیفه بنی هاشم پس از سقوط امویان بحث می شد. (2) اما از همان دوران کودکی نیز محمد نفس زکیه به عنوان مهدی شناخته شد و برخی علایم ظاهری حضرت مهدی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)؛ که در روایات اسلامی به ویژه شیعی وارد شده، در او مشاهده گردید.

ص: 335

1- (1). ابوالفرج، اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 254، 206 و 207.

2- (2). همان.

همین ویژگی ها و علایم باعث می شد تا برخی از فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تصور کنند که وی همان مهدی موعود (عج) است که پیامبر اکرم (ص) بشارت داده اند.

گفته شده که نفس زکیه دارای علائمی بود از جمله داشتن خال بین دو کتف که با خال پیامبر (ص) شباهت داشت و نام پدرش چون پدر رسول خدا (ص) عبدالله بود و نسب پدرش از دو طرف (پدری و مادری) به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) می رسید و نام خودش هم محمد و از نام رسول خدا (ص) بود.

از این رو خانواده عبدالله بن حسن حتی پیش از تولدش او را انتظار کشیده و تولد او را به عنوان تولد مهدی موعود (عج) پنداشته و در جریان تولد و دوران کودکی وی نیز ذهنیت اطرافیان و خانواده نسبت به مهدویت وی جدی بود(1). و اشعاری که به مناسبت تولد وی سروده شده نیز مؤید همین تلقی می باشد و در ایام کودکی و نوجوانی از انظار دور نگه داشته می شد، تلاش می گردید که از او حفاظت صورت گرفته و از معرض حوادث و دشمنان مصون نگه داشته شود(2).

امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برخلاف چنین باور، بود و با صراحت تمام اعلام کرد که محمد بن عبدالله بن حسن برخلاف تصور مردم، مهدی موعود نیست.(3)

اسامی پسران امام حسن مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

1. قاسم

اشاره

طبق نقل کتب تاریخی مادر قاسم ام ولد بود. زمانی که امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت رسیدند، قاسم کودکی سه ساله بود. او همراه دیگر برادرانش، (حسن بن

ص: 336

1- (1). همان، ص 237.

2- (2). همان، ص 240.

3- (3). همان، ص 208.

حسن، عبدالله، عمر و...) تحت پرورش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار گرفت و از مکتب آن حضرت درس های زیادی آموخت. طبق نقلی نام مادر حضرت قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، نرجس بود. (1) تاریخ طبری هم او را ام ولد می داند. لباب الانساب سن حضرت قاسم را در روز عاشورا شانزده سال معرفی کرده است. (2) به نقلی تاریخ سال ولادت ایشان سال 48 هجری بوده است. (3) او در دو سالگی پدر بزرگوارش را از دست داد. (4).

ازدواج حضرت قاسم

داستان ازدواج حضرت قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به این صورت آمده است:

قاسم با عمویش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در واقعه کربلا حضور داشت. و از عمویش اجازه مبارزه گرفت. امام به وی فرمود: «ای پسر برادرم، تو یادگار برادرم هستی. می خواهم باقی بمانی تا به وسیله تو تسلی یابم.» پس حضرت قاسم نشست و ناراحت شد و سرش را بین دوزانویش گذاشت و گریه کرد. پس پادش آمد پدرش که دعایی را بر روی دست راستش بسته و به او فرموده

بود: «پسرم، زمانی که به تو درد یا غمی رسید، این دعا را باز کن و بخوان. معنایش را بفهم و به آنچه که در آن نوشته است عمل کن.» پس حضرت قاسم آن را باز کرد و خواند. امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این چنین نوشته بود: «ای پسر قاسم، تو را به تقوای الهی سفارش می کنم. پس وقتی عمویت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در کربلا دیدی که دشمن او را احاطه کرده پس از وی اجازه مبارزه بخواه و جهاد با دشمنان خدا و رسول و دشمنان عمویت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را ترک مکن.» پس حضرت قاسم برخاست و نزد عمویش رفت و این تعویذ را به عمویش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داد. پس امام نفس بلندی کشید و به قاسم فرمود: «ای پسر من این وصیت پدرت برای توست. من وصیت

ص: 337

1- (1) . محمد ری شهری، دانشنامه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ج 7، ص 123، (لباب الانساب، ج 1، ص 342).

2- (2) . همان، ج 7، ص 125.

3- (3) . محمدعلی، نایینی اردستانی قمی، انوار المشعشعین، ج 2، ص 54.

4- (4) . ابراهیم الموسوی، زنجانی، وسیله الدارین، ص 253.

دیگری برایت دارم پس آن را اجرا کن.» سپس امام دست قاسم را گرفت و وارد خیمه شد و دستش را به دست عون و عباس داد و او را داخل خیمه برد و به خواهرش زینب (علیها السلام) امر کرد که صندوق را بیاورد. آن را باز کردند. از آن قبا و عمامه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بیرون آورد. سپس لباس ها را به تن قاسم کرد و او را با دخترش به عقد هم درآورد و آن دو را تنها گذاردند. پس حضرت قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نگاه می کرد و می گریست. پس شنید که قوم مبارز می طلبند... پس سریع بلند شد و گفت: «الآن وقت مبارزه است نه وقت عروسی.»

کاشفی (متوفای 910 ق) (1) و طریحی (متوفای 1085 ق) (2) به این داستان اشاره کرده اند که قابل استناد و صحیح نیست. و در منابع قدیم در این باره مطلبی دیده نشده است. محدث قمی در منتهی الآمال و نفس المهموم می گوید:

نویسندگان و راویان نام حسن را با قاسم اشتباه کردند. به نظر می رسد ملاحسین کاشفی مؤلف کتاب روضه الشهداء اولین بار داستان ازدواج قاسم بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را آورده است. طبق نقل کتب معتبر تاریخی قصه ازدواج حضرت قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) صحت ندارد.

در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه مقدسه نام حضرت قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمده است. (3)

قاسم همراه عموی بزرگوار خود از مدینه به مکه و از مکه به کربلا، حرکت کرد. او در روز عاشورا حدوداً سیزده ساله و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. (4) حضرت قاسم بینش سیاسی و معرفت بسیار بالایی نسبت به امام زمان خود داشت با این که نوجوان بود، برخلاف یاران کهن سال امام که مخفی شده بودند، همراه امام به کربلا آمد. در شب عاشورا که امام برای شفاف سازی یاران خود با

ص: 338

1- (1) . ملاً حسین واعظ، کاشفی، روضه الشهداء، ص 256.

2- (2) . شیخ فخرالدین النجفی، الطریحی، المنتخب طریحی، ص 365-366.

3- (3) . همان، ج 7، ص 126.

4- (4) . سید محسن، امین، اعیان الشیعه، ج 4، ص 128.

آن‌ها صحبت می‌فرمود که «هرکس می‌خواهد می‌تواند بیعت خود را پس بگیرد و از تاریکی استفاده کند و کربلا را ترک نماید.»، این نوجوان خود را به عمورساند و پرسید: «آیا من هم فردا کشته خواهم شد؟» امام از وی پرسید: «مرگ برای تو چگونه است؟» پاسخ داد: «مرگ در راه خدا برایم از غسل شیرین تر است.» (الموت احلی من العسل)(1). در روز

عاشورا قاسم از امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اجازه میدان خواست و رجزخوانی کرد او برادر پدر و مادری ابوبکر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود که قبل از حضرت قاسم به میدان رفت و به شهادت رسید. حمید بن مسلم(2) می‌گوید: «پسر جوانی برای مبارزه از سپاه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جدا شد که رخسارش همچون ماه می‌درخشید. عمر سعد گفت: "به خدا قسم که الان به او حمله خواهم کرد." وقتی قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به زمین افتاد عمویش را صدا زد و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) همچون باز شکاری ظاهر شد و مانند شیری خشمناک حمله آورد و قاتل قاسم را مجروح کرد و قاتلش زیر اسب‌ها شد و به هلاکت رسید.»

در اخبار الطوال(3) آمده که: قاتل او عمرو بن سعد بن مقبل اسدی بود. حمید گوید: «من پرسیدم: «او که بود؟» گفتند: «او قاسم فرزند امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود.»(4)

2. عمرو یا عمر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

او را عمر بن حسن معرفی می‌کنند. او حدود یازده سال داشت که در سفر کربلا عمویش را همراهی کرد. بیش تر مورخان اتفاق نظر دارند که او به اسارت در آمده و شهید نشده است.(5) بعد از واقعه کربلا با دیگر اسیران به شام رفت.

ص: 339

1- (1). حسین بن حمدان الخصیبی؛ الهدایه الکبری، ص 204

2- (2). وی از سپاهیان عمر سعد بود که اخبار کربلا از وی زیاد نقل شده است.

3- (3). ترجمه اخبار الطوال، ص 280.

4- (4). محمد جواد، فاضل، ترجمه مقاتل الطالبیین، ص 157-158-159.

5- (5). منابع (الطبقات الکبری، اللهوف، مقاتل الطالبیین).

روزی یزید در شام، عمرو بن حسن را طلبید. و به او گفت: «حاضری با پسر خالد کشتی بگیری؟» عمرو جواب داد: «نیروی که با او کشتی بگیرم در من نیست؛ خنجری به من بده و کاردی به پسر تا باهم بجنگیم یا او مرا بکشد و به جدم پیامبر خدا (ص) و پدرم علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ملحق شوم و یا این که من او را بکشم و به جدش ابوسفیان و پدرش معاویه ملحق نمایم.» سپس یزید گفت: «بنگرید آیا او بالغ شده یا هنوز کودک است؟» جواب دادند: «او هنوز کودک است.» یزید دست از مجازات او برداشت. سپس او را همراه دیگر اسیران روانه مدینه کرد. (1) خوارزمی می گوید:

عمر بن حسن برادرزاده امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پسر خردسال امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود که با تیری که دشمن به طرف او افکند، به شهادت رسید. (2)

3. عبدالله یا عبدالله اکبر

ظاهراً عبدالله اکبر، مکنی به ابوبکر بوده است. (3) در کتاب المجدی آمده که وی شوهر سکینه دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. (4) او در

کربلا- در سنین نوجوانی و یا جوانی در رکاب عموی بزرگوار خود به شهادت رسید. (5) در انساب الاشراف آمده که امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عبدالله را با دختر خود سکینه به ازدواج شرعی درآورد و قبل از آمیزش به شهادت رسید. (6)

ص: 340

-
- 1- (1). شریف الجواهری، مثير الاحزان، ص 105.
 - 2- (2). لوط بن يحيى، ابو مخنف، مقتل الحسين، الجزء الثاني، ص 53؛ آيت الله خويى، معجم رجال الحديث، ج 13، ص 25؛ طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، ج 5، ص 469.
 - 3- (3). ميرزا محمد تقى، سپهر، ناسخ التواريخ، ج 2، ص 329 و ج 2، ص 227.
 - 4- (4). المجدى، ص 19.
 - 5- (5). تاريخ قم، ص 281-280.
 - 6- (6). انساب الاشراف، ج 2، ص 195؛ اعلام الورى، ص 214.

طبق نقلی وی پس از قاسم بن حسن به میدان رفت. (1) واقعه شهادت عبدالله این طور نقل شده که مردی کوفی عبدالله را بر روی اسب دید. عبدالله از زیباترین آفریدگان خدا بود. آن کوفی گفت: «من حتماً این جوان را می کشم!» مردی به او گفت: «وای بر تو! از این جوان چه می خواهی؟ او را واگذار!» ولی او نپذیرفت و به عبدالله حمله کرد و وی را به شهادت رساند. هنگامی که ضربه به عبدالله اصابت کرد فریاد زد: «ای عموجان!» امام فرمود: «جانم، ای صدایی که یاور آن کم و دشمن آن بسیار است. و قاتلش را به هلاکت رساند. (2)

نام وی در زیارت ناحیه مقدسه آورده شده است. به نظر می رسد که امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دارای دو فرزند به نام های عبدالله بودند: عبدالله اکبر دارای کنیه ابوبکر بوده و با دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به نام سکینه ازدواج کرده و عبدالله اصغر یازده سال داشته و در خیمه زنان نگه

داری می شده است. طبق نقل المجدی عبدالله اکبر با سکینه دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ازدواج کرد که به شهادت رسید. (3) و عبدالله اصغر که خردسال بود، در آخرین ساعات روز عاشورا در دامان امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت رسید. (4) مرقد وی به نقل از جمهره الانساب العرب در کربلا همراه دیگر شهداست. (5)

4. عبدالله اصغر

او فرزند دیگر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و کودکی نابالغ بود. طبق گزارشی، وی پس از

ص: 341

1- (1) . ناسخ التواریخ، ج 2، ص 330.

2- (2) . ابوالعرب، تمیمی، المحن، ص 147.

3- (3) . المجدی، ص 19.

4- (4) . دانشنامه امام حسین، ج 7، ص 140.

5- (5) . جمهره الانساب العرب، ص 39.

علی اصغر، کم سن ترین شهید کربلاست. (1) هنگامی که سپاه کوفه امام را محاصره کردند، این کودک تلاش کرد تا خود را به امام برساند. حضرت زینب (علیها السلام) خواست تا مانع او شود ولی نتوانست. او شتابان خود را به امام رساند. شمر با پیاده های سپاه، امام را محاصره کرد و امام آن ها را پراکنده ساخت. در این هنگام بحر بن کعب بن عبیدالله با شمشیر به سوی امام حمله کرد. عبدالله به او گفت: «ای مادر خبیث! آیا عمویم را می کشی!» آن

مرد شمشیر را پایین آورد و دست پسر بچه را قطع کرد. (2) و وی در کنار امام شهید شد. برخی آورده اند که ناگهان حرمه بن کاهل تیری به سوی عبدالله اصغر پرتاب کرد و او را در دامن عمویش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت رساند. (3) در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه نام این شهید نیز آمده است. (4)

حضرت زینب (علیها السلام) وقتی دیدند عبدالله اصغر را روی دامن امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شهید کردند فرمود: «کاش مرده بودم و این روز را نمی دیدم! کاش آسمان بر سرزمین خراب و کوه ها پاره پاره می شد!» (5) به نقل از مقاتل الطالبیین مادر عبدالله به نام ام ولد، دختر سلیل بن عبدالله، برادر جریر بن عبدالله بجلی بوده است. امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند: «قاتل عبدالله بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حرمه بن کاهل اسدی بوده است.» (6) العمری می گوید: «عبدالله بن حسن همان ابوبکر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که در کربلا شهید شد.» او یازده

ص: 342

-
- 1- (1) . الکامل للبهائی، ج 2، ص 303، ح 1850.
 - 2- (2) . تاریخ طبری، ج 5، ص 450؛ مقاتل الطالبیین، ص 116.
 - 3- (3) . تاریخ طبری، ج 5، ص 468.
 - 4- (4) . الاقبال بالاعمال، ص 75. (السلام علی عبدالله بن الحسن بن علی الزکی لعن الله قاتله و رامیه حرمه بن کاهل الاسدی)
 - 5- (5) . ذبیح الله، محلاتی، فرسان الهیجاء، ج 1، ص 240.
 - 6- (6) . مقاتل الطالبیین، ص 93؛ بحار الانوار، ج 45، ص 36.

5. ابوبکر

وی از جمله شهدای حسنی است که در روز عاشورا با تیر عبدالله بن عقبه غنوی به شهادت رسید. (2) او را عبدالله هم نامیده اند. (3) به نقلی ابوبکر کنیه عبدالله بوده است. (4) او در سال 45 هجری متولد شد. نام او احمد و کنیه اش ابوبکر و مادرش رمله یا ام ولد بود. او در سال 61 هـ - ق در شانزده سالگی در واقعه کربلا بعد از شهادت برادرش حضرت قاسم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهادت رسید. در بعضی از منابع آمده که وی 35 ساله بوده است. (5) عبدالله بن عقبه غنوی قاتلش بود. مدفن ابوبکر در جوار امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مقام الشهداء کربلاست.

مادر وی کنیزی به نام رمله بود که به همسری امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درآمده بود. فرزندانش به همراه عموی خود به کربلا آمدند. وی در کنار عموی خود ایستاده بود که عبدالله بن عقبه غنوی از سوی لشکر یزید تیراندازی کرد و ابوبکر به شهادت رسید. (6) ابوالفرج اصفهانی نیز به نقل از امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عبدالله بن عقبه غنوی را قاتل ابوبکر معرفی کرده است. وی شهادت ابوبکر را قبل از حضرت قاسم دانسته است. (7) ولی برخی دیگر از منابع، شهادت وی را بعد از حضرت قاسم گزارش نموده اند. (8) در زیارت رجبیه به او نیز سلام داده شده است. «السلام

ص: 343

1- (1) . المجدی، ص 19؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 259.

2- (2) . الارشاد، ج 2، ص 162.

3- (3) . المجدی فی انساب الطالبین، ص 19.

4- (4) . المجدی، ص 19.

5- (5) . مروج الذهب، ج 3، ص 71؛ نسب قریش، ص 50.

6- (6) . اعلام الوری، ص 243؛ مقتل الحسین مقرر، ص 330.

7- (7) . مقاتل الطالبین، ص 86.

8- (8) . الارشاد، ج 2، ص 108-109.

علی ابی بکر بن الحسن». شیخ مفید نیز عبدالله بن عقبه غنوی را قاتل او معرفی می کند. (1) هم چنین از تیر سه شعبه ای یاد کرده اند که بر بدن او وارد گردیده و قاتلش نفرین شده است. (2)

5. حسن بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (حسن مثنی)

حسن مثنی یکی از فرزندان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود که در کربلا- همراه عمویش حضور داشت، اما به جای شهادت به فیض معلولیت و مجروحیت نائل آمد. وی مانند برادرش قاسم، از همان آغاز نهضت حسینی در آن سهم فعال داشت و در روز عاشورا نیز در رکاب امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پایداری نمود. کنیه اش ابو محمد و به پیامبر (ص) شباهت داشت و سیدی شریف و رئیس بود. او دارای منزلت و مقامی بالا و عالم، عامل، فاضل، صالح، عابد و باتقوا بود.

حسن مثنی طبق نقلی در سال 44 هجری متولد شد. (3) وی بر اثر تربیت پدر بزرگوارش به کسب کمالات آسمانی و فضایل

معنوی نایل گردید و همانند برادرش متولی صدقات و موقوفات امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گردید. حسن مثنی جوانی باتقوا و نیکو صورت بود. ازدواج وی با دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، با صلاح‌دید آن حضرت انجام گردید، و بعد همراه عموی بزرگوار خود راهی کربلا شد تا عموی خود را یاری کند و در این راه مجروح شد و همراه اسیران به کوفه و شام رفت و در افشاگری های کاروان اسرا فعال بود.

مادرش خوله بنت منظور بن ریان بود. منقول است که عموی وی به نام «عمر اطرف» با حسن مثنی درباره تولیت صدقات امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختلاف داشت. وی از

ص: 344

1- (1) . همان، ج 2، ص 109.

2- (2) . اقبال بالاعمال، ج 3، ص 75 و 343.

3- (3) . عمده الطالب فی انساب الطالبین، ص 91-92.

حسن مثنی می خواست که او را هم شریک کند ولی حسن مثنی قبول نکرد. (1) عمر اطرف به حجاج بن یوسف ثقفی شکایت کرد. حجاج به حسن مثنی گفت: «ای ابامحمد، عمویت عمر از آل ابی طالب و رئیس آنان است. من واسطه می شوم که او را در تولیت صدقات جدت شریک کنی.» حسن مثنی گفت: «نمی توانم شرطی را که با جدم امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بسته ام تغییر دهم.» حجاج گفت: «شرطت چیست؟» حسن مثنی گفت: «شرط این است که متولی صدقات باید از اولاد امام حسن و امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باشند.» حجاج گفت: «این شرط را کنار بگذار! عمر اطرف عمویت است و او را من وساطت می کنم. اگر قبول نکنی من با اجبار او را داخل در تولیت صدقات می کنم.» (2) حسن مثنی موضوع را نزد عبدالملک مروان برد و

عبدالملک نامه ای به حسن مثنی داد تا به حجاج برساند تا مشککش حل شود. (3) زید بن علی بن حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هم با زید بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر سر تولیت موقوفات رسول الله (ص) اختلاف داشت. (4)

در نقلی نیز آمده که امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با حسن مثنی بر سر تولیت صدقات امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختلاف داشتند. حسن مثنی قسمتی از صدقات را که سهم امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. به امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داد؛ چون هم امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و هم حسن بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از اولاد حضرت فاطمه (علیها السلام) بودند و امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وصیت کرده بود که فرزندان فاطمه (علیها السلام) متولی صدقات او باشند. (5)

ابن طقطقی می گوید: «حسن مثنی روز عاشورا در کربلا زخمی شد و به

ص: 345

1- (1) . مصعب زبیری، الجزء الثانی، نسب قریش، ص 46.

2- (2) . همان، ص 47.

3- (3) . مصعب زبیری، ص 49.

4- (4) . ترجمه فرزندان آل ابی طالب، ج 1، ص 205.

5- (5) . احمد، کیای گیلانی، سراج الانساب، ص 34 35.

خواب رفت. در خواب دید که قبل از وفاتش بین دو چشمش نوشته شده بود: «قل هو الله احد» و این خواب را برای خانواده اش تعریف کرد. آن ها وی را بشارت دادند.»(1) حسن مثنی با همسرش به همراه امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به کربلا رفت و در روز عاشورا با لشکر کوفیان جنگید و به سختی مجروح شد. یکی از سربازان عمر بن سعد به نام ابی حسان اسماء بن خارجه فزاری که از بستگان مادرش نیز بود، او را از اسارت دشمن نجات داد. و

در کوفه به مداوای وی مشغول شد و پس از بهبود، او را به مدینه بازگرداند. بعد از بازگشت اسرای کربلا به مدینه، حسن مثنی هم چنان با همسرش فاطمه بنت الحسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زندگی می کرد تا اینکه به دستور ولید بن عبدالملک و یا سلیمان بن عبدالملک (از خلفای اموی) مسموم گردیده و در 53 سالگی به شهادت رسید و در قبرستان بقیع مدفون شد. همسر وی خیمه ای بر سر قبر همسرش زد و روزها گریه می کرد. در نقلی دیگر است که حسن مثنی مدتی را در زندان مدینه بود و ولید بن عبدالملک به صالح بن عبدالله نامه نوشت که او را از زندان بیرون بیاورد. و در مسجد پانصد تازیانه بزند وقتی خواستند به حسن مثنی تازیانه بزنند، امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کنار حسن مثنی آمد و فرمود: «دعای کرب و فرج را بخوان».

سیدبن طاووس خود از نوادگان حسن مثنی است، در مورد عظمت جدش می نویسد:

در میان یاران پیامبر اکرم (ص) هیچ کس به اندازه علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرزندان شریف و بزرگواری نداشت و اولاد هیچ کدام در فضایل و مناقب به درجه او نمی رسد. بعد از اینکه از مقام حسنین که سرور جوانان اهل بهشتند بگذریم، در میان اولاد حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) افراد باشرافتی هم چون: حسن مثنی، حسن مثلث، عبدالله بن مثنی و محمد نفس زکیه وجود دارند و در میان اولاد امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)،

ص: 346

1- (1). شریف محمد، طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبین، ص 61-62-63.

بزرگوارانی هم چون: امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و... دیده می شوند که هر انسان باانصافی به فضایل و مناقب والای آنان معترف است تا آن جایی که عارفان برجسته ای هم چون: ابویزید بسطامی، به سقایی منزل امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) افتخار می کردند و معروف کرخی به درباری حضرت رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر خود می بالید. این چنین فرزندان کجا برای سایر اصحاب یافت

می شوند. (1)

شیخ مفید، درباره حسن مثنی، می گوید:

حسن مثنی شخصیتی جلیل القدر، سرآمد خوبان روزگار، اهل فضل و پارسایی و متولی صدقات و امور خیریه جدش امیرمؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در عصر خود بود.

آنگاه به نقل حکایت وی با حجاج بن یوسف اشاره کرده، حضور وی را در حماسه کربلا می ستاید و در ادامه می گوید:

او با دختر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ازدواج کرد و در 35 سالگی از دنیا رفت. (2)

امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره همسر حسم مثنی می فرماید: «چون هنگام شهادت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرارسید، دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و نامه ای به او داد و وصیت های ظاهری و باطنی خود را به او کرد (این در حالی بود که علی بن الحسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سخت بیمار بود). فاطمه بعد از بهبود برادرش امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، آن نامه را به وی تقدیم کرد».

هنگامی که حسن مثنی می خواست ازدواج کند، برای خواستگاری، نزد عمویش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمد و خواسته اش را به حضرت اظهار داشت. امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به او فرمود: «پسرم! من از تو چنین انتظاری را داشتم. هر کدام از دخترانم را که می خواهی بگو.» ولی

حسن مثنی سرش را پایین انداخت و امام

ص: 347

1- (1). رضی الدین ابی القاسم، الحسینی، الطوائف، ص 520.

2- (2). الارشاد، ج 2، ص 419.

حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: دخترم فاطمه را برایت انتخاب می‌کنم که بسیار شبیه مادرم حضرت فاطمه (علیها السلام) است. سپس دخترشان فاطمه را به همسری او در آورد. ثمره این ازدواج پنج فرزند بود به نام‌های: عبدالله محض، ابراهیم غمر، حسن مثلث، زینب، ام کلثوم. (1)

طبق شواهد تاریخی، به نظر می‌رسد که حسن مثنی و عبدالله بن حسن روابط نسبتاً گرم با خلفای اموی و مخصوصاً با خلفای عباسی داشتند. حسن مثنی در نهایت در سال 97 هجری به وسیله ولید بن عبدالملک یا سلیمان بن عبدالملک مسموم شد و به شهادت رسید.

7. بشر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

سید محسن امین در اعیان الشیعه به بشر اشاره می‌کند که در رکاب عمویش به شهادت رسید. (2) نام این فرزند از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کتب انساب نیامده فقط در اعیان الشیعه ایشان را جزوه شهدای کربلا آورده است. ابن شهر آشوب هم در کتاب مناقب، (3) ایشان را در شمار شهیدان کربلا قلمداد کرده، ولی پیش از او کسی ایشان را از شهیدان کربلا ندانسته است؛ زیرا اولاً برای امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرزندی به نام بشر ثبت نشده و ثانیاً از نحوه شهادت او هم در هیچ منبعی سخن به میان نیامده است.

8. زید بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

زید بن حسن را «ابلیج» می‌گفتند ابلج یعنی درخشندگی رخسار. او با بنی امیه با رفق و مدارا رفتار می‌کرد و مخالفت چندانی نداشت. (4) او با عبدالملک مروان

ص: 348

1- (1) . ابی الحسن العبدلی النسابة، تهذیب الانساب و نهاییه الاعقاب، ص 33، 34، 35.

2- (2) . امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج 1، ص 610.

3- (3) . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 122.

4- (4) . محمد علی، نایینی اردستانی قمی، انوار المشعشعین، ج 2، ص 91.

چندبار برخورد داشت اما عبدالملک با او برخورد تند نکرد.

زید از نظر سنی از همه فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بزرگ تر و مردی باتقوا بود. وی مسئولیت صدقات پیامبر (ص) را بر عهده داشت. او در زمان عبدالملک مروان و سلیمان بن عبدالملک می زیست. محمد بن بشیر خارجی در مدح زید گفته است:

وقتی فرزند رسول خدا (ص) به سرزمین خشکی برسد، چوب های خشک آن سرزمین سرسبز می شود.

زید در حدود صدسالگی از دنیا رفت و بسیاری از شعرا در مدح او اشعاری گفتند. زید به حرف های بیچارگان و فقیران خوب گوش می داد. آن هایی را که نمی شناخت به در خانه هایشان می رفت. او از پدر و جدش روایت نقل می کرد. (1) در کتاب عمده الطالب آمده که قبرش در منطقه حاجر در شش مایلی مدینه به مکه واقع شده است.

(2) زید معتقد بود که باید در کارها تقلید کرد و با دشمنان با نرمی رفتار نمود. ولید بن عبدالملک در نامه ای از وی خواست با پسرش عبدالعزیز برای ولایت عهده بیعت کند، در حالی که عهد رسمی سلیمان بن عبدالملک بود. زید هم پذیرفت و این کار را کرد. (3)

مراقدی از اعقاب زید در قم وجود دارد. (4)

احادیثی از زید بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

زید از پدرش (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنین نقل می کند:

لما آخی رسول الله (ص) بین اصحابه آخی بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین حمزه و زید بن حارثه و بین عبدالله بن مسعود و بین مقداد. پس

ص: 349

-
- 1- (1) . اربلی علی بن عیسی، کشف الغمه، ج 2، ص 75.
 - 2- (2) . عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب، ص 69.
 - 3- (3) . ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ص 66.
 - 4- (4) . انوار المشعشعین، ج 2.

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به پیامبر (ص) عرض کرد:

«أخيت بين اصحابك و آخرتني» فقال رسول الله (ص): «ما آخرتك إلا لنفسی» (1)

در حدیث دوم، از پدرش چنین نقل می کند:

قال رسول الله (ص) «انی من واجب المغفره ادخالک السرور علی اخیک المسلم» (2)

بعد از رحلت زید، پیکر او را به خانه اش در محله بنی حدیله بردند و غسل دادند و سپس بر سریر نهادند و در بقیع دفن کردند. (3) در عمده الطالب آمده که زید به دعوت عمویش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جواب رد داد و به کربلا رفت و با عبدالله بن زبیر بیعت کرد. خواهر زید همسر عبدالله بن زبیر بود. وقتی عبدالله کشته شد، زید خواهرش را با خود به مدینه برد.

مادر زید فاطمه دختر ابی مسعود انصاری بود. زید پسری به نام حسن داشت که در زمان منصور امیر مدینه بود. وی اولین کسی بود که لباس مشکی پوشید که در زمان عباسیان رسم بود در حالی که از علویان بود. او در سال 168 هجری فوت کرد. (4)

ظاهراً زید با بنی امیه رفتار مسالمت آمیز داشته و از آن ها تقلید می نموده و با دشمنانش تقیه می کرده است. (5) نفیسه بنت زید نوه امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که در سال 208 هجری در مصر فوت کرد. این زن با ولید بن عبدالملک یا عبدالملک مروان ازدواج کرد. قبرش در مصر مشهور است و زیارتگاهی بزرگ همراه با قبّه و بارگاه عظیم دارد.

(6)

ص: 350

1- (1) . کشف الغمه، ج 2، ص 405 404.

2- (2) . همان.

3- (3) . همان، ج 6، ص 7.

4- (4) . عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 110 109.

5- (5) . الفصول المهمه فی معرفه الاثمه، ص 746-745-744.

6- (6) . حسین ابوسعیده، موسوی، تاریخ المشاهد المشرفه، ج 2، ص 293.

9. عبدالرحمان

درباره ایشان اطلاعات بسیار کمی وجود دارد و تاریخ تولد و وفات ایشان نامعلوم است. العمری می گوید:

وی در حال احرام در ابواء درگذشت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) او را کفن کرد و کفنش دوخته نشده بود و چهره اش را نپوشانیده بودند.

شیخ مفید نیز می گوید که وی همراه عمویش برای حج به مکه رفت و در ابواء در لباس احرام از دنیا رفت.

10. حسین بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) معروف به اثرم

اطلاع اندکی از ایشان در دست است و درباره تاریخ تولد و وفات، محل تولد و مرقد ایشان اطلاعات دقیقی در دست نیست، ولی بنا به نقلی، قبر وی در وادی فح است. بدین جهت به وی «اثرم» می گفتند که دندان جلو وی شکسته شده بود. وی دارای اولاد بود، ولی منقرض شدند.⁽¹⁾ کتب قدیمی اعقاب و انساب مطلبی درباره او ندارند. و معلوم نیست که دارای فرزند بوده یا خیر. از فعالیت های سیاسی - فرهنگی وی در کتب انساب و مناقب و غیره نیز خبری نیست.

شیخ مفید می گوید: «وی شخصی فاضل بوده است» ولی کسی احوالات شخصی وی را نقل نکرده است.⁽²⁾

11. طلحه بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

در مورد بارگاه، تاریخ تولد و وفات وی خبری در دست نیست. فقط شیخ مفید می نویسد: «طلحه بن حسن مردی جوانمرد و

بخشنده بود.»⁽³⁾

12. خضر بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ظاهراً نام این فرزند امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فقط در کتاب تاریخ المشاهد المشرفه

ص: 351

1- (1). انوار المشعشعین، ج 2، ص 75.

2- (2). الارشاد، ص 419.

3- (3). همان.

آمده و قبر وی را در منطقه خضریات(1) اعلام است.(2)

13. محمد بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

طبق نقل نویسنده کتاب تاریخ المشاهد المشرفه، قبری در طویریج در منطقه دعوم شهر مقدس کربلا وجود دارد که به نام محمد بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. خود نویسنده در مورد درست بودن آن تردید دارد.(3) قبر دیگری به همین نام در منطقه سعديه در پانزده کیلومتری شهر کربلا وجود دارد.(4)

دختران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

اشاره

دختران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در صحنه های مهم اجتماعی و سیاسی چندان نام و آوازه ای نداشتند اما در پشت صحنه نقش بسیار مهمی داشتند. برخی آنان منشأ آثار فراوان از طریق مشاوره با امامان یا تولید و تربیت رهبران معصوم (علیهم السلام) به شمار می روند مانند بانو فاطمه که به عقد امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درآمدند و حضرت امام محمدباقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به دنیا آوردند. ایشان در کربلا در کنار فرزندش امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و همسرش امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حضور داشتند و جزو یاران و همراهان سیدالشهدا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این سفر تاریخی بودند.

در بیش تر کتب انساب و تراجم و تاریخی، اطلاعاتی درباره دختران امام نیامده و اگر مطالبی به چشم آید، بر اساس مناسبت یا همسر این دختران آمده که آن هم به صورت گذرا و خلاصه است. لذا کاوش در این باره مشکل است.

ص: 352

1- (1). منطقه خضریات: منطقه ای در چهارده کیلومتری از شوملی از مناطق شهر نجف قدیم.

2- (2). تاریخ المشاهد المشرفه، ج 2، ص 141.

3- (3). همان، ج 2، ص 291.

4- (4). همان.

1. فاطمه

نامش فاطمه و کنیه اش ام عبدالله بود که با امام سجاد (علیه السلام) ازدواج کرد. حاصل این ازدواج امام باقر (علیه السلام) بودند و لذا امام باقر (علیه السلام) مفتخر به این هستند که مادرشان دارای دو شرف است؛ یعنی هم پدر علوی است و هم مادر علوی. طبق نقل منابع، فاطمه با فضیلت ترین و مشهورترین همسر امام سجاد (علیه السلام) بود.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود. ناگاه صدایی از دیوار بلند شد و دیوار از جا کنده شد. مادرم با دست به دیوار اشاره کرد و فرمود: «به اذن خدا و حق مصطفی فرود میا که خدایت چنین اذن نمی دهد.» پس آن دیوار بین زمین و آسمان معلق باقی ماند تا آن که مادرم از آن جا گذاشت. پدرم امام سجاد (علیه السلام) به شکرانه رفع این خطر، صد دینار صدقه داد. (1)

این بانو دارای مقامات معنوی بالا و عقیقه و باتقوا بودند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «جده ام فاطمه بنت الحسن صدیقه بود.» قبر وی به نقلی در هاشمیه بابل یکی از شهرهای عراق است. محل وفاتش مدینه بود. (2)

2. ام الحسن

شوهرش عبدالله بن زبیر بوده، همان که زید بن حسن برادر این زن با وی بیعت کرد و از رفتن به کربلا همراه امام حسین (علیه السلام) سرباز زد.

3. ام سلمه

شوهرش عمر بن زین العابدین (علیه السلام) بود.

4. رقیه

شوهرش عمرو بن منذر بن زبیر بود. به نقلی، شوهرش عبیدالله بن عباس از

ص: 353

1- (1). بحار الانوار، ج 46، ص 366.

2- (2). المجدی، ص 19؛ عمده الطالب فی انساب آل ایطالب، ص 68.

شهدای کربلا بوده است. (1) گفته شده که در نجف

اشرف محله ای به نام «محلہ البراق» (2) است که ضریحی از چوب دارد که منسوب به وی است این محلہ در شهر نجف قدیم بوده است. (3) نویسنده کتاب تاریخ المشاهد المشرفه می گوید که بنده دلیلی بر این قبر ندیدم که به رقیه بنت الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) منسوب باشد. (4) قبر دیگری منسوب به رقیه در منطقه ابو حصیوه از توابع مقدادیه کنار رود امهروت در روستای جلالی در شهر دیاله است. وی می افزاید که قبرهای دیگری هم منسوب به رقیه یافت شده است. (5)

5. زکیه

در منطقه رهیمة از توابع شهر نجف، قبری است که روی آن نوشته شده «زکیه بنت الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)». نویسنده تاریخ المشاهد المشرفه می گوید: «قبل از ما سید کریم بن سید شریف ابوسعیده این قبر را پیدا کرده بود. ولی با تحقیقی که ما انجام دادیم، دختری به این نام از امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیدا نکردیم.»

(6)

6. حنه

دلیلی بر این که وی از دختران امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باشد وجود ندارد ظاهراً فقط در کتاب تاریخ المشاهد المشرفه آمده است. در این کتاب آمده که قبر این بانو در منطقه کویخات در هاشمیه بابل عراق وجود دارد که روی قبر نوشته شده این قبر دختر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. (7)

ص: 354

-
- 1- (1) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج 2، ص 152.
 - 2- (2) . محلہ البراق: یکی از محلات شهر نجف در قدیم بوده است که دارای سکنه و منازل زیادی بوده است که بعدها این منطقه طرد می شود و مردم برای زندگی به محلہ الغری که نزدیک حرم حضرت امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است می روند.
 - 3- (3) . میرعبداللطیف خان، شوشتری، تحفه العالم، ج 1، ص 296.
 - 4- (4) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج 2، ص 152.
 - 5- (5) . همان.
 - 6- (6) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج 2، ص 157.
 - 7- (7) . همان، ص 135..

نقل شده است که قبر وی در منطقه غرب براق در شهر نجف اشرف و سمت چپ منزل نویسنده و حدود پانزده متر از وسط حصار براق قدیمه واقع شده است. ظاهراً دختری به این نام برای امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وجود نداشته باشد. (1)

8. شریفه

نقل شده است که سه قبر به همین نام برای این بانو در نواحی از اطراف بابل وجود دارد، مانند هاشمیه بابل در مسیر حله دیوانیه و یاسیه هاشمیه در بابل. (2) ظاهراً در کتب انساب چنین نامی برای دختران امام ذکر نشده است.

منابع

1. ابن سعد، محمد، ترجمه الامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، مؤسسه آل البيت، لاحياء التراث، 1416 ق.
2. ابن شهر آشوب، ابی جعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تصحیح رسول محلاتی، قم: مؤسسه انتشارات علامه، بی تا.
3. الهیتمی، شهاب الدین احمد بن حجر، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، بی تا.
4. الدینوری، ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق طه محمد الزینی، مؤسسه الحلبي و شرکاء.
5. احمد زمانی، حقایق پنهان، مقدمه جعفر سبحانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1375.
6. حسنی، هاشم معروف، سیره الائمة الاثنی عشر، ج 1، بیروت: دارالتعارف، 1406 ق.

ص: 355

1- (1). همان، ج 2، ص 157.

2- (2). همان، ص 171.

7. ابن حزم الاندلسى، ابى محمد على بن احمد بن سعيد، جمهره الانساب العرب، چاپ سوم، بيروت: دارالكتب العلميه، 1424 ق.
8. عاملى، جعفر مرتضى، الحياه السياسه للامام الحسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بيروت: دارالسيره، 1414 ق.
9. عمرى، نجم الدين ابى الحسن على بن محمد بن على بن محمد، المجدى فى انساب الطالبين، تحقيق احمد المهديى الدامغانى، چاپ دوم، قم: كتابخانه آيت الله المرعشى، 1422 ق.
10. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمه، قم: المجمع العالمى لاهل البيت (عليهم السلام)، مصحح كوثر، على آل، مركز الطباعه و النشر.
11. علاءالدين على المتقى بن حسام الدين الهندى، كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، بيروت: مؤسسه الرساله، 1413 ق.
12. كلينى، محمد بن يعقوب، الاصول من الكافى، ج 1، شارح غفارى، على اكبر، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
13. ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين احمد بن على، تهذيب التهذيب، چاپ اول، بيروت: دارالفكر، 1415 ق.
14. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار لدرر اخبار الائمه الاطهار، بيروت: دارالتعارف، 1423 ق.
15. ابن جوزى، سبط، تذكره الخواص، بيروت: مؤسسه اهل البيت (عليهم السلام) 1401 ق.
16. ابن صباغ، على بن محمد بن احمد، الفصول المهمه فى معرفت احوال الائمه (عليهم السلام)، چاپ اول، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1408.
17. ابن عساكر، مختصر تاريخ دمشق، محقق نحاس روجيه، دمشق: دارالفكر، 1367 ش.

18. ابن عنبه، جمال الدين احمد، عمده الطالب فى انساب آل ابى طالب، قم: رضى، 1362 ش.
19. الزبيرى، ابى عبدالله مصعب بن عبدالله بن مصعب، نسب قريش، قم: مكتبه الحيدريه، 1427 ق.
20. ابومخنف، لوط بن يحيى، مقتل الحسين، الجزء الثانى، تعليقه نويس، غفارى، حسن، قم: چاپخانه علميه، 1398 ق.
21. ابوالقاسم الموسوى الخوئى، معجم رجال الحديث، قم: منشورات مدينه العلم.
22. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، تاريخ الامم والملوك، چاپ دوم، بيروت: دارالكتب العلميه، 1408.
23. ابى الحسن العبيدلى النسابه، تهذيب الانساب و نهايه الاعقاب، بى جا، بى نا، بى تا.
24. الاصفهانى، ابوالفرج، مقاتل الطالبين، تحقيق سيداحمد صقر، بيروت: دارالمعرفه، بى تا.
25. امين، سيدمحسن، اعيان الشيعة، مطبعه الانصاف، چاپ دوم، بيروت: 1380 ق.
26. بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، محقق محمد فردوس عظم، محمداقر محمودى، دارالتعارف للمطبوعات، مكتبه اليقظه العربيه، بيروت: 1380 ش.
27. ابن حزم الاندلسى، ابى محمد على بن احمد بن سعيد، جمهره الانساب العرب، چاپ سوم، بيروت: دارالكتب العلميه، 1424 ق.
28. الدينورى، ابى حنيفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، الطبقة الاولى، قاهره: داراحياء الكتب العربيه، 1960 م.
29. ترجمه فرزندان آل ابى طالب، ج 1، ص 205.
30. تميمى، ابوالعرب، المحن، بيروت: دارالغرب الاسلامى.

31. الجواهرى، شريف، مثير الاحزان، بيروت: دارالمحججه البيضاء، 1381 ش.

32. الحسينى، رضى الدين ابى القاسم، على بن موسى، بن طاووس الحسنى، الطوائف فى معرفه مذاهب الطوائف، قم: مطبعه الخيام، 1400 ق.

33. رى شهرى، محمد، دانشنامه امام حسين (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، 1389 ش.

34. ابن فندق، ابى الحسن على بن ابى القاسم بن زيد البيهقى مشهور به ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، تحقيق سيدمهدى رجائى، قم: مكتبه آيت الله مرعشى، 1410 ق.

35. الزنجانى، ابراهيم الموسوى، وسيله الدارين، مؤسسه الاعلمى، بيروت: 1402 ق.

36. سپهر، ميرزا محمدتقى، ناسخ التواريخ امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، تهران: كتابفروشى اسلاميه، 1343 ش.

37. سيدبن طاووس، السيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر، الاقبال بالاعمال الحسنه فى ما يعمل مره فى السنه، تحقيق جواد القيومى الاصفهانى، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الإسلامى، الطبقة الثانيه، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه، 1418 ق.

38. شوشتري، ميرعبداللطيف خان، تحفه العالم، تهران: گلشن، 1363 ش.

39. مفيد، محمد بن محمد، الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، ترجمه امير خان بلوكى، قم: انتشارات تهذيب، 1388 ش

40. ضامن بن شدم الحسينى المدنى، تحفه لب اللباب، تحقيق سيدمهدى رجائى، مكتبه آيت الله مرعشى نجفى، قم: طبع حافظ، 1418 ق.

41. طبرسى، الشيخ ابى على الفضل بن الحسن، اعلام الورى باعلام الهدى، قم: مؤسسه آل البيت، 1417 ق.

42. ابن طقطقی الحسینی، صفراالدين محمد بن تاج الدين، علی، الاصيلی فی انساب الطالبین، مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول، 1418 ق.
43. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: مکتبه آیت الله مرعشی، 1410 ق.
44. ابن عنبه، جمال الدين احمد، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: رضی، 1362 ش.
45. ابی الحسن العیبدلی النسابة، تهذیب الانساب و نهایه الاعقاب.
46. طبرسی، الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم: موسسه آل البيت، 1417 ق.
47. فاضل محمد جواد، ترجمه مقاتل الطالبین، تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی، 1339 ش.
48. قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمه حسن قمی تحقیق سیدجلال الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، 1361 ش.
49. ابن الخشاب البغدادی، تاریخ الموالید الاثمه و وفیاتهم، «مجموعه نفیسه فی التاریخ الاثمه» بیروت: دارالقاری، اول، 1422 ق.
50. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تحقیق رضا استادی، قم: مکتبه بصیرتی، 1364 ش.
51. کیای گیلانی، احمد، سراج الانساب، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1409 ق.
52. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، مترجم، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1370 ش مصعب زبیری، الجزء الثاني،
53. موسوی، حسین ابوسعیده، تاریخ المشاهد المشرفه، مؤسسه البلاغ، دار سلونی، بیروت، دمشق، 1426 ق.

54. ناييني اردستاني قمي، محمد علي، انوار المشعشعين، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، 1381 ش.

55. جهضمي، نصر بن علي، تاريخ اهل البيت نقلا عن الاثمه الباقر والصادق والرضا والعسكري (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عن آبائهم، روايت الكبار المحدثين والمورخين، تحقيق سيد محمد رضا حسيني، قم، مؤسسه آل البيت، اول، 1410 ق.

56. ابن صباغ، علي بن محمد بن احمد، الفصول المهمه في معرفت احوال الاثمه (عليهم السلام)، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، اول، 1408.

ص:360

اشاره

خدیجه کیهانی

چکیده

عصر امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دلیل خفقان سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه و وجود جریان های فکری و عقیدتی، از حساسیت خاصی داشت. در این دوران، علویان و شیعیان که بی عدالتی های عباسیان را شاهد بودند و در گذشته نیز حرکت هایی علیه ستم حاکمان وقت داشتند، قیام هایی هم چون قیام فخر را در نقاط مختلف به راه انداختند. نوع رفتار رهبر قیام و انگیزه او در موضع گیری حضرت مؤثر بود. امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با توجه به جو حاکم بر جامعه و پیامدهای ناگوار این قیام ها، موضع خود را آشکارا اعلام نکردند، اما نوع رفتار ایشان در برابر این قیام ها، بیان گر موضع آن حضرت بود. این نوشتار، درصدد است تا با رویکرد تحلیلی و با استناد به منابع و گزارش های تاریخی، ضمن اشاره به اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و معرفی قیام، چگونگی موضع گیری آن حضرت در برابر این قیام را بررسی کند.

واژگان کلیدی: امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قیام شهید فخر، علویان، شیعیان، حسنین.

مقدمه

عصر امامت حضرت کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، معاصر با خلافت چهار تن از خلفای عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون) و اوج اقتدار حکومت بنی عباس بود. در این

دوران، علویان و شیعیان که دشمن اصلی دستگاه حاکم به شمار می آمدند، بیش از همه در فشار و محدودیت بودند. سرانجام این فشارهای شدید اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، آنان را به ستوه آورد و حرکت های متعددی بانگیزه های مختلف، علیه خلافت عباسی صورت گرفت. اگرچه امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آشکارا با این قیام ها همراهی نکردند؛ با توجه به جایگاه ایشان در بین مسلمانان و به ویژه شیعیان، سخنان و رفتار آن حضرت و نوع واکنشی که در برابر این حرکت و رهبر آنان داشتند، اهمیت زیادی دارد. در این نوشتار، بر آنیم تا ضمن اشاره به اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امامت حضرت کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و قیام های آن دوره، عملکرد و موضع آن حضرت در برابر این قیام ها و علل این موضع گیری را بررسی نماییم.

با بررسی آثار تاریخی، اثری با این عنوان دیده نشد، لذا این موضوع، باهدف الگوگیری از این گونه حرکت ها انتخاب گردید.

اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امامت حضرت کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سال 148 قمری عهده دار مقام امامت شدند. دوران 35 ساله امامت آن حضرت، از نظر سیاسی - اجتماعی، از مهم ترین و حساس ترین مقاطع زندگی سیاسی امامان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شمار می رود. در این مقطع که هم زمان با حکم رانی چهار تن از خلفای بنی عباس بود، قیام ها و شورش هایی هم چون قیام شهید فخر (در مدینه و مکه) و ادامه همان قیام، قیام ادریس در شمال آفریقا و قیام یحیی بن عبدالله در دیلمان علیه حکومت وقت شکل گرفت. خلفای عباسی این دوران، با سرکوبی شورش ها و قیام های مخالفان در سرزمین های اسلامی بر اوضاع کشور مسلط بودند؛ به گونه ای که تهدیدی جدی پایه های حکومت آنان را نمی لرزاند. همین مسأله، این امکان را به آنان داد تا بیش از پیش مردم، به ویژه مخالفان خود

را زیر شدیدترین فشارهای سیاسی - اقتصادی قرار دهند. اختناق و فشار منصور در دوره امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، شدیدتر از عصر امامت حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. این امر از لحن روایات و احادیثی که از آن بزرگوار نقل شده، معلوم می‌گردد. راویان نمی‌توانستند آشکارا، نام آن بزرگوار را بیاورند، بلکه عناوین و کنایه‌هایی از قبیل عبدالصالح و عالم برای ایشان به کار می‌بردند. منصور شمار زیادی از علویان را به شهادت رساند و عده زیادی از آنان هم در زندان‌های او درگذشتند. (1) پس از مرگ منصور و آغاز خلافت مهدی (158 ق)، سیاست حکومت عباسی نسبت به علویان تغییر کرد. مهدی سیاست آسان‌گیری و آشتی‌جویانه نسبت به علویان در پیش گرفت: زندانیان را آزاد کرد، به آن‌ها

هدایایی داد و برایشان مستمری تعیین نمود. حسن بن زید را از زندان آزاد کرد. (2) او با وساطت یعقوب بن داوود، حسن بن ابراهیم را امان داد و به او ملک و مال بخشید. (3) مهدی که می‌دید حجاز به مرکز اصلی شیعی تبدیل شده، در سال 160 قمری که برای حج به حجاز رفته بود، سعی کرد سخت‌گیری‌هایی را که منصور برای اهل حجاز اعمال کرده بود، حذف کند. لذا اموالی به حجازیان بخشید؛ راه تجاری حجاز به مصر را باز کرد که برخی از نیازهای مردم حجاز از آن طریق تأمین می‌شد و از زمان نفس زکیه (145 ق) بسته شده بود. پانصد نفر از انصار را به عنوان نگهبان خود به عراق فرستاد و علاوه بر حقوقشان، درآمد دیگری برایشان در نظر گرفت. (4) از این رو، در دوران یازده ساله خلافت مهدی، تنش میان علویان و حکومت عباسیان کاهش یافت. البته بهبود ظاهری روابط میان علویان و عباسیان، بیان‌گر انصراف علویان

ص: 363

1- (1). ابن طباطبا، تاریخ فخری، ص 221-222.

2- (2). محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 8، ص 110؛ عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 33.

3- (3). طبری، همان، ص 133؛ ابن اثیر، همان، ج 6، ص 49.

4- (4). طبری، همان ج 6، ص 366.

از فعالیت نیست، چنان که دو خبر در مورد تلاش برخی از علویان علیه حکومت عباسی در دوران خلافت مهدی وجود دارد: یکی مربوط به فعالیت عیسی بن زید و دیگری مربوط به فعالیت علی بن عباس بن حسن مثنی است. مهدی از ناحیه حسنین و عیسی بن زید احساس خطر می کرد، لذا در سال 158 قمری، منصور به پسرش مهدی گفت: «پسرکم چندان مال و غلام برای تو فراهم آورده ام که هیچ خلیفه ای پیش از من فراهم نیاورده و

برای تو شهری بنیان نهاده ام که در اسلام همانند آن نبوده. تنها از یکی از دو کس بر تو بیمناکم: عیسی بن موسی و عیسی بن زید».⁽¹⁾ از این رو، مهدی، یعقوب بن داوود را که از یاران نزدیک ابراهیم بن عبد الله به حساب می آمد و برای او در شهرهای عراق تبلیغ می کرد، به وزارت برگزید تا به واسطه او، از فعالیت های عیسی بن زید و حسنین آگاه شود.⁽²⁾ آل حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از یعقوب دوری می جستند و از ارتباط او با خلافت عباسی و تلاشش برای نزدیکی به آن ها هراسان بودند.⁽³⁾ مهدی با وجود نگرانی که از ارتباط شیعیان و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) با امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داشت سعی می کرد رفتار شایسته ای با امام داشته باشد؛ لذا شبی که در اتاق جلو خانه خویش نماز می خواند، به آیه (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ) رسید. وقتی از نماز فارغ شد، به ربیع دستور داد تا موسی بن جعفر را پیش او بیاورد. وقتی امام حاضر شدند به ایشان عرض کرد: «ای موسی، من این آیه را خواندم و بیم دارم رعایت خویشاوندی شما را نکرده باشم. به من اطمینان بدهید که بر ضد من قیام نمی کنید،» امام فرمودند: «اطمینان می دهم!» سپس ایشان را آزاد ساخت.

(4)

ص: 364

1- (1). طبری، همان ج 11، ص 5051-5052.

2- (2). همان، ج 8، ص 119.

3- (3). همان.

4- (4). طبری، همان، ج 12، ص 5153.

سال 169 هجری، آغاز خلافت هادی، سالی پرحادثه و بحرانی برای شیعیان بود. او که جوانی خوش گذران و بی بندوبار بود، پس از رسیدن به خلافت، آزادانه به عیاشی پرداخت و اموال عمومی مسلمانان را صرف بزم های شبانه و شب نشینی های آلوده خود کرد. او ابراهیم موصلی را به دربار خلافت دعوت می کرد و ساعت ها به آواز او گوش می داد و به حدی به او وابسته بود که اموال زیادی به او بخشید؛ به طوری که یک روز مبلغ دریافتی او از خلیفه به پنجاه هزار دینار بالغ گردید. (1) جوایز و هدایای هادی به شاعران و نوازندگان، به حدی شهرت یافت که یکی از نوازندگان آن روز در این باره می گوید: «اگر هادی مدتی در میان ما نوازندگان بود، ما دیوارهای ساختمان های خود را از طلا و نقره بنا می کردیم.» (2) در حالی که او در برخورد با مخالفان حکومت به ویژه علویان و شیعیان، از همان ابتدای خلافت سیاست تندی را در پیش گرفت و آنان را زیر فشار و شکنجه قرار داد. وی حتی حقوق و مستمری ناچیزی که پدرش (مهدی) از بیت المال به سادات و بنی هاشم می داد، قطع کرد و جاسوسانی بر آنان گماشت و به کارگزاران دستور داد تا تحرکات ایشان را زیر نظر بگیرند و بر آنان سخت گیری کنند. (3) لذا در پی این فشارها و

بی عدالتی های دستگاه حاکم عباسی، شیعیان به خصوص علویان، سکوت را جایز ندانستند و اعتراضات خود را علیه تبعیضات حاکم وقت آغاز کردند.

اولین برخورد میان هادی خلیفه وقت و خاندان علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از این جا شروع شد که گفت و گویی در مجلس عبدالعزیز عمری والی مدینه بین او و

ص: 365

-
- 1- (1) . ابن اثیر، همان، ج 5، ص 80.
 - 2- (2) . اصفهانی، الاغانی، ج 5، ص 241.
 - 3- (3) . احمدبن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 348-349.

حسین بن علی (شهید فخر) در گرفت و جرقه انقلاب فخر را زد. (1) در ادامه همین قیام و از درون این حرکت، دو قیام دیگر در شمال ایران و شمال آفریقا توسط یحیی و ادیس فرزندان عبدالله بن حسن شکل گرفت. هارون، آخرین خلیفه عباسی در آغاز حکومت خواست سیاست خشن هادی در برابر علویان را با همراهی کردن با آنان جبران کند. از این رو، در برخورد با آنان از خود ملایمت و هم دردی نشان داد؛ علویانی که در زندان بودند، به جز حسن بن عبدالله بن علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را آزاد ساخت و استاندار مدینه، شکنجه گر ایشان را برکنار کرد. (2) وی در اوایل حکومت خود چندان مزاحم امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شیعیان نمی شد، اگرچه بارها آن حضرت را احضار کرد. در یک مورد، وقتی مأمور هارون برای بردن ایشان آمده بود، امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمودند که اجابت دعوت هارون، با استناد به حدیثی از رسول خدا (ص) از روی تقیه است. (3) علویان که خلافت را حق مسلم خود

و حاکمان وقت را غاصبان این حق می دانستند، برای رسیدن به آن، از مبارزه مسلحانه علیه آنان، دست برنداشتند. لذا طولی نکشید که صلح و صفای موجود، به درگیریهای شدید بین نیروهای حکومت عباسی و علویان تبدیل شد. هارون هم مانند خلفای دیگر عباسی، بیشترین فشار و محرومیت ها را بر علویان و شیعیان و پیشوای آنان وارد می کرد. امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مدتی دور از چشم عمال حکومت زندگی می کردند. از آن جاکه دستگاه حکومتی هارون در تعقیب آن حضرت بود و ایشان را پیدا نکرده بود، به دستور خلیفه، افرادی را برای پیدا شدن آن حضرت شکنجه می کردند. ابن شهر آشوب نقل می کند: «دخل موسى بن جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بعض قری الشام

ص: 366

-
- 1- (1) . یعقوبی، همان، ج 3، ص 137.
 - 2- (2) . طبری، همان، ج 8، ص 235.
 - 3- (3) . شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 76.

منتکرا هاربا»؛ «موسی بن جعفر به طور ناشناس به بعضی از روستاهای شام وارد می شدند.»⁽¹⁾ لذا در این دوران، علویان روزهای بسیار دشوار و طاقت فرسایی را سپری می کردند. هارون که از تحرکات شیعیان خصوصاً علویان در هراس بود، تمام کوشش و امکانات خود را برای نابود ساختن و بدنام کردن آنان به کار برد. وی در جواب یکی از وزیرانش که چرا در تقسیم بیت المال به امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سهم کم تری اختصاص می دهد گفت: «اگر آنچه تو می گویی به آن ها بدهم، چه تضمینی داری که فردا صد شمشیرزن از شیعیان و عموزادگان خود را همراه نداشته باشد. فقر و تنگ دستی آنان، سالم ترین راه است که حکومت را از تهدید محفوظ می دارد و مرا راحت و آسوده می کند.»⁽²⁾ وی ثروت ها و پول های کلانی را به تعدادی از شاعران داد تا علویان را

سرزنش کنند؛ مانند مروان بن ابی حفصه که هارون در مقابل قصیده ای که علیه علویان سروده بود، پنج هزار دینار به وی داد و خلعتی بر او پوشاند و دستور داد تا ده برده از بزرگان رومی را که به اسارت گرفته بودند در اختیار او گذاشتند. و علاوه بر این ها، او را بر یکی از اسب های ترکی مخصوص خودش سوار کرده، سپس اجازه رفتن داد.⁽³⁾ از این رو علویان و شیعیان، در تقیه به سر می بردند و در وضعیتی دشوار به کمک یک دیگر می شناختند؛ حتی بانفوذ در دربار خلفا از جمله هارون، از سختی و ناراحتی طرف داران امام می کاستند و درعین حال ارتباط خود را با امام حفظ می کردند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه امام هفتم، با چنین روشی توانست به معلمی ولیعهد هارون یعنی امین برسد. علی بن یقطين نیز در دربار هارون، از نقش مؤثر و نفوذی

ص: 367

1- (1). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 311.

2- (2) طبری، همان، ج 3، ص 472.

3- (3). همان، ج 3، ص 473.

ویژه برخوردار بود و در عین حال ارتباط خود را با امام حفظ می کرد و از ایشان برای زندگی اعتقادی خود دستور می گرفت و از خشونت دستگاه حاکمه نسبت به شیعیان می کاست. (1) از طرفی، گروهی از علویان و شیعیان که خود شاهد بی عدالتی ها و فشارهای اقتصادی و سیاسی عباسیان علیه مردم بودند، نتوانستند در برابر این جو اختناق و ارباب نظام حاکم، سر تسلیم فرود آورند و روانه زندان های مخوف بنی عباس می شدند و زیر شکنجه های گوناگون قرار می گرفتند. بسیاری نیز در رویارویی مستقیم با عباسیان و یا در زندان های آنان جان باختند.

قیام های علویان

علویانی که در این دوران قیام کردند، عمدتاً فرزندان و نوادگان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَام) بودند. مهم ترین این قیام ها عبارت اند از:

1. قیام حسین بن علی (شهید فخ)؛

2. قیام یحیی بن عبدالله؛

3. قیام ادريس بن عبدالله.

قیام شهید فخ

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَام) (شهید فخ)، رهبر قیام، از رجال برجسته و با فضیلت بنی هاشم بود. مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن بود. بدین ترتیب او خواهرزاده محمد و ابراهیم پسران عبدالله بوده است. پدر و مادر او در مرتبه ای از وارستگی و نیکوکاری قرار داشتند و به زوج صالح مشهور بودند؛ زیرا هر دو در عفاف و زهد و عبادت، در عصر خود نمونه بودند. ابوجعفر

ص: 368

منصور در حق این زن بیش از حد ظلم کرد، زیرا پدرش، برادرانش، شوهر، عموها و پسرعموهایش را به قتل

رسانید. (1) حسین با پرورش در دامن چنین پدر و مادری، مدارج عالی انسانی را طی کرد و در فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی هم چون عبادت، زهد، جود و بخشش و... به مرتبه ای والا دست یافت. حسین که در مدینه زندگی می کرد، محبت مردم این شهر را به سبب احسان و بخشش خود جلب نمود. حسین یکی از خانه های خود را به چهل هزار دینار فروخت و تمام آن مبلغ را پیش از بازگشت به خانه، بین فقراى مدینه تقسیم کرد. زمانی نیز هزار درهم قرض کرد و همه آن را به نیازمندان بخشید. حسین می گفت: «طلا و نقره و خاک در نظر من یکسان است.» (2) از جمله صفات برجسته او طبق نقل بیش تر علمای رجال و مورخان، شجاعت و شهامت است. ابن اثیر می گوید: «... کان الحسین شجاعا». او در برخورد با حاکمان فاسد عباسی، با جرأت و شهامت سخن می گفت و هیچ گاه از روبرو شدن با آنان ترسی نداشت. (3) خانواده حسین در راه مبارزه با دشمنان، قربانیان زیادی داده بودند. پدر، دایی، جد و عده ای دیگر از خویشان نزدیک حسین به دست حکم رانان عباسی به شهادت رسیده بودند.

(4) حسین در سال 169 قمری، پرچم قیام علیه هادی عباسی برافراشت. وی که از کودکی، شاهد ستم خلفای عباسی بر مردم، به ویژه علویان و شیعیان بود، مبارزه مسلحانه را بهترین راه پایان دادن به این وضعیت و رسیدن به اهداف بلندى همچون عمل کردن به سنت و سیره پیامبر (ص) و تشکیل حکومت اسلامی می دانست. او با مشاهده فشارهای رو به افزایش دستگاه حکومتی در برابر

ص: 369

1- (1) . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 364.

2- (2) . اصفهانی، همان، ص 439 و 294.

3- (3) . ابن اثیر، همان، ج 6، ص 94 و 90.

4- (4) . اصفهانی، همان، ص 364.

علویان، تصمیم گرفت زمان قیام را جلو بیندازد. وی زمان قیام را در سحرگاه روز سیزدهم ذی القعدة اعلام کرد. شمار زیادی از مردم به نیروهای حسین پیوستند.⁽¹⁾ وی مسجد نبوی را مرکز حرکت خود قرار داد و برخی از مردم مدینه با وی بیعت کردند، اما پاسخی مثبت از سوی بسیاری از آنان دریافت نکرد. وی خطاب به آنان گفت: «هرکه به شمشیر پناه برد، فرصتی شگفت انگیز به دست آورد؛ یا مرگ به سراغش آید و یا زندگی با عزت را درک کند. شما به راحتی و آسایش نپردازید زیرا آسودگی شما را تباه می سازد. تا گردنی نزنید به بزرگی نمی رسید.»⁽²⁾ از طرفی در ایام حج نزدیک به هفتاد نفر از شیعیان به مدینه آمده و در بقیع مهمان «ابن افلج» شده بودند. این گروه با حسین بن علی محرمانه دیداری داشتند. وی وضعیت دشوار علویان را

برای آنان شرح داد. آنان با او بیعت نموده، وعده کردند که در موسم حج سال آینده قیام کنند و توافق کردند که شعار آن ها «کسی که شتر قرمز را دید» باشد.⁽³⁾

گزارش این ملاقات، به گوش والی مدینه «عبدالعزیز عمری» رسید و سخت برآشفته، زیرا این ملاقات را خلاف مقتضیات حکومت خود می دانست و درصدد مقابله با آنان برآمد. انقلابیون از علویان و غیرعلویان، درحالی که شعار «احد احد» سر می دادند، وارد مسجد پیامبر (ص) شدند و مؤذن را وادار کردند که در اذان خویش «حی علی خیرالعمل» را بیفزاید. حاکم که برای نماز به مسجد آمده بود، با شنیدن این دستور، احساس خطر کرد و از مسجد گریخت و در محل امنی پنهان شد. حسین نماز را با مردم خواند و پس از نماز، خطبه ای ایراد

ص: 370

1- (1) . ابن طباطبا، همان، ص 172.

2- (2) . طبری، همان، ج 8، ص 195، ابن اثیر، همان، ج 5، ص 75.

3- (3) . یعقوبی، همان، ج 2، ص 404، «من رأی الجمل الاحمر».

کرد. او ضمن معرفی خود مردم، را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و رضای آل محمد (ص) دعوت نمود و به استثنای عده معدودی، همه حاضران با او بیعت کردند. حسین پس از پانزده روز نبرد و تسخیر مدینه و سپردن حکومت به دینار خزاعی، با یاران خود که حدود سیصد مرد مسلح می شدند، در چهاردهم ذی قعدة سال 169 قمری، رهسپار مکه شد تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، دامنه نهضت را گسترش دهد. هدف آنان از این حرکت، نجات مردم و دفاع از اسلام مظلوم بود و شهر مکه را بهترین مرکز برای اعلام برائت از سردمداران جنایت کار و ضداسلامی بنی عباس

می دیدند. فریاد آنان در میان حاجیان بلند بود که می گفتند: «به سوی آزادی و آزادگی بشتابید! هر بنده ای که به ما پیوندد آزاد است.»⁽¹⁾ خیر تصرف مدینه به دست نیروهای انقلابی و حرکت آنان به سوی مکه، به اطلاع هادی عباسی رسید. او به شدت نگران شد و با کمک جاسوسان خود، گزارش های لازم را از وضعیت روحی و نظامی سپاه حسین به دست آورد. آنان که خوب می دانستند هدف حسین آزاد کردن مکه و مرکز قیام آنان همان جاست، نیروهای خود را در آن شهر مستقر کردند. طبری می گوید: «در همان سال، سلیمان بن ابی جعفر از طرف هادی خلیفه عباسی، به عنوان سرپرست حجاج منصوب شده بود.»⁽²⁾ هادی پس از اطلاع از قیام علویان، نامه ای برای سلیمان نوشت که فرزندش محمدبن سلیمان را مأمور سرکوبی نهضت کند. محمد با تعدادی نیروی مسلح، آماده نبرد شد؛ این در حالی که حسین برای جنگ آمادگی کامل نداشت و لازم بود تا مدتی در مکه به تهیه نیرو بپردازد. هنگامی که خبر به حسین رسید، با یاران و بستگان خود آماده حرکت شد. در آن هنگام

ص: 371

1- (1). طبری، همان، ج 8، ص 195.

2- (2) طبری، ص. 169

موسی بن عیسی با خانواده اش در منطقه «بطن نخل» در چند فرسنگی مدینه به سر می برد و عباس بن محمد بن سلیمان خبر را به او نوشت و آنان به طرف مکه حرکت کردند. آنان هنگامی به مکه رسیدند که محمد بن سلیمان و همراهانش برای عمره احرام بسته بودند و پس از انجام دادن اعمال عمره، با همراهانش به منطقه «ذی طوی» در نزدیکی مکه رفتند و در آن جا اردو زدند و هواداران عباسی به آنان

ملحق شدند. محمد بن سلیمان روز هشتم ذی الحجه سال 169 قمری، یک گروه بیست و چند نفری را به فرماندهی ابوکامل به طرف محل استقرار نیروهای حسین بن علی به منظور کسب اطلاعات از وضعیت آنان و جذب نیرو در بین راه و کشاندن هواداران عباسی به اردوگاه آنان فرستاد. تعداد نیروهای دشمن در جریان جنگ فح به چهار هزار سوار می رسید و فرماندهی کل، به عهده موسی بن عیسی پسرعموی خلیفه بود. (1) این دو سپاه حدود شش میلی مکه، در محلی به نام فح با یک دیگر برخورد کردند و جنگ سختی در گرفت. (2) هنگامی که حسین بن علی چشمش به نیروهای دشمن افتاد، به یکی از یاران خود دستور داد تا بر شتری سوار شود و شمشیر خود را در دست بگرداند و سخنان وی را جمله به جمله به گوش دشمن برساند و به آنان بگوید: «ای گروه سیاه جامگان! این حسین بن علی فرزند رسول خدا (ص) و فرزند علی امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پسرعموی رسول اکرم (ص) است که شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) دعوت می کند.» (3) در اولین برخورد، عباس بن محمد یکی از فرماندهان لشکر بنی عباس، به حسین امان داد و وعده کرد به او جایزه دهد و از عملکرد گذشته او برایش عفو بگیرد. اما حسین

ص: 372

-
- 1- (1). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص 338.
 - 2- (2). ابن طباطبا، همان، ص 188، 190؛ ابن اثیر، همان، ج 16، ص 38؛ طبری، همان.
 - 3- (3). اصفهانی، همان، ص 299.

با خشونت این پیشنهاد را رد کرد. (1) سرانجام دو طرف به نبرد با یک دیگر پرداختند. در جریان این نبرد نابرابر، حسین و عده زیادی از یاران او به شهادت رسیدند و بقیه، اسیر یا پراکنده شدند. (2) دو تن از رهبران علوی که از واقعه فسخ نجات یافته بودند، یکی ادریس بن عبد الله بن حسن بود که به افریقیه رفت و دیگری برادرش یحیی بود که به سوی سرزمین دیلم در شرق رفت. پس از پایان نبرد، وقتی اسرا را به حضور هادی عباسی بردند، دستور داد گردن آنان را زدند و بدنشان را در «باب الجسر» به دار آویختند. (3) اما موقعی که چشمش به سر بریده حسین رهبر فسخ افتاد متأثر شد و با لحنی توأم با تهدید و ناراحتی خطاب به حاضران گفت: «طوری فاتحانه سر او را برایم آورده اید که گویا سر یکی از طاغوت هاست! برخیزید بروید؛ کمترین جزای شما نزد من از این جنایت، آن است که حقوق و مزایای شما را قطع کنم.» او به عهد خود عمل کرد: آنان را از جوایز مخصوص محروم نمود و هم چنین اموال موسی بن عیسی را ضبط کرد.

(4) علویان این فاجعه را پس از حادثه کربلا، غمبارترین حادثه تاریخ به شمار آوردند و در سوگ شهیدان آن قیام مرثیه سرایی کردند. (5) فاجعه فسخ در تاریخ اسلام، شبیه ترین و نزدیک ترین رویداد به حادثه کربلا بود. امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این دو صحنه را چنین مقایسه فرموده اند، «بعد از کشتار کربلا، کشتاری بزرگ تر از فسخ

ص: 373

1- (1) . همان.

2- (2) . مسعودی، همان، ج 3، ص 336.

3- (3) . اصفهانی، همان، ص 302.

4- (4) . طبری، همان، ج 8، ص 203؛ مسعودی، همان، ج 2، ص 332.

5- (5) . مسعودی، همان، ج 3، ص 337.

برای ما اهل بیت نبود.»(1) فرمانده مدینه که پنهان شده بود با شنیدن خبر شهادت او دستور داد تا خانه حسین و بستگانش را به آتش کشیدند.(2)

عوامل قیام

اشاره

تاریخ نگاران درباره فلسفه و انگیزه قیام، اختلاف نظر دارند. ستم عباسیان به مردم به ویژه علویان و امر به معروف و نهی از منکر، از مهم ترین انگیزه های قیام بیان شده اند.

1. ظلم و ستم عباسیان به علویان

تحریم ها و فشارها بر حسنیان از دوران خلافت منصور به بدترین شیوه اعمال می شد. منصور در یک شب، شصت نفر از سادات را به قتل رسانید و همگی آن ها را در چاه انداخت.(3) همه علویان را از مدینه تبعید کرد و گروهی بی شمار از آنان را کشت یا مسموم کرد. او املاک مصادره شده برخی از علویان از جمله امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را هرگز برنگردانید.(4)

سخت گیری های هادی و کارگزاران حکومتی او نسبت به خاندان پیامبر (ص) منشأ و علت اساسی قیام بود. اگرچه وضعیت علویان در عصر مهدی اندکی بهتر شده بود، در زمان هادی به وضعیت سابق بازگشت. هادی یکی از نوادگان عمر بن خطاب به نام عمر بن عبدالعزیز بن عبد الله را که مردی خشن و بدخوی بود و دشمنی خاصی با علویان داشت، به فرمان داری مدینه منصوب کرد. با این انتصاب، خشونت و خفقان نسبت به مردم مدینه خصوصاً علویان شدت یافت.

ص:374

1- (1) . بحار الانوار، ج، 48، ص 165.

2- (2) . اصفهانی، همان، ص 382.

3- (3) . عیون اخبار الرضا، ج 1، باب نهم، ص 70.

4- (4) . اصفهانی، همان، ص 308، طبری، همان، ج 4، ص 510.

حاکم وقت در این سیاست خشن، توجه خود را بیش تر متوجه دو شخصیت بارز علویان، امام موسی بن جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حسین بن علی رهبر قیام فسخ، کرده بود. (1) این مرد عمری نسبت به آل ابی طالب دشمنی و کینه ای شدید داشت. او به دنبال بهانه ای بود تا بنی هاشم، مخصوصاً آل ابی طالب را در چشم مردم کوچک سازد. لذا همه روزه دستور می داد که آل ابی طالب در مقصوره مسجد به حضورش برسند. او خود در مسجد

می نشست و فرزندان ابوطالب را در برابر خودش می دید و با این حرکت آنان را تحقیر می کرد. (2) عمر بن عبدالعزیز در دوران فرمانروایی خود بر مدینه، حسن بن محمد طالبی، مسلم بن جندب هذلی شاعر و عمر بن سلام وابسته خاندان عمر را به هنگام نوشیدن شراب گرفت و دستور داد تا همه را تازیانه زده، سپس طناب به گردنشان اندازند و در مدینه بگردانند. بعضی درباره آن ها با عمر بن عبدالعزیز صحبت کردند. حسین بن علی بن حسن پیش وی رفت و گفت: «این برخورد بر آن ها روا نیست! به آن ها تازیانه زده ای، در صورتی که حق زدنشان را نداشتی؛ زیرا مردم عراق در این امر مانعی نمی بینند، دیگر چرا آن ها را می گردانی؟» لذا حاکم دستور داد تا آن ها را که به محل سنگفرش رسیده بودند، برگردانند و به زندان ببرند. آنان یک شبانه روز در زندان بودند. آن گاه حسین بن علی درباره شان با وی سخن گفت. حسین بن علی و یحیی بن عبدالله هر دو حسن بن محمد را ضمانت کردند و عمری او را آزاد کرد به شرط آن که هر روز به حضور او برسند. حسن بن محمد روز چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه غایب بود. شامگاه جمعه جانشین عمری به بازدید رفت. حسین بن علی و یحیی بن عبدالله را گرفت و درباره حسن بن محمد با خشونت از آنان سؤال کرد. آن گاه

ص: 375

1- (1). طبری، همان، ج 8، ص 193.

2- (2). اصفهانی، همان، ج 2، ص 162.

پیش عمری بازگشت و خبر آن ها را به وی داد و گفت: «خدایت امور را اصلاح کند! حسن بن محمد از سه روز پیش غایب است». عمری گفت: «حسین و یحیی را پیش من بیاور.» جانشین عمری آن ها را بخواند و چون پیش وی رفتند

گفت: «حسن بن محمد کجاست؟» گفتند: «به خدا قسم نمی دانیم! روز چهارشنبه غایب بود؛ روز پنجشنبه شنیدیم بیمار است. گمان کردیم در این روز بازدید نیست و اگر تو مرد باانصافی هستی، همان طور که مجلس حضور و غیاب برای ما علویان ترتیب داده ای، برای بستگان عمر بن خطاب نیز همین کار را انجام بده و یکی یکی آن ها را بخوان. اگر دیدی در میان آنان کسی نیست که غیبتش به اندازه حسن بن محمد طول کشیده باشد. آن وقت حق با توست و از روی انصاف با ما رفتار کرده ای.» فرماندار وقتی این سخن منطقی را از یحیی شنید، رو به حسین بن علی کرد و با تندی گفت: «همسرم مطلقه و بندگان آزاد باشند که من دست از او بردارم مگر آن که تا پایان امروز او را نزد من بیاورید» و سوگند خورد که اگر او را نیاوردند، خودش شخصاً به محله «سویقه» (1) برود و خانه هایشان را با خاک یکسان کند و حسین بن علی را یک هزار تازیانه بزند. نیز سوگند خورد که اگر دستش به حسن بن محمد برسد، او را به قتل برساند. (2) یحیی که این سوگند را از فرماندار شنید، سخت عصبانی شد و قسم یاد کرد که به خواب نرود تا او را بیاورد. چون بیرون رفتند، حسین بن علی بدو گفت: «سبحان الله! چرا چنین کردی؟ حسن را از کجا می یابی؟ درباره چیزی قسم یاد کردی که قدرت آن را نداری.» یحیی گفت: «به خدا قسم نمی خوابم تا در خانه او را با شمشیر بزنم.» حسین گفت: «تو کار عاقلانه ای نمی کنی! چون با این کارت، جلو تصمیم ما را می گیری؛

ص: 376

1- (1). «سویقه» همان محله بنی هاشم بود که اکثر خاندان حسینی در آن جا سکونت داشتند.

2- (2). طبری، همان، ج 8، ص 193؛ اصفهانی، همان، ص 295-296.

زیرا آنان تصمیم گرفته بودند که در موسم حج در مکه قیام کنند.» در این وقت حسین برای حسن بن محمد پیغام داد و او را در جریان گذاشت. او هم در پاسخ گفت: «اکنون نزد شما می آیم تا مرا نزد او ببرید.» حسین جواب فرستاد: «هیچ گاه چنین نخواهد شد که خدای تعالی مرا در حالی مشاهده کند و به نزد پیامبرش محمد (ص) بروم که خون تو به گردن من باشد. من هر طور شده از تو محافظت می کنم. شاید خداوند مرا هم از آتش جهنم حفظ کند.» حسین ناگزیر به نزد جمعی از شیعیان کوفه که با وی بیعت کرده و در خانه ای مخفی بودند، رفت و آخر شب قیام کردند.⁽¹⁾ یحیی بن عبدالله آمد و در خانه مروان رازد و چون عمری را نیافت، سوی منزل عبدالله بن عمر رفت که در آن جا پنهان شده بود ولی او را نیافت. پس آمدند تا مسجد را تصرف کنند.⁽²⁾

گروهی بر این عقیده اند که حسین بن علی «شهید فح» که خود از دوران کودکی، شاهد ستم عباسیان به توده مردم به ویژه بنی هاشم بود، قصد خروج داشت و پیش از گفت و گوی وی با عمر بن عبدالعزیز والی مدینه، به قیام علیه سیاست ظالمانه هادی می اندیشید و آن حادثه و نزاع صرفاً بر شتاب قیام افزود.

2. امر به معروف و نهی از منکر

از آن جا که هدف اصلی شهید فح از بین بردن حکومت ظالمانه عباسی و احقاق حق مردم، به ویژه شیعیان و در صورت پیروزی تشکیل حکومت بود، در فرصت های مناسب به انتقاد علیه عملکرد خلیفه وقت و کارگزاران آن می پرداخت؛ چنان که در اعتراض به برخورد عمری فرمانده مدینه، با علویان گفت: «اگر تو مرد باانصافی هستی، همان طور که مجلس حضور و غیاب برای ما علویان ترتیب داده ای. برای بستگان عمر بن خطاب این کار را انجام بده و یکی یکی آن ها را بخوان. اگر

ص: 377

1- (1). ابن اثیر، همان، ترجمه ج 16 ص 36 و 35؛ طبری، همان، اصفهانی، همان.

2- (2). طبری، همان ج 12، ص 5176؛ اصفهانی، همان، ص 294.

دیدی در میان آنان کسی نیست که غیبتش به اندازه حسن بن محمد طول کشیده باشد، آن وقت حق با توست و از روی انصاف با ما رفتار کرده ای.» لذا حسین بن علی که خود شاهد فشارهای روزافزون حکومت بر شیعیان و علویان بود، چاره ای جز مبارزه مسلحانه علیه سیاست حاکمان وقت ندید.

3. عمل به سنت پیامبر (ص)

یکی دیگر از اهداف مهم حسین بن علی، احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بود لذا ایشان در آغاز نبرد، پس از اقامه نماز در مسجد پیامبر (ص)، خطبه ای ایراد کردند و ضمن معرفی خود، مردم را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و رضای آل محمد (ص) دعوت نمودند.⁽¹⁾

4. تشکیل حکومت

در مورد این مطلب، می توان به خطبه حسین بن علی در هنگام بیعت مردم مدینه با او اشاره کرد. او در خطبه اش می گوید: «منم فرزند رسول الله (ص) بر منبر رسول الله (ص) و در مسجد رسول الله (ص)، شما را به سنت رسول الله (ص) دعوت می کنم. ای مردم! آیا آثار رسول الله (ص) را در سنگ و چوب می جوئید در حالی که فرزند عزیز او را ضایع و رها می کنید؟»⁽²⁾

پیامدهای قیام

1. ترس و کینه دستگاه خلافت از علویان

هادی خلیفه وقت پس از جریان فح، کینه ای که از علویون داشت شدیدتر کرد. او از هر زن و مرد علوی وحشت داشت، به طوری که گفت: «کی شود خواهر حسین بن علی دست یابم؟ به خدا قسم اگر او را به چنگ آورم زیردست و پای حیوانات می افکنم تا نابود شود!»

ص: 378

1- (1). اصفهانی، همان، ص 299.

2- (2). همان، ص 376.

2. انتقام جویی هادی از علویان

مفضل بن سلیمان می گوید:

وقتی عمری که در مدینه بود، از کشته شدن حسین در فح اطلاع یافت، به خانه حسین و جمعی از اقوام وی و دیگر انقلابیون، تاخت و آن را ویران کرد و نخل ها را سوزاند و آنچه را که باقی مانده بود، تصرف کرد و جزو اموال ضبط شده قرار داد. هادی بر

«مبارک» خشمگین شد به سبب آن که پس از نزدیک شدن به مدینه، از مقابله با حسین سرباز زده بود. لذا دستور داد تا اموالش را بگیرند و او را جزو تیمارگران اسبان درآرند و تا زمان درگذشت هادی، وضع او چنین بود. گروهی از کسانی را که در قیام فح اسیر شده بودند، پیش وی آوردند، مانند عذافرصریفی و علی بن سابق پیشیزی کوفی؛ هادی دستور داد تا گردنشان را بزنند و در بغداد بر سر پل بیاویزند. موسی مهرویه وابسته خود را به کوفه فرستاد تا آن ها زیر فشار قرار دهد به دلیل این که گروهی از آنان در قیام فح شرکت داشتند. (1)

3. متهم کردن امام کاظم (علیه السلام)

در جلسه ای که سرهای شهدا و تعدادی از اسرا حضور داشتند، هادی با عصبانیت رو به حاضران کرد و گفت: «به خدا قسم! حسین قیام نکرد مگر به دستور او (موسی بن جعفر) و پیروی نکرد مگر محبت و دوستی او را؛ چون او صاحب وصیت (امامت) در این خانواده است.» آنگاه با حالتی انتقام جویانه گفت: «خدا مرا بکشد اگر او را نکشم.» (2)

4. حرکت های بعدی علویان و تشکیل حکومت

از مهم ترین حرکت هایی که علویان در ادامه مبارزه خود علیه خلافت عباسی به راه انداختند، می توان به قیام های یحیی در دیلمان و ادريس در شمال افریقا اشاره کرد.

ص: 379

1- (1). طبری، همان ص 199.

2- (2). مجلسی، بحار الانوار، ج 48، ص 151.

اشاره

برای فهم موضع امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره این قیام، لازم است تا اموری چون اهداف و انگیزه ها، عملکرد و شخصیت قیام کنندگان ارزیابی شود:

1. اهداف قیام

مهم ترین و اصلی ترین هدف حسین بن علی (شهید فخر)، مبارزه با خفقان سیاسی - اجتماعی دستگاه حاکمه وقت و بی عدالتی های آنان علیه علویان و شیعیان و تشکیل حکومت بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) با رهبری شایسته ترین فرد زمان خود، یعنی امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. این مطلب را از قسمتی از سخن او می توان برداشت کرد که گفت: «با شما بیعت می کنم بر کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و شما را به سوی برگزیده ای از آل محمد (ص) فرا می خوانم و تعهد می کنیم که با مردم بر اساس عدل و انصاف رفتار کنیم و عطایا را به طور مساوی تقسیم نماییم. شما همه جا با ما باشید و بر ضد دشمنان ما بجنگید و اگر از ما انحراف دیدید، بیعت خود را بردارید.»⁽¹⁾

2. شخصیت رهبر قیام

حسین بن علی از مادری پاک دامن و پدری عابد و عالم و پرهیزکار به دنیا آمده بود. ابن کثیر می گوید: «او مردی کریم و از سخاوتمندترین مردم بود.»⁽²⁾ یوسف برم وابسته خاندان حسن که مادرش کنیز فاطمه دختر حسن بود می گوید: «در آن ایام، حسین نزد مهدی آمد. با وی بودم، چهل هزار دینار به او داد که در بغداد و کوفه میان کسان پخش کند. به خدا وقتی از کوفه بیرون شد، چیزی نداشت که بپوشد به جز یک جبه پوستی که پیراهنی زیر آن نبود،

ص: 380

1- (1). اصفهانی، همان، ص 378.

2- (2). ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 10، ص 157.

با یک جامه خواب در راه تا مدینه. وقتی وارد مدینه شد، از غلامان خویش مبلغی پول برای مخارج آن روزشان قرض گرفت.»⁽¹⁾ نویسنده تاریخ فخری، درباره شخصیت حسین می گوید: «حسین بن علی، از مردان نامی و از بزرگان و فضیلتی بنی هاشم بود.»⁽²⁾

راجع به قیام فسخ و شخصیت رهبر قیام و هم رزمان او و جریان شهادت آنان، روایات متعددی در دست است که می توان به شخصیت و مقام عالی آنان پی برد. برای نمونه، چند روایت ذکر می شود: امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل می کند:

روزی پیامبر (ص) از سرزمین فسخ عبور می کردند، هنگامی که به موضع فسخ رسیدند، از مرکب پیاده شدند و دو رکعت نماز خواندند، در رکعت دوم بی اختیار به گریه افتادند و اصحاب هم از گریه حضرت گریستند. پس از نماز، پیامبر (ص) رو به اصحاب کردند و

پرسیدند: «شما دیگر چرا گریه کردید؟» عرض کردند: «ای رسول خدا (ص) گریه شما ما را به گریه انداخت.» سپس پیامبر (ص) علت گریه خود را چنین شرح دادند: «در رکعت دوم نماز بودم که جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد: "ای محمد، مردی از فرزندان تو در همین مکان کشته خواهد شد و اجر هر کسی که در رکاب او به شهادت رسد، پاداش دو شهید است"».⁽³⁾

هم چنین امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در یکی از سفرهای خود به مکه، در مسیر راه وقتی به سرزمین فسخ رسیدند، بعد از خواندن نماز فرمودند:

در این مکان مردی از خاندان من با گروهی از یارانش به شهادت می رسند که روح آن ها از جسمشان به سوی بهشت سبقت می گیرد.⁽⁴⁾

ص: 381

1- (1). طبری، همان، ص 200.

2- (2). ابن عنبه، عمده الطالب، ص 260.

3- (3). اصفهانی، همان، ص 290.

4- (4). همان، ص 436، مامقانی، تنقیح المقال، ج 1، ص 165.

امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وقتی چشمش به سر بریده حسین بن علی افتاد، با حالتی متأثر چنین از ایشان تجلیل فرمودند:

انالله وانا اليه راجعون! او از میان ما رفت درحالی که مسلمانی شایسته بود. روزها را روزه می گرفت و برنامه او امر به معروف و نهی از منکر بود. همانند او در خاندانش یافت نمی شود. (1)

3. یاران او

همراهان شهید فخر، علویان و چند تن از فرزندان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از جمله سلیمان بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و اسحاق بن ابراهیم بن حسن بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند. (2)

(3) در بین یاران او افراد برجسته ای هم چون یحیی بن عبدالله و برادرش ادریس دیده می شود. یحیی نزد امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تربیت شده بود. وی از روایان حدیث به خصوص از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود. (4) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگام شهادت، یحیی را وصی خودشان در سرپرستی فرزندان و اموال قرار دادند. (5) ادریس هم که از فرماندهان قیام فخر بود، امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره شخصیت او فرمودند:

ادریس از شجاعان خاندان پیامبر (ص) بود! به خدا سوگند، همانند او در بین ما نیامده است. (6)

4. اهتمام رهبر قیام به رأی و نظر امام

شهید فخر و یحیی بن عبدالله آشکارا اظهار کردند که در جریان قیام، با امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مشورت کرده اند و حضرت آنان را به خروج و قیام امر فرمودند. (7) حتی

ص: 382

1- (1). اصفهانی، همان، ص 302.

2- (2). مروج الذهب، ترجمه ج 2، ص 332.

3- (3). ابن عنبه، عمده الطالب، ص 260.

4- (4). اصفهانی، همان، ص 428.

5- (5). مامقانی، همان ج 3، ص 319.

6- (6). اصفهانی، همان ص 487، طبری، همان، ج 10، ص 29.

7- (7). اصفهانی، همان، ص 383.

هادی عباسی نیز به این مسأله توجه داشت که پس از شهادت حسین گفت: «به خدا، حسین قیام نکرد مگر به امر او (موسی بن جعفر).» (1).

5. شعار قیام

شعار حسین (شهید فخر) و یارانش همچون شعار پیامبر (ص) و دایی هایش «احد، احد» بود. (2).

6. ارادت رهبر قیام به تشیع و احکام آن

تاریخ نگاران نقل کرده اند که وقتی بنی هاشم و شیعیان، قیام خود را علنی کردند و به مسجد رفتند، یکی از یاران حسین به مؤذن دستور داد تا جمله «حی علی خیر العمل» را به زبان بیاورد. همین جمله، باعث وحشت عمری حاکم مدینه شد به نحوی که گریخت و شهر به دست انقلابیون افتاد.

(3)

نتیجه

در این جا با بررسی ویژگی های مذکور می توان گفت: اگر چه امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به ظاهر دعوت رهبر قیام فخر را نپذیرفتند و در این قیام شرکت نکردند و از او خواستند که امام را به شرکت در این قیام فرانخواند، دل سوزی و دعای خیر آن حضرت برای حسین و یارانش و اظهار تأسف از شهادت آنان و تعریف و تمجید از حسین بن علی و دعا برای او، با توجه به شخصیت و اهداف مقدس وی، بیان گر این نکته است که ایشان از روی تقیه دعوت را نپذیرفتند و برای جلوگیری از شرارت بنی عباس، ناگزیر دعوت را رد کردند تا بعدها ارتباط امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و قیام کنندگان فاش نشود. و زمانی که حسین بن علی قبل از قیام با امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ص: 383

1- (1). مامقانی، همان ج 1، ص 337؛ مجلسی، همان، ج 48، ص 151.

2- (2). اصفهانی، ص 299.

3- (3). همان، 299.

مشورت کرد، ایشان در جواب فرمودند: «بلی تو کشته خواهی شد! پس احتیاط کن و هوشیار باش، چون این مردم، فاسقانی دو چهره اند، که به ظاهر خود را مؤمن جلوه می دهند، اما باطن آنان نفاق و شرک است. پس بازگشت ما به سوی خداست! توفیق شما گروه قیام کننده را از خداوند خواستارم.»

[\(1\)](#)

ص: 384

1- (1) . اصول کافی.

1. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت: 1385.
2. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، قم: نشر علامه، 1379 ق.
3. ابن عنبه، عمدہ الطالب، قم: صدرا، 1417 ق.
4. ابن کثیر دمشقی، البدایہ والنہایہ، تہران: نشر جہان، 1378 ق.
5. ابن طباطبای، تاریخ فخری، بیروت: دارالعربی، بی تا.
6. ابوالفرج اصفہانی، الاغانی، انتشارات علمی و فرهنگی، 1364
7. ابوالفرج اصفہانی، مقاتل الطالبیین، بیروت: دارالمعرفہ، بی تا.
8. احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصار، بی تا.
9. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، بی جا، بی نا، بی تا.
10. شیخ کلینی، اصول کافی، تہران: اسلامیه، 1364.
11. شیخ مفید، ارشاد، قم: نشر کنگرہ شیخ مفید، 1413 ق.
12. علامہ مجلسی، بحار الانوار الجامعہ لدرراخبار الائمہ، تہران: نشر اسلامیه، 1363.
13. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، بیروت: بی نا، بی تا.
14. مامقانی، تنقیح المقال، چاپ جدید، بی جا، بی نا، بی تا.
15. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث، 1387.

چکیده

نسب عبدالعظیم با پنج واسطه، به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می رسد. بنابر ظرایفی، لقب حسنی عنوانی جداناپذیر از اسم عبدالعظیم می گردد. تا زمانی که ایشان در مدینه بودند، در محضر امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، درس هایی از غیبت و قیام مهدی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فراگرفتند، بنابراین راوی مهم ترین احادیث غیبت هستند که در کتب الغیبه و کمال الدین و غیره ثبت است.

مهم ترین بخش زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی در سامرا بود. در این که چگونه وارد آن شهر می شوند و چرا خارج می گردند، اقوال مختلفی وجود دارد.

در زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جامعه شیعه، با تشقت آرا، فرقه ها و انحرافات عقیدتی متعدد مواجه بود و از طرفی امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این زمان، مصمم به گسترش سازمان وکالت بودند. تنی چند از صحابه و وکلای حضرت، منحرف و غالی شدند، دانشمندان فرقه زیدیه که مبنای فکری شان بر ادامه امامت در نسل امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود می خواستند بیش ترین آسیب را به امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و شیعیان وارد نمایند. فرقه های مجسمه و مشبهه، عقاید و تصورات نابه جایی را در مورد خداوند به مردم القا می نمودند. در این اوضاع واحوال، عبدالعظیم حسنی در محضر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باورهای خود را بیان می دارد که حضرت مهر تایید بر آن می زنند. آیا بین این ابراز عقیده و

حوادث و اوضاع زمانی ارتباطی وجود داشت؟ مشایخ و راویان حدیث، عبدالعظیم را بسیار تجلیل نموده اند که بزرگی و جلالت او را نمایان می سازد. وی در ری مدفون گردید.

واژگان کلیدی: امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عرض دین، المحاسن، مجسمه، مشبهه.

مقدمه

از بین سادات حسنی تعداد کمی پس از شهادت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مطیع امامان شیعه بودند؛ اما حضرت عبدالعظیم ثابت نمود که هم شاگرد نمونه ای از کلاس ائمه (علیهم السلام) است و هم می تواند راوی و اثبات گر مهم ترین اندیشه شیعی (مهدویت) باشد. عبدالعظیم بزرگ ترین شاگردانی را تربیت نمود که توانستند مهم ترین کتب حدیثی شیعه را بنویسند که امروزه تأثیرگذار در عقاید شیعه

هستند. عبدالعظیم با این که در تاریخ چندان شناخته شده نیست، بسیاری از ائمه اطهار و بزرگان شیعه او را که همین تجلیل، راز اهمیت او را برای تشیع هویدا می سازد.

عبدالعظیم از مشایخ حدیث، و از زهاد و عباد زمان خویش بود. محضر سه تن از امامان را درک نمود و از آنان حدیث نقل کرد. مهم ترین بخش زندگی عبدالعظیم، هم عصر بودن با امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. این زمان از مهم ترین دوران حیات شیعه به شمار می آید.

امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این هنگام با حکومت قلدراغه و حدیث گرای متوکل عباسی مواجه گشتند. حضرت به سبب نزدیکی به عصر غیبت، به زمینه سازی در این مورد و گسترش سازمان وکالت مصمم بودند؛ و اما عقاید انحرافی و فرقه های متعدد درون شیعه، وکلا و صحابه غالی و منحرف، تهدیدی برای جامعه شیعی بودند. از همه مهم تر، فرقه زیدیه بود که مبنای فکریش بر امامت در نسل سادات حسنی استوار بود. آنان در این زمان، بیش از پیش به کمک اندیشه ورنی، به گسترش فرقه و خطوط اندیشه ای خود، در برابر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرداختند.

در این زمان که امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از هر سو، با خطری روبه رو بودند و برای زدودن جامعه از تشمت و عقاید منحرف می کوشیدند، عبدالعظیم توانست صحابه ای صدیق و شایسته باشد. او در حضور امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باورهای خود را بیان کرد که به حدیث «عرض دین عبدالعظیم حسنی» مشهور گشت.

کتب و مقالات نوشته شده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی، هریک بخش هایی از زندگانی و ویژگی های اخلاقی و عرفانی و یا سندیت روایات را مطرح می کنند. در این مقاله، به سه بخش زندگانی عبدالعظیم، خلاصه وار توجه می شود: قبل از تولد تا زمانی که در مدینه هستند؛ در سامرا نزد امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که بخش اصلی است و زمانی که در ری وکیل امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودند، همراه با آثار وجودی که پس از رحلت به جای گذاشتند.

شخصیت نسبی عبدالعظیم حسنی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب،⁽¹⁾ از ناحیه زید به امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می رسید. زید دارای جلالت قدر و بزرگی منزلت فراوان بود.

⁽²⁾ عبدالعظیم در سال 13 هـ - در شهر مقدس مدینه متولد شدند. در مدت 9 سال، از عمر بابرکتش، با دوران امامت چهار امام معصوم امام موسی کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام

ص: 388

1- (1) . برای مطالعه بیش تر نک: سیدمحمدحسین صادقی، درباره شاه عبدالعظیم، مقالات و بررسی ها، دفتر 69، تابستان 80، ص 24-31.

2- (2) . محمد رازی، حضرت عبدالعظیم حسنی، از شناخت نامه عبدالعظیم حسنی، (136 ق)، ص 61، سازمان نشر دارالحدیث، 82، و محمدکاظم رحمان ستایش، بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، علوم حدیث، ص 5-4.

رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام محمد تقی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام علی التَّقِی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مقارن بود و احادیث فراوانی از سه امام اخیر روایت کرده است (1).

چگونگی ارتباط عبدالعظیم با ائمه هم عصر خود

گفته شد عبدالعظیم از زمان امام موسی بن جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قید حیات بوده ولی درک حضور حضرت را نداشته ولی با اصحاب آن جناب معاشرت داشت اما ایشان زمان امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بوده اند، زیرا روایات مؤید این مطلب است؛ مانند حدیثی که در کتاب اختصاص است که نشان می دهد حضرت عبدالعظیم محضر مبارک امام را درک نموده و از ایشان روایت نقل کرده و از حدیث پیداست که حضرت به او احترام می گذاشتند. هم چنین چون از هشام بن حکم روایت نقل کرده و هشام هم در سال 198 - قبل از حضرت رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وفات نمود مؤید آن است که عبدالعظیم در زمان امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) متولد شده و در شمار راویان حدیث و مشایخ او بوده است.

هم چنین عبدالعظیم در مدینه، از حضور امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بهره برده و روایات فراوانی از آن حضرت نقل کرده است؛ به خصوص روایاتی درباره غیبت امام عصر که در الغیبه و کمال الدین آمده است. ایشان حدیث معراج را از امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل کرده است. از اخبار و روایات امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مشخص می گردد که حضرت به او علاقه داشتند و بسیار احترام می گذاشتند و به او اعتماد و اطمینان داشتند. (2)

در زمان حضرت هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز تا آن زمان که ایشان در مدینه حضور داشتند، منزل آن حضرت یگانه پایگاه عبدالعظیم بود. گفته شده عبدالعظیم برای ارتباط با امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ص: 389

1- (1) . عزیرالله عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 234، تهران، کتابخانه صدر.

2- (2) . محمدباقر پورامینی، آفتاب ری؛ عبدالعظیم حسنی، ص 49-53، معاونت فرهنگی آستان مقدس عبدالعظیم، (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

مدینه را ترک کرد و به سامرا رفت. (1) با توجه به کلاس درسی که عبدالعظیم در مدینه در حضور امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) داشتند، پذیرفتنی است که برای دیدار و ارتباط با امام زمان خود و با توجه به اعتقادات راسخ عبدالعظیم و ادامه بهره‌بری از نسل امامت، چنین هجرتی را انجام داده باشند. وکالت عبدالعظیم در ری نیز خواست امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود.

(2) حضرت عبدالعظیم در سامرا خدمت امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رسید عقاید مذهبی خود را محضر مقدس ایشان عرضه داشت و آن جناب هم معتقدات او را تأیید کردند. (3) امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عبدالعظیم را بر تمام سادات زمانش مقدم می‌داشتند و سبب آن، علم، تقوا و ورع او بود. زمانی که این احترام زیادی رشک اطرافیان به خصوص سادات حسینی را برمی‌انگیخت، امام با درایت، در حضور دیگران عملاً علم و ادب عبدالعظیم را نشان می‌دادند (4) و ابراز می‌داشتند که: «اگر عبدالعظیم را ارج می‌نهم، به دلیل مقام علمی اوست.» (5)

عبدالعظیم معروف‌ترین روایات درباره فضیلت زیارت امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل می‌کند به خصوص که فرمودند: «مردم قم و آبه (آوه کنونی از توابع شهر ساوه) آمرزیده‌اند؛ زیرا قبر جدم علی بن موسی الرضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را زیارت می‌کنند، هان! هرکس به زیارت مرقدش برود و در راه، قطره‌ای از آسمان بر او برسد، خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.» (6)

ص: 390

-
- 1- (1) . اختران فروزان ری و تهران؛ عبدالعظیم حسنی، ص 50-51.
 - 2- (2) . محمد باقر پورامینی، آفتاب ری، ص 119.
 - 3- (3) 6. عزیرالله عطاردی، مسند عبدالعظیم، ص 36-38.
 - 4- (4) . محمدرازی، زندگانی عبدالعظیم حسنی و امام زادگان مجاور، ص 4.
 - 5- (5) . ستارگان ری، ص 34-36، محمدرازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم و امام زادگان، ص 4.
 - 6- (6) . مجلسی، بحار الانوار، بیروت، دارالاحیاء، ج 60، ص 231.

اهمیت وجودی عبدالعظیم حسنی در زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بررسی هر دوره از عمر عبدالعظیم، با آن امامی که هم عصر بودند، ویژگی خاصی در زندگی عبدالعظیم به وجود آورد، اما دوره مورد بحث زمانی است که ایشان با امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سامرا هم دوره بودند.

پس از هجرت اجباری امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شهر سامرا⁽¹⁾ و محدودیت در شهر مدینه، حضور در آن جا برای سادات علوی، بخصوص عبدالعظیم سخت گردید، عبدالعظیم برای ارتباط با امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مدینه را ترک گفت و به سامرا رفت. در آن جا مدتی از محفل امام استفاده کرد تا این که حضورش در آن شهر خطرناک شد و مجبور گردید شهر را ترک و ری را انتخاب کند.⁽²⁾

از مهم ترین بخش های حضور عبدالعظیم در سامرا، زمانی است که خدمت امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مشرف می شوند و عقاید خود را اظهار می نمایند. امام پس از دیدن او می فرماید: «تواز دوستان حقیقی ما هستی.»⁽³⁾ اهمیت عقایدی که عبدالعظیم مطرح می کنند، با توجه به اوضاع خاص سیاسی - فرهنگی سنجدیده می شود که امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سامرا با آن مواجه بودند.

شرح «عرض دین عبدالعظیم حسنی»

اصول عقایدی که عبدالعظیم به عنوان دینش به امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرضه کرد بدین قرار بود که گفت: «ای پسر پیامبر خدا، می خواهم دینم را به محضر شما عرضه کنم، اگر مورد رضایت شما بود بر آن استوار باشم.» امام با لبخند از پیشنهاد او

ص: 391

1- (1). مفید، ارشاد، هاشم رسولی محلاتی، ج 2، ص 311-309، جامعه مدرسین قم.

2- (2). ستارگان ری، ص 19.

3- (3) 4. همان، ص 24.

استقبال کردند و فرمودند: «ای ابوالقاسم بگو!» عبدالعظیم گفت: معتقدم که خدای تبارک و تعالی بی نظیر است و چیزی همانند او نیست. از دو حد ابطال و تشبیه بیرون است و او جسم، صورت، عرض و جوهر نیست، بلکه ایجادکننده اجسام و صورت بخش صورت ها و آفریدگار اعراض و جواهر و پروردگار و مالک و جاعل و پدیدآورنده همه چیز است.

و محمد (ص) بنده و فرستاده او و خاتم پیامبران است و هیچ پیامبری پس از وی تا روز قیامت نیست؛ و شریعت او، آخرین شرایع است و پس از آن تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد. معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیامبر، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، سپس حسن و بعد حسین و بعد علی بن حسین و پس از او محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد محمد بن علی هستند و سپس شما مولای من هستید.»

پس از آن امام می فرمایند: «و پس از من، پسرم، حسن و حال مردم پس از وی نسبت به جانشین او چگونه خواهد بود؟»

حضرت عبدالعظیم از حجت بعد از آن حضرت پرسید و گفت: «مولای من! وضع آن حضرت چگونه است؟»

فرمود: «چنان است که شخص آن امام دیده نمی شود و روا نیست نام او برده شود. تا این که قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و جور گشته است.»

حضرت عبدالعظیم ایمان خود را به آن چه حضرت هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرموده بود، اظهار کرد و گفت: اقرار می کنم و معتقدم که دوست دار ایشان، دوست دار خدا و دشمن ایشان، دشمن خداست و طاعت ایشان، طاعت خدا و نافرمانی از ایشان، نافرمانی از

خداست. معتقدم که معراج پیامبر حق و سؤال در قبر حق است و

بهشت و دوزخ، صراط و میزان حق است و روز قیامت بی تردید خواهد بود و خداوند تمام کسانی را که در دل قبر آرمیده اند مبعوث می گرداند.

و معتقدم که پس از ولایت (ولایت ائمه واجبات عبارتند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر...) امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ضمن آفرین گفتن و تأیید عقیده او چنین فرمودند: «پس بر همین روش استوار باش! خداوند تو را در دنیا بر این عقیده استوار و در آخرت ثابت قدم و پابرجا بدارد!»⁽¹⁾

این حدیث متواتر است؛ زیرا در زیارت نامه ایشان هم گفته شده است.⁽²⁾ شروح مختلفی بر حدیث «عرض دین عبدالعظیم»، از جنبه های عقیدتی و عرفانی نوشته اند.⁽³⁾ البته می توان این حدیث را از جنبه های مختلفی بررسی کرد مثل این که بگوییم این سخنان را عبدالعظیم برای دلگرمی و اطمینان خاطر بیش تر امام گفته باشد. اما حقیقت و اهمیت این گفتار را باید با توجه به اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بررسی نمود. زیرا زمان ایشان بحرانی ترین دوران برای شیعه به شمار می آمد، عصری که عقاید انحرافی و افراطی گوناگون در بین شیعیان رواج داشت و فرقه های متعدد خطری عمده برای کیان شیعه بودند.

گروهی از مردم به جبر و تقویض گرایش یافته⁽⁴⁾ و علاوه بر صوفیان، گروهی به تجسیم و تشبیه خداوند پرداخته بودند،⁽⁵⁾ عده ای توقف در امامی نمودند و

ص: 393

-
- 1- (1). باقر شریف قرشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، محمدرضا عطایی، گنگره جهانی حضرت رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قدس رضوی، به نقل از امالی صدوق و وسائل الشیعه، ج 1، ص 13.
 - 2- (2). محمد رازی، شرح حدیث، ص 81.
 - 3- (3). صافی گلپایگانی، شرح حدیث عرض دین عبدالعظیم، قم: دلیل ما.
 - 4- (4). ابن شعبه حرانی، تحف العقول، صادق حسن زاده، ص 822، انتشارات آل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ اول، قم، 1382.
 - 5- (5). محمدعلی سلطانی، فضای اجتماعی شیعیان در عصر عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث 98.

اسماعیلیه و زیدیه، دو فرقه منتسب به شیعه و اهل بیت خطر ساز بودند، اگرچه متوکل یکی از شریرترین خلفای عباسی نسبت به مردم، شیعیان و ائمه بود. (1)

هر بند گفتار عبدالعظیم، یکی از اندیشه های باطل و انحرافات رایج زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را رد می نماید و شبهاتی را که در مورد عقاید دینی به وجود آمده بود، پاسخ می دهد. عبدالعظیم با این حدیث نشان می دهد که جمیع اعتقادات یک شیعه راستین را دربردارد. (2)

اوضاع عصر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پانزده سال از مدت عمر امامت خود با متوکل عباسی مواجه بودند. متوکل که حدیث گرا بود، امام را از مدینه به سامرا آورد که یک شهر نظامی بود و امام را تحت کنترل شدید داشت و لحظه ای از فکر آزار و اذیت امام و شیعیان به ویژه

سادات علوی غافل نبود. باین حال، امام با آرامش خاصی با او رفتار می نمودند به طوری که توانستند در دل کاخ او نفوذ نمایند تا اندکی از آزار متوکل در امان باشند و به وظایف خود پردازند. (3)

در این عصر، امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، با فرقه های انحرافی زیادی چون صوفیه، زیدیه، مجسمه و مشبهه و از طرفی با وکلای منحرف و صحابه غالی مواجه بودند و می بایست نبض جامعه شیعی را در دست داشته باشند و به نحوی امور را کنترل می کردند که بدنه اصلی شیعه منحرف نشود. لذا حضرت به صحابه و دوستانی صادق نیاز داشتند که در این امر ایشان را یاری برسانند. عبدالعظیم یکی از این افراد بود.

امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در روایتی بلند خطاب به عبدالعظیم می فرمایند:

ص: 394

1- (1). ابن اثیر، الکامل، ج 4، ص 318-319؛ مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر اسلامی، چاپ سوم، 89، ص 566.

2- (2). محمدکاظم رحمان ستایش، بررسی کلی روایات عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث، 6، ص 16-20.

3- (3). قریشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، محمدرضا عطایی، آستان قدس رضوی، ص 334؛ رسول جعفریان، حیات فکری سیاسی امامان شیعه، انصاریان، قم، ص 501.

ای عبدالعظیم! به دوستانم سلام برسان و به آنان بگو که برای شیطان راهی در دل های خود باز نکنند. آنان را به راست گویی در سخن و ادای امانت و ترک جدال و مخاصمه در مسائل بی اهمیت و به رویکرد به یک دیگر و زیارت هم دیگر دستور ده؛ چون این کار، موجب نزدیکی به من می شود. به تخریب شخصیت یکدیگر مشغول نباشند. (1)

حضرت در ادامه، مردم را از شرک ورزی به خدا و کینه ورزی نسبت به هم دیگر بر حذر می دارند.

این گزارش گویای آن است که چقدر مناظرات یا منازعات بیهوده و انحرافی در بین مردم بوده که باعث کینه ورزی بین مردم می شده است. (2)

عبدالعظیم حسنی و فعالیت های فرقه زیدیه در عصر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

سازمان وکالت در زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گسترش نهایی یافت. از وظایف وکلای امام در آن دوره، پر کردن خلأ عدم دست رسی به امام، برای شیعیانی بود که در اقصی نقاط شهرهای اسلامی پراکنده بودند. آنان علاوه بر دفاع از اندیشه های شیعی و حل مشکلات فقهی، نامه های مردم را به امام و بالعکس و نیز وجوهات شرعی و هدایای مردم را به امام می رساندند و به حل مشکلات شخصی مردم می پرداختند. (3)

عبدالعظیم حسنی از وکلا و صحابه حضرت هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بود و تمام وظایف یک وکیل را بر عهده داشت، با این تفاوت که عنوان یا لقب حسنی، معروفیتی بیش تر، به او داد.

ص: 395

1- (1). عزیزالله عطاردی، عبدالعظیم حسنی حیات و مسنده، ص 13.

2- (2). محمدعلی سلطانی، فضای اجتماعی شیعیان در عصر عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث، ش 98، ص 103.

3- (3). فرج الله عباسی، راویان و اصحاب امام هادی و امام عسکری (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از کتاب شکوه سامراء، ص 398.

زیدیه از فرقه های درون شیعه در زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود، مبنای شکل گیری این فرقه بر اساس قیام زیدبن علی علیه حاکم اموی بود. قیام او که سرانجام با شهادتش پایان یافت، در سال 121 یا 122 قمری رخ داد. قیام زید ابتدا یک حرکت سیاسی و اعتراضی بود، ولی بعدها به یک مکتب اعتقادی تبدیل گردید. از اعتقادات زید بن علی، پذیرش و مشروعیت داشتن خلافت ابوبکر و عمر بود. هم چنین به امامت مفضول بر فاضل اعتقاد داشت. (1)

شاخه زیدی مکتب تشیع، در زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به عنوان یک مذهب با تعالیم و معارف خاص خودسر افراشته بود و ی رقیب عمده برای تشیع امامی به شمار می رفت. قاسم رسی نویسنده زیدی معاصر امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این زمان، به تدوین اندیشه هایی برای زیدیان اهتمام می نمود. نویسنده الرد علی الروافض من اهل الغلو، امام را به سبب دستور پرداخت خمس در آمد، در وضعیت آن روز، این که ایشان در سراسر شهرها وکلایی برای این امر نصب کرده اند، به شدت انتقاد می نمود. مشابه نویسندگان زیدی دیگر نیز تا پایان قرن سوم چنین انتقادات و حملاتی داشتند که دانشمندان شیعه به آن ها پاسخ دادند. (2)

یکی از آفاتی که جامعه شیعی در آن زمان تهدید می نمود، غلو برخی از اصحاب و وکلای امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حق آنان بود. آن ها با هدف منافع مادی، برای امامان شیعه ادعای الوهیت یا نبوت می نمودند.

قاسم رسی در کتاب الرد علی الروافض من اهل الغلو، بر شیعیان می تازد. منظور او از غلو چیزی جز اعتقادات تشیع امامی در آن عصر نیست. وی به استثنای زیدیه، تمام گروه های شیعی، از جمله معتقدان به امامت دهمین پیشوای

ص: 396

1- (1) . حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج 2، ص 80.

2- (2) . مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، هاشم ایزدپناه، سایت سرای اسلام، ص 29.

شیعیان امامی را از رافضیان اهل غلو به حساب آورده است. هم چنین اعتقاد به علم غیب و منصوص بودن امامت آنان و از همه بیش تر امامت غیر بالغ را به استهزا گرفته و کوشید تا برتری امامت نسل حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بر نسل حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به اثبات برساند. او نیز مانند دیگر زیدیان، ظلم ستیزی و قیام آشکار امام را از شرایط اصلی مقبولیت و مشروعیت امام می داند. (1)

از مهم ترین باورهای زیدیه این است که امامت را پس از امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، در اولاد حسنین می دانند و هر کس از آنان قیام کرد و مردم را به خود خواند، امام دانسته، اطاعت او از جانب خدا را بر همه مردم و هم چنین بر همه آل علی واجب می شمارند. زیدیه هم چنین معتقدند، هرکس از اولاد حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قیام نکند و در عین حال خود را امام بداند، و نیز هر کس چنین شخصی را امام بداند، کافر و مشرک است. (2)

اما عبدالعظیم حسنی با پیروی مطلق از امامان شیعه به ویژه امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، خط بطلان بر این اعتقادات زیدی می گذارد. علت علاقه و محبت ائمه معصومین به او، به این جهت بوده که عبدالعظیم در مقابل حضرات از خود رأی و عقیده ای نداشته و در

تمام مسائل تابع نظریات و اوامر آن ها بوده است. (3) به گفته عطاردی، عبدالعظیم از سادات حسنی بود که آبا و اجداد او - چه در زمان بنی امیه و چه در زمان بنی عباس - با آن ها با مماشات زندگی می کردند؛ برای مثال، جد او زید بن حسن از طرف منصور خلیفه عباسی حاکم مدینه بود. (4) اما سادات حسنی همواره

ص: 397

1- (1) . علی آقانوری، خاستگاه تشیع: پیدایش فرقه های شیعی در عصر امامان، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل البیت، چاپ دوم، 86، ص 204-205.

2- (2) . سیدحسن خمینی، فرهنگ جامع فرق اسلامی، ص 16.

3- (3) . عزیرالله عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی، کتابخانه صدر، تهران، ص 39.

4- (4) . همان، ص 39.

با امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اختلاف داشتند. آن ها می خواستند قیام کنند و خلافت را در دست گیرند اما ائمه با آن ها موافق نبودند. (1)

علت اقرار عبدالعظیم به خارج بودن خداوند از دو حد ابطال و تشبیه

از جمله باورهای انحرافی که در میان مسلمانان وجود داشت و حتی گاه میان شیعیان نفوذ می کرد و در زمان امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) موجب دودستگی در میان شیعه شده بود، باور به جسم بودن و یا دیدن خداوند بود. وجود این باور، موجب افترا و تهمت به

اصل شیعه شده بود حتی شیخ صدوق در مقدمه کتاب التوحید به آن اشاره می کرده و هدف از نوشتن آن را همین اعتقادات تشبیه و جبر دانسته است. (2)

طرفداران فرقه مجسمه برای خداوند جسم قائل بودند. و در عقیده خود، به آیاتی از قرآن استناد می نمودند. آن ها چنان عقیده خود را در بین مردم گسترش می دادند که باعث نگرانی برخی شد. لذا به امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نامه نوشتند و از حضرت تقاضای تکلیف می کردند. حضرت در جواب نوشتند: «منزه است خدایی که هیچ حدودمرزی ندارد! و هرگز این گونه وصف نمی شود؛ هیچ مانندی ندارد و او شنوای بیناست.» (3)

اما مشبیه، خداوند را به اموری قابل لمس تشبیه می نمودند. این فرقه که به یونسیه هم شهرت داشتند، پیروان یونس بن عبدالرحمان قمی بودند. آنان این گونه القا می نمودند که ملائکه، عرش را حمل می کنند و عرش هم خداوند را حمل می نماید. (4)

ص: 398

1- (1). همان، ص 40.

2- (2). ابن بابویه، التوحید، ص 1/18، طوسی.

3- (3). ابن بابویه، محمدبن علی، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ص 100.

4- (4). احمد شهرستانی، الملل و النحلل، ص 220.

(1) اسماعیلیه (2) و واقفه، (3) از مهم ترین فرقه هایی آن زمان بودند که در روند طبیعی شیعه اخلال می نمودند: کلاس درس عبدالعظیم در محضر امام جواد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در مدینه، آموزه های مهدویت بود؛ به خصوص احادیث مهدویت عبدالعظیم در کتب کمال الدین والغیبه موجود است. حسنی بودن عبدالعظیم، عظمت روایاتی را می رساند که او درباره مهدی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت می کند. یکی دیگر از رموز حسنی بودن عبدالعظیم همین جاست. «حضرت عبدالعظیم با آن که از سادات حسنی است و کسانی از این نسل به جهت حسادت هایی، امامت در اولاد حسین را بر نمی تابیدند، اما روایات جامعی را در موضع مهدویت و امام مهدی نقل کرده است؛ روایاتی که هنوز مهدی زاده نشده است، اما برخی از روایاتی که در معرفی امام مهدی و وعده تولد ایشان است و برخی وعده به قیام ایشان و خصوصیات آن و دعوت به انتظار فرج آن است.» (4)

وکیل امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در ری

نام عبدالعظیم در کتب رجالی، از اصحاب و وکلای امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ذکر شده است، (5) آن گونه که از احادیث برمی آید ایشان وکیل امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در ری بودند امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به یکی از صحابه خود به نام اباحمّاد فرمود: «زمانی که مشکلی از مسائل دینی برایت پیش آمد، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او

ص: 399

-
- 1- (1) . ابن بابویه، التوحید، ص 1/18، طوسی.
 - 2- (2) . حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی و فرق منتسب به شیعه، سمت، 86، ج 2، ص 105.
 - 3- (3) . سیدحسن خمینی، فرهنگ جامع فرق اسلامی، ج 2، ص 1489 و حسن بن موسی نوبختی، فرق شیعه، ص 96.
 - 4- (4) . محمدکاظم رحمان ستایش، بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث 6، ص 31-32.
 - 5- (5) . احمد بن علی النجاشی، رجال نجاشی، محمد جواد نائینی، دارالاصواء، بیروت، چاپ اول، ج 2، ص 66، 1988.

برسان.»⁽¹⁾ از حدیث ابوحمّاد برمی آید که عبدالعظیم در ری، مصدر امور شرعی بوده و از امام اجازه داشته است.⁽²⁾ مهم تر آن که مردم ری در آن زمان دارای مذاهب مختلف بودند؛ مانند سنی حنفی، سنی شافعی و شیعی. وجود عبدالعظیم در آن شهر به عنوان وکیل امام اهمیت خاص خود را داشت. درباره چگونگی رفتن عبدالعظیم به ری نقل های متفاوتی وجود دارد: به فرار او از دست متوکل به ری اشاره کرده می گویند: در حالت خوف وارد ری شد و مدتی مخفیانه زندگی می کرد تا مردم او را شناسایی کردند.⁽³⁾

امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن دوران حداقل 178 راوی حدیث و صحابه داشتند.⁽⁴⁾ طبیعی است که از این تعداد، برخی منحرف و فاسد باشند. کتب رجالی نام این افراد را ذکر کرده اند که بیش تر غالی بودند⁽⁵⁾ و چند نفر علاوه بر غلو، فساد اخلاقی نیز داشتند.

فارس بن حاتم قزوینی از معروف ترین علمای رجال و اخبار است که او را مذمت و تکفیر کرده اند.⁽⁶⁾ اما عبدالعظیم باعرضه عقاید راستین و شیعه ناب بودن خود را ثابت کرد و نشان داد، که از علم و درایت و پاکی نفس و تقوا برخوردار بوده است.

ص: 400

-
- 1- (1). نوری، مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614.
 - 2- (2). عزیرالله عطاردی، زندگانی عبدالعظیم حسنی، ص 52.
 - 3- (3). احمد بن علی النجاشی، رجال نجاشی، محمد جواد نائینی، دارالاصواء، بیروت، چاپ اول، ج 2، ص 66 و عطاردی، زندگانی عبدالعظیم، ص 29، 1988.
 - 4- (4). باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 31.
 - 5- (5). طوسی، اختیار معرفه رجال کشی، مصطفوی، ص 430-433.
 - 6- (6). طوسی، رجال طوسی، چاپخانه حیدریه، چاپ اول، نجف اشرف، 80 هـ -، ص 421، باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص 296.

عبدالعظیم علاوه بر نسب و شخصیت حقیقی و جدای از هم نشینی با ائمه، از مقامات بالای علمی و تقوایی بالا برخوردار بوده، به خصوص در شهرری، پیوسته به نماز و روزه مشغول بود و جدای از داشتن مقام تقیه،⁽¹⁾ چندان بزرگ منش بود که بعد از رحلت شهادت گونه، شجره نامه اش در جیب لباسش پیدا شد و مردم از نسبش اطلاع یافتند. همین که او عارف به قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر در ری بود و هرروز به زیارت آن می رفت، از درایت و کرامت او حکایت می نماید. از تألیفات مهم وی

خطب امیر مؤمنان⁽²⁾ و کتاب یوم و ليله⁽³⁾ است. او در زمان خود دارای موقعیتی عظیم بود و با بزرگان شیعه و راویان درجه اول ارتباط داشت و با عده کثیری از اصحاب حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، امام کاظم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) محشور بوده، اشخاصی چون هشام بن حکم، ابن ابی عمیر، علی بن جعفر، حسین بن محبوب، از مشایخ او هستند.⁽⁴⁾ علمای بزرگی چون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی، احمد بن محمد بن خالد برقی و شیخ صدوق، درباره او سخن فراوان گفته اند.⁽⁵⁾ از راویان حدیث او تا پانزده مورد نام برده شده که از معروف ترین آن ها می توان از احمد بن محمد خالد برقی نام برد. او اهل کوفه و از شخصیت های فرهیخته شیعه بود که در قم اقامت داشت. از آثار او می توان به

ص: 401

-
- 1- (1) . محمدرازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم و امام زادگان مجاور، ص 69.
 - 2- (2) . احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص 66.
 - 3- (3) . نوری، مستدرک الوسایل، ج 3، ص 614.
 - 4- (4) . عزیرالله عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، کتابخانه صدر، تهران، ص 23.
 - 5- (5) . همان، ص 29؛ سید جعفر شهیدی، عظمت شخصیت عبدالعظیم در نظر امامان (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، علوم حدیث، ص 100

کتاب المحاسن اشاره کرد. عبدالعظیم در 22 سند از روایت های کتب اربعه، قرار دارد و با احتساب کتب روایی دیگر، این رقم تا حدود 115 مورد می رسد.

(1) در مورد این که عبدالعظیم شهید شده یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته تنها دو قول وجود دارد؛ در مُنتخب طَریحی (ص 8) آمده: «قیل و ممن دفن حیّاً من الطالبيين عبدالعظیم الحسنی بالری» زنده در قبر گذاشته شده است.» در کتاب شجره المبارکه (ص 46) آمده: عبدالعظیم... قتل بالری و مشهده بها معروف و مشهور...». اما نجاشی در ظاهر گفتارش به وفات وی معتقد است و لاهوتی در بدائع الانساب بعد از نقل طریحی می گوید: «لکن تمام علمای انساب وفات او را [نه شهادت] نوشته اند». (2) روایتی از امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَام) منقول است که ثواب زیارت قبر عبدالعظیم را معادل زیارت قبر امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) دانسته اند. (3)

نتیجه

درباره شخصیت عبدالعظیم پژوهش های متعددی انجام گرفته که زندگانی حضرتش را از جنبه های گوناگون بررسی نموده اند و مانند دیگر بزرگان شیعه، همه بخش های زندگانی او آشکار نیست. آنچه در تمامی نوشته ها می درخشد، عنوان حسنی است و این بی حکمت نبود.

او به عبدالعظیم حسنی معروف گشت، زیرا در مهم ترین و بحرانی ترین دوران عمر شیعه، هم عصر با امام دهم شیعیان بود؛ دورانی که بیش ترین و منحرف ترین فرقه های شیعه شکل گرفت و اندیشه های نادرست و غیراسلامی در درون شیعیان

ص: 402

-
- 1- (1) . محمد سروش محلاتی، عبدالعظیم از نگاهی دیگر، مجله علوم حدیث، ص 195.
 - 2- (2) . شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی، پاسخ به سؤالات.
 - 3- (3) . ابن بابویه محمد بن علی، ثواب الاعمال، ص 124، ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 324، مستدرک، ج 3، ص 616.

شیوع یافت که هر یک می توانست انسجام شیعه را از هم بپاشد. صحابه و وکلای فاسد و غالی، هر یک با افکار افراطی و انحرافی، سعی در جذب بیش تر جامعه داشتند؛ اما وکلا و صحابه مخلص چون عبدالعظیم حسنی، برخلاف بعضی از اخلاف و برخی هواداران، شاگردی ممتاز و مطیع برای اهل بیت (علیهم السلام) از تأثیرگذاران در مکتب شیعه بودند.

منابع

1. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، دارالصادر لطباعه، بیروت.
2. ابن بابویه، محمدبن علی، التوحید، قم: جامعه مدرسین.
3. ابن بابویه، محمدبن علی، ثواب الاعمال، دارالشریف قم: رضی.
4. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، صادق حسن زاده، قم: انتشارات آل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، چاپ اول، 1382.
5. ابن قولویه، کامل الزیارت، ذهنی تهرانی، انتشارات پیام حق.
6. ابوالفرج، اصفهانی، مقاتل الطالبیین، هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر اسلامی، چاپ سوم، 1389.
7. آقانوری، علی، خاستگاه تشیع پیدایش فرقه های شیعی در عصر امامان، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل البیت، چاپ دوم، 1386.
8. پورامینی، محمدباقر، آفتاب ری؛ عبدالعظیم حسنی، معاونت فرهنگی آستان مقدس عبدالعظیم (عَلَيْهِ السَّلَامُ)،
9. جعفریان، رسول، حیات فکری سیاسی امامان شیعه، انصاریان، قم.
10. خمینی، سیدحسن، فرهنگ جامع فرق اسلامی، انتشارات اطلاعات، تهران، 1390.
11. خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث؛ قم، الرابعه، 1410 ق.

12. رحمان ستایش، محمدکاظم، بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث 6.
13. سروش محلاتی، محمد، عبدالعظیم از نگاهی دیگر، مجله علوم حدیث، ص 195.
14. سلطانی، محمدعلی، فضای اجتماعی شیعیان در عصر عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث 98.
15. شناخت نامه حضرت عبدالعظیم، مجموعه مقالات، دارالحدیث، 82.
16. شهرستانی، ابی بکراحمد، الممل و النحل، عبدالامیر علی منها، دارالمعرفه، بیروت، 1990.
17. شهیدی، سیدجعفر، عظمت شخصیت عبدالعظیم در نظر امامان (علیهم السلام)، علوم حدیث.
18. شیخ طوسی، اختیار معرفه رجال کشی، قم: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، 1386.
19. شیخ طوسی، رجال طوسی نجف اشرف: چاپخانه حیدریه، چاپ اول، 1380.
20. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، سیدهاشم رسولی محلاتی، علمیه اسلامیة.
21. صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی و فرق منتسب به شیعه، سمت، 1386.
22. صادقی، سیدمحمدحسین، درباره شاه عبدالعظیم، مقالات و بررسی ها، دفتر 69، تابستان.
23. صافی گلپایگانی، شرح حدیث عرض دین عبدالعظیم، قم: دلیل ما.

24. عباسی، فرج الله، رویان و اصحاب امام هادی و امام عسکری (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از کتاب شکوه سامراء.
25. عطاردی، عزیزالله، زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی، کتابخانه صدر، تهران: ص 39.
26. قرشی، باقرشریف، تحلیلی از زندگانی امام هادی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، محمدرضا عطایی، گنگره جهانی حضرت رضا (عَلَيْهِ السَّلَامُ).
27. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر، اخبار الائمه الاطهار؛ بیروت: داراحیاءالتراث العربی.
28. محمدرازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم و امام زادگان مجاور.
29. مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، هاشم ایزدپناه، سایت سرای اسلام.
30. نجاشی، رجال نجاشی، محمدجواد نائینی، دارالاصواء، بیروت، چاپ اول، 1988.
31. نوبختی، حسن بن موسی، فرق شیعه، مطبعه حیدریه، نجف، 1314.
32. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت.

چکیده

اندیشه‌های شیعی هم‌زمان با فتوحات اسلامی به اندلس راه یافت؛ اما به دلیل مواجه شدن با مخالفت‌های سیاسی و مذهبی یعنی حاکمیت امویان اندلس و سلطه مذهب مالکی در آن جا، نشو و نما نیافت. در آغاز قرن چهارم هجری و با سقوط امویان، خاندانی از تبار امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به نام «حمودیان» قدرت گرفتند که با حمایت آنان، تشیع رشد بسیاری یافت و تعالیم و اعتقادات شیعی به صورت گسترده در جامعه منتشر شد. مهم‌ترین باورهای شیعه همانند امامت، وصایت، شفاعت، و اظهار دوستی با اهل بیت (علیهم السلام) در کلام اندیشه‌وران منعکس گردید. گرایش به خاندان نبوی و تعالیم شیعی، پس از حمودیان هم ادامه یافت و در جامعه ماندگار گردید. در

این نوشتار برآنیم تا با اشاره به اوضاع سیاسی - مذهبی اندلس پیش از حمودیان، وضعیت تشیع در عصر آنان و دوره‌های بعد را بررسی و عرضه نماییم.

واژگان کلیدی: اندیشه‌های شیعی، اهل بیت، حسنین، حمودیان، اندلس.

ص: 406

اندلس از دورافتاده ترین سرزمین های اسلامی بود که به دلایل مختلف، از جمله حضور امویان و مقابله آنان با تشیع و نیز نشر مذهب مالکی، مذهب تشیع در آن جا گسترش نیافت. این سرزمین در عصر امویان فتح شد و حاکمانی از طرف آنان اداره اندلس را بر عهده گرفتند. با فروپاشی حکومت امویان دمشق (132 ق) و روی کار آمدن عباسیان، این منطقه بر خلاف سرزمین های دیگر از زیر سیطره امویان خارج نشد. بلکه یکی از خاندان اموی به نام عبدالرحمان بن معاویه بن هشام بن عبدالملک از دست عباسیان گریخت و به اندلس رفت و در سال 138 هجری، حکومت امویان را در آن جا بنا نهاد. بنابراین اندلس هم چنان زیر سیطره امویان باقی ماند.

از طرفی، اندکی پس از استقرار امویان، مذهب مالکی نیز در اندلس نفوذ کرد و پیوند مستحکمی با حاکمیت یافت. ارتباط و پیوند سیاست اموی و مذهب مالکی در اندلس، راه را بر ورود اندیشه ها و مذاهب و مکاتب دیگر بست؛ به طوری که حتی مذاهب اهل سنت نیز اجازه حضور در اندلس نیافتند. به گفته مقدسی، آن ها غیر از کتاب خدا و موطأ مالک کتاب دیگری را نمی شناختند و پیروان هیچ کدام از فرقه های اسلامی حتی اهل سنت غیر مالکی، اجازه حضور در اندلس و فعالیت در آن جا را

نداشتند، به طوری که اگر بر فردی حنفی یا شافعی دست می یافتند، او را تبعید می کردند.⁽¹⁾ این سخت گیری نسبت به تشیع بیش تر بود، چنان که مقدسی در این باره می گوید: «اندلسی ها هر گاه بر یک نفر شیعی دست می یافتند چه بسا او را می کشتند.»⁽²⁾

ص: 407

1- (1). مقدسی، احسن التقاسیم، ص 236.

2- (2). همان.

این وضعیت با شدت و ضعف تا پایان حکومت امویان اندلس ادامه یافت تا آن که در سال 407 هجری، یکی از نوادگان امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) در اندلس قدرت گرفت و با شکل‌گیری حکومت علوی، زمینه برای نشر افکار شیعی فراهم شد. این فرد، علی بن حمود(1) نام داشت که از بازماندگان ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) به شمار می‌رفت. او پایه‌گذار حکومتی شد که در تاریخ با نام «حمودیان» شناخته می‌شود. به دنبال شکل‌گیری این حکومت، تشیع و اندیشه‌های شیعی که تا این زمان مجال بروز نیافته بود و در لایه‌های پنهان جامعه وجود داشت، خود را نشان داد و در سخنان و اشعار آن زمان منعکس گردید و در دوره‌های بعد و پس از سقوط حمودیان هم فشارهای سیاسی - مذهبی نتوانست آن را از بین ببرد و هم‌چنان به حیات خود در آن سرزمین ادامه داد.

در این نوشتار با اشاره به شکل‌گیری حکومت حمودیان، فرهنگ تشیع در عصر آنان را از لابلاهای زندگی نامه شاعران و نیز با توجه به تعالیم شیعی مطرح در آن عصر بررسی کرده، اشاره‌ای نیز به دوران پس از آنان خواهیم داشت.

شکل‌گیری حکومت حسنیان در اندلس

علی بن حمود در دوران جوانی، به دستگاه امویان اندلس پیوست و با توانایی‌هایی که از خود نشان داد، اعتماد سلیمان (د 407) را به دست آورد.

ص: 408

1- (1). ابن بسام نسب او را چنین معرفی کرده است: علی بن حمود بن میمون بن حمود بن علی بن عبیدالله بن عمر بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن (عَلَيْهِ السَّلَام) بن علی (عَلَيْهِ السَّلَام) بن ابی طالب. (نک. ابن بسام، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، تحقیق احسان عباس، چاپ اول، بیروت: دارالثقافه، 1997، ج 1، ص 96.

سلیمان او را حاکم شهر سبته کرد و برادرش قاسم را بر طنجه در ساحل آفریقایی جبل الطارق گمارد... (1)

علی بن حمود از همان ابتدای حاکمیت بر سبته، در اندیشه استقلال بود. مسأله ای که خلیفه با فرستادن جاسوسان خود از آن آگاه شد و در عین حال ناراضی بود.

در این زمان، نارضایتی ساکنان اندلس از امویان، حکومت آن ها را دچار بحران کرده بود. اختلاف درونی میان آنان هم بر این بحران و ضعف آنان می افزود. سلیمان با کنار زدن و زندانی کردن هشام دوم به قدرت رسیده بود. هشام نامه ای از زندان برای علی بن حمود فرستاد و از او تقاضای کمک کرد و به او وعده داد تا اگر وی را نجات دهد و به حکومت بازگرداند، ولایت عهدی او از آن وی باشد.

(2) علی بن حمود با توجه به این دو نکته و با انگیزه دست یابی به خلافت، حرکت خود را آغاز کرد. او در نخستین اقدام، جاسوسان سلیمان را دستگیر و اعدام کرد. (3) وی برادرش قاسم را از تصمیم خود آگاه نمود و به بهانه کمک به خلیفه معزول یعنی هشام، به سوی «قرطبه» حرکت کرد. این بهانه سبب شد تا اندلسی ها با او همراه شوند. او پس از تصرف «مالقه» به سوی قرطبه حرکت کرد و در روز بیست و سوم محرم سال 407 هجری، آن شهر را که پایتخت و مرکز اندلس بود تصرف نمود و قدرت را به دست گرفت. (4) همراهان علی که با او به عنوان نایب و حامی هشام دوم همراه شده بودند، پس از ورود به قرطبه در پی یافتن هشام برآمدند اما

ص: 409

-
- 1- (1) . ابن عذاری، البیان المغرب فی اخبار الاندلس والمغرب، ج 3، ص 113، چاپ دوم، بیروت: دارالثقافه، 1980؛ ابن بسام، همان؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 14.
 - 2- (2) . ابن عذاری، همان، ص 116.
 - 3- (3) . البیان المغرب، ج 3، ص 115.
 - 4- (4) . همان، ص 117؛ ابن بسام، همان، ج 1، ص 97.

او را نیافتند. علی مدعی شد که جسد هشام را پیدا کرده و با نشان دادن آن، سلیمان، برادر و پدرش را به جرم کشتن هشام به قتل رساند و خودش حکومت را به دست گرفت و با او به عنوان «الناصر لدین الله» بیعت کردند.⁽¹⁾

بدین سان حکومت به خاندانی از تبار رسول خدا (ص) و از نوادگان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رسید و حکومت علویان پس از سال ها یک بار دیگر در یکی از سرزمین های دوردست غرب جهان اسلام (اندلس) و این بار به نام حمودیان احیا شد. اگرچه حکومت علی بن حمود دولت مستعجل بود و او در ذیقعده 408 هجری کشته شد⁽²⁾ برادرش قاسم به جای او به خلافت برگزیده شد و لقب «مأمون» یافت⁽³⁾ و به دنبال او، افرادی از این خاندان نزدیک به نیم قرن بر قسمت هایی از اندلس حکم راندند.

اگرچه این حکومت کم تر از نیم قرن دوام داشت، در همین مدت کوتاه و پر آشوب، اندیشه های شیعی نمودار شد و خود را در افکار، نوشته ها و اشعار آن خطه از سرزمین های اسلامی نشان داد. پس از آن گرایش به سوی اندیشه های شیعی در جامعه و در میان دانشمندان وجود داشت و در آثار دانشمندان هم منعکس گردید.

تشیع در عصر حمودیان

در آغاز اشاره به این نکته لازم است که حمودیان حسنی نسب، برآمده از فضای مذهبی شمال آفریقا و تربیت یافته چنان موقعیتی بودند؛ از این رو، آشنایی

ص: 410

1- (1). ابن عذاری، همان، ص 117؛ ابن بسام، همان، ج 1، ص 97.

2- (2). ابن بسام، همان، ص 101، مقرئ، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، ج 1، ص 431.

3- (3). ابن عذاری، همان، ص 124.

آنان با افکار و اندیشه های شیعی همانند شیعیان سرزمین های شرقی نبود و حتی به طور کامل بر زبان عربی همتسلط نداشتند.

حمودیان اعتقادات کلی مذهب تشیع را باور داشتند؛ از جمله: اعتقاد به اصل امامت و نیز شایستگی امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای خلافت و غاصب بودن کسانی که این حق را از آن حضرت گرفتند.⁽¹⁾ اما در عین حال از تعصب مذهبی به دور بودند و کسی را بر پذیرش یا رد مذهب خاصی مجبور نمی کردند.

عصر حمودیان، دوران جدید و مهمی از جهت سیاسی، مذهبی و فرهنگی در تاریخ اندلس به شمار می رود. در سایه حکومت حمودیان و در پی سیاست های مذهبی آنان و نیز حمایت این خاندان از اندیشه ویران و شاعران شیعه، رواج افکار و اندیشه های شیعی رونق گرفت. برداشته شدن فشار از شیعیان در سایه حکومت حمودیان و پیدایش فضای آزاد برای نشر عقاید مختلف، باعث شد تا به تدریج افکار و اندیشه های شیعی که تا این زمان در مخفی گاه ذهن باورمندان به حقانیت اهل بیت (علیهم السلام) وجود داشت ظهور یابد و به اشکال مختلف به ویژه در قالب شعر رخ نماید. از این رو در عصر حمودیان، شاعران برجسته فراوانی به دربار آن ها راه یافتند و اشعاری در وصف آنان و اجدادشان سرودند که علاوه بر مدح شاهان حمودی، دربردارنده معارف و باورهای شیعی بود. در حالی که در دوران پیش از حمودیان یعنی عصر حکومت امویان، کسی در اندلس جرأت نام بردن از عقاید شیعی نداشت چه رسد به آن که برای نشر آن تلاش کند.

نوادگان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در عصر حاکمیت خود بر اندلس، به صورت رسمی از مذهب خاصی حمایت نکردند، اما آثار تدوین شده در آن دوره به ویژه اشعار

ص: 411

1- (1). مقرئ، نفع الطیب، ج 1، ص 177.

شاعرانی که در حمایت آن‌ها بودند و اقدامات آنان، بیان‌گر تلاش این دسته از حاکمان علوی نسب برای نشر تشیع است.

شاعران متعددی در دربار بودند که با حمایت حمودیان، به بیان افکار و اندیشه‌های شیعی و نشر مناقب اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌پرداختند، از جمله: ابن ماء السماء (د. 421 ق)، ابن حنّاط (د. 437)، ابن دراج (د. 421) و ابن مقانای اشبونی آن‌ها حاکمان حمودی را با القابی چون فاطمی، طالبی، هاشمی، و از همه مهم‌تر به عنوان فرزند رسول خدا (ص) «ابن الرسول» خطاب می‌کردند. هم‌چنین در این دوره، علاوه بر دوستی اهل بیت (علیهم‌السلام)، اعتقادات اصلی تشیع همانند امامت، وصایت، شفاعت و عصمت مطرح گردید.

در ادامه، ضمن معرفی برخی شاعران عصر حمودیان، تعالیم شیعی مطرح شده در آن دوران را بررسی خواهیم کرد و اشاره‌ای به وضعیت تشیع و اندیشه‌های شیعی پس از آنان خواهیم داشت.

شاعران شیعی عصر حمودیان

اشاره

عصر حمودیان، شاهد حضور شاعران و اندیشه‌وران برجسته‌ای بود که اعتقادات شیعی خود را بی‌پروا بیان می‌کردند. این شاعران عبارتند از:

1. ابن حنّاط

ابوعبدالله محمد بن سلیمان قرطبی معروف به ابن حنّاط (م 437 ق) یکی از شاعران عصر حمودیان بود. این کاتب و شاعر نابینای قرطبی، به دلیل شغل پدرش که گندم فروش بود بدین نام مشهور شد. وی در قرطبه پرورش یافت و در دانش‌های زمان خود به ویژه منطق، سرآمد گشت. زمانی که رقیبان و دشمنانش او را به بددینی متهم کردند به جزیره خضرا و دربار حمودیان پناه برد.

ابن حنّاط خطاب به قاسم بن حمود دومین حاکم حمودی چنین سرود:

ص: 412

لك الخير ان مضى لسبيله واصبح ملك الله في ابن رسوله

وفرق جمع الكفر واجتمع الوري على ابن حبيب الله بعد خليله

وي آشكارا به دوستي اهل بيت اشاره کرده، می گوید:

إِنْ كَانَ حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ذَنْبًا فَإِنِّي لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ (1)

اگر دوستی و عشق خاندان محمد (ص) گناه است، پس من از آن توبه نمی کنم.

او برخی تعالیم شیعی را در شعرهای خود گنجانده است؛ چنان که امیرمؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را با عنوان وصی ستوده؛ می گوید:

إِمَامٌ وَصِي الْمُصْطَفَى وَ ابْنُ عَمَّةِ أَبِيهِ فَتَمَّ الْمَجْدُ بَيْنَ أَبِي وَ ابْنِ (2)

او امام، جانشین مصطفی و پسرعمویش است؛ مجد و بزرگی بین پدر و پسر تمام و کامل شده است.

2. ابن دراج قسطلی

ابو عمر احمد بن دراج قسطلی؛ از شاعران دربار حمودیان بود که برخی از مفاهیم شیعی در اشعار او نمایان است. قصیده معروف او با عنوان «هاشمیات» از اشعاری است که ابن بسام آن را نمونه کاملی از شعر شیعی و بنای آن را از عطر و دُر دانسته و ضمن مقایسه آن با شعر شاعران شیعه در شرق جهان اسلام می گوید: «اگر دعبل خزاعی و کمیت اسدی این شعر را می شنیدند، ساکت می شدند و اگر سید حمیری و کثیر خزاعی آن را می دیدند، آن را نشانه ای بر ادعای خود دانسته، به عنوان نشانه ای از خروج اسب سوار (ظهور مهدی) از کوه رضوی مطرح می کردند.» (3) این شعر که مناقب اهل بیت (علیهم السلام) را در اسلوبی حزن آور

ص: 413

1- (1) . همان، ص 349.

2- (2) . همان، ص 451.

3- (3) . ابن بسام، همان، ص 90.

سروده سرآغاز قصاید اندلسی ها در رثای اهل بیت (علیهم السلام) است. ابن دراج در این ابیات درباره علی بن حمود (407-408 ق) می گوید:

إِلَى الْهَاشِمِيِّ إِلَى الطَّالِبِيِّ إِلَى الْفَاطِمِيِّ الْعَطُوفِ الْوُصُولِ
إِلَى ابْنِ الْوَصِيِّ إِلَى ابْنِ النَّبِيِّ إِلَى ابْنِ الذَّبِيحِ إِلَى ابْنِ الْخَلِيلِ
در ادامه به اجداد او اشاره کرده، می گوید:

فَسَمَى جَدَّكَ عَمْرًا وَكَرَّمَ بِهَيْشَمِ الثَّرِيدَ زَمَانَ الْمَحُولِ
وَ ضَيْفَ حَتَّى وَ حَوْشَ الْفَلَاهِ وَ أَهْدَى الْقَرَى لِهَضَابِ الْوُعُولِ
وَ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ لِلضِّيُوفِ لِأَطْلَبِ مِنْ ضَيْفِهِ لِلنَّزُولِ
يُرُوحُ عَلَيْهِمْ بَغْرَ الْجَفَانِ وَ يَغْدُو لَهُمْ بِالْغَرِيضِ النَّشِيلِ
فَأَنْتُمْ هِدَاهُ حَيَاهُ وَ مَوْتُكُمْ أَنْتُمْ أَثْمُهُ فَعَلْ وَ قِيلِ
وَ سَادَاتُكُمْ مِنْ حَلِّ جَبَّاتِ عَدْنٍ جَمِيعِ شَبَابِهِمْ وَ الْكُهُولِ
وَ أَنْتُمْ خَلَائِفُ دُنْيَاكُمْ وَ دِينِكُمْ بِحُكْمِ الْكِتَابِ وَ حُكْمِ الْعُقُولِ
وَ وَالِدِكُمْ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَكُمْ مِنْهُ مَجْدٌ حَفِيٌّ كَفِيلِ

در این اشعار، علاوه بر آن که به اقدامات جد آنان یعنی هاشم در پذیرایی از حاجیان و مهمان دوستی ابوطالب اشاره کرده، آنان را به عنوان امام و رهبران دین و دنیا معرفی نموده و از ایشان با عنوان فرزندان پیامبر (ص) و فرزندان وصی آن حضرت و نیز فرزند ابراهیم و اسماعیل یاد کرده است. (1)

3. ابن مقانای اشبونی

وی از دیگر شاعران عصر حمودیان است که مضامین والای شیعی را در

ص: 414

اشعار خود آورده است. او در اشعار خود، به بیان حق علویان در امر خلافت پرداخته و آنان را فرزند رسول خدا (ص) و از خاندان وحی معرفی کرده است وی در شعری خطاب به ادریس بن علی بن حمود (434-438 ق) چنین سرود:

يَا بَنِي أَحْمَدَ يَا خَيْرَ الْوَرَى لِأَبِيكُمْ كَانَ وَفَدَ الْمُسْلِمِينَ
نَزَلَ الْوَحْيَ عَلَيْهِ فَاحْتَبَى فِي الدُّجَى فَوْقَهُمُ الرُّوحَ الْأَمِينَ
خُلِقُوا مِنْ مَاءٍ عَدْلٍ وَتَقَى وَجَمِيعُ النَّاسِ مِنْ مَاءٍ وَطِينٍ
انظرونا نقتبس من نوركم انه من نور رب العالمين

ای فرزند احمد! ای بهترین مردم، پدر شما، پیشوا و سرور مسلمانان است؛

وحی بر او نازل شده و او را در آن گمراهی زمانه، به واسطه فرشته امین برگزید؛

آنان از آب عدالت و پرهیزگاری خلق شدند؛ در حالی که همه مردم از آب و گل خلق شدند؛

به ما بنگرید تا از نور شما خوشه برچینیم که آن از نور خداوند متعالی است.

4. عباده بن ماء السماء

از شاعران شیعی دربار حمودیان از نوادگان سعد بن عبدالله انصاری بود. او ضمن اظهار تشیع خود، با افتخار از دشمنی اجدادش با بنی امیه یاد می کرد. ابن بسام شرح حال و برخی اشعار او را آورده که به دلیل گرایش های فکری و نیز هم زمانی او و حضورش در دربار حمودیان و مدح آنان، دربر دارنده اشاراتی به اهل بیت (علیهم السلام) است؛ چنان که در یکی از اشعار خود خطاب به علی بن حمود می گوید:

صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِهِ وَوَلِيَهُ الْمَخْتَصَّ بَعْدَ خَلِيلِهِ (1)

ص: 415

1- (1). ابن بسام، همان، ص 476.

وی در شعری دیگر، او را باقی مانده عصمت الهی معرفی کرده، می گوید:

و هل ضُرک الباغی بسهم مکیده و أنت بواقی عصمه الله دارع؟ (1)

ابن بسام در ادامه، شعر دیگری از عبادۀ آورده که در آن ضمن اظهار تشیع خود، به سابقه جدش قیس بن سعد در همراهی با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و کینه معاویه از قیس به دلیل این وفاداری، اشاره کرده و چنین سروده است:

فها أنا ذا یا ابن النبوه نافث من القول أریا غیر ما ینفث الصلّ

و عندی صریح فی ولأئک معرق تشیعه محض و بیعتہ بتل

و والی اَبی قیس اَباک علی العلافخیم فی قلب ابن هند له غل

در ادامه به نسبت علی بن حمود با پیامبر (ص) اشاره نموده و آن را مایه فخر او معرفی کرده، می گوید:

فإن قال الفخور اَبی فلان فحسبک أن تقول اَبی النبی (2)

تعالیم شیعی در سخن اندیشه و ران عصر حمودی

اشاره

سخن از ظهور تعالیم شیعی در میان شیعیان، در ابتدای امر، ضروری و بدیهی به نظر می رسد؛ اما این نکته در منطقه ای مانند اندلس که تشیع در آن جا تا ابتدای قرن پنجم هجری با مخالفت سیاسی و مذهبی و سرکوب شدید مواجه بودند نه تنها بدیهی نیست که تا حدودی عجیب می نماید. علی رغم تلاش امویان برای جلوگیری از نشر فرهنگ شیعی و نیز ضدیت و مقابله پیروان مذهب مالکی با آن، فرهنگ تشیع در آن منطقه به حیات خود ادامه داد و هرگاه موقعیت مناسبی برای آن فراهم می شد، در جامعه منتشر می گردید. در عصر حمودیان و با برداشته

ص: 416

1- (1) . همان، ص 451.

2- (2) . همان.

شدن محدودیت ها، به یک باره مهم ترین تعالیم شیعی در اندلس نمودار شد و در اندیشه و سخن دانشمندان و شاعران منعکس گردید. مفاهیمی چون اعتقاد به امامت و وصایت، عصمت، شفاعت، اظهار دوستی با اهل بیت (علیهم السلام) و بیان مصائب آنان و ضدیت با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) و تبری از آنان، در آثار عصر حمودیان به خوبی دیده می شود.

در ادامه به این مفاهیم اشاره می گردد:

الف) امامت

امامت در اندیشه شیعی، دارای جایگاه والایی بوده، شیعیان آن را منصبی الهی و با نص صریح بر شخص امام می دانند و معتقدند که امیر مؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با وصیت و نص صریح پیامبر (ص) به عنوان جانشین آن حضرت معرفی شدند.

طبیعی است در سرزمینی مانند اندلس با ویژگی های فکری، عقیدتی و سیاسی خاص که از یک طرف پیروان مذهب مالکی با تعصب شدید مذهبی نسبت به فرقه های دیگر به ویژه تشیع، حضور داشتند و از طرف دیگر، غلبه و حاکمیت از آن خاندان اموی بود، چنین اندیشه و باوری مجال نشو و نما نمی یابد. اما این به معنای حذف کامل فرهنگ شیعی نبود و گاه در قالب های مختلف به ویژه در زبان شاعران خود را نشان می داد؛ چنان که در اشعار ابن دراج قسطلی دیده می شود:

فأنتم هداه حياه و موت و أنتم أئمة فعل و قیل

و سادات من حل جنات عدن جميع شباههم والكهول

و أنتم خلائف دنیا و دین بحکم الكتاب و حکم العقول

ب) وصایت

اعتقاد به جانشینی امیر مؤمنان علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، از مهم ترین تعالیم و آموزه های شیعی است.

ص: 417

این نکته در آثار عصر حمودیان و دوران پس از آنان در اندلس به ویژه در اشعار شاعران فراوان دیده می شود. ابن دراج در یکی از اشعار خود چنین سروده است:

إِلَىٰ ابْنِ الْوَصِيِّ إِلَىٰ ابْنِ النَّبِيِّ إِلَىٰ ابْنِ الذَّبِيحِ إِلَىٰ ابْنِ الْخَلِيلِ

(1) ابن حنات نیز به این نکته اشاره کرده، می گوید:

إِمَامٌ وَصِيٌّ الْمُصْطَفَىٰ وَ ابْنُ عَمِّهِ (2)

اندیشه ورن در دوره های بعد از حمودیان نیز به این واژه توجه داشتند، چنان که ابن ابار واژه وصی را درباره امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به کار برده و در توصیف حضرت زهرا (علیها السلام)، آن حضرت را ام ابیها و جگرگوشه پدر و همسر وصی معرفی می کند. (3) وی هنگام بحث درباره شهادت امیر مؤمنان از آن حضرت با عنوان سیدالاصیاء یاد می کند (4) و درباره حسنین (علیهما السلام) می گوید:

اقتسم السبطان، علی رغم انف الشيطان، خلق جدهما النبي و خلق ابیها الوصی فردی اکبرهما بما اذی به الاکبر ولقی اصغرهما الموت الاحمر. (5)

ج) شفاعت

شفاعت نیز اگرچه اختصاص به شیعیان ندارد، در اندیشه های شیعی از جایگاه والایی برخوردار است و چگونگی انعکاس آن در ادبیات عصر حمودیان، می تواند بیان گر دیدگاه شیعی آنان باشد. ابن دراج قسطلی در قصیده معروف خود خطاب به علی بن حمود بحث شفاعت را مطرح کرده، می گوید:

لعلک یا شمسُ عندالاصیلِ شجیتِ لشجوِ الغریبِ الذلیلِ

ص: 418

1- (1). همان، ص 79.

2- (2). ابن بسام، همان، 451.

3- (3). حافظ ابوعبدالله محمد بن ابی بکر ابن ابار بلنسی قضاعی، مأساه الحسین المسمی درر السمط فی خبر السبط، تحقیق عبدالسلام الهراس و سعید اعراب، چاپ اول، قاهره، دارالسلام، 1431، ص 81-82.

4- (4). همان، ص 103

5- (5). همان، ص 109.

شفیع اول به ممدوح او علی بن حمود و شفیع دوم اشاره به جد او پیامبر خدا (ص) اشاره می کند.

(د) اظهار دوستی با خاندان پیامبر

در نقطه ای که حکومت و مذهب علیه اهل بیت (علیهم السلام) بود، اظهار دوستی با آنان دشوار می نمود. اگرچه برافتادن امویان و شکل گیری حکومت علوی تا حدودی این مشکل را برطرف کرد، باید پذیرفت که با توجه به اقدامات سیاسی - مذهبی امویان، حتی در

دوران پس از آنان نیز اظهار محبت به اهل بیت (علیهم السلام) دشواری هایی را در پی داشت. با وجود این، برخی افراد بی واهمه به اظهار عقاید خود در این باره می پرداختند. ابن حنات ضمن تصریح بر باور خود به دوستی خاندان نبوی بر آن پای فشرده و می گوید:

إِنْ كَانَ حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ذَنْبًا فَإِنِّي لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ (1)

این سخن، نشان می دهد که در آن دوره علی رغم برافتادن امویان، هنوز افرادی با اهل بیت (علیهم السلام) مخالفت می کردند که ابن حنات در برابر آنان چنین از عقیده خود دفاع می کند.

اندیشه های شیعی در اندلس بعد از حمودیان

در پی برافتادن امویان اندلس و در سایه حکومت نوادگان امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن منطقه، سخت گیری بر شیعیان و مقابله با تشیع کاهش یافت و تشیع به تدریج در آن جا رشد کرد و دوستی اهل بیت (علیهم السلام) جای خود را باز کرد. در دوره های بعد، شاعران و دانشمندانی با افکار و گرایش های شیعی از اندلس برخاستند که اگرچه معاصر حمودیان نبودند، بی تردید حمودیان نقش مهمی در شکل گیری افکار مذهبی آنان داشتند؛ مانند ابوالبحر صفوان بن ادريس تجیبي. او یکی از شاعران

ص: 419

برجسته شیعی اندلس بود که در قرن ششم هجری می زیست. صفوان که به مرثیه سرایی امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شهرت دارد، در قصیده مشهور خود قیام حسینی را به زیبایی به تصویر کشیده و چنین سروده است:

سَلَامٌ كَأَزَارِ الرَّبِّي يَتَسَمُّ عَلَى مَنْزِلٍ مِنْهُ الْهُدَى يَتَعَلَّمُ

سلامی همچون شکوفه‌هایی که بر بلندای تپه‌ها نفس می‌کشند، بر منزلی که هدایت از آن آموخته می‌شود!

عَلَى مَصْرَعٍ لِلْفَاطِمِيِّينَ غَيْبَتْ لِأَوْجُهِهِمْ فِيهِ بُدُورٌ وَأُنْجُمٌ

بر قتلگاه فاطمیان که از چهره‌های آن‌ها، ماه‌ها و ستارگان درخشانی پنهان شده است؛

عَلَى مَشْهَدٍ لَوْ كُنْتَ حَاضِرًا أَلِهَ لَعَايَنْتَ أَعْضَاءَ النَّبِيِّ تُقَسِّمُ

بر صحنه‌ای که اگر تو در آن جا حاضر بودی، اعضای پیکر پیامبر (ص) را می‌دیدى که از هم جدا می‌شدند؛

عَلَى كَرْبَلَا لَا أَخْلَفَ الْغَيْثُ كَرْبَلَا وَإِلَّا فَإِنَّ الدَّمَاعَ أَنْدَى وَأَكْرَمُ

بر کربلا که باران در بارش، بر آن کوتاهی نکند؛ و گرنه اشک‌ها بر آن بخشنده‌تر هستند.

او در ادامه، مصیبت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را آن قدر سوزناک می‌داند که سبب گریه و عزای مدینه، مکه، زمزم، صفا و روضه نبوی شده و کعبه و پرده‌های آن و رکن و مقام و صفا. در رثای حضرت نوحه سر می‌دهند و غمناکند، به گونه‌ای که نزدیک است از شدت حزن و اندوه دگرگون شده، شکاف بردارند:

مَصَارِعُ ضَجَّتْ يَثْرِبُ لِمُصَابِهَا وَنَاخَ عَلَيْهِنَّ الْحَطِيمُ وَرَمَزُمُ

وَ مَكَّةَ وَالْأَسْتَارُ وَالرُّكْنَ وَالصَّفَا وَمَوْقِفُ جَمْعِ الْمَقَامِ الْمُعْظَمِ

قتلگاهی است که یثرب برای مصیبت هایش ناله می کند و دیوار کعبه و زمزم، مکه و پرده ها و رکن و صفا و محل جمع شدن و آن جایگاه بزرگ بر آن ها نوحه سر می دهند.

وَرَوْضَهُ مَوْلَانَا النَّبِيِّ مُحَمَّدَ تَبَدَّى عَلَيْهَا الشُّكْلُ يَوْمَ تَخْرُمُ

و قبر مولا ایمان پیامبر، حضرت محمد (ص)، از آن روز دچار دگرگونی شده است.

صفوان بن ادریس شهادت مظلومانه امام مجتبی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را یادآوری کرده، می گوید:

سَقَوْا حَسَنًا بِالسَّمِّ كَأَسَا رَوِيهِ وَلَمْ يَقْرَعُوا سِنًا وَلَمْ يَتَنَدَّمُوا

به امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) کاسه سم را نوشاندند، در حالی که نه دندان خود را گاز گرفتند و نه پشیمان شدند.

در سال های بعد، افراد دیگری نیز از اندلس برخاستند که مبلغان و مروجان اندیشه های شیعی بودند. از مهم ترین آن ها به ابن زیدون اندلسی، ناهض الوادی الآشی و سرآمد آنان ابن ابار قضاعی اندلسی می توان اشاره کرد که برخی از تعالیم شیعی را در اشعار و گفتار خود به تصویر کشیده اند. شاید بتوان گفت شهادت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و مظلومیت خاندان آن حضرت، مهم ترین موضوع مورد توجه اندلسی ها بوده و بیش ترین حجم را به خود اختصاص داده است؛ در حالی که بنی امیه جایگاه خود را از دست دادند؛ به طوری که در دوران بعد حتی بازماندگان آن ها از معرفی خود به عنوان فرزندان امیه اکراه داشتند و به عنوان قرشی خود را معرفی می کردند. ابن سعید مغربی در این باره می گوید:

الان بنی امیه در اندلس به قرشی معروف هستند و در اواخر دوره شان، نسب خود را به امیه انکار یا پنهان می کردند؛ چون مردم از آن ها فاصله گرفته،

بدی آن‌ها را در حق اهل بیت (علیهم السلام) و به ویژه در حق حسین (علیه السلام) و خاندان او یادآوری می‌کنند. (1)

ابن باجه از دانشمندان و وزیران عصر مرابطون، ایوب بن سلیمان سهیلی شاعر را که از خاندان اموی بود نصیحت می‌کرد که نسب خود را انکار کند و نام خود را تغییر دهد و جلای وطن کند. جالب آن‌که او نیز این نصیحت را پذیرفت و راه فرار در پیش گرفت. در بین راه مردی بیابان نشین از او پذیرایی کرد اما وقتی فهمید که او از امویان است، قسم خورد که با او در یک جا و زیر یک سقف یا خیمه هم‌نشین نشود و حتی علیه او شمشیر کشید. ابن سعید پس از اشاره به این موضوع، به انکار نسب و حتی انکار اسلام توسط ایوب اشاره می‌کند و می‌گوید:

ایوب بن سلیمان سهیلی به غلامش گفت: اگر کسی از من پرسید بگو: یهودی است. این به حال ما مناسب تر است. (2)

اگرچه عوامل متعددی در این گرایش به سوی خاندان پیامبر و اندیشه‌های شیعی و دوری جستن از امویان، مؤثر بودند بی تردید حمودیان نقش مهمی در این جریان داشتند.

نتیجه

تشیع از سال‌های آغازین ورود مسلمانان به اندلس و هم‌زمان با فتوحات اسلامی، وارد آن ناحیه شد، اما با مخالفت‌های سیاسی - مذهبی مواجه گردید؛ امویان که ضدیت دیرینه‌ای با تشیع و علویان داشتند، به شدت با هرگونه اندیشه متمایل به اهل بیت (علیهم السلام) برخورد می‌کردند. آن‌ها برای تقویت جایگاه خود از مذهب مالکی حمایت نمودند و رسمیت دادند و با حمایت فقهای مالکی،

ص: 422

1- (1). ابن سعید مغربی، همان، ج 1، ص 61.

2- (2). همان.

هرگونه فکر مخالف به ویژه تشیع را سرکوب کردند. اما باورهای شیعی و دوستی اهل بیت (علیهم السلام) در لایه های پنهان جامعه وجود داشت و با برآمدن حکومت حمودیان علوی نسب بروز کرد و به سرعت منتشر شد. در این دوره، علاوه بر اظهار دوستی با خاندان نبوت، به مهم ترین باورهای شیعی مانند امامت، وصایت و شفاعت نیز توجه شد و در آثار دانشمندان منعکس گردید.

حمودیان علاوه بر نقشی که در نشر اندیشه های شیعی در عصر خود داشتند، تأثیر مهمی در نهادینه شدن این باورها در اندلس در ادوار پس از خود گذاشتند، به طوری که از قرن پنجم به بعد، گرایش فراوانی به اهل بیت (علیهم السلام) و ضدیت با امویان در آن ناحیه شکل گرفت و دانشمندانی متمایل به اهل بیت (علیهم السلام) پا به عرصه وجود گذاشتند که آثار آنان در بردارنده اندیشه های شیعی بود.

- ابن بسام، ابوالحسن على، الذخيره فى محاسن اهل الجزيره، تحقيق احسان عباس، چاپ اول: بيروت دارالثقافه، 1997.
1. ابن عذارى، ابوالعباس احمد بن محمد، البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب، چاپ دوم، بيروت،: دارالثقافه، 1980.
 2. ابن ابار بلنسى قضاعى، حافظ ابوعبدالله محمد بن ابى بكر، مأساه الحسين المسمى درر السمط فى خبر السبط، تحقيق عبدالسلام الهراس و سعيد اعراب، چاپ اول، قاهره: دارالسلام، 1431.
 3. ابن سعيد مغربى، على بن موسى، المغرب فى حلى المغرب، تحقيق خليل المنصورى، چاپ اول، بيروت: دارالكتب العلميه، 1997.
 4. شبر، جواد، ادب الطّف أو شعراء الحسين، كامل سليمان حسين، بيروت: دارالمرتضى، 1409 ق.
 5. قسطلی، ابن دراج، ديوان، تحقيق محمود على مكى، چاپ اول، دمشق: منشورات المكتب الاسلامى، 1381 ق.
 6. مقدسى، أبوعبدالله محمد بن أحمد، احسن التقاسيم فى معرفه الأقاليم، چاپ سوم، قاهره، مكتبه مدبولى، 1411 ق.
- مقرى التلمسانى، احمد، نفع الطيب من غصن الأندلس الرطيب، تحقيق احسان عباس، بيروت: دارصادر، 1968 م.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

